

سواره پیاده و چهار عراده توپ در عقب ایشان فرستاده که بعد از ورود مملکت فارس خیال خود
تخلیه بالقوه را بکار فرمانفرما عرض دهد روز کارسازی نموده فیما والا بکار شهریاری عزم
موکب همایون خود حرکت کنند باشند و تشریف فرما کوزه سرکار فرمانفرما و حسام السلطنه بالاتفاق
رخصت انصراف از دربار شهریاری یافته متوجه فارس شدند و امین الدوله بسبب تدارک
نوکر و ابواب جمعی در خارج شهر اصفهان نقل مکان کرده توقف نمود بعد روانه شود
دو روز بعد از روانه شدن مرحوم فرمانفرما یوم پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاخر ۱۲ [illegible] طلوع خاقان
جنت مکان از حرم برون آمده بار عام دادند و در سلام مقرر داشتند تا که ابواب جمعی امین الدوله
زودتر روانه گشته جمعی از بزرگان نوکر را احضار فرموده بلفظ مبارک اظهار التفات
درباره ایشان مبذول فرموده قشعریره و آثار لرزه در وجود مبارک ملاحظه کرده از سلام
تشریف فرمای اندرون گشته بگرمابه تشریف برده تنویر و غسل بعمل آورده بیرون
آمده از طرف مصر اجلال مبارک شاه متغیر شده آغا بهرام خواجه را مقرر فرموده
نشسته بر او تکیه داده و پای مبارک در دامن تاج الدوله گذاشته ساعتی بحال بود
بعد بتاج الدوله گفته شد روزگار من گذشت و شاهزادگان فکر کار خود را کرده باشید و
با صدای شمائل طبیب و چند عاشق که مسیح فرموده بسر [illegible] بنهاده روی مبارک را
بقبله کرده در نهایت فصاحت بذکر کلمه طیبه مشغول شدند بدرود تاج و تخت
کرده عالم فانی را وداع و سلطنت باقی را اختیار نمودند

۱۲۵۰

ذکر وفات خاقان مرحوم و بردن جنازهٔ او به معصومهٔ قم

بعد از آنکه خاقان مغفور رحلت از سرای فانی نمود شاهزادگانی که در رکاب سعادت ملتزم بودند
قریب به الفراز شاهزادگان می بودند و لیکن شاهزاده‌ای که همه کوچک او را امید می‌کردند و از فرمان او
سر نمی‌پیچیدند منحصر به علیقلی میرزای رکن الدوله بود در حیات خاقان مرحوم صاحب
اختیار دار السلطنهٔ قزوین بود چندی میبود و پس خود را مأمور به حکومت قزوین نموده
خود را در سفر و حضر در آستان و پیشگاه آنحضرت مقیم و مستقیم بود دقیقه‌ای از التفات
حضور محروم نمی‌بود در این مقدمه به جهت حفظ اردو و محارست حرم و خزاین به مشورت اللهیار خان
آصف الدوله و سایر امنای دولت قاهره شاهزادگان دار الخلافه تاج سلطنت بر سر
گذاشته نقاره خانهٔ شاهی را بقرار سابق کوبید جمیع شاهزادگان و امرای ایران
و اولیای دولت قاهره به دستور زمان خاقان مغفور بر او سر فرود آورده امور لشکر و سپاه منظم
و منسق گردید و در این مصیبت عظمی و واقعهٔ کبری نفس احدی بیرون ننهاد ... روز
بعد از این مقدمه در اصفهان توقف امین الدوله که وزیر پادشاه و هواخواه دولت
فرمانفرما بود منظور آنکه او را برداشته به پایهٔ سلطنت بالا ببرد ... امین الدوله
در خارج شهر مأمور مملکت فارس بود بعد از استماع وفات خاقان مغفور لشکر او متفرق
شد و اوضاع خود را مغشوش دیده از خارج داخل شهر شده در خانهٔ جناب مقتدائی
... سید محمد باقر رشتی جمعیتی بکثرت خود فراهم آورده مستعد و منضبط نشست

سیف الدوله شاهزاده صاحب اختیار اصفهان بود او نیز از رکن الدوله توهم که
به طرف بختیاری رفته رکن الدوله و سیف الدوله و سایر به هر قدر که توانستند
امین الدوله را به چنگ آورده میسر نشد روز چهارم بعد از وفات خاقان مرحوم
اردوی سلطانی به قانون ایام حیات خاقانی حرکت که از اصفهان و توپخانه
در جلو سرباز نظام بسته و توپخانه را در عقب سرباز نعش خاقان مرحوم در تخت روان
مرصع عقب حرم رکن الدوله و امرا عقب تخت و کشیکچی باشی با سایر شاهزادگان
و لشکریان در عقب به این ترتیب ... منزل به منزل طی مسافت که
تا معصومهٔ قم نمودند یکی شاهزادگان و امرای قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را
چاک که سر را برهنه خاک بر سر کنان پای برهنه و گریبان چاک در جلو تخت میآمدند
تا روضهٔ مقدسه در مکانی که در حیات خود خاقان مغفور مقبره به جهت خود معین نموده و
سنگ مرمر بسیار خوبی از اشعار در بار خود نقش و حجاری نموده آن گوهر پاک را
در آن خاک و تربت پاک سپرده و رخت آنحضرت را نیز به تربت جناب خامس
آل عبا حضرت سید الشهدا که در حیات خود خاقان مغفور بقدر یکصد تومان تبریز
ذخیره که وجمع نموده بود شاهزاده و در دخمه گذاردند ؛ سر دخمه که تمام شد ... بود
و ... خاقان بکبری نمود آصف الدوله که از سرکار ... ظل السلطان
بود و همراه با ... محمد میرزای پسر نایب السلطنه میبود از

تشویش ظل السلطان همراهی شاهزادگان نکرده در معصومهٔ قم بر سر تربت خاقان
مغفور مجاور ظاهر به تلاوت قرآن و باطن بانجاد کار ظل السلطان مشغول گشته
رکن الدوله و سایر شاهزادگان و امرا با جواهر و خزاین و اسباب سلطنت بالتمام
وارد دار الخلافه جمیع جواهر و اسباب سلطنت را بر کذار ... ظل السلطان
نموده از شاهی کوه نور و تاج ماه و نور العین ظل السلطان ظل سلطنت را در خود شاهد
لوای سلطنت را برافراشت و در یوم سه شنبه چهاردهم شهر رجب المرجب سنه ...
نموده بر تخت طاوس نشست بار عام درداده شاهزادگان دار الخلافه و امرای قاجار و سرکردگان
لشکر پادشاهی و نوکر عراقی و مازندرانی جمله بالتمام سر فرود آورده تهنیت سلطنت گفتند
و سکهٔ دار الخلافه را با سیم ایشان خوانده و حضرت ظل السلطان ... و بخشش
باب مال فراوان گشاده هر یک از شاهزادگان و امرا و سرکردگان لشکریان را و اهالی
طهران را انعام و احسان ... فراخور حال خود نمود چنانچه در عرض چند روز کرور
از آن حالت ... داد و ... سلوک را در باب شاهزادگان
و عیال خاقان جنت مکان و سایر اعیان و اهالی ایران مرعی داشت و کوس سلطنت به نام نامی
ایشان بلند آوازه گردید و هر یک از شاهزادگان و وابسته خاقان جنت مکان اطراف
مملکت ایران فرمانی مرعی داشته نصایح مشفقانه در حفظ سلطنت و رعایت صله رحم
و ودیعهٔ پروردگاریست مرقوم و بر تجویز مردم و تربیت سپاه مشغول خزانه را بیرون

زدند و خطبهٔ سلطنت شد باسم ایشان

ریخته از هر جهت از لشکر و سپاه و توپخانه نمود گفتار در ذکر سلطنت محمد شاه
بعد از فوت خاقان خلد آشیان محمد شاه در تبریز به خدمات محوله به خود مشغول محمد میرزای
شاهزاده پیوسته در هوای رضای محمد شاه پرواز می‌نمود بعد از آن واقعهٔ ... اسباب
خود را در اصفهان سپرده خود با چاپاری چهارده روزه به تبریز رفته و بیان واقعه را نموده محمد شاه
از عدم رضای اهل آذربایجان و نرسیدن یکسال مواجب نوکر و پرستی دنیاری ...
و جواهر استطاعت سلطنت را در خود ندیده و هوس این امر را در سر داشته عاقبت بالاصرار
قائم مقام و ایلچیان انگریز و روس در روز شنبه هفدهم شهر رجب المرجب جلوس نموده
سکهٔ تبریز را با اسم خود زده خطبهٔ سلطنت را با اسم خود خواندند این خبر را به ظل السلطان
علیشاه رسیده بنا بر رعایت حقوق برادری ... خلافت ... نزد
او فرستاده که او را به نصایح مشفقانه به راه آورده خیالات بیهوده را از سر او بیرون کند
رکن الدوله متعهد این خدمت شده خلعتی فاخر مشتمل بر جواهرالات نفیسه و لالی قیمتی
به جهت محمد شاه آراسته و فرمانی در غایت مهربانی و دلجوئی مشعر بر نصایح دارد نوشته
بمضمون آنکه بیجهت اخلال در دولت کردن چه صورت دارد از میان ... ذریه و
احفاد خاقان مغفور لازم است که یکی متقلد امر سلطنت گشته سایرین اطاعت او را به جهت
حفظ مال و عیال خود لازم دانسته اینک با عتبار اجتماع شاهزادگان و امرای قاجار و سرکردگان
لشکر و اکثر اهالی مملکت ادعای این امر را که و سایر شاهزادگان نیز ... داشته

و هر یک بر تو در این امر اولویت دارند چنانچه تصورات باطله را از خود رفع کرده و اطاعت را
پیش آوری تو از قانون سابق منصب ولیعهدی و مملکت آذربایجان و خراسان را به تو و
اولاد نایب السلطنه مرحوم واگذار نموده دولت خداداد و مملکت را به اعادی ابا نمودی خلاف آن خود
والا ما را حرب و جدال با تو در اینک لشکر بی پایان بر سر تو خواهیم فرستاد و ... ارکان
انجام رکن الدوله داد نزد او را مأمور با آذربایجان نموده بعد از ورود رکن الدوله به تبریز
ابتدا محال رعایت از او منظور داشته بعد با شاه قائم مقام خلاف معرّفی الیه را با
همراهان او بالتمام در حلقهٔ قراول انداخته که احدی از آنجا خبر بیرون نیاورد و در
همان روز به علت تسخیر دار الخلافه از تبریز حرکت نموده و هفت عراده توپ با اوضاع
و هفت هزار سوار و سرباز پیاده مصحوب خود نموده این سپاه دیگر با شش تعلقات
سفر ... و انتهی مملکت خراسان قدرت حرکت از آذربایجان را نداشته
تمسک بعضی معاذیر شدند قائم مقام ابتدا چند روز در حقیقت منظور و رای
پادشاه خود برای مبلغ یکصد هزار تومان از ایلچی انگریز و روس قرض کرده ایشان
را مجبور به دخل استقراض همراه آورده و دخل را اقرار داده که بعد از ورود
به دار الخلافه رد نماید لشکر را حرکت داده از تبریز حرکت کرده وارد اردبیل شدند
و دو برادر از محمد شاه بود که یکی را الّتن فوزده سال داو را خسرو میرزا می گفتند و یکی
ساله را او را جهانگیر میرزا می گفتند هر دو از یک مادر و مادر ایشان هم از اهل

آذربایجان بوده و میان این دو برادر با محمد شاه الفتی چندان نبود در این وهله با اردبیل
آمد خسرو میرزا که حاکم اردبیل بود و در حسن و کمال و جوانی عدیل نداشت و حسب الامر
خاقان مغفور به پای تخت روس رفته و در فرنگستان هنر از او به ظهور رسانیده
تصویر را در نهایت صفت بالفعل جماعت روسیه شکل تصویر پادشاه نقش می نمایند
با برادر خود جهانگیر میرزا استقبال کرده کمال خدمت را به ظهور رسانیدند محمد شاه
به تحریک قائم مقام خیال بر این داشته از اینکه اهالی آذربایجان راغب به این شاهزادگان
باشند و اینها را بعد از این خیال پادشاهی به هم رسد شب هنگام آن دو جوان
چاره را احضار و بعد از ملاقات حکم نموده چشمهای آن نور العین را بیرون آورده
در قلعهٔ اردبیل محبوس نمودند و بجهة تعجب دنیا قائم مقام بعد از اینهمه مرحمتهای
نایب السلطنه مرحوم چنین ملامتی را از خورد و بزرگ بر خود گذاشت و بعد از این بزرگ
معامله متوجه خمسه که ویل شاهزاده خمسه فتح الله میرزا که به زیر از خدمت ذهن به سر القیاد
پیش آورده و پس از ورود به زنجان جمیع اسباب و جواب فتح الله میرزا را مصلحت
رفته ضبط نمود و آن قلیل اسباب بعلة نبود در زنجان نزد سرکار
سلطنت فرمود از زنجان متوجه قزوین شده رسیده بقزوین منوچهر خان گرجی
را از جانب خاقان مرحوم به حکومت رشت و گیلان و منصب معتمد الدوله سرافراز
بود با پانصد سوار و پنجاه هزار تومان نقد پیشکش وارد اردوی محمد شاه کرده

و از ما فوق محمد شاه نبود ... و ایشان ... کور نمودن خسرو میرزا و جهانگیر میرزا

و ملحق به اسباب سلطنت کردید و مورد التفات بی اندازه گشت و الله یار خان
آصف الدوله به تزویر و حیله در آستانهٔ معصومه حضرت بود بعد از آنکه از حرکت لشکر
محمد شاه اطلاع یافت علم هواخواهی برافراشت از جوانان قم و ساوه و نوکر قلمرو ولکه
قریب به دو هزار سرباز و سوار فراهم آورده بعد از وصول منوچهر خان ملحق به اردوی محمد شاه
شد از وصول منوچهر خان و آصف الدوله تمامی سلطنت تمام گشته و قوتی در
امر سلطنت به هم رسید حرکت خود را التعجیل داده خارج از قزوین نزول نمود نوکر قزوین
دسته دسته ملحق به اردو می شدند این خبر به دار الخلافه و عرض ظل السلطان رسید
لشکر خود را آنچه بود ... هزار سوار و پیاده به سرداری شاهزاده امام وردی میرزا ایلخانی پسر
شاه مرحوم در مقدمة الجیش به استقبال محمد شاه فرستاده و سهراب خان گرجی را
نیز با دو هزار سوار و بیست عراده توپ متعاقب سر لشکری با او روانه کرد و کیومرث میرزا
ملقب به الو الملوک را با سه هزار جمعیت دیگر متعاقب فرستاد و یک این
لشکر و سپاه را نصفه خود ساخته ... مواجب سال گذشته را تمام و کمال با مواجب
سال آینده بعلاوه سواری بیست تومان و پیاده ده تومان انعام به رسم خود در دست ایشان
گذارده و سرکردگان سپاه را هر یک فراخور احوال اسب و اسلحه و یراق و انعامات
فرموده سپهسالار توپخانه را هر یک پنجاه تومان جهت تومان ابتیاع کرده با اسبابی بزرگ
و تهیهٔ عظیم چنین لشکری که هرگز در ایران لشکر با این آراسته کی جمعیت آن بود ساخته

روانه نموده و خود ظل السلطان در شهر طهران با جمعی از شاهزادگان دار الخلافه و مجهز با قرخان
قلعه بیگی برادر آصف الدوله توقف نموده امام وردی میرزا منزل به منزل می آمد تا نزدیک
قزوین رسید از اینکه رکن الدوله برادر او در قراول بود هر روزه تهدید برادر او
می نمودند که اگر برادر تو با ما نزاع کند چشمهای تو را خواهیم کند از این طرف هم رکن الدوله
به برادرش نوشتجات نوشته منع نزاع و جدال می کرد و ترغیب در خدمت محمد شاه می نمود
آن نمک ناشناس ظنون نیز نوشتجات برادر قبول نموده شب هنگام بر فقد اطلاع سرکردگان
و امیر لشکر خود را از ده هزار سوار برداشته رو به اردوی محمد شاه روان و در چادر ایلچی روس
پناه برده بعد از اطلاع محمد شاه بر وصول سرکشیکچی باشی لنجی صاحب انگریز توپچی باشی خود را
با چهار عراده توپ مامور که به لنجی بر فقد اطلاع چهار عراده توپ را از اردو به عجله از پی
صاحب امراء برده به جبه سر ... هوادار ... نزول نموده لنجی توپها را ساچمه بر که
بالا ایستاده بر سر ... استوار نمود و دهن توپها را به امرا ... کرده جلو که امرا
بر خواسته به سر توپها رفته بر خود دیده و سردار را ... آوازنی ... شد سردار
شاد ... ملحق به اردوی پادشاه شد ... خدمت در اطاعت محمد شاه نموده شاهزاده هر یک ...
اطاعت دارد بسم الله ... خدمت شود و هر یک به ... سر و دیر
رفته باشید و هر کدام در ... به خانهٔ خود ... بروید اگر دیگر در اوردید نخواهید
نزاع کنید چهار توپ ساچمه را یکدفعه آتش می دهیم و دیار از شما باقی نخواهد ماند

لشکریان بی سردار و صاحب ناچارش یعنی بخدمت محمد شاه رفته برخی بخانهای
خود رفته و پاره عیال در دار الخلافه داشته رو بطهران روان گشتند در لحظه
لشکر بان استعداد و آراسته که چون بنات النعش متفرق هر یک بطرفی
روان گردید محمد شاه بعد از افتتاح چنین بدون تراخی سرعت در حرکت ولعه
از قزوین متوجه دار الخلافه گردید سهراب خان و ابو المکول هر یک در ان منزل گ
بودند بمحض استماع این خبر توحش که عریضه ارسال داشته را ما منتظر ورود موکب
همایون می باشیم نزدیک به دار الخلافه محمد شاه و صف الدوله در خفیه نوشتجات بمحمد باقر خان
قلعه بیکی نوشتند را بورود موکب فیروزی کوکب با ظل السلطان و شاهزادگان که
لشکر می باشند مقید و محبوس نموده نگذارید بطرفی بیرون رفته باشند این خبر و حشت اثر
که بظل السلطان رسید از اینکه تمام سرکردگان و یاران خود را باستقبال محمد شاه
فرستاده بود کسی را نداشته یار و مددکاری باو نماید با محمد باقر خان مشورت نمود
محمد باقر خان از ساده لوحی ان شاه ساده لوح را فریفته گفت قلعه طهران حصینیت
حصین و سه هزار تفنگچی مستعد بالفعل در تصرف خود می باشند را یکدل و
یکجهت باو می باشند بقدر یک ماه می توانیم بهمین استعداد خود را نگاه داشت
و دار الخلافه را بتصرف انها داد عریضه حضرت کار فرما نفرما نوشته نایب السلطنه را
بالشکر و توپخانه استدعا خواهیم کو البته سرکار فرمانفرما نایب السلطنه را مامور خواهند فرمود

ایشان نیز بعلت عدم سورات و مخارج ناچارش کار را پیش نخواهند بود
سرکار فرمانفرما نفر با را ما خواهند رسید بیچاره ظل السلطان بسخنان ان شیطان
فریفته شد عزم حرکتش با قامت تبدیل یافت و بمحمد باقر خان و نوکر متفرقه و
فریفته و مستظهر گشته توقف در دار الخلافه نمود هر چند بعضی از شاهزادگان و
خیر خواهان او را تکلیف بفرار و خروج از دار الخلافه نمودند مفید نیفتاد اذا جاء القدر
عمی البصر بر جای خود مستقیم گشت ارکان محمد شاهی و کوکبه خسروانی قریب گشته
در شب چهار شنبه بیست و یکم شهر شعبان چهار ساعت از شب گذشته در منطقه ظل السلطانی
در اندرون حرم بمقدمه خراب و استراحت را شکسته محمد باقر خان قلعه بیگی جمعیت خود را
ملکی آراسته ابتدا به درب خانه در باغ مرحوم خاقان بعمارت بلور آنکه
محمد جعفر خان کاشی را که سابقا در نزد علیشاه و در این اوقات مشار الیه و
مدار علیه مرد بود گرفتار زنجیر غفلت ساخته بعد از انجام کار وزیر السلطان برو ا حنت
ان بیچاره یک ناشناسی زده در اندرون رفته علیشاه را در بستر راحت مقید ساخته
جمعیت خود را بر دراو قراول کوچ بسیار زدند در روان شهر را کنون صلای حضور
شهریاری را دستور داد هر یک بمضمون السابقون السابقون اولئک المقربون در
سر قباپی حضور محمد شاه بر خواسته لکن مسابقت از همگنان خود به باشند
سبقت بر یکدیگر میکرد فلذا شاهزادگان و امراء و اهالی فوج فوج دسته دسته

۱۲۵۰ ابیات نیز دوم
ز نالیدنات اکن الدوله زن نابیداز
وارین ناپسلیح بن از نبین ظل سلطان نبم
سنه دو ختن نبع و در بنجا رود و بلا ز ام
ز ظل اله جعفر ظل سلطان بود و بنا ز نبم

هر یک بدست اویز خود را باستقبال رسانیده بزبانی تهنیت سلطنت را می گفتند
و هر یک بوسیله از وسایل تقرب جسته در اکثر کار خود را جلوه حضرت میداد و محمد باقر خان
صندلی مرصع خاقان مغفور را با اسباب سلطنت و فرش و ظروف و اوانی
طلا و نقره با اسباب جلال و عظمت قدغن نمود بباغ نگارستان بعد از هر جهت
آرایش باغ و بهنه اهالی شهر باغ را از حلویات و ماکولات و انواع خوردنیها مملو
که هزار دیگ عظیم و شایان و بساطی بزرگ و شایان برآراسته محمد شاه در یوم بیست و یکم
شهر شعبان با آیین شایان وارد نگارستان شد بر صندلی مرصع خاقان مرحوم نشسته جمیع
شاهزادگان و امرا و لشکریان سر فرود آورده تهنیت سلطنت گفته بیچاره ظل السلطان
از خوف جان برخود بیجان دقیقه آرام و قرار نداشت جمعی از حرم خاقان مغفور مثل
ضیاء السلطنه و فخر الدوله و بانی دیگر از زنان و دختران ظل السلطان برداشته
با خازن الدوله و کلید خزانه و تاج شاهانه با جواهر الات و لوله نور و تاج ماه و
جواهرات تمام بحضور محمد شاهی شتافته ظل السلطان در غایت ذلت و مسکنت
همان تاج را بر سر گذاشته با جواهرات نفیسه بدست نیاز گرفته حضرت محمد شاه
برگذار نمود بلی خوایت پروردگار چنین است در جهان ستمکاری را امر فنا نزاع
و صدرا قسمت در جهان لشکر نابیر و دیگری را با وجود انهمه اسباب و مال اموال و قبیل
عامه چنین مسخر میکند لبس دهقان صد خزانه بکابو زصد حرف یکی جو بر فزارد

لبس ناکرده را اکز در در ازد سپهر زرین تاجه کارند محمد شاه از غرور جوانی و سطوت
جنبش بر دین رحمت نزاع جالش مترنم باین فرد می بود جان لسنت که پی خون می آید بکنار
ورنه باعمر و عمر باغ جهان انیهمه نیست محمد باقر خان قلعه بیکی محمد جعفر خان کاشی را
در زنجیر کشیده بحضور محمد شاه حاضر نمود و محمد شاه در اوان خدمت محمد جعفر خان را بمحمد باقر خان
با خانه و اموال و اوضاع بخشید بیچاره را بعد از اخذ اموال اقرار به داغ و شکنجه
کثیره معارل بیک که در ازان باز یافت نمودند خلاصه ارکان محمد شاهی هفت روز
در نگارستان توقف بعد از هفته مذکور باعث نیک وارد دار الخلافه در عید فطر
۱۲۵۰ سنه مجددا بر تخت طاوس جلوس که شاهزادگان صغیر و کبیر سر اطاعت در پیش
گرفته در سلام عام حاضر ظل السلطان بعد از ان کوکبه و جلال پادشاهی
بذلت فرمان بری در مذلت و تباهی همنشین گشته مرد در حیات خاقان مغفور
بسلام حاضر سکینت در حضرت محمد شاه در کمال خضاج بسلام استاده هیچ جهة خفقت
اعتبار و اعتنای نسبت باو ملحوظ نمود الحق در این جزو از زمان انقلابات جهان
هیچکس مشاهده نکند بلکه از کتب تواریخ سلف نیز نخوانده بیک روز کار است اینکه
که عزت دهد که خوار دارد چرخ باز یگر ازین بازیچه ها بسیار دارد شاهزاده کانیکه
هر یک شمشیر ایشان بر اسمان حالت مجره و کهکشانی بود در یک وقت بطراق
ذلت و حقارت بنظر می آیند که گاه هیچ روستا و برزگری باین مذلت و

و خواری بودند کسانیکه نور چشم خاقان مغفور محبوب می‌شدند اکنون احدی از حقارت بر — بنمود
ایشان نظر نمی‌کرد ظل السلطان همینکه از سلام محمدشاه بیرون می‌آمد سربازها او را
در حلقهٔ قراول انداخته مطلقاً متحرک بالاراده نبود شاهزادگان دیگر مثل رکن الدوله
و هر یک با وجود بودن همگی در قراول سرباز گرفتار احدی یارا نه متحرک نبود
مگر امام وردی میرزا در پناه دولت روس بود کسی با او متعرض نشد و باقی گرفتار
بودند در بیان آمدن شاهزادگان هر ولایت بحضرت محمدشاه و گرفتاری ایشان
بعد از استقرار محمدشاه بدار الخلافه و اطاعت شاهزادگان پایتخت و امراء قاجاریه
و تصرف خزائن و جواهر و اساس سلطنت که در عرض شصت سال شاه مرحوم و خاقان
مغفور از مملکت ایران و افغانستان و هندوستان فراهم آورده بود با جواهرات
سلسلهٔ سلاطین گورکانیه که از شاهرخ شاه و نادر سلطان باز یافت شده بود
هر یک از شاهزادگان ناچار هر یک از شاهزادگان در اطاعت و انقیاد گردیدند
اول محمد قلی میرزای ملک آرا که از همه اسباط خاقان مغفور بحسب طول عمر بزرگتر و
بر همه مهتر بود و از جانب خاقانی بحکمرانی مملکت طبرستان و استرآباد سرافراز
ولی بعلت ضعف بنیه و علو جثه هوس دارائی سلطنت نداشته و با وجود بلندی سن
و کثرت اولاد و احفاد و حصانت مملکت طبرستان و استرآباد و جمعیت هزار نفر نوکر
ابائی و اجدادی کردن انقیاد در پیش نهاد همت خدمت کرد هر چند اهل المملکت

و بزرگان آن ولایت جمعیت و شورش کرده او را بنجابت گذاری و هواخواهی خود
و صعوبت و حصانت مملکت مستظهر و امیدوار نمودند مفید نیفتاد
عاقبت بتحریک و ترغیب پسرش بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ابتداء
میرزا جعفر وزیرش را بخدمت فرستاده بعد خود و چند نفر از اولادش به پایهٔ
سریر سلطنت حاضر گشته مورد ذلت و خفت پادشاه از آن گردید و در کمال
ابتذال مورد طعن کبار و صغار و اطفال آمد و همچنین محمد حسین میرزای
حشمت الدوله که در عهد خاقان خلد آشیان بحکومت و اختیار ولایت
کرمانشاهان و لرستان و عربستان سرافراز بود در ارتش با میرزا ابوالقاسم — ٢ فیلی
همدانی بعلت سابقه و خصوصیت او با قائم مقام ابتدا او را بدار الخلافه
فرستاده قائم مقام نیز اطمینان کلی باو داده و عهد منصب ولیعهدی باو نموده
وزیر جاه را فرزند او نیز نوشته جات مؤکد بمحمد حسین میرزا نوشت آن
بیچاره طامع با وجود کثرت سپاه و وسعت مملکت و قرب جوار بدولت عثمانی
و نزدیکی با باکی مشرفه و خصوصیت شاهزاده مرحوم محمد علی میرزا با عباس میرزای
نایب السلطنه بی اختیار بطمع منصب ولیعهدی برخواسته جریده بدار الخلافه
روان گشت تا حیات قائم مقام برقرار بود اگرچه بهرام میرزا برادر محمدشاه
را مأمور بحکومت و لایتش نمودند و اموالش را بتصرف آوردند ولی بعد از

از شاهزادگان دیگر بیشتر بود اما بعد از کشتن قائم مقام او هم جزء اردو بیگی گشت و بار دیگر گرفتار شد
محمد تقی میرزای حسام السلطنه که در زمان دولت خاقان جنت مکان بحکومت و دارائی ولایت
بروجرد و بختیاری و اهواز و لرستان فیلی مأمور در این مقدمه از محمدشاه هراسان گردیده
خوانین بختیاری و نوکر عراقیه در مملکت بود از او استظهار نموده قصد یاغی‌گری
نمود و اهالی مملکت عرض نمودند که اگر پای اقامت بفشاری ما انقدر نمی‌خواهیم بتوانیم
ترا با عیال و اموال صحیح و سالم بخاک بغداد و عراق عرب رسانیم بار متقاعد گشته قبل از
حرکت خود ابوالفتح میرزای پسر خود را بخدمت محمدشاه فرستاد و از تعاقب او خود بدار الخلافه روان
گشت و در غوغا خلاف برادر و لار النشست تا آنکه با قافله اردو بمنزل سفر گشت و الا اینش با اموال
و اسباب بیکی از برادران محمدشاه بخشیده شد و باین طریق نیز شیخ علی میرزای ملقب بشجاع الملک
که در دولت خاقان مرحوم حاکم دولت آباد و توسرکان بود در این هنگامه با علم سپاه و بضاعت
خود را از عار فرمانبری نموده از علامات پادشاهی و نشانهٔ خسروی که عبارت از نقاره
و القاب نموده بجیدهٔ میدان سلطنت را از فارس خالی دیده جولانی نموده و اطفال جرائح — که ٢ خلافت
از بود و شعر که بعد از آنکه طایفهٔ زندیه را که از ایام مادرش بودند هر روز خود جمع که
در عرصهٔ خیال تصورات محال می‌نمود غوغا طلبان زندیه نیز او را مستظهر کرده بمضمون
اولی قوة و اولی باس شدید مالعرنیه را بعد صرف می‌نمودند تا آنکه کوکب جلال محمدشاهی از
افق تبریز بخوبرنی طلوع نمود این همه تصورات و خیالات خام یکبار معدوم گردید

فرمان روائی — اجماع زندیه متفرقه مبدل گشت و هوس فرمانفرمائی باطاعت و فرمانبری تبدیل یافت ابتداء
نظر علی میرزای پسر خود را با تحف و پیشکش بسیار در عرض سلام زنجان باستقبال فرستاده و بعد از ورود
موکب شاهی خود نیز بر بوسه اطاعت دیده بدار الخلافه شتافت منظورش آنکه ولایات کمره
و قلمرو سالکه در تحت اختیار غلام حسین خان سپهدار خاقان مغفور بود اکنون پیشکش
منصوبی بمحمدشاه داده و گرفته با توابع و علاوه بر ولایات تحت اختیارش کنند ولی غرض از آنکه
او نیز باتفاق یاران و برادران از اجزای اردو بی خود باشد چنانچه شاهزاده کامکار
بر قاطرهای پالان سوار که با انهمه خفت روانه اردو می‌گردید این کار را امکان یافت
پیشکشی قلمرو حوا از ده هزار اشرفی تحویل می‌کرد و از یکطرف قاطرهای پالانی درده
که اوزالوار که به اردو می‌بخشیدند خلاصه او نیز فیاض خدمت محمدشاه شرفیاب و جزو برادران
رکن الدوله — دیر سیف الدوله سلطان محمد میرزای حاکم دار السلطنه اصفهان که از فوت خاقان مرحوم توهم از
آنکه سمت بختیاری رفت جماعت بختیاری او را حمایت و یاری نکرده جمعیتی همراه او
آمدند بعد از رفتن او از دار السلطنه اصفهان با اصفهان آمده ولایت خود را متصرف
نمود و در هنگام سلطنت ظل السلطان عریضه و باجخانه بخدمت فرستاده بعد از ظل السلطان و سلطنت
محمدشاه نیز عریضه و باجخانه با پیشکش لایق بدربار شاهی ارسال داشته سکه و خطبه را در
اصفهان بنام محمدشاه می‌نمود ولی از دربار شاهی بجز از شرفیابی حضورش حکم رفت او نیز
بنای اقامت در آنجا افسرده شرفیاب حضور نشده بمعاذیر غیر موجه متمسک بود

اخر الامر اولیای دولت خسروخان گرجی را باسم سرداری با چهار لشکر مامور باصفهان در باطن
مشار الیه رفته بورود اصفهان سیف الدوله را گرفته وبسته بسر سلطنت اعلی فرستد
خسروخان نیز حسب الامر با او با جمعی سوار بحضور محمد شاه فرستاد از آنکه تاج الدوله مادرش بسبب
تعلق خاطر خاقان مرحوم نسبت بوی جواهر زیاد از حد مرحمت نموده بود بعد اخذ جواهرات از تاج
الدوله او را اگاه ساخته متعرض نشدند دیگر اسمعیل میرزای شاهزاده دامغانی از طفولیت
دست پرورده سرکار نایب السلطنه و کمال اخلاص با ایشان داشته جرأت الحق شجاعت از سایر اخوان
ممتاز و در رزم روسیه در سال بر طرف شهزاده مرحوم فتوح نمایان و رزم شایان در پیشگاه
خاقانی بعرصه ظهور رسانیده در این اوقات بعلت مخالفت وارادت نسبت بسرکار نایب السلطنه
همواره منتظر ظهور کوکب اقبال آن بی همال و از حضرت محمد شاهی تا فرخسته و آمال مرفیه
تا آنکه قهرمان میرزا برادر محمد شاه که والی خراسان می بود لشکر بر برادر فرستاده و از این طرف
الله یار خان آصف الدوله با لشکر گران مامور بسرداری و اعظام خراسان وارد
دامغان گشته ملاقات عسکرین ازین بیچاره پسر را از هر طرف گرفته گریز از خدمت
نهی ناچار بچادر آصف الدوله شتافت او را با جمعی سوار روانه دار الخلافه نمودند
او نیز با اخوان پیوست و از جمله مجاورین زاد محبوس شد دیگر بهمن میرزا حاکم
سمنان است که برادر مرحوم نایب السلطنه و همچنین بمحمد شاه کمال اخلاص داشته
مادرش خازن الدوله است که از طفولیت بخزانه داری شاه مرحوم خاقان مغفور

سلامت گشته و در ورود دارالسلطنه اصفهان چون زور بر سیف الدوله اثر هم در تخت روان نشانیده با جمعی

سرافراز بود بجز الحمد لله احدی از جواهرات و خزانه پنهانی خاقانی مطلع نبود در ظهور سلطنت
ظل السلطان در خفیه و نهان عریضه بمحمد شاه نوشته اظهار مخالصت می نمود در این اوقات
بهمن میرزا انوکر سمنانی را برداشته شرفیاب حضور شد بعلت خدمات مادرش و بروز پاره کنوز
و دفائن مورد التفات از اندک شد دیگر از جمله شاهزادگان صاحب ولایت حیدر قلی میرزای کمودر
صاحب اختیار ولایت گلپایگان و قلمرو است اگرچه بحسب وسعت ولایت محل اختیار شاهزاده
معظم الیه قابل پاره خیالات نبود ولی بعلت عقل معاش و تحصیل مداخل و منافع از طرق
متعدده شاهزاده مذکور صاحب الوف و کرور بود و از آنکه از طرف مادر شاه وارث
بحسب ارث شاه در خیالی ازادعا و سرش با خوغانبو جمعی از خوانین بختیاری السیار محبت
و مهربانی که فدوی وفریفته خود نموده بود بمحض شاه هر قدر شکر بخوالت میبرد در وقت
وفات شاه مغفور در گلپایگان بود بعد از استماع آن قضیه هایله باخود آنرسید خزانه حلو
از زر و جواهر نوکر بختیاری اماله و حاضر دار السلطنه اصفهان گه اعظم مملکت ایران است
و خالی از دلیران مجالی بهتر ازین نبود این مملکت را بتصرف درآورده از هر طرف لشکر و نوکر [illegible]
عراقی را جمع آورده نموده اگر ارضاعت سلطنت میسر گردد چه باک از آنکه متقلد آن امر خطیر گردم
والا عریضه بسرکار اقدس فرمانفرما نوشته انقیاد واطاعت آنحضرت را خواهم نمود و تعیین کرده بعد از
استقرار آنحضرت در امر سلطنت مملکت اصفهان را بمن خواهند گذاشت و مفوض خواهند
داشت پس از این تصورات ارقام باطراف نوشته باحضار بزرگان گلپایگان و قلمرو

و طوائف بختیاری فرمان داد بفاصله سه روز خسروخان نام چهارلنگ از جمله خوانین معروف
بختیاری است با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده بخدمت سرکار شاهزاده حاضر گشت بعد از آن روز
بهرام خان نام لباسی از جمله بزرگان بختیاری هفت لنگ است با سه هزار سوار و پیاده شرفیاب گردید نیز
نوکر قلمرو و عراقی نیز هر روزه فوج فوج دسته دسته جمع گشته در عرض ده روز بیست هزار لشکر
مستعد فراهم آورده برایشه شاهزاده ابوالمجد السید نقاره خانه خسروانی دارائی را
کوبیدند سرکار شاهزاده معزز الیه خزانه را گشوده زر و جواهر بی دریغ ریخت از هر جهت تهیه لشکر و ساز
عسکر نمود جمیع خوانین و سرکردگان سپاه را از اعلی و ادنی به پیروی نا بخلاع فاخره و انعامات وافره
خورسند و خوشنود نمود در یوم پنجم شهر رجب المرجب سواران لشکر بمیدان در ب خانه آمده جمع
گشته اسب شاهزاده را حاضر نمودند سوار شود و سوار بالهشتوند درستوات قبل مرات بی مادیان مغلوب
در زمین فشاری یک نفر طایفه خسروخان چهارلنگ در صحرا اسب قشنگ صاحب بادپا و مادیان را بزیر پای
یکی از طایفه بهرام خان دید مطالبه مال خود را نمود آن مرد انکار و از این طرف اصرار منجر بگفتار بعینه
از انکار گذشته شهر بقبال و نزاع از هر طرف بحمایت قبایل وعشایر خود کوس آواز گیر و دار
بلند و لشکر مستعد با اسلحه آماده است به تیر و تفنگ که قیامتی در آن میدان برپا گردید
که تفنگ و خاک بهم سر کرد شد رنگ ارجسار آفتاب بهم و برق شمشیر ابر از در میانه آن
شرار چوب قیله از ابر داره کذار منظر جنگ گرشمه مختصر آنکه یکدفعه دو از ده هزار لشکر
درسم بخیه شمشیر قیصری گری بکدیگر لاسند و بفاصله ده دقیقه چهار صد نفر کشته و زخمی گشته

بهرام خان نیز لباسی که مقتدی طایفه بهرام خانی منهزم لشکر خسروخان ایشان را تعاقب که
از حصار بیرون نمودند بقدر ده فرسنگ آنجماعت را تعاقب که و مال و اسب بسیار و اسلحه
بیشمار از انها گرفته مراجعت بشهر کردند شاهزاده بیچاره در بالای برج در خانه
ایستاده بی سر و پائی آن طایفه ضاله را ملاحظه میکرد و بر گشته اس خود افسوس
میخورد که خسروخان با فتح نمایان رسیده بخدمت عرض کرد که چه احتیاج بوجود غیر است
من خود همه خدمات و تمام مهمات را کفایت خواهم کرد امروز بسبب این فساد حرکت شاهزاده
موقوف بروز دیگر گردید و از آن طرف طایفه بهرام خان نعش او را برداشته رو وکسان
بطرف طوائف هفت لنگ روان گردیده و تو انحن ایلیت خوانین هفت لنگ
بخونخواهی بهرام خان برخواسته لشکر انباشته این خبر بحاکم گلپایگان و قلمرو
لمره رسیده توهم نمودند اگر لشکر بختیاری با این نوح برسد ابادی باقی نخواهد
ماند و تمام مردمان متحمل و نسوان اسیر و بیسامان خواهند شد در خفیه مجلس مشورتی
ارابستند بزرگان ایشان با یکدیگر مصلحت که بالاخره وجود خسروخان را منشا
فساد یافتند و در همان شب جمعیت خود را جمع اوری که نزدیک بصبح در حالیکه
طایفه خسروخان در خانهای خود نزدیک بحصار شهر در خواب غفلت بودند جماعت
اهل ولایت حصار قلعه و سر کوب های آنجانها را از ایشان گرفته آغاز تیر و تفنگ
کردند ایشان هر یک متفرق بیدار شده مفری بجز فرار ندیده برخواسته بعد از

کوشش بسیار فرار کرده از شهر بیرون فرستند شاهزاده از آن حرکت بسیار متغیر و اندوهناک
هوای کار را هر دو دیده بجهت حال کار خود خرابی که شده دوست در باغ نزدیک لعمارت در
نصف شب با یک نفر از نهار خود رفته باتفاق پیرمرد باغبان آن نخله را در باغ
دفن نموده و بجهت عدم ابراز خواست که آن پیرمرد را القبض رسانند عاقبت بالتماس
و استدعای حرمش از خون آن مرد گذشته و تاکید زیادی در اخفای آن سر نمود اهالی
مملکت از کار خسروخان برداشته شد باز مجلس نوری در میان آورده باید گفتند
خسروخان را با وجود اینهمه التفات قلبی شاهزاده و سبقت خدمتش بجهت مصلحت
حال و حفظ عیال خود او را از شهر بیرون کردیم البته از تغیر و غضب شاهزاده در این مقدمه
ایمن نخواهیم بود بهتر آن باشد با شاهزاده هم یکرو که عذر انداهیم نخواهیم بنا
برین استعداد خود را مضبوط که طلوع صبح اطراف بندرش خانه شاهزاده را
قبض کرده رسول خدمت شاهزاده فرستاده که از تو خوف شده ایم و ممکن نیست که
بتو خدمت کنیم باشیم همین امروز عیال خود را برداشته از اینجا بهر جا که خواسته باشید
بروید شاهزاده متحیر گشت هر قدر ابرام نمود که یک روز مهلت بدهند ممکن
نشد عاقبت دید که با فضاحت می رسد ناچار عیال خود را با اسباب و اوضاع
برداشته با چند نفر از نوکرهای قدیم بطرف اصفهان روان گشته و اهل
ولایت تمام اوضاع و اسباب او را غارت نمودند باغبان مذکور را اذیت آورده

با جمعی از بزرگان درب خانه او حاضر می شدند مطالبه اموال و سرای اسباب می نمودند
باغبان بیچاره بعد از خوردن چند چوب و تازیانه تاب نیاورده و دفینه را ابراز داده آن نخله
و افرا را اهالی ولایت در میانه خود قسمت کردند پس از استقرار محمدشاه با نایف و جزو
خزانه خلاصه شاهزاده بیچاره بعد از خروج از ولایت در عرض راه بنحوی سببش اقبال و ادبار
الحاصل که در غلطید بطریقی چنانچه در هم شکست اصدای تقسیم می کرد که چگونه می شود
در سلطنت و کمال آرامی بغلطد و اعضای آن تقسیم مجروح و شکسته نمودن خود شاهزاده در
سنوات قبل دیده بودم بعد از این مقدمه در نجد متشان دیدم شناختم صورت ایشان از
کوشش بجنب عرض و آن ایشان تا زنخ بجنب چکن است و یک بجنبه خورده بود و باغ غب
شده وضع غریبی را بیرون دیدن تصورش ممکن نیست غرض با آن حالت خراب و اوضاع
پریشان شب را در آن بیابان بجان کندن و زحمت بسر کرده روز دیگر شاهزاده را بر اسب
بسته بطریق نعش و جنازه آورده در اصفهان در خانه جناب مقتدای مجتهد الزمانی منزل
نموده مدتی متولی بستر [illegible] بود الحق اگر دیده بصیرت باشد از این فقرات و
گذارشات می توان یافت که او در ترک سلطنت بجد و جهد و زحمت می خواهد
و تاج خسروی با اسباب تلاش و هنرمندی ممکن نیست یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم والله
متم نوره ولو کره المشرکون یا چنین خیالات پرورده کار بظهور آمده دیگر قرار یافته
بود کوشش بیجا بیفایده و عزم ایشان [illegible] کرده باری بعد از ماه شاهزاده معز الیه

بحال امید در نیکنامی بود که از جانب محمدشاه فیروز میرزا و منوچهرخان با لشکر بی پایان مامور باصفهان
و از آنجا بعضی از مملکت فارس مامور بودند و از این طرف حسب الامر فرمانفرما بروش
سرکار نایب السلطنه با شاهزادگان فارس مامور بعراق و در مقدمه الجیش فیروز میرزا الحج صاحب
توپخانه با بیگی با هفت هزار سرباز نظام و شانزده عراده توپ و چهار هزار سوار مامور بود ورود
نجف باصفهان شاهزاده مذکور قوهم که از اصفهان بطرف مملکت فارس عنان عظیمت
معطوف داشت و در ابالی و توریق [illegible] از نوکات فارسیت بحضور سرکار نایب السلطنه شرف
وقایع احوال خود را با گذارشات عراق بعرض رسانید و در هر جا ملتزم رکاب بود و در شکست
قمشه بقیه التسیف اموال و اسباب را با یک نفر نوکر برداشته بطرف اصفهان فرار کرده
شاهزاده با یک نفر پسرانش شهامان در رکاب شجاع وارد شیراز و بعد از پریشانی امور مملکت
فارس و ورود فیروز میرزا باتفاق شاهزاده کانی چند در خانه جناب شیخ ابوتراب پناهید
و بجهت حرمت شیخ معظم الیه لشکر را یارای قدرت نبود که متعرض [illegible] شوند و پس از انجام
امورات و وفات حضرت فرمانفرما یا از حضرات شیراز بعلیا [illegible] یاد در میان
امر [illegible] محبت [illegible] با تاکیدات اکید موکد و بعد از مدتی مدید عهد موثق [illegible]
مواصلت فیمابین استحکام پذیرفته شیراز شهامان شاهزاده مذکور دلتنگ گشته رفیق
انیس بیرت بصورت دستان از اندرون شاهزاده سئوال که شاهزاده پریشانی احوال
و غربت و کثرت غموم و کربت خود را بزبان بی زبان [illegible] در میان آورده ان حیله باز گفت

هر نوع محبت از من بتو در این مدت می تواند ظهور یافت تو خود با این بجهت امراز امور ملیا شدی و من در این
بتو چه نوع خدمت کنم که خورسند باشی شاهزاده گفت حق مطلب همین است تو فقیر از تو در این مدت و
حقوق صحبت نداریم مگر اینکه اگر بتوانی بطریقی مرا از شهر بیرون کنی بلکه بتوانم خود را بعتبات
عالیات رسانم و در آن تربت پاک مجاور باشم آن شیطان خیال گفت که این امر در نهایت
سهولت میسر است فردا شب اسب زیادی آورده نفر از پسرهای آن بیرون دروازه مهیا میکنم
سوار بلدی نیز همراه بدرقه میکنم که دلیل باشد و خودم مرا هم و شما را خواهم بود شاهزاده بمجرد
الحاح زیاد متعهد شکر [illegible] و حق صحبت لازم در ایجاب آورد و آن مرد از آن جا برخواسته و بخط
مستقیم آمده نزد منوچهرخان مراتب را چنانچه گذشته در میان آورد منوچهرخان این
معنی را مغتنم شمرده شبانه دیگر پنجاه نفر سرباز در کوچه رهگذرگاه شاهزاده پنهان نمودند
و آن شخص بخدمت شاهزاده رفته که اسب و اسباب موجود است برخیز و تا پای وار [illegible] ریز
شاهزاده حمد خداوند را بجا آورده برخواست و با دلی شاد و خاطری آزاد باتفاق سه نفر
از پسرانش رهی راه آورده همه جا می آمد تا در کمینگاه سرباز رسید سربازان از کمینگاه
در آمده یکی از پسرانش گرفت و بخانه شیخ مراجعت نمود و شاهزاده را با دو پسر گرفته نزد
منوچهرخان بردند او را در قلعه ارک کریمخانی محبوس و پس از چندی روز با چند سوار روانه
طهرانش نمودند از اینکه عیال او در خانه حضرت مولانا السید محمد باقر بود سید معظم الیه
وساطتی از او نزد محمدشاه کرده بلکه وساطت جناب سید با کمال [illegible] قبول می باشد خبر رسید که

سیاستی شده باشد لهذا این العلم عندالله دیگر در میان قتل قائم مقام و انجام کار آن بافرجام
سابقاً سمت ذکر یافت که پس از اشتهار فوت خاقان خلد آشیان بواسطهٔ محمد رضا میرزا شاهزاده
در تبریز محمد شاه با چندان انجمن سلطنت و این امر خطیر در ضمیر منیر بود عاقبت با اصرار قائم مقام دعوی
سلطنت فرمود مجملاً اینکه قائم مقام در خفیه با او قرار داد که از سخن او در هیچ امری از امور در نگذرد
و برطبق اذن او حرکتی ننماید تا دیهیم خسروی و اورنگ فرمان فرمائی بر وی مسلم گردد محمد شاه این عهد به پیمان
مؤکد گردانید و وثیقه در این خصوص نوشته و قائم مقام بعد از اطمینان خاطر از نزد محمد شاه بر
خاسته بجهت عوام فریبی اهالی ایران خلاف رای رجال خارجه را در این خصوص در میان کشیده باشد
این بود که تصدیق از الان از ایلچیان روس و انگریز قرض که وجه به جهت دخول ایشان را اهمال آورده خلق
ایران که شنیدند ایلچیان مذکور همراه ایشان بسته تصور کردند دولت روس و انگریز بهر حمایت
محمد شاه خواهند کوشید و پیشتر از این حسن تدبیر کار محمد شاه بالا گرفت و همچنین لشکر کشیدن از
آذربایجان و حرکت لشکر را از سامان همگی از خزینه و کلا قائم مقام باعث بود محاسن تدبیر را
در هر امری از امور بظهور میرسانید و هر کس از اعیان و بزرگان ایران که بحضرت محمد شاه آمد تمام
بلکه بکاغذ نوشته قائم مقام بود از آنجمله منوچهر خان معتمد الدوله خصوصیت و اطمینان او به او
که ملحق گردید و همچنان خدمتی بظهور رسانید و همچنان الله یار خان آصف الدوله که رکن رکین سیر رفت
امور سلطنت او بود و امورات دیگر بحسن تدبیر او میگذشت و چنان کارها انتظام و نسق
گرفت که بنای ایران انتظام متصور نبود از عهد کیومرث بنای سلطنت ایران چنان نبوده

با اتباع و دستور بی نظیر منظر ارباب بصیرت رئیس الحق از جمیع علوم و کمالات آراسته در علم
عربیت و حکمت الهی استاد و در علم ریاضی از افلاطون میدان بلاغت و استحضار عروض و قافیه
در غایت فصاحت اشعار دری و تازی وی در شاهوار و در و گوهر از افکار ابکارش پیوسته در
کنار گوهر نبناه هزار شعر عربی با معنی و ترجمه از حفظ داشت باری با وجود شغل نهایت تراواد و کثرت
که کفی بان قسم توان از هر علمی از علوم باهر باشد بجز قدرت پروردگار در این فن منش چیزی دیگر
متصور نبود خلاصه از هنگام حرکت محمد شاه از آذربایجان تا بنگاه توقف در دارالخلافه طهران
قائم مقام با قدر ار لکر از اینطریق که احدی بدون اذن وی قدرت رفتن حضرت شاه را نداشته
و محمد شاه بدون اذن او دیناری بکسی نداده چنانچه اکراهم ماری بخشش بود بهرانه موجب
ملامت قائم مقام میگردید و در منع بعواده گرفت و کم کم قائم مقام از حد اعتدال گذشت
جمعی گرفتار آن برو گشته را نیفقدر بر پادشاه تنگ گرفتی و قدغن نمودن از هیچکس نزد او آمد و رفت
نکنند و پادشاه معاشرت با احدی ننماید در تربیت عاقبت بتوکم مرحمت خواهد شد در
جواب گفته بود که امور سلطنت را پادشاه در تربیت مطلع نیست چونکه اول جوانی است
میترسم غافل شوم و غفلتی بهم رسد و کارها بجهت خام شود و لهذا بجهت رحمت ار خود خواهد
گرفت باری پادشاه را از رفتار قائم مقام کینه در دل بهم رسید روز بروز بر کینه میافزود
و او بر رفتار خود برقرار بود تا آنکه تحریک میرزا آقاسی ایروانی مردی مجهول النسب الحان
وزیری بی نظیر را لقب رسانید مجملاً مختصر آنکه آنکه میرزا آقاسی ایروانی مردی دیوانه و شریر

مطلقاً عقل در سر شی جای گرفته با وجود عدم عقل افلاطون حکیم را طفل دبستان خود محسوب داشته
و فاسد العقیده که بهیچوجه از مبدء و معاد تصوری نمینمود از عرفانیت فقط باسم تصوف
قناعت و دعوی این مرحله را بتوانی بوفسانی کفایت میدانست در هر حال از جام وحدت باده
ایروان محسوب میشد بتقریب درس صبی با محمد شاه مجالس داشت در علوم امتیاز مقتضی
سن را تسخیر نموده اعتقادی تام شاه را به هم رسیده در نهایت ارادت بهر حال در
خدمت جناب میرزا کوتاهی و تغافل نمینمود در این اوقات که فیض پروردگار و الطاف
حضرت جبار اسباب و سبب من حیث لا یحتسب اورنگ خسروی و دیهیم فرمان دهی را
قسمت دارائی را محض با و داشته بیشتر باعث اعتقاد شاه و درباره آن مرشد کامل گشته
بمضمون هذا من برکة البرامکه این عطیه را نیز از انفاس کثیر الایناس مولانا دانسته ولی از
خوف قائم مقام نمیتوانست ارادت خود را نسبت بوی ظاهر سازد و دست بوسی در خفیه
دست بهم میداد و زبان را در ثناخوانی پنهانی مرشد عاقبت و فور ارادت و کثرت نیاز
شاه را بر آن داشته که در حق مولانا خدمتی نموده مستوفیان را روزی امر فرمود از رقم
سیصد تومان وظیفه باسم جناب میرزا از دفترخانه گذرد و رقم را نوشتند بنظر قائم مقام
رسید مهر رقم را برداشته رقم را پاره کرد و گفت سیصد تومان که بمیرزا آقاسی دیوانه میدهم میتوان
سی نفر سرباز گرفت مبلغی بکار نوکری ایران این کیفیت را بعرض شاه رسید مزید علت شد
و میرزا آقاسی نیز محرک گردید فال کار قائم مقام را بزبان ارشاد و بیان ضلالت تعرض

شاه رسانید عاقبت در میان مرید و مراد مراتب قتل و استیصال آن سید نیکو نهاد قرار و استقرار
یافت لهذا در یوم یکشنبه نهم شهر صفر المظفر صبحگاهی محمد شاه بتماشای باغ نگارستان محفل آرا
و از اسباب جلال و دستگاه سلطنت در آن گلزار رشک افزا از هر نوع بساط خسروی آراسته
صلای عام در داد شاهزادگان و امرای ایران به پایه سریر سلطنت حاضر شدند قائم مقام
بیچاره بعادت هر روزه با کوکبهٔ جلال در کمال استقلال بسلام آمد
شاید نمود و مرخص شد بعد از یک ساعت دیگر باره او را در خلوت احضار و بریست او
چند شاهزاده را هم با ... پرخاش و مؤاخذه شد از فحوای کلام مکنون ضمیر شاه را قائم مقام
درک نموده عرض کرد میدانم که چه میخواهی کرد با تو معلوم است که با بودن من در زمان تو مرحمتی شد
الکشای بیتک حرمت من نمود و مرا خواهی کشت و بعد پشیمان میشوی و من چنان نوکری
بودم که با وجود تنفر اهل مملکت آذربایجان و توهم خلق ایران و عدم دیناری در خزانه
و در دست سرباز و توپخانه و با کثرت شاهزادگان و سلطنت ظل السلطان و سرکار فتحعلی
در مملکت فارس و کرمان ترا آورده و بتخت طاوس نشاندم و چنین سلطنت عظیمی بتو ارزانی
داشته اکنون بی سبب و جهت خون را امور و ملامت مکن و خون مرا به کشتن هدر ... که باعث
دوری خلق از تو خواهد شد و من در زمان مملکت آذربایجان حرکت کنم یکدسته کاغذ نقد در
بازار خریدم ثلث آنرا بمصرف ساختن مملکت ایران با وجود اینهمه دشمن بجهت تو تسخیر
کنم و خیال من چنین بود که ثلث آنرا و دسته را بمصرف روم و ترکستان و ثلث را بمصرف

فرنگ و هندوستان رسانم اینقدر شاه مهلت دهد که ان خدمات سابقه بتقدیم رسانم حضرت اعظم
تمکن نبرده باشم ازانجائیکه تغیر شاه نسبت باو بسیار بود خود از جای جسته دست بخنجر
برده و بعبر او را به خنجر بنا به او زده فرمود او را که فلان در سرداب حبس نمودند و بعد
التعیین بشهر کوه که خانه او را ضبط کنند متعلقان و پسران او را گرفته بسیاست رسانید
برچیدند بعد مرحوم شاه دقیقه خانواده او را برچیدند نه مالی و نه کاشانه از او باقی ماند و خود او را
در همان شب در سرداب که بامن بسیاری حلق کردند و بضرب سنبه تفنگ زدند تا
نفسش قطع شد و نعش او را در شب به تخت روان گذاشته و در شاه زاده عبد العظیم مدفون
کردند ماه جاه قائم مقام غروب نمود و کوکب اقبال میرزا آقاسی از افق اقبال و فیروزی
طلوع کرد در بیان بردن شاهزادگان بقلعه اردبیل و کیفیت ان حصار و محبوسین ان قلعه
مذکور گردیده در شب گرفتاری قائم مقام جمعی معین نموده که بخانه هر یک متعلقان و
مخلفات هر را ضبط کنند الجماعت روان شدند بشهر رسیدند بجهة اخذ جمع خود
هر کس را که هر با قائم مقام دوست او را متهم که دشنام او را زن میکردند اکثر لشکر محمد شاه از سیاست
بقائم مقام و اهل شهر و بازار نیز بعلت انکه مرجع عام بود اغلب بعلت تردد با او در توهم
بودند و اهل دار الخلافه نیز در قائم مقام بهانه میخواستند بانی علتها انوپ در شهر بهم رسید و در شب
تفنگ بسیاری از شهر بلند کردید هر کس بجهة محارست و محافظت خود در بالای بام خانه
برای سنگری مرتب ساخته اغاز تفنگ انداختن نمود محمد شاه در کنارستان خائف شد

تو هم کرد که شاهزادگان که در شهر هستند اغاز فتنه و فساد کرده انهم توپ خانه را که در بیرون بود و
قریب نماز گاه در اردو قرار داده توپ مستعد با توپ چی و اسباب امر فرمود که بحصار شهر بستند و بنای توپ انداختن
نمودند و یکطرف دروازه شهر را از ضرب توپ خراب کردند در انشب تا روز غوغای عظیمی خود بخود
در ان شهر واقع گشته ولیکن چون منکشف گردید از ان داشت و خود بخود بهم رسیده بود خود بخود نیز رفع گردید
جمع مردم آرام گرفتند از این مقدمه محمد شاه از شاهزادگان خائف گردید اگر چه قبل از این هم
منظورش بر اعقاب و اتلاف ایشان میبود ولی این مقدمه بیشتر باعث بر انهزام گردید
ابن ایام مقارن وبائی در طهران و ان نواحی واقع شد و خلقی بهر روز بواسطه این ناخوشی تلف
میشدند و شاه بسبب ناخوشی اراده نمود حرکت از دار الخلافه طهران و عزم نمود بییلاق نیلة و جهة
شاهزادگان در طهران جرات بر حرکت و خروج ندارند عاقبت در روز یکشنبه پانزدهم
شهر صفر المظفر بتحریک و ترغیب میرزا آقاسی بعد از صرف نهار روز بنهانی دویست نفر
سوار و پانصد سرباز با قاطران بی ف را اماده در میدان در خانه نمودند و یک دفعه
هشت نفر از شاهزادگان را سیاهه کرد چون لباس سواری باکفش مامور یاد ده نمودند را قدر
ایشان جزع و فزع بظهور رسید مفید نیفتاد خواهی نخواهی ایشانرا کشیده بر قاطران
برهنه سوار کرده همراه نوکر و خدمتکار روانه کردند اسامی ایشان بدین ترتیب بود
علیقلی میرزای رکن الدوله امام وردی میرزای ایلخانی سرکشیکچی باشی محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاجی علی میرزای ملقب بشیخ الملوک محمد حسین میرزای حشمة الدوله اسمعیل میرزای حاکم نهاوند و دارا منفان جهان
و دیگر محمود میرزا در گرفتار کردن تاج السلطنة را که در شهر چشم? بیش اسیر نمودن اورده در برج سردشتی

شهر محبوس بود انوقت در تحت روانها نشانیدند و با تمامت با اتفاق شاهزادگان روانه اردبیل
و از بناهای مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه است فرمودند اما قلعه اردبیل مکانیست محکم
و حصاریست محکم اصل ان زمین ربع فرسنگ در ربع فرسنگ است پست تر از سایر زمینهای شهر
تخمینا صد ذرع پست تر از زمین میباشد و در ان زمین پست مرحوم عباس میرزا قلعه در میان
هم در نهایت استحکام ساخته و بهنای دیوار ان هفت ذرع شاه میشود و دیگر سلطه بیشتر
مراد و منحصر بیک دروازه است و در ان زمین چشمه است که قدری دور از چشمه میشود سنگ
سرمه منجمد میشود و اب محبوسین ان قلعه از ان چشمه است و هوای انجا اغلب وبائیست دارد
بمرتبه که قلعه بانان و مستحفظان انجا هر قدری از اوقات در پانصد سرباز بمحافظت در انجا
معین میشود یک ماه که گذشت بالمره پانصد نفر بعضی مرده و بعضی از ناخوشی و حالت
مرگ افتاده باز پانصد دیگر معین میکنند و تغیر اهل اردبیل فی الجمله عادت بان آب و هوا
دارند دیگری ممکن نیست در انجا دوام اورد و خانهای انجا باد دیوار قلعه از بسکه بلند ساخته اند
و از پستی از زمین و بلندی دیوارها یکساعت و نیم بلکه دو ساعت بغروب مانده لازم است چراغ
روشن کنند اگر چراغ نباشد یکدیگر را نمی بینند و در زمستان افتاب قریب افق
حرکت میکند اصلا افتاب در ان قلعه بچشم قلعه گیان نمیرسد خلاصه شاهزادگان بیچاره در
چنین جائی مرقوم بیچاره و در انجا محبوس نمودند

گفتار در بیان بردن ظل السلطان بمراغه و از انجا باردبیل

بعد از بردن شاهزادگان باردبیل محمد شاه روز و شب در فکر و تصور کار ظل السلطان بود
هر قدر که ملاحظه این کار مینمود بهیچوجه در اینه تصورش جلوه ایکار عکس نمی پذیرفت زیرا که
نگاه داری او در طهران ممکن نبود با وجود انهمه ریش و بخشش ظل السلطان در حق صغیر و
کبیر خلایق شده بود جمیع مردم علانیه در خدمتش بادب میبودند که نمی توانست که او را
روانه اردبیل کنند و می ترسید از شورش عام در انمقام بر پا گردد و نیز سیف الملوک
میرزا پسرش چندین سال از قبل نایب السلطنه مرحوم حکمران اردبیل بود عام و خاص اردبیل
راضی و خوشنود از وی بودند از اینقرار نیز قوتی بر دل اهمه اش داله نمی توانست چون
سایر شاهزادگان او را باردبیل فرستد و در ملاکش نیز از بامی عظیم اندیشه داشت و لیکن
شب و روز سرباز و قراول بدورش مستحفظ میبودند که قدمی با جلیا خود نمی توانست
حرکت نماید و بران بیچاره شب و روز ساعات تمام میبود و زندگی خود را نمی فهمید یک
طرف وصف از تاج و تخت خسروی بذلت و گرفتاری و یک جانب قراول هر روز
و هر شب و تلخی روزگار و از جانبی خوف جان و پریشانی عیال و اطفال و ملاحظه برادران
و عیال خاقان مغفور بیچاره از زندگانی خود سیر گشته نزدیک بان بود که قصد جان خود نماید
و تا مدت یکسال بدین پریشانی و صعوبت روزگار گذرانید و پس از یکسال استدعا
نمود مرا باین ذلت و خواری نگاه داشتن چه صورت دارد یا مرا بکشند و فارغ سازند
یا مرخص کنند که بعتبات عالیات رفته بقیه عمر را در اماکن طیبه مجاور باشم ایشان نیز

اینمعنی را صرفه دولت و مغتنم شمرده اورا مرخص کنوند که با پای بادیه حزم و خاطر را آزاد از
غم عیال خود برداشته پرواز جوائی تقبیل عتبه متبرکه و طواف مراقد و اماکن مشرفه را بمضمون
وعلی الملائکة الله الحافین حرکة الرئف در ضمیر خود نقش بسته از دار الخلافه حرکت
و از عراق عجم گذشته رو بعراق عرب آورد و پس از ورود بهمدان یکی از غلامان پیشخدمت
شاهی با دربست ... از لحاق ... تا فرجام با فرامین و ارقام وارد و مضمون آنکه
الکنون بجهات چند مصلحت شما در رفتن بعراق عرب و ولایات روم نیست چندی در مراغه
مراغه چندی مرغزار کرد آرا آشیان و دیار منزل ساخته تا به که اولیای دولت را مصلحت در
رفتن شما بنظر آید شما را با تدارک در خدمت روانه خواهیم کرد بجز تسلیم چاره ندیده او را طوعا
و کرها بمراغه برده و از آنجا بخوی و از آنجا بار دیگر روان گشت الله اعلم بعواقب الامور
گفتار در بیان حضرت علیین منزلت اقدس والا فرمان فرما و برخی از مقدمات و مقررات

الدوران سلطنت و شهریاری

قبل از حرکت خاقان خلد آشیان بسمت دار الخلافه اصفهان هر روزه بجهة بقایای فارس
و مالیات آن مملکت امنای دولت ... که تحصیل شده ... العمل ماموری منموده از آنجا که
بقایای مذکوره ... المودی ... و ستوفیان دیوانی برف انبار که بود سرکار
اقدس در تب ... که بامروز و فردا ... از آنجا یکی از علامات ردیه در
موت ... الحکما و الاطبا میل بدولت ... در ... یافته از طبع مبارک پادشاهی در کمال

جد و جهد راغب قبله فارس کردید و بهمین جهة رایت ظفر آیت را متوجه دار السلطنه اصفهان باطنه
ساخته بورود کاشان چاپاری بسرعت تمام با ارقام و فرامین قضا نظام باحضار سرکار
اقدس و تاکید در باب آوردن یک کرور تجاوز روانه فرموده و مراسلات مؤکده بتاکیدات چند
در این باب از امین الدوله و سایر اولیای دولت قاهره رسید بمضمون آنکه اگر بعضی فرمان و ورود در این باب
مقرب الحضرة العلیا اکبر پیشخدمت خود سرکار اقدس با مبلغ یک کرور شرفیاب حضور خاقانی
نگردد موکب همایون نفس خود متوجه مملکت فارس خواهد و معلوم است که در ورود موکب
همایون چه قدر ضرر و خسران بآن ولایت خواهد رسید و خلقی در مرارت و مشقت خواهند افتاد
بعد از آگاهی سرکار اقدس بمضمون فرمان خاقان مغفور و ملاحظه احوال نزدیک و دور رحمت ...
بر آسایش و رفاه رعیت ترجیح داده با دیگر بقایای سنین و التزامات عبارت قرین خود
معصوم شرفیاب حضور خاقان جنت مکین گردید و از شاهزادگان تیمور میرزا حسام الدوله و
لاحقان فرخ الدوله و شاهرخ میرزا ایلخانی ملتزم رکاب فرمودند میرزا محمد علی وزیر جلیل عباس
... استقلال الشغل وزارت سرکار دولت او را نیز ملتزم موکب نصرت آیت نمودند
در یوم پنجشنبه پنجم شهر جمادی الاولی با جمعی از غلامان و غلام پیشخدمتان بطریقه استعجال
از دار العلم شیراز حرکت و رو باصفهان عزیمت نمودند و در حین حرکت از شیراز باغ فرمانفرما
که خارج شهر است بجهة مرخصی پسران و چاکران نزول فرموده شب جمعه را در آن باغ فردوس
نشان توقف فرموده این جانب را در محل خاص احضار و بلفظ مبارک فرمودند حتی مطلب

از هنگام وفات نایب السلطنه مرحوم عباس میرزا که بقیه تقسیط یک کرور دیات مطالبه دولت روس
که ناچار منصب ولیعهدی را خاقان گیتی ستان بمحمد میرزا واگذار فرمود از ما مرخصی شده و پابوسی
ما را در این باب بهر جهة و هر حیثیت اولویت در ستم ملاحظه فرموده بنابر این اعتماد بر ...
سابق بر بار و کسان ما بود الکنون نیست و بیمحابا که تولیه مرحوم نایب السلطنه بدولت روسیه
... و خراسان مکران را این جهة تهی سفر نمودند الکنون لشکری ما و تولای ما بر اهل دولت
انگریز مبرهن ... شده بر جهة اعتماد بر ما و بر امورات ما نمی فرمایند تحمل در این سفر بعد از
شرفیابی ما بحضور کیمیا اثر حکایات بقایای سنواتی و صواد ... مملکت را دست آویز که
بطریق ناصواب با ما رفتار نمایند بعد از ظهور عدم التفات شهریاری لازم است که سرکار
از کار مملکت ... که ... در امور تمام کاه باشی که بجهة تجربه موکب همایون تشریف
فارس ... کلاف ... را با خود امنه قراری در امور مملکت داده باشد بنابر این مصلحت را آن است
که نواب فرزند ببندر ابو شهر رفته که بودن در بندر ابوشهر قرار محکم و عهدی مستحکم با دولت علیه
انگریز داده و قلعه بوشهر را از حیثیت آذوقه و تحفظ و توپ خانه آراسته لشکر دشتی
و دشتستان و کوهکیلویه با عربستان را جمع آوری نموده مستعد و مضبوط نشسته چنانچه
بر حسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فبها و الا که موکب همایون تشریف فرمای فارس
گردید و کلاف را با امورات مقرر فرموده بعد از انصراف موکب همایون انفراد لشکر
آراسته حیثیت ... ان از جای حرکت که خشک و تر را در هم سوخته از هر جهة

عرصه را بر ساکنین المملکت بلکه بر سایر بلاد تنگ سازد تا بعد از آن دستور العمل سرکاری بیاید فرزند
رسد اینگونه فرمایشات فرموده اینجانب را روانه بندر ابوشهر نمودم و سرکار اقدس روانه اصفهان
گردیدند بعد از ورود اصفهان و شرفیابی حضور حضرت خلد آشیان بطرزی که سابقا مورد التفات
همایون شده بودند در فی الجمله ... محال تقویت مورد تفقدات خاص شهریاری گشته بود که اراده
بر دیدند و مزاج مبارک شاهی ... با خوی قدیم هر روزه متغیر و سوء خلاقی که در طبع مبارک
... یافته همه روزه محصلان بتخلاه ... در باب وصول مالیات که اقامت و آنچه داشتند
و حضور ... سرکار نایب السلطنه در پایه سریر اعلی و رفتن اینجانب در دولت انگریز و
توقف در بوشهر وجوه سایر شاهزادگان در فارس مقتضی وقت شد در کم الثانی سرکار
اقدس بنی دیدند و بطریق مدارا رفتار می نمودند آخر الدوا بعد از قیل و قال بسیار قرار
امر سرکار اقدس ... بر این قرار داده که سرکار اقدس باتفاق محمد تقی میرزا حسام السلطنه
از پیش رفته و حسام السلطنه را محصل ششصد هزار تومان تنخواه فرمودند که ده روزه از سرکار
وصول نماید امین الدوله را نیز با ده هزار سوار و پیاده و چهار عراده توپ تحت حسام السلطنه
فرمودند از لحاق روانه کردند و قرار بر این شد که اگر ده روزه مبلغ مذکور از سرکار اقدس
تحویل امین الدوله نشود و تحقیق شد آنچه بحضور پادشاهی واصل نگردد موکب شهریاری با
صد هزار لشکر متوجه فارس شود قرار بر این نهج مقرر گشته بهمین جاه جمع شد در این بین
مزاج مبارک خاقانی متغیر شده از رحلت در وجود خود ملاحظه فرمودند ... آنچه مبادا در آن

فلاقه صدمه و گرفتاری بسیر کار اقدس رسید غلام حسین خان سپهدار را مامور فرموده و اصرار در
حرکت دادن سرکار اقدس فرمودند بطریقی در حضور جمیع اخبار چاکران و ملتزمین رکاب سرکار
اقدس و حسام السلطنه را در یوم سه شنبه هفدهم شهر جمادی الاخر از اصفهان متحرک ساخته
و امین الدوله نیز خارج از عمارت سعادت اباد چادر زد ابواب الجمعی خود را جمع اوری کرده
در خیال حرکت بود و سرکار اقدس باتفاق حسام السلطنه میامدند تا قمشه روز پنجشنبه وارد قمشه
یوم جمعه را از انجا امده بمنزل امین اباد محمد کاظم خان جبه دار باشی سرکار قدر قدرت لعنة
سرینزار ... خواه در شغل تحویلداران پادشاهی صادر میبود در شب جمعه نوزدهم که این واقعه
بظهور رسید اگرچه غوغا طلبان واشرار اهل اردو را بر هم زده کجه بودند و لیکن زرینکه و چابکی خود را
باقی برهم زده بر سبب بار خود را از هشت چهار جلو همه جا تاخته تا زوال جمعه خود را بحضور اقدس
رسانیدند در خفیه کیفیت وفات خاقان مغفور را بعرض رسانیدند چون وقوع ان حادثه
امری بود بسیار صعب و دشوار سرکار اقدس ملاحظات و دور اندیشی ساعتی تنک تامل
و تفکر فرمودند و بجهت انکه مبادا جمعیت حسام السلطنه که اغلب از طایفه پیر و بختیاری
میباشند خود خود از اهمه خود اشوب کنند ... مصلحت بیغام نزد حسام السلطنه
فرستادند که بعد مطالب بخاطر ما رسیده باید تو خود مراجعت کاکیان شهریاری لکه
عرض کنی و جواب انرا از عقب ما برسانی و اکنون قدغن نمود که اردوی خود را بار کرده ما
در چادر تو میایم و مطلب را حالی خواهیم کرد حسام السلطنه اطاعت کرده اردوی خود را

قدغن کرد که کوچ نمودند و از اردوی سرکار اقدس پیش روانه ان وقت سرکار اقدس بجاپر رفته حقیقه مطلب را
بتفصیل حالی نمودند و فرمودند که درین مرحله خیال تو چیست و توجه خاطر کو عرض کرد در زمان حیات شاه
مغفور همه اوقات چشم امید ایران بسرکار اقدس روشن بود و یکی برادران خود را در سلک چاکران حضرت
اقدس سپرده ام اکنون بطریق اولی اطاعت و بندگی که بجز از چاکری و انقیاد در ضمیر مخالفت تخمیر نشده
داریم اگر مقرر میفرمایند که در رکاب ملتزم خواهم بود و اگر مرخص میفرمایند که بسر عیال و مملکت خود رفته در تهیه چنک داری
و جان نثاری باشم سرکار اقدس در مرحله مخالصت و صداقت را از و استنباط فرمودند تصور انکه در ولایت و
مملکت از و بیشتر خدمات بظهور میتواند رسید او را مرخص فرموده پیمان و عهد مبنی و نوکری را بایمان موکد
گردانیده با مبارک سرکار اقدس را بوسید و داع کرده بطرف عراق روانه و سرکار اقدس عنان عزیمت را
بفارس معطوف فرمودند بعد از ورود بمنزل ایزد خواست که اول خاک فارس است شاهزادگان و نوکرهای
ملتزم رکاب را احضار فرمودند ان شوکت و غرور و طواف انشاهها هر کس بقدر پایه و مایه خود جزی نمود
باید را اعتماد را بر این بود که از همین جا سرکار اقدس مراجعت باردوی شاهی که باعث شد دیر ارادتچه
اصفهان را متصرف شوند و نبایستی امور را از انجا بکذارند تا خوالات پرورد کار چه باشد بعضی را اعتقاد این
بود که در همان ایزد خواست توقف کنند لشکر سرحدات فارس را جمع اوری کرده کار شجاع السلطنه را از کرمان
احضار با لشکر فراوان رو بعراق متوجه فرمایند جمعی را مذهب انکه خود سرکار اقدس تشریف فرمای شیراز شوند
شاهزادها را با قشون جمعیتی روانه قمشه کنند که در انجا باستصواب اخلاص امین الدوله اگر ممکن شود
دست تسلط بر اصفهان کشیده ... هر یک بعرض رسانیدند سرکار اقدس بجهات عدیده و

و ملاحظات چند هیچیک را از این افکار صائب نظر معتبر نفرمودند بهتر انست که حال بفارس رفته ابتدا خانه خود را
مضبوط کرده پس از انتظام مملکت فارس و حضور بهم رسانیدن شجاع السلطنه با اسباب شایسته متصرف مملکتی یرد و جهد باشیم
یکی از سبب ... استحسن نموده بتصدیق فرمایشات سرکار اقدس نموده از منزل ایزد خواست کوچ کرده باصفهانک تشریف فرما
گردیده در منزل صفا برادر کرام ولایله که از جانب حضرت فرمان فرمایان بحکومت سرحدات فارس سرافراز بود با
جمعیتی شرفیاب حضور مبارک از قضیه هایله با خبر و از ضمیر سرکار اقدس مستحضر گشته ملتزم رکاب گردید
روز دیگر از صفا کوچ فرموده بمنزل اقلید تشریف فرما گردیده مرحمت خان بختیاری با سواران بختیاری ملازم
رکاب و چاوش لشکر سرحدات میبودند برکاب بوس مشرف و مورد التفات گردید و لیکن در هر قدم سرکار
اقدس تاملی مینمود و طی مسافت مینمود منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبود و ان تربه گرفتاری
بیچوجه اخبار نمیرسید و اطلاعی نداده بار در اقلید شاهرخ میرزا را مامور بکرمان و فرمانی با فخار
شجاع السلطنه مرقوم فرمودند که احکام سابق در مملکت کرمان و سیستان ... بوصول فرمان بهر قدر
جمعیت کرمان و سیستان که مقدور بود بلا تامل و درنک برداشته و در شیراز بحضور اقدس حاضر گردد
شاهرخ میرزا از انطرف روانه و موکب اقدس از اقلید متوجه چمن اوجان گشته و از انجا بجهت اخبار
مقرب الخاقان اقا بابا خان ... باشی و سردار از غلامان حضور را که مامور فرموده شتابان باد فرمایی کرده
در سلوک با اقا بابا خان گفته هر قسم او صلاح داند رفتار نماید و غلام را از منزل اوجان پیشتر از
خود روانه ساخته خود متعاقب تشریف فرمای شیراز گردیدند بعد از انکه خبر قضیه با اقا بابا خان سردار
در خفیه نوکر درب خانه و سرباز و همه کشکها با توپچیان و عمله جات ابواب الجمعی خود را جمع اوری

دروازه و میدان توپخانه و درب خانه را به بهانه استقبال اراسته در کمال استعداد و تدارک ورود موکب منصور
اهل شهر و بازار را با فارسیها باستقبال فرستاده سرکار اقدس در یوم پنجشنبه بیست و ششم وارد شهر گردیدند و لیکن
از بابت تعزیه عباسی ... بر لباس مبارک کرفته بعضی که صاحب فراست بودند از ان ورود موقوف و لباس
سیاه استنباط کرده باطن امر خود هر کس خیالی مینمود لهذا همهمه در میان مردم افتاد تا سرکار اقدس ورود
بشهر فرمودند در کاخ همایون قرار گرفتند باره از اوباط بنای شورش خواسته نمایند بعد از کم خلق ارامی گرفتند
روز دیگر جمیع سرکردگان مملکت و عمال و بیرون ولایت و تجار شهر را بحضور مبارک طلبیده بار عام
دادند و هر یک را علی قدر مراتبهم مورد التفات فرموده بمناسب احوال هر یک فرمایشی که باعث
امیدواری ایشان باشد فرمودند تمام اهل مملکت خوشنود و خرم هر جا بی دولت مشغول گشته یوم جمعه بیستم شهر شعبان C ۱۲۵۰
جلوس ساعت معین که امنای دولت قاهره در تدارک و تهیه اسباب سلطنت مشغول همه روزه دسته دسته نوکر
جدید گرفته با نظام امر سرباز و توپخانه پرداخته دقیقه ارام و قرار نداشته و لیکن شب و روز سرکار اقدس
منتظر اخبار از جانب امین الدوله و چشم براه امدن شجاع السلطنه میبودند تا سرکار شجاع السلطنه در کرمان
توقف داشته بجهت ورود موکب شهریاری بدار السلطنه اصفهان روان و بعد از قضیه
خاقانی همان چاپار را از اصفهان برخلاف ... ملحق برکاب اقدس در منزل صفا گردید شاهرخ میرزا را
که مامور باحضار شجاع السلطنه فرموده بودند ان چاپار را نیز مصحوب او کردانیده شاهرخ میرزا امده تا حدود
نونات در قلعه مسمی به ... منزل نموده میرزا محمد حسین نام که از اعاظم ان ولایت بوده با جمعی
از طوایف اتراک سابقه مخاصمت داشته و در پی فرصت بودند در این وقت فوت خاقان مغفور

کشش زده اهالی آن ولایت که از غوغا طلبان وقت را غنیمت شمرده پنج شش هزار جمعیت
فراهم آورده بمحاصرهٔ میرزا محمد حسین لشکرکشی و بسبب استحکام ارگ و قلعه احاطه کرده بنیاد نزاع کردند
میرزا محمد حسین متحصن شاهرخ میرزا نیز با ایشان ثابت در ارگ قلعه افسرده بجهت محافظت جمعی از
مسلمانان رفتن کرمان را موقوف مراتب را بجهت استمداد و رفع شر این طایفه بر شهزاده ولیعهد دولت
سرکار اقدس عرض و سلیمان بیک چاپار نایب السلطنه را با نوشته‌جات و فرامین روانه کرمان
نمود بعد از ورود سلیمان بیک بکرمان و اطلاع از قضیه هائله ایشان نیز بعد از تعزیه داری
بانتظام ولایت پرداخته سکه دار الامان کرمان را بنام حضرت اقدس مزین و مبلغی هزار تومان
از نقود جدید السکه مبارکه را بجهت تهنیت سلطنت و بار ارا امتعه نفیسه و جهت ستر با جواب فرامین
و احکام قضا نظام بواسطه معتمدین از خود انفاذ دربار معلی داشت و مضمون عریضه لله الحمد والمنه
حضرت پروردگار سبحانه او رتبه سلطنت ایران را استحقاقاً و لاحقاً بالارث و الاستحقاق بحضرت فلک
سلطنت اقدس روحی فداه ارزانی داشته و همه شاهزادگان و اسباط خاقان خلد آشیان و امرای ایران
غاشیه اطاعت و بندگی آنحضرت را بدوش ارادت انداخته قافله در شاهراه اطاعت دارند
اگر لطف الهی مددکاری کند و قوه طالع فیروزی مطالع حضرت اقدس یاری نماید عنقریب
چشم خاقان چین و قیصر روم از خاک روبی آن آستان روشن و منور خواهد شد اگر احضار
من بنده در آن پایه منیع بجهت خدمتی از خدمات مملکت ایران باشد انتظام اینگونه خدمات
تحصیل حاصل و تطویل بلاطائل است از مراحم بی قیاس حضرت اقدس امید بالاترین

عنایات در حق خود میدانم و چنانچه از احضار کمترین در دربار سپهر اقتدار همیشه از خاطر همایون تسخیر و تصرف
ممالک کردستان و مملکت بنی عثمان است زهی سعادت اینک با لشکر بلوچ و کرمان و سپاه سیستان
و خراسان مانند آتش سوزان و برق تابان سر قدم ساخته بخاکپای اقدس شرف خدمت هر مملکت را
از تصدق فرق مبارک منظور و امارت خواهم بود عریضه و پیشکش را بر این قیاس ارسال دربار داشته و خود
مشغول تهیه نوکر و لشکر گردید نظام العلماء که بشغل وزارت بتاع اقدام داشت الحق نظام الملک
طغرل سیماتش و افلاطون حکیم در سلک تلامذ بحضرتش محسوب میشوند دقیقه از دقایق مملکت را
فرو گذاشت و تغافل نداشت با استصواب رای صواب آسایش هلاکوخان ولد ارشد اکبر سرکار تابع
با ده هزار لشکر مامور بتسخیر دار العباده یزد گردید اهالی یزد که خبر ورود هلاکوخان را استماع نموده
سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان حاکم یزد میبود او را بعذر خواهی و دار الخلافه نمود و
راهی نموده جمعی از اعیان و اعیان دار العباده از شهر بیرون آمده هلاکوخان را استقبال لایق و خدمت
شایسته نموده وارد یزد گردیده اند در قلعه تاریخی آن مشهور بزندان اسکندر است قرار یافت و در
انتظام امور آن سرحد پرداخت سکه دار العباده را بنام نامی سرکار اقدس و خطبه آن نواحی را بنام
مبارک آنحضرت قرار داده مبلغی هزار تومان نیز از نقد جدید و سایر امتعه یزد پیشکش فرستاده و
معروض داشته که از تصدق فرق مبارک سرکار دار العباده یزد را بتصرف و اهالی آن مملکت را از
مراسم بیکران خسروانه امیدوار و جان نثار ساخته ام لشکر پیاده در این سامان بیکار و سرگردان
دارم اگر حکم محکم شهریاری شرف نفاذ یابد از یزد بعزم دار السلطنه اصفهان حرکت و عنقریب سکه و خطبه

مملکت عراق را بنام نامی حضرت شهریاری بلند آوازه خواهم گردانید بعد از فصول عریضه و پیشکش
هلاکوخان در دربار عدالت بنیان مقرر فرمودند در آنجا از امین الدوله خبر رسید حسینعلی حکما اخلاص فرمود
الفرزند مرخص نیست و از این حرکت که روی بسمت آورده و همان حدود یزد را منتظم داشته
جمعیت خود را مهیا دارد که در هنگام حرکت نایب السلطنة التقیف آن فرزند را مقرر خواهیم
داشت بالیغ قسم جواب عریضه هلاکوخان را مرقوم فرمودند و خلعتی فاخر بجهت او فرستاده و نیز
کشادر جهان نامور فرمودن برادر مکرم والی با جمعیت رکاب بسرحدات عراق و اتفاقی که در آن اوان
در داد سابقاً مذکور شد که شاهرخ میرزا در قلعه بم به اتفاق میرزا محمد حسین و کسان او پاداری
کرده مراتب را بعرض اقدس رسانیده بعد از اطلاع حضرت اقدس بر فساد طوائف اتراک مزاج مبارک
متغیر گردید بنا بر این والی را با ده هزار سوار مامور بنواحی فرمودند مقرر فرمودند که بعد از سیاست آن
طایفه انتظام کلی در امر سرحدات داده ولایت ابرقو که ما بین حصین و جزو جمع اصفهان است
بتصرف در آورده متصل بهم چاپار نزد امین الدوله فرستاده و بنویسید که من با ده هزار سوار مامورم
و در چه جای منتظر مرد مصلحت تو باشم اگر مصلحت دانی و دستور العمل ده از انفرار مجمل دارم
متصل بهم چنین نوشته‌جات نوشته هر روزه آدم روانه اصفهان نمود و هر قسم امین الدوله
مصلحت داند رفتار نموده اگر احیاناً اهالی آن ولایت در رفع صلاح امین الدوله بخواهند اقدام نمایند از
بهانه باشند مرخص نیست رفته باش غرض تدارک و اتمام و کمال دیده در دهم شهر رجب المرجب او را
از شیراز روانه و از آنطرف علیخان نام قنغیری و محمد حسین خان لشکر و برادران میرزا آقاسی خان کو اطراف

با صفهان آمده آنها را تصرف کنم و اگر صلاح دانی بعراق هم بهر قسم مصلحت دانی ع

قلعه بم را گرفته عرصه بر قلعه گیان تنگ که سنگر را قریب بر دروازه قلعه زده اهل قلعه را با آن روز نجو که
قریب التصرف میشوند میرزا در بم والی بعد از حرکت از شیراز با هزار سوار ابو الجمعی خود را بایلغار در جلو فرستاد
تا سنگر و در میان آن طایفه بر قرار بجهت آغاز قتل و کشتن نموده اغلب ایشان کشته و بزرگان ایشان
زنده دستگیر والی بر قلعه گیان گردید و روز دیگر خود والی وارد قلعه بم گردید و آنچه لازمه سیاست بود در حق
ایشان نمود چند روزی که با انتظام کار آن سامان پرداخت اهالی و اعیان ابرقو عریضه بسرکار والی نوشته
استدعای خدمت با ندولت نمودند از آنجا که خود والی در آن نواحی پاره شغل داشته شاهرخ میرزا برادر
کهتر خود را با مرتضی قلیخان نوری از جمله خدمتکاران ایچ آقاسی بود و ساکن در شهر ابرقو می بود
بجهت تسلیت اهالی آن ولایت روانه ابرقو نموده و از سرحدات شغل بجمع آوری نوکر و ارسال رسل
نزد امین الدوله و خدمات دیگر گردید بعد از ورود شاهرخ میرزا به ابرقو اهالی آن ولایت ابتدا کمال خدمتگذاری را
بظهور رسانیدند قبل از ورود شاهرخ میرزا یوسف نام نایب سیف الدوله شاهزاده اصفهان را مقید ساخته
اموالش را تاراج حوادث داده و کمر خدمتگذاری اندولت را در میان بسته مشغول خدمات گردیدند مقارن
این حال حسن خان بختیاری رسیده بهوس حکومت ابرقو النقش خیال بسته مشق رعایت انجام نموده
بهوس تصرف آنجا بقدر هزار نفر سواره و پیاده از نوکر بختیاری جمع آوری نموده وارد شهر ابرقو
گردید از ورود شاهرخ میرزا که مطلع گردید چاره بجز تسلیم و القیاد ندید بخدمت شاهرخ میرزا
شتافت و اظهار خدمت نمود و بهانه خدمت در ابرقو ساکن شد در خفیه اهل شهر را ترغیب و
تحریک نموده روز بجو گو بعضی را از بیم و برخی را با مید مطیع خود گردانید و شاهزاده را جواب گفته

قلعه گیان مطلع شده از قلعه بیرون آمده و گشتن نمودند آغاز تضرع از امرا ختن ع

اغاز سرکشی نمائید شاهرخ میرزا نیز بر اسرار و ضمایر حسن خان مطلع شد ولیکن از رهگذر نوکر و استعداد
وجمعیت حسن خان و رفق اهل شهر باو جسارت بر سیاست مشار الیه نمی نمود عاقبت اهل شهر
بنا را بهر زیاد گذارده شاهرخ میرزا که کار را مغشوش دید کار را از یافته قرار را از تقاهل گذرشته درنهم
شهر شعبان حسن خان را با نوکر کشیکچیان بحضور طلبید وچهار پنج نفر از نوکر های خود را در برج بالای عمارت
جای داد و سابقاً مذکور کرده شد که علیخان نام برادر سلطان میرزا قاسم خان از ترس قلعه بزم فرار نموده
بیکر آمد بقلعه فراغه نزد حسن خان و او را واسطه امر خود نمود در اینوقت که حسن خان و علی
از و میکرد و شاهرخ میرزا در اثنای صحبت فرزند کنجان نمود گفت ای نابالک تورا چه عرضه ابعضی
تصورات است که بنای فرار گذاری حسن خان که بنای کار را بر دیده دست بشمشیر کرد شاهرخ میرزا
با تفنگ در پیش دست حسن خان را آماج تیر ساخته حسن خان از ضرب گلوله علیخان را با دیگری
تشخیص نداده شمشیری در دست داشت از جهت بر سر علیخان یکطرف کلّه علیخان را با صورتش برید
از جهت علیخان در غلطید و حسن خان شمشیر از دستش افتاد و حضرات کشیکچیان دست در او ده
از بالای برج زدند چند نفری از کشیکچیان و ادمهای شاهرخ میرزا کشته شد حاجت
کشیکچیان روی بفرار نهاده و درپی فرار چند نفری را تعاقب کرده و گرفته بحضور
شاهزاده اورده انها سیاست نمود بالاستقلال بعد از قتل حسن خان در ابرقو نشسته
و برادر مکرم والا برحسب امر سرکار اقدس هر روزه نوشته و چاپار روانه اصفهان
نزد امین الدوله داشته مطلقا خبری ونوشته که خبری داشته باشد بهم نمیرسید واگر گاهی میرسید

حدیث شاهرخ آمد در بیان روز علیخان را آورد نزد شاهرخ میرزا

مضمونش اینکه تا الکنون سرحد و ثغور خود را مضبوط داشته نگذاریم و طرق را ایمن سازیم اردوی
اهل ایران بایاب شامت احتیاج بلشکر کشی ندارد فصل زمستان و عدم غله اگر عزیمت این حدود نمائید وانجمهور
خلق لشکر مملکت زمستان و عدم اذوقه متفرق خواهند و اخلاص ایشان مبدل بدو رکش و
نفرت خواهد و مصلحت دولت سرکار اقدس را درین حرکت نمی بینیم بسیاری ازین مقوله نوشته
ومعاذیر ناموجه منبع از رفتن خلق می نمود و سبب عمده تر این بود که معلوم گردید بسبب سلطنت ظل السلطان
بود نیت او در مخالفت تغییر یافته و بسبب السلطنت امین الدوله بخدمت ظل السلطان بعد از وفات
خاقان خلد آشیان و توقف امین الدوله در اصفهان و عیال و اطفال او و کسان او که قریب سی
هزار نفر میشدند تمام را ظل السلطان بحضور مبارک احضار فرموده و مرتب ساله النعائی مبذول داشت
و لیس الان مبلغ پنج هزار تومان بجهة اخراجات بایشان مرحمت کرد ولکن شما مختارید خواهید
بطهران بیائید و الا ما بر رفتن اصفهان باشید ما عزیمت این خواهیم بجهة اخراجات و بقدر
کفایت بدید و قاطر نشان و دلبر روانه اصفهان نمودید و ایشان ما بر رفتن اصفهان شد الحال
بجهة حمل و سوار ایشان ضرور بود از طهران مرحمت شد و رقمی با مین الدوله بدین مضمون نوشته
اینکه حقوق شما ابا عن جد بر ذمه اسرحلت علیه بسیار است رعایت شده تا بر طبقه سلاطین
این خودمان لازم اینکه الجناب لطیع و الرغبه ما بر خدمت ما توجه با نیز حسب التمنای الجناب
معتمد داشته عیال و متعلقات را از دار الخلافه مرخص و روانه اصفهان نمودیم هر وقت
بتمنای خود بخواهید مشغول خدمات ما باشید همان منصب صدارت و النعائی در عهد خاقان مغفور

حقوق خدمت

از برای الجناب بود کماکان بخود اعلا برقرار خواهد بود تا اینکه دولت بجلالت حضرت رب العزة
بر جوانب نقصان نرسید بخواهد بود بعد از وصول این نوشته و عیال امین الدوله باصفهان
خبر تسلیم را در جسم ظل السلطان و سرکار اقدس مردد شد خیالش اینکه در اصفهان توقف نمود
طرفین را منظور دارد و خود در میانه از هر جانب مقرر باشد ولیکن غافل از اینکه گفته اند
هست اکثر عیب زیرا قبله عشق یکی باشد ولیس بجائی که کار هر دو طرف بهمین علت
منهدم گردید و تا الان در امر سلطنت استقرار یافت بنابر تصورات باطله اینقدر شد که
رفتن شاهزاده را از فارس بعراق موقوف و عاطل گذاشته تا نواب شاهزاده سلیمان
میرزا از دار الخلافه طهران بفارس آمد و خبر غلبه محمد شاه بر ظل السلطان و ورود او را
بطهران رسانید مجمل این مفصل اینکه سلیمان میرزا شاهزاده ایست که برازندگی از حیثیت جوانی
و شجاعت از سایر شاهزاده های دار الخلافه ممتاز بود و در ایام زندگی پیوسته بخدمت
حضرت اقدس و شجاع السلطنه بود و همیشه نوازشات برادرانه نسبت بهم بظهور میرسید
در حین گرفتاری ظل السلطان نواب معظم الیه از محمد شاه بسبب بعضی امور دولت فانه ای
متوهم گشته در وقتی محمد باقرخان قلعه بیگی دروازه را گشاده مرخص نموده بود
شاهزادگان دار الخلافه باستقبال محمد شاه رفتند نواب معظم الیه چند نفر از نوکر و
غلامان خود را با اسباب خفیف برداشته بعزم استقبال از دروازه طهران بیرون آمده
رو بفارس و در اصفهان امین الدوله را ملاقات و سخنی متهم بر اینکه باشد از وی نشنیده

تمیمه

از اصفهان حرکت کرد و در هنگامی که برادر مکرم والا و شاهرخ میرزا در سرحد سورمق منتظر اخبار از
از جانب امین الدوله بودند سلیمان میرزا ملحق بایشان گردید برادران را از کیفیت ظل السلطان و محمد شاه
و اوضاع دار الخلافه و مملکت ایران مطلع گردانید و در همان شب دو چاپار را بحضور اقدس فرستاد که
ورود سلیمان میرزا و وقایع دار الخلافه را اظهار و ایشان را آگاه و مستحضر نمود و خود نیز باتفاق سلیمان میرزا
بعد از دو روز وارد بحضور اقدس گردید نواب سلیمان میرزا که برادر و مهمان بود مورد التفات
گوناگون گردید گفتار در ذکر جلوس سرکار اقدس فرمان فرما مخفی نماند که ذات مقدس حضرت اقدس
بحسب اخلاق باطنی که لازمه و دایه خسروی و سروریست و با مبانی ظاهری که باعث ادعای
خلافت و شهریاریست از جمیع اسباط و احفاد خاقان جنت مکان خلد آشیان مرتبه جهتی و
برتری دارد داشته لا اخلاق نیک و رحمت بر زیردستان و برادران و قاطبه اهل مملکت
ایران در میان خاص و عام مشهور است و ضرب المثل نزدیک و دورش و محبوب القلوب هر محبوب
و شیوه مهر از آن نفوس ایشان منکوب خلق خوش سرشته از بهشت و قامت نهال نکو که را
بدست قدرت در دست گرفت سرشته گلش از بهشت خدای نه گل تو بلا دست گشت خدای
رخ روشنش خلاصه آفتاب زبان خداوند دریای آب و لا بحسب اسباب ظاهر در ماینه الکابر او
شهریاریست اولاد دارای مملکت فارس و اهواز و در مدت چهل سال در سلطنت خاقان مغفور
بخلاف سایر شاهزادگان بهیچوجه عزل و تغییر بجهة ایشان اتفاق نیفتاد بلکه بقدر سر موئی خاقان
جنت مکان هرگز آزاری و ملالی از ایشان بهم نرسانیده و برادر کهتر والا اکبر مقتدی تاج السلطنه

که دیده روزگار و گوش لیل و نهار چنان خسروی و بهیم جوی و خاقانی بهرام خوی بنظر نیاورده برازنده اورنگ خلافت و خسروی فرازنده تاج و سروری چنگیز بخت هر فتنه انگیز بکیران ترک تیلا باتک اسبش همعنان افراسیاب لشکرکش هنگام لشکرکشیش دست که زبس و تیمور گورکان بجبهه کشتگان رزمش گورکن خونخوری رزم ماوراء النهر و خراسانش مشهور جهان و طوایف افاغنه از دست مردیش در افغان به تمن زهی بیرق کمان جبرئیلی بکف ابر بهمن مرد روئین چه چند سال در عهد خاقان بهمال فرمان روای خراسان و یزد و کرمان بوده و مروانکی لظهور رسانیده و خزائن بیکرانش بحر بی پایان و اکنون از جواهرات و لآلی بیکران اهالی مملکت ایران خاصه عساکر شاهی و نوکر رکاب الطاف حضرت اقدس چنین جوهر پرور و مادر شسته و بهار الجبال ارادت و بند کی آنحضرت بروز رسانیده و روز بارا متصور چاکری و فدویت آن فلک السلطنت ثبت آورده رفیق خلق ایران با آن آستان و امنا دولت پایدار شاهی در باب حالت فرمان فرمائی پاسبان از هر جهت اسباب شهریاری آماده
و از هر طرف تهیه دارائی مهیا و نهاده دریم جمعیتیم بهر تعیان المعظم لساعت سعد محفل 1250
چمن بستان ارم و مجمعی از بزرکان ارادت شیم آراسته تاج سلطنت را از فرق مبارک تزیین و اللائی شاه وار را رنک نور العین ساخته سکه مملکت و خطبه سلطنت را بنام نامی آنحضرت بلند آوازه کمه مزین نموده و جمیع سر که کان سپاه و اهالی مملکت را بتلاع فاخر و البسه شایسته مفتخر و ممتنع فرموده و دست مبارک از سکه جدید بهر کس از

سپاهی و رعیت ارزانی داشته در آن روز عید بزرک و جشن عظیم برپا کرده و صغیر و کبیر برناد پیر با نیازمندی بود فیوضات و عنایات کرده و تمام اهل مملکت قلاده اطاعت و فرمان برداری حضرت اقدس را بر گردن نهاده و رشته ارادت بیعت در سلطنت حضرت اقدس نموده

گفتار در ذکر رفتن آنجانب بصفحه گرمسیر و بندر ابوشهر و تسخیر ولایات دشتی و بعد از استماع وفات خاقان مغفور اعلان لشیراز و رفتن در رکاب سرکار شجاع السلطنه بسفر عراق

سابقا مذکور شد که سرکار اقدس در حین رفتن بسفر اصفهان و تشریف فرمائی حضور خجسته خلد آشیان آنجانب را به بندر ابوشهر و صفحات گرمسیر مامور فرموده که چنانچه بخلاف رای مبارک امنا دولت پادشاهی را خیالی باشد این جانب بتکامل اغتشاش را که گرم کهنه ولایت را آرام نگاه دارم مادام آنکه سرکار اقدس با نیل مرام و تمنا از حضور پادشاهی معاودت نمایند این جانب بهمین عقیده و نیت مرخص شده منزل بمنزل آمده تا وارد دالکی در آنجا میرزا علیخان بهبهانی وزیر برادر مکرم تیمور میرزا که شغل نیابت بندر ابوشهر و مضافات سرافراز بود از بندر مذکور وارد حضور کردید بیان نمود جمال خان دشتی که همواره بجبر و زر کردی خدمت و طغیان خیالات و قصور بخاطر می رسید و مبلغی معتد به از تنخواه مالیات دیوانیه در عهده اش باقی مانده الحال میان زر و سایر دشتی اختلاف بهم رسیده چنانچه بجهت انتظام ولایات دشتی و تقاضای مالیات دیوانیه متوجه ان سامان شوید وقت و موقع است چون عزالدوله را مقرون بصواب دید عزم سفر دشتی را مکنون خاطر ساخته با احضار جمعیت دشتستانی و نوکر انغار و عساکر رکاب که در بو[شهر]

بودند فرمان داده از دالکی حرکت و وارد برازجان و حاجی محمد خان برازجانی با جمعیت خود ملتزم رکاب گردانیده و از آنجا با هرم آمده پنج شش روز در آنجا توقف که قریب شش هفت هزار جمعیت از همه بابت مهیا و آماده که دسان دیره و جمعی دیگر از قشقایی فارس ملان و ملا احمدی و جمعی از ایلات فارس که کلا جمعیت بقدر ده هزار نفر می شد فراهم آمده و از اهرم حرکت و در محال خرموج رحل اقامت افکنده از آنجا که خلق دشتی از جمال خان رنجیده بودند و برادر عبدالله خان دست بیعت داده بودند و مرحمت ما را در باره خویشان بسرحد کمال میدیدند مشار الیها با اتباع و هواخواهان خود قریب بده هزار جمعیت بودند بحضور مشرف و مستعد خدمات کلی کردیدند و روز دیگر اردو را حرکت داده رو بقلعه خابوا که از جمله مواضع جمال خان بود رفته ابتدا قلعه لیکان در سر راه رفته بنای غوغا را داشتند بعد که آنجانب قلابرکوبیده و ملاحظه استعداد او را کردند از در عجز و انکسار در آمده قرار را شفیع خود ساخته استقبال نمودند آنجانب قلاع و انجمن مستحفظ بجهت القلعه کذاشته تعیین که مستقر یافت جمال خان که تصرف قلعه خابوا را استماع که تمام قلعه جات را التخلیه نموده هر کس بالاو موافقت داشت انها را کوچانیده با اموال و اسباب خود بقلعه شنبه که بصلابت مشهور بود کشیده اسباب قلعه داری را مهیا و مضبوط نمود و کسانی را که مرافقت بمشار الیه در رفتن بقلعه شنبه نمودند بمدت ستاقه قلاع و قرا خود را تسلیم کردند آنجانب سرزیر کردکان چند با عمله تعیین و معین که جمیع قلاع را لکوب اثر از ان قلعه جات باقی نگذارند بعد از کوبیدن قلاع در قلعه شنبه اردو را از قلعه خابوا حرکت داده بر در شنبه فرود آمده و تمام پنج ابتدای

جمال خان و لسبکان او که قوت آنطرف و ضعف خود را ملاحظه نمود از در استیمان در آمده در جزو هر یک در پیش واسطه و شفیع می بودند جمال خان که امر خود را پریشان دید عریضه فرستاده شفیع بر انگیخت که از جرم او آنجانب کذشته و آنچه منظور مات معمول دارد و این جانب از جمله آنکه موقع بدست افتاده محو را تمام امر دشتی را که سالها انتظامی نیافت در این مرحله مضبوط که ولایت را بکلی مفوض بکارگذاران خود والکلام بنابراین عجز جمال خان را قبول نکرده و اسباب قلعه گیری و بدست آوردن جمال خان را فراهم آورده و غافل از مقدرات الهی بوده تقدیرات خام بحسب ظاهر ترتیب میدادم که بعد از ظهر آن روز نواب محمد صادق خان و وهاب بیک لله اسکندر میرزا وارد و در خفیه قضیه هائله خاقان مغفور و مراجعت سرکار اقدس را از اصفهان بآن دستور بیان ساخت که هوش از سر آنجانب بدر رفته هر قدر تصور کردم که با این لشکر جراره و این اغتشاش در شکامه چه سازم و چه نوع این قضیه را مستور دارم فکرم بهیچ جا نرسید و چنان بود که اگر باد چنین خبر را بگوش آن سپاه بی پایان که منتقم بغشاوه کرده بودند میرسانید شمشیر قتل در میان یکدیگر گذارده دیار ایران را کرده بیرون نمیرفت و هنگامه طلبان ولایتی بخصوص حضرات دشتی دست بتاراج اردو کشاده هنگامه غریبی برپا میشد جمال خان نیز از طریقی در این بچه مکنون ضمیر فتنه نکرده بود و بظهور میرسانید با رای او ازو رو محمد صادق خان هر کس از نوکر و اهل ولایت جستجوی اخبار نمودند هر یک را جوابی داده و بشارت از انتظام امور سرکار اقدس در حضرت معدلت شهریاری بیان نموده و بالات هر روزه از سرا پرده بیرون آمده سربازان را حکم مشق دادم قدری در نظام

سرباز کرد پس بعد باور عبدالله خان و رؤسای دشتی را که خدمتگذار مجد طلبیده گفتم خبر صحیح رسیده است که
امشب جمال خان بطرف بندر کنگان اراده فرار دارد اگر جمال خان بیرون رود تمام زحمات و خدمات
سیصد و ضایع خواهد شد لامحاله با این جمعیت دشتی و اتباع خود را برداشته و بر سر راه گریز او را مسدود کنید
او را گرفته گفتم بسیار از ایشان نیز قبول خدمت را نموده و جمعیت خود را بکلی برداشته بطرفی روان شدند
بعد از آن اشرار و بیاره و بابای بارده فارسی مکان و مال احمدی و دشتی جویک و بیاره از ایلات به جهت اخذ
و عمل خود در اردو جمع گشته بودند بقدر سه چهار هزار نفر میشدند ایشان را طلبیده گفتم که تا خدمتی در این
سفر بما ظاهر لازم است که بانجام آن بپردازید بعرض ما رسیده است که اموال بسیاری از جمال خان در شب روانه
بغلان کرده است که بجهت او ذخیره شود این اموال را بشما انعام دادیم جمعیت خود را برداشته اموال جمال خان را
بجهت خود تاراج و غارت کنید با شنیدن این حالت اردو را این طمع خام از اردو بیرون رفتند که ایشان نیز جمعیت خود را
برداشته روان شدند منحصر شد قشون با سرتیپ تنگستانی و دشتستانی و قشون کابلی محمد باقر خان تنگستانی را که کمال
اطمینان از وی حاصل بود یک ساعت از شب گذشته احضار و این راز را با وی در میان آورده مشارالیه
تعهد خدمات و اظهار ارادت نمود همان ساعت تفنگچی تنگستانی و نوکر کابلی را از خود جمع کرده
توپ خانه را با سرباز در جلو روانه بعد از سه ساعت از شب گذشته اردو را حرکت داده رو به
بندر ابوشهر همه جا با انتظام تمام می آمدیم و هیچ جا توقف ننمودیم تا وارد بندر ابوشهر گشته در عرض
سه هر چند غوغا طلبان دشتستانی خواستند چشم زخمی بما برسانند میسر نشد و بعد از
ورود بندر ابوشهر برج و باروی القصر را با نسق و مضبوط که کیفیت را بجهة اطلاع حضرت اقدس

بدربار اعلی معروض داشتم و از سرکار اقدس حکم محکم با احضار آنجناب شرف صدور یافته که در خدمت نواب السلطنه
بعراق رفته با بیم و خوف آفتاب طلعت را با لقب و مهر و فرمان فرمایی بجهة آنجناب مرحمت فرمودند چنین آنجناب
وقت را مغتنم شمرده خلعت ایالت پوشیده مهر مبارک را برای ارقام نهاده منتظر فرصت و وقت می بودم و بیا حسب الامر
اقدس متدارک خود را دیده از ابوشهر بنای عزیمت شیراز را نمودم که در این بین اخبار رسید که خانلرخان ستمگر که از
طوایف دشمنی ممسنی میباشد جمعیتی فراهم آورده قریب شش هفت هزار کس از پیاده و سواره از غوغا طلبان
و فتنه جویان ممسنی و الوار کوه گیلویه فراهم آورده و از ماهور جهلاقین بر سر مضافات آمده بقلعه تل حیات داود
که از ساکنین قلعه داری کهه اوراجلاب لشکر شده و مشارالیه بر فراز ایب با کشته و تفنگچیان بر سر ایشان در حمله اول
یک صد و پنجاه نفر از الوار و اتباع او مقتول و کثرة آخر روز روشن نیز بر سر پیاده و انقلعه را بتصرف
در آورده و شمشیر انتقام بر قلعه گیان گذارده و چهارصد نفر از زن و مرد مقتول ساخته نسوان انجماعت را
بیسیرت کرده و اموال ایشان را غارت نموده اهالی مضافات و حیات داود از جان خوف و خیال براه جمع شده
جمعیتی کامل بهم رسانیده اسلحه تسخیر بوشهر در نظر دارد بعد از استماع این مقدمه دفع این بانک فتنه جو را
اهم از رفتن شیراز دانسته با احضار خوانین دشتستانی و جمعیت ایشان اشاره نمودم از هر طرف جمعیت وافر
بجهة دفع الظلم فراهم می شد لیکن از حرکت خانلرخان هر کس خیالی خام در نظر گرفته تعویقاتی چند بر لوح
خاطر نقش می بستند باری پس از اجتماع عساکر از برازجان حرکت کرده رو به مضافات و خانلرخان
روان شدیم حضرات حیات داود در وا اهالی مضافات که حرکت ما را با استعداد استماع نمودند از ورود
خانلرخان متفرق شده مشارالیه خائف گشته الوار به سر دیار که غارت کرده و وافر برداشته آورده هر یک بجهة بردن

مخلفه و مالیه مالی نگاه و جمعیت خانلرخان از بیم پا شکسته نمودند بطرف ممسنی گریزان گشته یک منزل او را تعاقب
نموده جمعیت بیرون از جا نمودیم و بعد در کار کامکار حسام الدوله شیراز را روز نشان داده و لیکن در مقام تنازع
در کار رفتن توقف داشته ولیکن ممسنی فتنه انگیزی مشهور جهان بود در قضیه وفات خاقان مغفور
فرصتی کرده لشکری بسیار از الوار برو جمع نموده که آغاز فتنه انگیزی نمود حسام الدوله نیز هر روز با ولیکن
در مقام نزاع و جدال بود مشارالیه نیز در پی فرصت بوده تا اینکه یک روز حسام الدوله با بوران
رکاب خود بعزم شکار بطرف تنگ تیمور بیرون رفته ولیکن نیز فرصت را غنیمت شمرده جمعیت خود را
برداشته یکسر به کازرون تاخته و فقرای کازرون که گوسفند وار رمه از الوار در بیم و از را پیمودند
تسلیم کرده ولیکن قصبه کازرون را بتصرف در آورده و بیا به این قلعه که چند نفر از علمه حسام الدوله در
آن بودند آغاز تیر تفنگ کرده خود را نگاه داری کردند که این خبر در شکارگاه بحسام الدوله رسید از اتفاق
آهوی زده و خوایت کباب نماید مجلس استماع این خبر به مرکب سوار و خود در پیکار زدن تاخته و از عقب
غلامان و همراهان تا ساعت نزدیک خود را بکازرون رسانید آغاز نزاع و جدال
نموده ولیکن را از امداد حسام الدوله اطلاع یافت جمعیت خود را برشکر او جنگ نمایان سنی بیاب
زد و خورد گذارد بعد از فضل الهی آن جماعت به سر و پا را شکست معقول داده ایشان را از قصبه
کازرون بیرون کرده تا قریب به هوا ساخت ایشان را دواتیر و جمعی از طرفین کشته و زخمی گشته
اینقدر که الوار را از کازرون و توابع کازرون گذرانیده این بلد بفراغت مشغول عیش و
گشته در آن حمله که این جانب از تعاقب خانلرخان مراجعت بجا که بجهة

و فتنه ولیکن از کوه بالایی بوالکه را هیبت بسیار صعب با مرارت و مشقت تمام و زحمات مالا کلام وارد
جره شده اینقدر تصدیع و مرارت در آن سلسله کشیده ما فوق بیان تصور نمود بعد از ورود جره بلاد کرام
تهمتن بلادران کنام ملاقات کرده از آنجا بکازرون و از کازرون بشیراز بحضور اقدس مشرف گشته بیان
احوال خود را معروض داشته سرکار اقدس نیز وقایع مسافرت و گذارش خود را بجهة آگاهی آنجناب
ابلاغ فرمودند و پاره شکایات از نمایندگان نواب السلطنه و رسیدن اخبار از امین الدوله نموده و مقرر
داشتند که آنجناب تهیه نوکر را دیده لشکر را روانه اصفهان و عراق فرمایند در ذکر شرفیابی سرکار
اشرف نواب السلطنه بحضور اقدس و مأمور فرمودن ایشان را بعراق و خاتمه احوال چنین با تاکید
سرکار اقدس در احضار نواب السلطنه از حد گذشت عرضه داشت نمود که بر سرکار ظاهر است که ولایت کرمان
و صفحات بلوچستان و سیستان بعد از شرفیابی این جاکر ساحت خالی از فرمانفرما و حکمران است از آنجا که ملاحظه
این سرحد لازم و تحکیم آن است چنانچه رای ملک آرای اقدس مقرر گشت آقا خان میرزا فروغ الدوله
را مامور فرمایند که کرمان را با نظام العلماء با انتظام و سرپرستی مملکت گذاشته خود شرفیاب شوم
بعد از فصل عریضه نواب سرکار اقدس را ترک فروغ الدوله را دیر روانه فرمودند نگار نواب السلطنه
فروغ را با اتفاق نظام العلماء در کرمان گذاشته خود بجا پاری و ایلغار رهی فارس آورده در یوم
جمعه پانزدهم شهر شعبان در شیراز شرفیاب حضور اقدس گشته بعد از ملاقات در باب امورات با ایشان
مشورت نموده سرکار اشرف که از ارتفاع غرور و تهور بیرحمت و سرور بود به هیچ جهه خصمی چنان را الاخر
موجود نمی شمرد آن همه خزانی و دفائن که با لشکر محمدشاه جمع گشته مطلقا پروا نمی نمود

امورات مملکت و اخذ پایه سلطنت را با سهل وجهی بعرض اقدس همایونیه و سرکار اقدس نیز مهربانه
چشم براه و منتظر اخبار از جانب امین الدوله بودند سابقاً قلمی شد که امین الدوله بسبب ملاطفت
ظل السلطان چندان بحرکت از اینطرف مایل نبود و میانه از دو طرف داشته لهذا انکه بجهت ظل السلطان
مغلوب و برا و غالب آمدن کار او را تباه و در مضطرب گشته بتاکید تمام عریضه بسرکار اقدس نوشته و تاکید
در خصوص مامور فرمودن شجاع السلطنه را بعراق نمود بلاف که گذشته هر روزه چاپار و قاصد او رسیده
و بر منوال تاکید اکید قلمی میداشت و معروض داشته که احتیاج بلشکر زیاد و استعداد کلیات نیست بلکه
ورود شجاع باصفهان از عراق و مازندران و خراسان از هر جا لشکرهای بیکران فراهم خواهد آمد
بنابرین سرکار اقدس نیز تهیه مأمور شدن شجاع السلطنه را مشغول و ماه مبارک رمضان را در شیراز
بتهیه نوکر و توپخانه پرداخته در یوم پنجشنبه سیم ماه شوال سرکار شجاع السلطنه از قرار دستور العمل
امین الدوله با دو هزار سوار و دو فوج سرباز و چهار عراده توپ از شیراز حرکت فرمودند این خانه زاد
و برادر بکرم والی با غلامان و عمله جات خود در خدمت ایشان بجهة متکفل [illegible] مشغول بودیم سرپرستی
سوار ایلات جانب و پیاده را با برادر عزیز والی مفوض فرمودند و چنین قرار شده بود دو هزار سوار
از سرحدات فارس و پنجهزار سوار و پیاده از کرمان و بلوکات نیز ملحق باین لشکر کرده سرکار شجاع
باین تهیه و اوضاع از شیراز حرکت فرموده دو روز در خارج شهر شیراز در باغ [illegible] بجهة اجتماع
عساکر و سپاه توقف و نواب سلیمان میرزا نیز ملتزم خدمت گردیده بعد از آن در پنجم شهر مذکور
حرکت از خارج شهر فرموده در منزل زرقان نزول نمودند ولیکن عدم اذوقه و سیورسات

در منازل عرض راه از شیراز الی [illegible] جمعی ملازمین رکاب را معطل داشته هر کس بقدر قوه آنچه میتوانست
حمل نموده بجهة زمستان و وفور برف و باران و عدم آذوقه بقدر ده هزار قاطر و شتر و مال بنه زیاد همراه بود و برف
بطریقی در چند منزل در عرض راه مسدود کرده بود که ممکن عبور نبود سرکار شجاع السلطنه بان جرئت [illegible]
فرمودند مردم را چنان مکرر میشنیدند که اگر کوه آتش هم بود خوش دلانه قدم جلادت پیش میگذاردند و در جان نثاری
و جانسپاری بی پروا [illegible] جنگ را بزم عشرت و ادای جنگ [illegible] دغدغه بخاطر راه نداده و یکروز را بعلة
نرسیدن نوکر در زرقان توقف فرموده یوم سیم که بنای حرکت بود صبح بسیار زود اینجانب بخواستم
که بتصفیه و تسویه بپردازم ملاحظه کردم که بشدت تمام باران میآید ولیکن با عزم شجاع السلطنه دانستم که اگر
آتش بارد امکان اختلاف رای بخاطر نبود در آن شدت باران اینجانب و والی برخاستیم از دو طرف سواره و
پیاده را انتظام و قرار خود داده در آن وقت که باران باریده داشته و عالیجاه [illegible] افغان نوکری که از جمله ملازمین [illegible]
نوکر بود و مدتی خدمات و کاردانی بظهور میرسانید یک ساعت از روز گذشته در شدت برف و باران سرکار
شجاع السلطنه از زرقان حرکت فرموده [illegible] ساعت برف و باران شدت میکرد در میانه زرقان و پل خان
تمام صحرا آب گرفته و دریای عظیمی شده تا [illegible] سینه اسب گل فرو رفته امکان حرکت با عراده های توپ
توپخانه نبود در آن وحل ماند و سرباز بیچاره با چهار پایان [illegible] ماندند در آن باتلاق و باران [illegible]
نظامشان متفرق و هر یک [illegible] در پیش گرفته رفتند و سرکار شجاع بهمان قسم [illegible] بودند
در احوالشان تغییر بهم نرسید آن برف و باران را تماشای باغ و بستان تصور کرده بتمکین تمام مسافت
می فرمودند و تمام نوکر از سرما [illegible] قریب بهلاکت رسیده بودند بهمین قسم پنج فرسنگ طی مسافت که در [illegible]

تخت جمشید در قریه خرابه که مسکن بود نزول فرمودند و تمام نوکر از سوار و پیاده متفرق شده هر یک بطرفی
رفته بسیاری در عرض راه و باتلاق خسته و مانده [illegible] سرباز در آن سه روز بهلاکت رسیده مرد
[illegible] با اسب و قاطر از [illegible] اسقاط از جمله [illegible] راس قاطر از اینجانب با بار کارخانه در زیر
باتلاق رفته اسقاط گردید بسیاری از اموال و اسباب [illegible] ضایع و تمام گردید خسرانی گران و
چشم زخمی کلی رو داد و تا بحال هیچکس بخاطر ندارد که آدمی در ان فصل اتفاق [illegible]
و همین معنی دلیل بر برگشتگی اقبال است ولیکن بمضمون اذا جاء القضاء ضاق الفضاء و بحکم
اذا جاء القدر عمی البصر احدی ملتفت نگشته باری در آن روز شجاع السلطنه در خرابه کنار با عدم آذوقه
و عسرت مکان توقف فرموده [illegible] در الخرابه باتلاق تا سینه اسب [illegible] قسم بود [illegible]
خوف عظیم در الخرابه بجهة عدم مکان و نزول سپاه [illegible] روز دیگر اینجانب
و [illegible] خان را مأمور که جمعی سوار برداشته سوار و سرباز متفرقه را از قرا [illegible] جمع [illegible]
با نعش سربازان از آن باتلاق بیرون آورده باشیم اینجانب چند اسب [illegible] برداشته در آن [illegible]
[illegible] جمعیت متفرقه را جمع آوری [illegible] زحمت [illegible] از اسباب مردم و نعش [illegible]
از میانه آب بیرون آورده تا عصر در آن مخمصه گرفتار عصر فارغ گشته [illegible]
شجاع السلطنه رسیدم فرمودند که منزل فردا [illegible] عرض کردم قریه [illegible] جهة سیورسات [illegible]
باید پیش رفته سیورسات آماده کنند و والی را در منازل پیش مأمور فرمودند ولیکن بعلت [illegible] خوانین در آن
منزل سیورسات متعذر بود بهزار [illegible] قلیل سیورساتی در بعضی از منازل آماده شد و والی در جلو پیش رفته

بقدر مقدور سعی [illegible] روز دیگر از آنجا حرکت فرموده وارد [illegible] شدند بعلت عدم سیورسات در میانه نوکر [illegible]
جمعی از سرکار شجاع السلطنه سیاحت فرمودند در آن منزل چاپاری از امین الدوله رسیده و تاکید در آمدن سرکار شجاع
نموده بود جواب عریضه امین الدوله را مرقوم فرموده [illegible] روانه کردند و روز دیگر از آنجا حرکت فرمودند توپخانه را معیوب
اینجانب فرمودند که از راه رودخانه [illegible] و خود سرکار شجاع از راه تنگ [illegible] که شکست بسیار صعب [illegible] سواره و سرباز
تشریف برده [illegible] منزل [illegible] فرسنگ [illegible] تا غروب آفتاب گرفتار [illegible] سرباز و بنه گشته
باری [illegible] از تنگ صعب [illegible] عبور داده یک ساعت از شب گذشته بمنزل [illegible] رسید اینجانب توپخانه را بهمه
از راه تنگ [illegible] آورده تا رودخانه [illegible] سیلاب [illegible] عبور ممکن نبود ناچار توپخانه را [illegible]
ساعت [illegible] تمام توپخانه را [illegible] و تا غروب آفتاب [illegible] طریق صعب و تنگ [illegible] توپخانه
سلامت آوردم اسبهای توپخانه [illegible] با اسبهای غلامان به توپ بسته می آوردم [illegible] ساعت از شب گذشته
بده فرسنگی [illegible] رسیده همه نوکر و چاکر از کار مانده و خسته شدند ناچار جمعی سرباز بر سر توپخانه گذاشته و خود بمنزل آمده
سرکار شجاع فرمودند که لامحاله باید فردا را هم توقف [illegible] توپ باید بیاید [illegible] در آن شب هم سیورسات
در [illegible] رکاب نرسید روز دیگر [illegible] حرکت که سرکار شجاع السلطنه کردند تشریف [illegible]
اینجانب توپخانه را برداشته از راه تنگ [illegible] بهر جا بزحمت و مشقت توپخانه را گذرانیده چهار ساعت از شب گذشته
از رودخانه [illegible] عبور نموده وارد منزل گردیدیم و در آن دیار [illegible] سیورسات [illegible] نوکر [illegible]
[illegible] از عدم آذوقه [illegible] سرکار شجاع [illegible] روز دیگر [illegible]
حرکت فرموده [illegible] فرسنگ قطع مسافت نموده [illegible] خانه [illegible] سیورساتی مردم [illegible]

ولیکن چون البته تا بامداد گذشته که اصرار تمام در رفتن نمود روز دیگر از اینجا حرکت بکلار و انسرا رسیده منهای
سرحدی که دارد نزول نموده در مملکت فارس بلکه در اغلب ممالک ایران باین سردی مکانی نمی‌باشد ۱
زمستان و علف معمور وقت از فرط بسیاری از مردم تلف گردیده بعد از رسیدن روز دیگر از آن منزل حرکت کرده بقریه | باری روز دیگر از آن منزل حرکت کرده بکلار و انسرا رفته نزول نموده روز آنجا را ماندیم و از آنجا مهیار معمول را رفته بطریق کدیبت روز دیگر
مورچه خورت نزول نموده در بامداد پریروز که در مقدمه سرکار رکاب رفته بود در بین راه توقف و شرفیابی جاپار امین الدوله
بلاباده رسیده به بلاد معظم الیه اوراق نوشته جات روانه حضور سرکار رکاب نموده در شب سرکار به منزل امین
جانب تشریف آورده بودند کتاب دیوان خواجه حافظ در پیش این جانب بود مطالعه و انشاء در حالت ابن مشغول بوده
مقرر فرمودند که تفالی از دیوان خواجه کرده شود این جانب تفالی زده این غزل آمد که مطلعش این بیت می‌آید
که ای صبا نفحتی از کوی یار آور که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید که غبار ملبس فرمودند بیک بیرون رفته آدم امین الدوله
را حضور رسانید پیکار استخدام سپاهیان بیرون رفته جاپار امین الدوله را داخل مجلس نمودند آن حسن اتفاق
حیرت کامل ظاهر گشت نوشته جات امین الدوله را که مطالعه فرمودند معلوم شد که فیروز میرزا برادر محمد شاه
بسر پیشکاری منوچهر خان معتمد الدوله با ده هزار لشکر و چند عراده توپ از دار الخلافه بعزم تسخیر مملکت فارس
حرکت کرده و در مقدمه ایشان نواب صاحب اختیار با توپخانه مذکوره و پنج فوج سرباز و دو هزار سوار بمورچه خورد
رسیده آدم امین الدوله از اصفهان بجهت اخبار پیش افراسیاب و امین الدوله بازگشته در آمدن سرکار رکاب
نموده بود و معروض داشته که همین قدر موکب همایون باصفهان برسد شاهزادگان عراق و لشکر
عراقی اجتماع نموده او صالح محمد شاه را بر هم خواهند زد لهذا از اطلاع سرکار رکاب از گذارش روز دیگر
از مورچه حرکت فرموده بعزم منزل ایاله تشریف فرما گشتند سابقاً قلمی گردید که حیدر قلی میرزا شاهزاده

گلپایگان در اصفهان است در خانه جناب مجتهد الزمانی حاجی سید محمد باقر ساکن گشته در آن اوان که خبر
آمدن فیروز میرزا و ورود لشکر در اصفهان اشتهار یافته متوهم گردید جمعی با ده نفر از پسران خود تیرو جبعادی
نمود در عرض راه بمورچه و ایاله شرفیاب حضور رکاب گردیده و نیز از آمدن لشکر صاحب و مامور شدن فیروز میرزا
و منوچهر خان آنچه میدانست بعرض رسانیده و در رکاب رکاب وارد ایاله گردید و در ایاله لهذا نزول رحمت و
تهیه توکل سه روز توقف فرمودند و در روز دویم سلیمان میرزا در مقدمه لشکر با دو هزار سوار بعزم قریه ایاله مامور
فرمودند تا حوالی قمشه رفته اخبار بیارند و مأمورا بعرض برسانند بعد از سه روز توقف در ایاله موکب
حرکت شاه السلطنه که در منزل موسوم به گلستان نزول فرمودند و توپخانه را از راه کوه تلوان بسمت ایاله
روانه نمودند روز دیگر از گلستان حرکت و تشریف فرمای ایزد خواست گردیدند در اینجا چاپار امین الدوله
رسید عریضه آورده مضمون عریضه اینکه لشکر با سرباز و توپخانه وارد عمارت ایاله اصفهان شدند لهذا
تشریف آوردن سرکار و توهم داشتن از اهالی عراق در اصفهان مصلحت نبود لهذا در بیرون اصفهان و آمدن سرکار
مرا نوشته بنابراین یک شب در ایاله در عمارت سوارت ایاله موقت کرده توقف نموده و بعزم قمشه و مقابله شاه
مهیا گشته و نیز فیروز میرزا و منوچهر خان با عساکر بمورچه خورد رسیدند و سیف الدوله شاهزاده اصفهان
چاپاره بجز دو نفر برادران زیره جمعیت خود را مصحوب علی اکبر خان وزیر و معیار خان سرهنگ با توپخانه
برسر ایشان فرستاده از طرف جرقویه و مصلحت شاهزادگی دعوای روبرو با ایشان که البته اینکه اولا
توپخانه ایشان از ما بیشتر و کاملتر است و اگر بجبهه ایشان بیشتر طلوع قدری تو منش قمشه و اصفهان باز در
عقب دارند و فیروز میرزا با استعداد تمام در اصفهان میباشد و میتوانند که مال خود را کشیده

شاه از عدم او فقه چو روز میتوانیم در آن بیابان تاب آوردن و اگر بجبهه شاه چشم زخمی رسد سواران از
یک روز نمیتوانند در یک جا توقف که باشند در این صورت بهیچوجه مصلحت شاه در مقابله با ایشان نمیباشد
از سلطان خود را بحوالی اصفهان برسانیم همین قدر که شاه باصفهان رسید و اگر فیروز میرزا اصلاً هزار لشکر
در اصفهان داشته باشد که اهالی اصفهان او را بر هم خواهند زد و بعد از فرار کار او لشکر هم در بیرون
بپا خواهد خورد خارج شده جنگ شیخ الاسلام او را تمام میکند سرکار رکاب عرایض امین الدوله را پسندیده از
امنا و ارکان دولت و سفیدان لشکر مشورت فرمودند همگی بر طبق عرایض امین الدوله تصدیق نمودند
روز دیگر از منزل ایزد خواست متحرک گشته بامین اباد تشریف فرما و در آنجا محمد باقر خان بختیاری که
حوالی قمشه بود با دویست سوار کار آمد که خدمت شاه آمد که مجبور بادرو گردید و مورد التفات و انعام بسیار آمد
و اینجانب نیاز از آنجا با معالله سیصد سوار در کلاپه و غالی اسد الله خان نوری و محمد باقر خان بختیاری مامور
فرمودند که تا حوالی قمشه رفته دست بدرازی زده از آمدن لشکر و معلومات او کیفیت را باشد معروض
داریم از انطرف نواب سلیمان میرزا که با دو هزار سوار مامور گشته بود بحوالی قمشه در جایی که موسوم
بقدمگاه میباشد که رسیده بود لشکر وارد قمشه گردیده اهالی قمشه نیز اطاعت کرده متقبل سیورسات
و ضیافات شده بودند و لیکن البته اسد الله خان پسر امین الدوله که حاکم قمشه است لشکر صاحب مطلق گشته
که دارد قمشه ملحق بیک گشته و بیرون قمشه بجهه سنگر و مدارا رو جانبیت متین و حصینیت حصین
قرار گرفته سلیمان میرزا که خبر آمدن لشکر را شنیده در همان قدمگاه توقف کرده گذارش را معروض داشت
اینجانب بعد از خبر از حضور رکاب مرخص آمدیم تا دو فرسنگی اردوی لشکر موسوم بقصر جم که رسیدیم | تقریبا ۲

الفلعه با جبهه بامن و ملازم خود و سواران معین که سواره بوده برگشته بحوالی اردوی ایشان فرستادیم تا سلیمان میرزا را
که از آمدن این جانب مطلع گشته از قدمگاه قدم بیرون نهاد با ابو الجمیع که ده شیمتی بالکوه قصر رسید که آمدیم از جانب
ایشان نمایان با نظام تمام اردو را از خیمه و دامنه کوه اشکر سر خیمه توپخانه و نظام سرباز را در سراپرده آماده و ستیغه نموده
که عبور از این جمال میتوان و بقدر دویست تیر سوار از اردوی ایشان خارج شده در پای نظر فرمایند باینز
روبان پیشتازان رسلان کشیم نوعی که رسیدیم بیست از خیمه ایشان تا مقاومت نتوانسته از جلو ما بیرون رفتند
باینان از روبرو زد یک ملکی سپاه کهنه سپاهی که چندین تیر و تفنگ رد و بدل کرده ایشان ثبات قرار بیدار گشته
رسانیدیم و مراجعت چون شب بود نماز از حمال نمود تا مراجعت کرده در قلعه قصر جم عریضه بسرکار رکاب | کمیم
نوشتیم و از انتظام و استعداد ایشان آنچه بود و نمود عرض کرده و عرض نمودم اگر رای مبارک قرار گیرد من با
همین سوار در جلو ایشان در بیابان انهار اسرکرم و مشغول که سرکار رکاب راهی بیایند که در حسب عرایض امین خود را
باصفهان رسانند و مقابل شدن با ایشان و توپخانه بهیچوجه مصلحت کار نیست و دیگر احتیاط داریم از
آن طرف عریضه را ارسال داشته و خود با سوار شب تا صبح بقراولی مشغول بوده شب چهارشنبه هشت و چهارم
در امین اباد توقف فرموده طرف عصر لاباقر نام اسفرجانی با جمعی رعایا و سیورسات یکروزه بخدمت
مشرف گشته ملتزم رکاب گردیده و لیکن از وصول عریضه این جانب سرکار رکاب ازلاباقر نام استفسار
لنجان را فرموده عرض نموده بود که البته زمستان تمام را برف گرفته که امکان عبور نیست مگر از قصر جم
راه نیست و راست میرود بحوالی قمشه تنها فرسنگ مقابل قمشه میشود و از آنجا گردنه است که میرود
به لنجانات و راه منحصر است و از جمعی دیگر سؤال کرده همگی بر این طریق عرض نمودند رای مبارک بدین

قرار گرفت و به قصر حسیم آمده از آنجا به تجان قریه باسته و خود را باصفهان رسانند لهذا امین الدوله که در
خدمت بودن انهم برین طریق عرض نمود و قرار همین فقره مقرر گردید و در این شب سه نفر از توپچیان محمد شاهی خود را
بخفیه در اردوی شاه رسانیدند و بواسطه توپچیان در آن نصف شب بحضور شاه مشرف گشته مضمون عرض ایشان
اینکه تمام لشکر محمد شاهی با میل خدمت شاهی نشسته و جدال با لشکر شاه نخواهند کرد و همین قسم سکه مقابل شوند
بیک لحظه بخدمت شاه رسیده اطاعت و انقیاد خواهند نمود و ما نیز از جانب توپچیان بخدمت شاه آمده ایم که سبقت
اظهار صدق ما معلوم بر سرکار گردد و سرکار شاه از این معنی خورسند گردیده انعام و نوازشات فرموده و برکت
عباسقلی توپچی باشی سپرده و در حمایت ایشان حکم رفت اگرچه ظاهر عرض ایشان چنین بود ولی در باطن
بعلت اینکه توپچیان با اردوی آذربایجان و توپچیان مرحوم نایب السلطنه می بودند و در جنگ کرمان و تسخیر
آن با آن بخدمت سرکار اقدس قدیم آشنا و نوکر گشته لکن معنی بسبب سابقه الفت با حضرات داشته
ایشان لاف زنانه در ظاهر با ما بودن و در باطن پیغام داده بود که شما چنین و چنان چنان خواهیم نمود
مشروط باینکه در وقت مقابله شاه ایشان توپخانه را که بولار شود مرد ملحق باکرده در آن سه نفر
فرصت یافته مطلب را با توپچیان در میانه نهاده ایشان نیز از آنجائیکه خباثت و نمک بحرامی جبلی
ایشان بود قبول این معنی را کرده و عمل مخالفت با این طرف و موافقت با آن طرف را داده در یوم
چهارشنبه بیست و چهارم سرکار شاه از منزل اباد حرکت که بمنزل قصر حسیم می آمدند از این جانب با
همراهان نایب السلطنه خوراک تهیه نموده بقراولی مشغول بودیم صبح بسیار زود که بعد از نماز با جمعیت
خود را جمع کرده بجلو اردوی ایشان رفتیم خلاصه به دو کولی را تا جائیکه از آن طرف قراول ایشان

پیروان آمده باز چند سر باینها در آمیخته ایشان را برداشتیم و قریب باردو رسانیدیم بهمین قسم جلوداری و در میانه
بود که لشکر شاه السلطنه از دور پیدا و از این جانب دانستیم اردو رسید نواب سلیمان میرزا و نوکر را که
در آنجا گذاشته خود بخدمت شاه رسیدم عرض کردم که آمدن شاه بهیچ وجه لازم نبود تا ما سر گرم داشته ایم اینها را
شاه خود را باصفهان رسانیده باشید فرمودند که سلطه را برف گرفته بجز همین راه قصر حسیم راه دیگر نیست
امروز را در آنجا توقف کرده دو ساعت از شب گذشته بر میداریم فردا ظهر باصفهان رسیده باشیم و تو با
که امشب با پانصد سوار برداشته پشت سر ما و جلو حضرات ایشان را داشته باش که اگر خبر شوند و بر سر راه ما آیند
در شب تار بی خبر چشم زخمی واقع نگردد از این جانب اطاعت نموده بهمین قسم سواره جلوی اردو و لشکر را معین
کرده از این طرف بقدر قوه بلکه زیاده از آن جد و جهد در خدمات و انتظام در امورات تنظیم میرسانیدم
و از آن طرف قریب باردوی ایشان هنگامه جدال گرم گشته که اینها را برداشته و قریب لشکر رسانیدند
و از آن طرف اسلو بجانب اینها بر ... اینها تعاقب میکردند اینها که ضعیف میشدند ما امداد میفرستادیم
بهمین قسم هنگامه گرم بود و لیکن پشت سوار را نهاده در مقابل نگاه سوار از یاور السالار هر دفعه بهمت
از آن طرف بود باری بهمین قسم مجادله داشته تا غروب آفتاب قراول با مراجعت باردو نموده سرکار شاه
ریش سفیدان سپاه را احضار فرموده مقرر فرمودند که چهار ساعت از شب گذشته اردو بار کرده بر سمت
محمد باقر خان بختیاری و لا باقر ... امین الدوله از ... سواران توپ و هر دسته از سوار آدم
و فوج از سرباز و توپخانه را عقب ... که ... دلو و مقرر داشته که از این جانب ... خان
با پانصد سوار زبده برداشته در جلو اردوی ایشان و پشت ... این قسمت قراولی مشغول باشیم تا صبح

که از اردو گذشته در جائیکه اگر سوار بمقابله درآید جنگ کرده که خود را روزانه باردو رسانیم از این جانب سوار را
با ابواب جمعی بوده بهمراه برداشته از اردو بیرون رفته در کنار رودخانه کشیده قریب بحرکت ایشان را نزدیک
اردوی ایشان رفته قراول کردم چند نفر پیاده بقراولی در جلو فرستاده و خود هم از آنجائیکه چند شبانه روز بود که
خواب بچشم نرفته بود بیهوش گشته در آن نحو اقسام ابر ناگهان دامن کش شد ابر از آسمان پیدا
شد و هوا بشدت هر چه تمامتر سرد گردید و بنای برف آمدن را گذاشت و در همین اردو دست بار زده
از هر طرف در آن بار و برف آواز مردم با آسمان بلند شد شب تاریک و ظلمت نابید شب تاریکی بهم موج
کرده اردو اردوی چنین جائی حرکت ایشان پای مال و آدم در میان برف و بار رو به غوغای محشر از آن جمعیت
بلند گردیده برف بطریقی شدت نمود که در دو ساعت یک ذرع برف در زمین افتاد و از سرما دست احدی
اشنا بکاری نمی شد بنای حرکت فریاد از هر طرف از مردم بیچاره بلند میشد و قدرت تا صبح باقی نماند حرکت
ماها کاینه که بقراولی نزدیک نزدیک اردوی ایشان فرستاده بودیم اخبار آورده که صدای ایشان ...
بگوش ما رسیده و ایشان بجنبش آمده از برف سوال کردم گفت در اردوی ایشان یکذره برف
نباریده است با خود گفتم سبحان الله بجز سرگشتگی و ... که چه بشود در ... قبل در اینجا یک
ذرع برف ... و در آنجا یک ذره نباریده مان پیاله را برداشته سواران را در همان خرابه که گذاشته و دیگر
شاه آمدم ... بسیار در آن شب تار شاه را دیدیم که در میانه برف و باد رو به تا سینه در گل
نشسته گاهی بر سر توپخانه و گاهی بر سر نظام سرباز و بعضی اوقات بر سر سوار میرود و گاهی فریاد میکند
غریب اغتشاشی بنظرم رسید و هر قدر سعی در ان برف و سرما احدی قدرت رفتار ندارد و ...

که کسی ... بخدمت شاه رسیدم فرمودند چه خبر است عرض کردم پیاده کاینه که بقراولی فرستاده بودیم نزدیک
اردوی ایشان ... و صدای اردو را شنیده اند و اینها از این مقدمه و اینها از ... عزم ما آگاه یافته پیاده را آورده
و آنچه ام مراتب را عرض کردم فرمودند در این صورت و این حالتی که می بینی چه باید کرد عرض کردم اختیار با سرکار است ریش
سفیدان اردو را طلب فرمودند کیفیت را با ایشان در میان نهادند بعضی عرض کردند که امکان حرکت در این شب تار
و سرما و برف نیست خاصه در صورتیکه خصم مطلع باشد یک نفر از ما در این بیابان و برف بیابان در این شب
بیرون نخواهد رفت و اگر ده سوار بر سر ما آید یک یک ما را داغان میکنند و حال آنکه باید از کنار خصم گذشته و این
معنی محال می نماید ما اگر یک یک گشته شویم بهتر است که در شب تار از برف و سرما و صدمه سیخون متفرق گشته امشب را
توقف میکنیم فردا روز روشن ترتیب سپاه کرده براه راست میرویم اگر در جلو ما در آمدند و عزم مقابله و معارضه را دارند
بقدر قوه خواهیم کوشید والا راه خود را خواهیم رفت سرکار شاه چاره بجز توقف در این شب ندیده حکم توقف
نمودند این جانب را بهمان خدمت سابق مامور فرمودند و خود با سایرین در اردو گردش میفرمودند و الکه میکشیدند
قیامتی در اردو بر پا بود ساعت بساعت برف و سرما شدت کرده کسی نمیدانست چه باید کرد و فردا چه خواهد کرد
خداوند علام کرا خواسته و کدام فرقه را ذلیل خواهد نمود در آن چند شب خواب بچشم احدی نرفته بود باری
این جانب از خدمت شاه مرخص گشته حکم نمود سواران را برداشته قریب اردوی ایشان تا صبح قراولی میکردیم و لیکن از
اردوی ایشان احدی بیرون نمی آمد توپخانه را ... که روبروی اردوی ما بسته بودند و اطراف دیگر را سرباز
نظام چهار زده سوار و سربازشان پیاده ... بودند قریب صبح این جانب سواران را برداشته و اردوی ... شدیم
برف موقوف شد و باد شمال برخواسته چنان سرد است که نفس از یخ بسته تکلم نمیتوانستیم نمود و بعد از

(۱۲۵۰) ورود به پای قلعه قیامت منظم رسید سرکار نایب السلطنه لشکر آرای ... روز یکشنبه بیست و پنجم شهر شوال
بود ماهت ... بودند و ساعت از روز گذشته توپخانه را در جلو و سرباز را عقب توپخانه برادر ... را
بر سر سرباز و توپخانه مامور فرمودند و توپ ... را با آنجانب بسپرده در عقب سرباز داشته و خود نایب السلطنه
و لشکر در فوج سرباز و برخی توپ ... مقرر داشته بهمین ترتیب
می آمدیم و لیکن به جهت فصل زمستان و عدم ... سر جادات ... که بود و بالا ... دشته از جهار
قسمت ... ما ... دو آب ... و ... مرد کارزار و از ... طرف ... از ... ما اطلاع
داشته صبح ... خود را بر آن کوه کشیده عراده توپ و چهار صد سرباز در آن سنگلاخ بر سر
... لشکر خود را در زمین ... توپ آراسته توپخانه را در جلو و از عقب توپخانه و سرباز را
عقب ... داشته منتظر ... و تفنگچیان ایشان در بالای تیغ کوه ... گرفته اخبار ...
و ... عبور ما چنان بود که با ... مقابل ... ایشان ... قریب ... نزدیک ... ایشان
که بگذریم ... گرفته ... همه جا آمده تا بجایی که ... ایشان ... بود ... ایشان معلوم
ز مقابل ... ایشان که گذشتیم و در ... ملاحظه که توپ ... و جلو ما میان ...
و توپخانه ایشان با ... مرا جمعیت با ... و ... هم ... سرکار نایب السلطنه ملاحظه فرمودند ...
قلعه در مقابل ... مقرر گردید سرباز و توپخانه خود ... در آنجا بگذارند و جمعیت
... مقابل خصم ... و سرباز ... آورده ... که توپخانه ایشان هر
عقب ... آمد و آتش خورد ... چند گلوله در میان ... آمد که ... متفرق گشته

دار توپ ... چنانش توپچیان نمک بحرام ... بر ... انجانب اوضاع ... پریشان دیدیم ناچار
... خصم ... توپ ... چند که از آنجا توپ آتش خورد سوار ... از غلامان که اسم ...
... پسر ... خان غلام بود ... گلوله توپ ... خورد که مرد و مرکب
بهم غلطید توپ دیگر چهار پاره در میان ... آمد ... طرف ... چند توپ دیگر چهار پاره یک دفعه
آتش خورد که سوار ما بر گشت ... قلعه ... بهادر ... توپخانه ... ساخته ...
برف ... آتش بر اطراف ما ... و متصل بهم آواز توپ و گلوله چنان بود که ... منقطع ...
و در آن ... سرکار نایب السلطنه خود را بر سر توپخانه رسانید از چهار عراده توپ همراه ما ... توپچیان ... عراده
که ... بود توپ ... خود ... توپ ... سوار ... خصم ... پیوسته ...
که توپچیان ... بود ... سرکار نایب السلطنه بر سر آن توپ ... گشته خود آن توپ را
آتش دادند که از ان طرف توپ آتش خورد در مقابل و گلوله آن ... توپ ... آمد ... گذشته
عراده ... شکست بر ... طرف ... گرفته ... توپخانه رسید ... در ... غلطانیده سرکار
نایب السلطنه ... ناچار ... گشته ... گذشته ... آمد توپخانه ما ... که در آن ...
... آن قلعه گذشته اند ... و سرباز که ... قرار ... و فوج ... امنه کوه ...
و فوج دیگر ... قلعه ... لشکر که ... اقامت ... توپخانه ... ایشان ... توپ ... منظم
... و ... سرکار ... گلوله توپ ... متفرق ... نفر
قریب ... سرکار نایب السلطنه رسیدند ... قلعه که توپخانه ... رسید ... سرباز در جلو

ان قلعه ... سنگر که بودند ... سرباز ... که ... توپ ... البته ... را ...
... گلوله چهار پاره میان سرباز البته ... آوردند و ... آن سرباز ... دستگیر ... نایب السلطنه
از طرف قلعه ... بود ... بجهت سرباز امداد فرستند که ... سرباز ... توپخانه
بر ... از ... توپ ... گلوله ... توقف ... توپخانه ... که ...
توپ ... که ... سوار ... متفرق گشته ... از تفرقه سوار خاطر جمع گشته ... که
امکان ... داشته صاحب ... نظام را ... که بجهت ... چند
... بالای ... دفعه با پانصد سوار از عقب توپخانه ... انجانب ...
لشکر افغان ... زده ... عاقبت ... بهتر ... که ... جنگ ... گلوله
(در اینجا) توپ ... ازین ... فارغ ... سوار ... توپ ... که ... فرار ...
... بر گردانیدند ... خان ... خان ... با ... نفر از غلامان ... آمد
... جمعی از ... لشکر ...
(نفر) ... سوار ... شد و آن ... پانصد سوار ... که ... دست ...
و ... توقف ... غارت ... که از ... ایشان
... اول ... سوار ... ایشان رو به ...
... که ... سوار ... بهمین طریق تا قریب نظام سرباز
و توپخانه ... که ... توپ را آتش دادند ... متفرق گشته انجانب ... نفر

سوار که ... الله بخش خان ... و دیگر حسینعلی خان ... و ... غلام ...
... که ... نفر ... جمعی سرباز را اسیر نمودند ... توپ خود ... انجانب با چهار سوار ...
الله بخش خان ... حسینعلی خان ... سوار ... بسیار ...
سوار بود تا قریب ... ایشان ... قریب سی سوار ... ایشان ...
انجانب ... جنگ ... قریب ... که الله بخش خان ...
... جنگ ... خان و سواران ... ایشان ...
سران سوار ... قریب توپخانه ... سوار ... ایشان آمد که
مراجعت کردند آتش فتنه مشتعل شد و از هر طرف گلوله ... ان ... بر سر مردان ... چهار
و برق شمشیر ... در آن کارزار و میان ... و غبار چشم ... مردان معرکه ...
یک ساعت ... آتش جدال مشتعل داشته ... سوار ... طرف و قریب شصت ... سوار از ان طرف
... هلاک افتادند ... سوار ... توپخانه ... از ...
... اطمینان ... جنگ ... همه جا جنگ ... میکردیم
و می آمدیم ... سوار ... توپخانه ... بر ...
بار که توپخانه ... جنگ ... میکردیم و لیکن ... داشتیم ... میرفتیم ...
... که ... مرکب ... تمام ... افتادند ...
... باقی ... و همه جا ... جمعیت ... که ... داده

و بعضی قسم توپخانه آتش فشانی میکرد و از عقب با ما می تاخت تا چهار فرسنگ ما را تعاقب کرد که سینه ما را بکوه برابر نمی
دادند و بضرورت شکه که دهن تنگ را با توپخانه دو سه بار گرفته بود و در اثنای جنگ و جدال و جدول البیار [illegible]
که توپخانه آمده شد و معلوم شد امری اشکال داشت و از اینکه میدید نشستند ما را الحاصل کریز نیست که سنگر ایشان
بسته کرده عنان گرفته بغارت و تاراج و اماره کان و متعاقبان مشغول کشتند ثلث بیشتر سپاه ما از اسباب
که توپخانه و بار شتر و الاغ و یابو که اسباب را از آتش ملیر بود بتاراج رفت و اگر امیر جانب در آن روز
معاونت نمی نمود معلوم شکل بود که احدی بتوان جان از نیت القوم بیرون برد که بار دیگر بتاش ایشان
نایب السلطنه عنان کشید شکستگان بهم پیوسته اشتاب از تعاقب آمد ایر کار نایب الحکمی التمام قدر
تحسین بیشمار فرمود و گفته چه باید کرد و بکجا باید رفت تدبیر چه چیز است جمعی که بود گفتند
فارس را از ما گرفته و بعد از طرف فارس و کرمان و یزد و خراسان بر سر گشته و بدین صورت شکسته
هر جا که بگذریم خاک پای ما این طمع در ما میکنند اگر بطرف عراق و اصفهان بخواهیم رفت با
این حالت پریشان بنحوی از عقب و منوچهر خان با استعداد از جلو در آید یکنفر سالم نخواهیم گذشت
الیقت در همین حوالی کوش که از خاک فارس چندان دور نیست باشیم و دولت بختیاری را در دست
داشته اگر برف سلطه دهد از جبال بختیاری گذشته بلکه راهی از فارس برد افتد و دیدن با متعلق
گشته طرف دست چپ را گرفته راه [illegible] بیا صاحب متفرق گشته بعضی بنجانات رفته
گرفتار شدند و برخی ایمان سلطه را گرفته باصفهان رفته از الجمله نایب السلطنه و حیدر قلی میرزا
یکسر باصفهان رفته که بجبهه ایشان بالاپوش باقی نماند ... از جنه بانه و نوکر [illegible]

سلیمان میرزا اسب و اسباب او را بکنجه از همان سلطه بر فرسنگ غرض ثلث بیشتر اهل اردو که از اهل عراق
بودند هر چه توانستند بر داشته و فرار نمودند مختصر بود که بر ریغز [illegible] آفتاب بزدی [illegible]
رسید که امیر [illegible] رسیدند بقریه موسوم بطاغ [illegible] که در حوالی آن قریه [illegible]
آن قریه خبر آمدن نایب السلطنه [illegible] اطلاع از شکست [illegible] جمعی از اهل القریه بعزم استقبال
بیرون آمده [illegible] مطلع شدند در قلعه را بسته بر روی [illegible] با تفنگ بر آمدند و اظهار
جلادت بکار ما میکردند [illegible] حاجتی [illegible] گشته در کار [illegible] مشغول بود
که از برابر سیاهی توپخانه [illegible] نمایان گشت غوغا از میان لشکر شکست خورده بر خاست
هر کس خود را بر فراز اسب [illegible] بار را ریخته و خود را بر مرکب در آویخته [illegible] پیش گرفت
[illegible] که حمل مردم را [illegible] ملاحظه که هر یک [illegible]
ریخته [illegible] فرسنگ [illegible] کوهسار [illegible] بجای [illegible]
بلاد [illegible] باصفهان آمده [illegible]
غافل از اینکه تمام [illegible] برف گرفته که [illegible] امکان [illegible] از آن کوهسار [illegible]
بخیال سابق [illegible] تمام [illegible] از عقب او روان شدند [illegible] هزار
سال [illegible] ریخته [illegible] رفقا [illegible] از اطراف [illegible] حسین [illegible]
هر کس [illegible] تاریکی شب و عدم بلدیت [illegible] برف و [illegible]
که خاشاک و درخت [illegible] زیر برف رفته جاده [illegible] نمایان نبود [illegible]

چند شبانه روز [illegible] خوف دشمن چنان که تعاقب که [illegible] چه کوارا [illegible] رسیده بار [illegible]
[illegible] برف [illegible] گشته و سرما [illegible] آورده [illegible] باقی [illegible]
رفتار [illegible] تا بجایی رسید که برف [illegible]
در آن مکان [illegible] نایب السلطنه رسیده فرمود [illegible] هلاک [illegible] چاره [illegible]
باید [illegible] عنان [illegible] میان برف [illegible] دارید که [illegible]
عرض کردم [illegible] بالا پوش [illegible] مردم [illegible]
[illegible] در آن برف غلطید و تمام آن کرده در میان آن برف [illegible] مرگ [illegible]
[illegible] و مقتولین [illegible] از هر طرف [illegible]
بجز آن برف که [illegible] در آن [illegible] و هر قدر [illegible] سرما [illegible]
[illegible] تمام مردم [illegible] طاقت [illegible] رسید [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] یک نفر از طایفه قاجار [illegible] که [illegible]
نوکر بود [illegible] یکنفر از ایشان [illegible] برادر دیگر در میان [illegible]
[illegible] برادر دیگر در آن شب [illegible] سرما [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] برادران [illegible] تفنگ [illegible] چهار [illegible]
[illegible] تفنگ [illegible] برادر [illegible] آتش [illegible] برادر [illegible] جان [illegible]
[illegible] برادر [illegible] جراحات [illegible]

[illegible] برف و سرما [illegible] خواب [illegible] که [illegible] چشم [illegible]
عظیم در [illegible] بهم [illegible] بختیاری [illegible] خیمه [illegible]
[illegible] بار دیگر [illegible] تا جمع [illegible] آرام [illegible] قطع کرده
[illegible] برف [illegible] در فصل زمستان [illegible] معیوب
گشته [illegible] برف [illegible] خرقه [illegible] خواهید بود [illegible]
[illegible] خرقه [illegible] سرما [illegible] خرقه [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible] قدیم [illegible] که [illegible] دیر
[illegible] در آن [illegible] جمعه
[illegible] جمع [illegible] ایها الناس [illegible] هر چه [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] بختیاری [illegible]
[illegible] برف [illegible] بود [illegible] جمعی از [illegible] بختیاری [illegible]
[illegible] منتظر فرصت [illegible] یک نفر [illegible]
[illegible] آمد [illegible] میر [illegible] خوانین [illegible]
[illegible] و تعلقات [illegible] بختیاری [illegible] سرما [illegible]
[illegible] از عقب او [illegible] از آن طرف [illegible] صاحب

لعل از شکست و رفتن ایلات پا خود را از پونه قمشه آورده در میان زمکاه در میان شوکه افشاله اهل اراک لینی بیغا و غارت
دست کشیده سرباز و توپخانه را تا طاغی عقب بفرستاده و لعبت جبال و سنگلاخ و تاریکی شب آیا یا قمشه را نگذارد
باو لکن شده در این شب خود را زحمت دادن صورتی ندارد ایشان در جایی رفته اند که اگر صد هزار جان داشته باشند
یکی بیرون نخواهند بود تمام سواره را برف گرفته و راه بخصر دو راه است یکی همین شکه و دیگری سه فرسنگ پایین
تر است اینجا شکه را که برایشان ببندیم تمام زنده و ادم و مال ایشان بدون عیب و نقص بدست تو خواهد افتاد بخبر صاحب
اسیغفر بیالیت یعنی جمعیت و توپخانه خود را لفف که نصف در میان شکه نموده نگاه داشته توپ و سرباز را
بر روی همین شکه گذاشته که عبور هیچ ممکن نبود و نصف دیگر را مصحوب شیر صاحب بسر شکه که شکه دیگر در سه فرسنگ
او نیز شکه را محکم کند منتظر گرفتاری باشد و اده … نمای انوار بختیاری میرفت و برف هم بر سر
سه فرسنگ آمدیم بکوهی عظیم رسیدیم بختیاری گفت را باید از این کوه رفت هر قدر تصور میکردیم …
از خوف جان بان کوه زده بالا رفتیم اینجا … آن سر بالایی قلب همه جا افتان و خیزان راهی
بسیار تنگ و میل بسیار صعب طی آن سواره … سه فرسنگ دراز کشیدیم … ناهموار فرسنگ
دیگر بالایی و قطع مسافت که هم برف بریده تا بسر کوه رسیدیم اینجانب و والی و نصرالله خان و جمعی
توانا و مسلم شدیم باتفاق بلد در جلو افتاده برف … بالا رفتیم … طرف … آن کوه زیاده از حد
برف بنظر آمد گفتم سواره کدام است بختیاری گفت از همین برف باید رفت اینجانب اسب …
کشیدم اسب در برف فرو رفت … که در برف را … غلطیدند و سر اسب
زیاده برف داشت که در جهار … برف … مطلقا … بختیاری گفتم …

لعنت این چه راهی بود که ما را آوردی گفت دو چهار پا قبل از من فرنکی دفعه از این راه گذشته ام چه داشتم که حال برف
گرفته و راه نیست از عقب جمعی غلامان رسیده هر قدر سعی کردیم پیاده و سواره بلکه برف را کوبیده راهی بهم رسد ممکن نشد
کیفیت را که بنواب السلطنه عرض کنند قبض روح شده فرمودند رضا بقضا الله و تسلیما لامره چه باید کرد
بعد از این مقدمات … حسین پاشای طی که بعد از کشتن این پاشا … همه کارها از آن بالا …
نواب نایب السلطنه محمد باقر خان بختیاری را طلبیده اصرار بسیار و الحاح بسیار نمودند راهی پیدا کند و بطریقی بیرون روند
پایان کوه والله العظیم راهی بجز همان شکه قصر جشم … بود … و شکاف دیگر در نیم فرسنگی زیر
دست این شکه پایین شده اگر جرات میکنید خود را بران شکه زده از یک فرسنگی راهی لیکن بکنید تا شما را
رهنمایی کنم لا خبر از اوان شکه … صاحب … و راه معرفتی ناچار نایب فرمودند که تا ادمی زنده
لازم است تلاش خود را که باید و خود را از مهلکه نجات باید ببرد برگشت و بصد هزار زحمت همه جا افتاده
و در آب … تا قرب بزوال منزل کذشته رسیدیم نایب السلطنه و اینجانب و والی و نصرالله خان با پنجاه سوار
قراول مقرر داشته و فرمودند شما با بلد بختیاری پیش رفته اگر جمعیتی دیده بیاید اخبار کنید و حضرات
بالطار بختیاری در جلو افتاده همه جا می آمدیم تا اینکه دو فرسنگ دیگر که آمدیم در بلندیهای کوه جمعی پیاده
بنظر ما آمد گفتم البته سرباز … و لشکر ایشان درین حوالیست ناچار سوار باید بسر ایشان اسب تاخته
تیر تفنگ کشیده از جلو در رفته … که اهل قریه طاغونند که بجهة اموال … از عقب
آمده … از راه … کذشته سه فرسنگ قطع مسافت نمودیم بختیاری گفت راه نیست
و باید از این راه عبور کنیم لازم است که در اینجا … فاطرها را باز که نفس از اصر …

نحو قرب بنیم فرسنگی ما شد و لازم است که این سوار و پیاده جمع گشته یکدفعه از این شکه بیرون روند و پیاده در
جلو افتاده و سوار در عقب باز یقین است که انها اطلاع یافته خواهند آمد باید ایشان جنگ کرد که همه جا
تا بحر ما بانو خوانات و خاک فارس رانده سوار این جا … اینجانب بهمین قسم سوار …
دیگر عرض کرده زنهای فاطر را بار که و همه در جمعیت باز سوار و پیاده متفق گشته یکدفعه
از آن شکه بیرون روند و در اول شکه عنان را کشیده سواران نگاه داشتم خان با خان غلام … را
باان سوار بختیاری در دهنه شکه فرستادم که قراولی که از اردوی خصم خبر بشنید اینجانب باتفاق والی آهسته
آهسته در عقب انها روان شدیم قراول که قریب باشتهار شکه … بلندی آمد کلاه را بر داشته
اشاره کرد بر کردید و مراجعت کنید از همان جا عنان را کشیده برگشتیم و قراول نیز برگشته گفتند
اردوی بسیاری در دهنه شکه افتاده توپخانه و سرباز چنان دهنه شکه را گرفته از راه باشمال باز …
راه … و بقدر ده هزار سوار بنظر آمده در صحرا … عارت اردوی شکسته … میکردند و بار …
اردو را جمع آوری میمودند از شنیدن این جانب حیران و مضطرب مانده بسوار بختیاری گفتم که سواران شکه
دیگر از این جا راهی باشد گفت اگر درسه شکه کرده … چنانچه برف … بعد آن کرده …
کوه … همه جا در برف و جبال صعب میرود تا با سواران گفتم در جلو باش که اگر … برف
هلاک شوم و … لاعلاج … خواهم رفت … براد … میردم …
والی … برآورده … پر از برف … قدری تامل کن تا به بینیم چه میشود گفتم چاره …
تمام خلق گرفتار خواهند شد اسب را حرکت داده سوار بعد را در جلو انداخته بعزم کرده …

والی و چند نفر از غلامان در عقب اینجانب آمدند و تصرف یا … میکردند که … در عقب …
همه جا اسب تاخته تا نصف شکه … پر از برف رسیدیم … امکان …
و کوک … اگر خیال عبور از آن جبال بنماید البته در آن برف تلف … و والی از خوف جان … گرفتار
تو کل بر حضرت باری تعالی کرده اسب … کرده و کوه پر از برف … پایین کرده … آید
قدری سواره رفتیم … اسب تا سینه … پیاده گشته اسب … بیرون آوردم و …
زدم چند … دفعه اسب در برف غلطید بعون خداوند کریم اسب … بیرون آورده میرفتیم والی با چند نفر از غلامان
عقب اینجانب می آمدند نصرالله خان … در آن شکه توقف کرده اینجانب بصد هزار زحمت …
تحریر آن درین اوراق نمی گنجد همه جا افتان و خیزان تا غروب آفتاب بالا رفته برآمدیم سه نفر از قاطرچیان
دیار … خود را همه جا … همراه می آوردم بالا رفته که رسیدیم … قاطرچیان …
… قاطرها را آورده چند نفر … خواهند و چند نفر دیگر …
کرده … تا مکانهای که … زیاد بود بجهة … عبور …
طریق … سرکار نایب السلطنه … که در آن شکه رسیدند از … صاحب …
راهی اینجانب … ایشان نیز … آمدند و بعد از عقب ایشان روان گشت سرکار نایب …
رسیدند … عقب چهار عراده توپ و هزار سوار و سرباز از شکه بعزم گرفتاری …
لشکر از طرف … سمت … لشکر خصم … ایشان … سوار …
ناچار با خصم دچار گشته … ضرورت … دست … تیز … جلال …

تیغ تیز و بر یکدیگر زده شنه جمعی کثیر از طرفین بر خاک هلاک افتادند و لشکر فارس جنگ گریز میکردند تا جنگ را برابر
کرده بسا میان لسیاری از بنه بدست خصم افتاد و بتاراج رفت اینجانب قبل از آنکه مشارفه صورت وقوع یابد به منقد [illegible]
[illegible] کومین و بجهة سهولت معبر برف را شکسته با اتاق والی از آنجا روی بسفرجان بهمراه لوار بختیاری [illegible]
شدیم و چنان دانستیم که بازماندگان خواهند رسید و در آن صورت وقوع نخواهد پذیرفت قدری راه آمدیم در
چمن [illegible] که [illegible] از حضرت [illegible] قریه در انحوالی بود برادر عزیز والی گفت اسبهای ما [illegible]
اگر امشب در اینجا توقف کنیم بی حیوان باز رسد امکان حرکت را نخواهیم داشت [illegible] از آنجا گذشت و رفت و والی
مانع بود رفتیم همه جبال صعب و سلسله تپه پستی و بلندی که تا پنج ساعت از شب گذشته به اسفرجان رسیدیم [illegible]
دهیلوم کاباد رفت از کرسنیکی و بی خوابی هوش نداشتیم قریب هلاکت بودیم و در منزل معمور خرابه منزل کردیم
وطالب مکانی امن معمور که بجهة دمی آسایش کنیم دران حیرت و سرگردانی مضمون هرچه بیکار روزی میداد [illegible]
لو چه باغ عثمان اسم را گرفت اول والا همه میگفت مگر از خصم [illegible] کسی باشد تفنگ را برسینه [illegible] دراز کرده [illegible]
بهلاکت برده اظهار خصوصیت نمود گفتیم تو کیستی و اظهار خصوصیت از چه باعث میکنی گفت [illegible]
وحقوق محبت [illegible] منظور دارم الحق لازم است که [illegible] آمده اید میل که [illegible] کنید وصبح روانه
شوید گفتیم تو خود را [illegible] بکن تا فرد [illegible] آمد گفت من فلان شخص [illegible] کارت [illegible]
وقتی [illegible] فارس سفر که از بندر ابوشهر [illegible] آمدیم در [illegible] مرادان [illegible]
عوض [illegible] که معالم با بصدق آن [illegible] در آن میانه برده و من با آن حالت [illegible] در کار رفتم آمدم [illegible] میرزا
در کار رفتم [illegible] در شکار [illegible] شاهزاده عادل [illegible] حیرت میکرد در [illegible] عرض کنم [illegible]

حالی بر [illegible] کاب با جابجا حکم فرموده تا فردا ظهر قافله را دزد [illegible] ماچلانیم [illegible]
از لباس خود بجهة من [illegible] فاخر [illegible] مرحمت فرموده و کمال نوازش را مبذول داشت روز دیگر طرف جعفر
[illegible] چند نفر از آن گروه را گرفتار ساخته بحضور شاهزاده آوردند [illegible] را ضبط کرده بود [illegible]
مال [illegible] سرکار حسام الدوله حکم [illegible] که بالفعل آن مال را برداشته [illegible] مرحمت فرموده
مال تو بتو رسید ما خود دانیم و دزدان [illegible] خدمت [illegible] آورده
اگر شاهزاده [illegible] کارا دارم [illegible] اینجانب [illegible] با اتاق
[illegible] در آمدم [illegible] برف ده ما به [illegible] و آتش [illegible] خداوند عالم [illegible]
آتش فرمود آمدم قدری [illegible] اسبها [illegible] و متعلقان [illegible] کرده [illegible] غلبه خواب [illegible]
بیهوش افتادم از آنطرف سرکار [illegible] و [illegible] خصم بر سر کرده که اسبها [illegible]
[illegible] همه جا با اتاق حیدرقلی میرزا تاخت کنان آمده تا اول [illegible] القلعه [illegible] رسانیده
در کار [illegible] گشته والی که در عرض [illegible] اطلاع از [illegible] لشکر خصم [illegible]
[illegible] همه جا از تعاقب اینجانب می آید [illegible] گرفته [illegible] فرود آمده در [illegible]
رسیده با اتاق [illegible] غذای لذیذ [illegible] جمعیت [illegible] والی میان که گفتم [illegible]
ما [illegible] از اینجا امکان حرکت را نخواهد داشت غذائی خورده و [illegible] خواهیم [illegible] خان
وجمعی از غلامان تعاقب ما آمده در آنمکان [illegible] کردند وصبح [illegible] خان [illegible] روز گذشته [illegible]
بیان نمود که [illegible] بسیاری از اهل مردم [illegible] غارت رفت چنانچه

[illegible] از آنهمه مال باقی نماند و [illegible] خان گفت [illegible] و سایر شاهزادگان [illegible] رسانیده
ولیکن بجهة امروز [illegible] از خطر [illegible] باید احتیاط فرمود [illegible] کردیم از [illegible]
[illegible] طرف [illegible] مردم [illegible] در جلو [illegible] روانه کردیم معادل [illegible] سوار [illegible] شدیم
[illegible] انتظام [illegible] عقب [illegible] که از اسفرجان [illegible] از جلو فرار [illegible] که
[illegible] رفتیم [illegible] که از [illegible] فرار [illegible] دیدیم که از
[illegible] تفنگ [illegible] که همه [illegible] السلطنه بود [illegible] آمده و [illegible]
میکرد [illegible] در انحوالی [illegible] اینجانب آمده [illegible] اینجانب [illegible]
سرافراز [illegible] رسیدیم چند سوار [illegible] سوار [illegible] و
بنه [illegible] جمعیت [illegible] ردیف [illegible] از عقب [illegible]
اینک تمام [illegible] سوار است و در کار [illegible] که [illegible] غارت کنم و مردم [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] با سلامت [illegible] اینجانب [illegible]
[illegible] والی [illegible] خان با چهل نفر سوار همراهی [illegible] سایر اتاق [illegible]
[illegible] تفنگ در جلو ما از عقب [illegible] نظر کردیم [illegible] و [illegible]
[illegible] سوار [illegible] و چند سوار [illegible] تصور کردیم که [illegible]
[illegible] آمد [illegible] با یدرفت [illegible] کرد [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible] رسیدیم [illegible] که اطراف [illegible]

[illegible] بحفظ خدا [illegible] عثمان [illegible] که [illegible] شدیم [illegible]
دست ما [illegible] سوار [illegible] و تفنگ بجهة ایشان [illegible] تاخته [illegible] رفت [illegible] دیگر [illegible]
که [illegible] خود [illegible] اسب را [illegible] تفنگ [illegible] گرفته [illegible] که [illegible]
که تفنگ آن [illegible] آتش خورد گلوله [illegible] تفنگ [illegible] اسب [illegible]
شد دست [illegible] برکردن اسب سرافراز [illegible] برکردن اسب [illegible] اینجانب [illegible] ملاحظه کنم
دانستم تفنگ [illegible] تفنگ [illegible] فرصت [illegible] جهانگیرخان
بجهة [illegible] اسب تاخته [illegible] تفنگ [illegible] سنگی [illegible] جهانگیرخان [illegible]
[illegible] تفنگ جهانگیرخان بجهة او [illegible] آتش [illegible] یک نفر از غلامان [illegible]
[illegible] خان رسید و بضرب گلوله او را از پا درآورد [illegible] اسب [illegible] گرفته اینجانب [illegible]
تفنگ [illegible] اسب او [illegible] روانه [illegible] آمده دیدیم [illegible]
[illegible] نفر سوار [illegible] جمع گشته [illegible] دارند [illegible] خورده
[illegible] نفر همراه [illegible] که ایشان را دستگیر نمائیم [illegible] جمعیت [illegible] توانستم [illegible]
ایشان اسب تاخته [illegible] مبارزت [illegible] حرکت
[illegible] و مبادرت [illegible] ما نیز از ایشان گذشته [illegible] که آمدیم چند نفر [illegible] ملاحظه
نمودیم که در [illegible] ما [illegible] حیات [illegible] از [illegible] ما [illegible]
جمعی سوار [illegible] گرفته [illegible] بالفعل [illegible] باشند [illegible]

در این کوه رد شدیم قدری با این جماعت تیر و تفنگ گلوله رد و بدل شد
از بعد از آن طرف را گرفته و در قهر بودیم که بالا آمده خود را رسانیدند
بالای سر کوه رفته تمام اسباب ها از کار افتاده قدرت رفتار در کوه را نداشتیم
و تمام مال ها را جمعیت آن قراول گرفته بودند کار را یک دسته از آنها در لب بحر داشتیم
همه جا هرج و مرج بود از روی ملاحظه سکوت نمودیم و با ایشان یک تیر در قلعه انداختیم
تا هر ساعت بعد از ظهر کمال رو به ابتدای حرارت شد بسیار کارتحاع اکثر طرف
داشته مراتب به عرض رسانیم و فرمودند اشاره به توقف نمایند تا هر وقت که
از آن کثرت رفاقت خوب این مرد از بالای تپه ارابه رد بنده بالا از آنجا برون
سواره رفت کوهی شرف که سرکار در آن قلعه در آتش بر قرار گذاشتند
شرارت سربازها مغلوب هم آن مجلس بود است که از آن کوه رفته قراول هم را لشکر
چهار الالرد ۲۲ ساعت دو ساعت از غلامان لشکر اسب جان بودند رسیده با جمع ولیعهد
با رفته قراول نمودند دیگر از آن اسب نشیب عجیب بالا کرد در تصحیح یکشنبه ۲۸
از ابتدای حرارت حرکت کرده تا قریه صنعا و نزول بعد از ظهر آن قلعه قدیم بود
بر روی آن بسته از بالای تپه طناب و جلال برد سنگ و نیز بعضی ادوات و اداره قند
معروف هستند تقسیم کردند تصحیح دوشنبه ۲۹ از صنعا حرکت کرده تا قشلاق دست
نزول نمودند اهالی سوزش در قلعه تو نسبت ۲۲ اساس ملک اللهم در کشت (۱۲۵۰)

در پشت در روانه قلعه برآمده هر چند تحقیق شد در قلعه را باز کردند و به شهر بیرون رفتند
روز سه شنبه غره ماه صفر بحران را جمع نموده و از آنجا عقب توقف کرده
تا دو چهار شنبه دوم را از آنجا حرکت و کنار رود ملکی ده بعد از آن رفت به بندرت سرما
چهار آن قلعه سبیلش از روز تمام گذشته و با چهار ساعت ملاحظه از پیاده جدا نمودند جهار
ذخیره مصرف گشت بنجشنبه ۳ از ده بعد حرکت کنار رود ملکی اگر از
نزول بعد الکانتر از ده قدری بعد ساعت پنجم چهار رم ابرار کناره رود شهر است ابتدا ولایت
هم از ده قدری تعمیر شده نیست هیچ وارد ولیکن گذشته رعایا از اینکه نیست خشم ۶ در
سرکار که وارد بود تا جمعه ما از رفقا وارد کردیم و تا شنبه ۸ اراده حرکت
کرده آن اسباب تمام ساز شهر دی الحجه در آن شهرت ما را و خود قید ال دستی
بهم پیاپی تا قریب قهر پیش سرکار قریب دو ساعت جمعی از بالاخره آن تو ما استقبال و احوالپرسی
مراد اولی حال سرکار ولیعهد اعلیحضرت و جهی پیاده سیستهاد سرکار و برخاسته قرار گذاشتند
اقدس ما را پیشان بودند از ملاحظه ها ولید از محمد ده ۶ عاده تحفه لشکر در آنجا دادند
مستقبل منتظم کرد آن دیس از روز دیگر گذشته شهر از سرکار اقدس شیشه را حرکت دادند منتظهر
جمیع امرای قراول معه و حاجی نیستند و رو از استنکه در ترکیب ولایات آن حیثیت جمع
چراغ به کوه حضرات هائی در قدیم این حالت و در امور که ملک قرات قدیم حضرت بوده اند
بود اما حضرت ری الیه طلب بود بر سر کار سال را در قلعه چو کو کرد شده در

مخالفت و نمک بحرامی جلد ستان کرده اند و میرزا علیشاه وزیر که کمال وثوق و اعتماد از سرکار اقدس
بوی داشته و مدتی بود که در خفیه با مرحوم نایب السلطنه اظهار ارادت غائبانه مینمود و نیز بیش از فوت
خاقان در دار السلطنه اصفهان توقف نموده پس از رحلت آن اولیاء بطهران رفته در حرکت محمد شاهی بان خود
در حضور رئیس وجیه نخجیه بود قبل از آنکه سرکار اقدس وارد شوند و تشریف آورده انجام کار در
خلوت طلبیده معمول شد که در عواقب امور و مصلحت حال جمهور کمال توجه رسید عرض کنم که بلا ازم
مقدمه دستم خیر الواقع گشته مردانه و مال ایشان تهیه علاجی و اعانت بازرسی مقتضی
با ایران هر گونه سازش و تهیه سپاه نمی اگر خداوند عالم نصرت کرامت فرمایند فیها و الا در نحو
عقلا آدمی را اجمالی تحاشی بود و اگر سابق الالهیه تصورات باطله القاء میکنند و خیال آن ده
که پیش از این خصومت در میانه بود لعلی خصوصیتی بهم نخواهد رسید این معنی از جمله محالات است و اما
تهیه و تدارک لشکر منتهی است که بعد از یک دو جشنم و کمکی به لشکر که ای رسیدن و در این اوقات تدارک
ایشان چنان است که از اینها کاری ساخته نخواهد آنچه لازم است اولیای حکم ملکت در این مقدمه فرا
امداد و اعانت نایبه و این معنی بغیر سپاه و قوه آن صورت نخواهد گرفت مگر اینکه خود سرکار اقدس
بنفسه بعزم تمام کرده و لشکر ارائه تشریف فرما گردند و هر یک از حکام و سرجوقه کان طوایف را
مشرف سازند تا جمع آوری لشکر تعویق واقع نشود و ایشان نیز از راه ارادت اقدام در
خدمات نمایند و سرکار نایب السلطنه را در شیراز بجهت انتظام امور مقرر داشته و سرکار اقدس از جانب
لشکر روانه شیراز فرمایند و اگر در جنب محمد شاه لشکری مامور شود که بقدر قوه کوشش بعمل خواهند آمد

والا با مملکت سلطان کفایت داشته تا بازی روزگار چه کند و نیز بجهات دیگر وجود سرکار اقدس در خارج از
ولایت مصلحت پیش است و اگر بر فرض القول در واقع شود که سرکار اقدس شیرازی تشریف فرما شوند
و لا بد در توقف شیراز باشند سرکار نایب السلطنه مامور به خدمتی شوند که لازم و واجب است بعد از
استماع این فقرات سرکار اقدس کمال تحسین فرموده این فقرات را پسندیده تکرار فرمودند از قدر
صائب است و لیکن ایشان مطالب با استشهاد را تعبیر نمود که ایشان حمل بر اغراض کرده بر بیهوده باره
خیالات نمیکنند بارها پیر از این مجلس مشورت حاضر گشته این جماعت تملک و تسلط را در حضور
احضار فرموده استشاره فرمودند و هر یک بنابر خیالات و تصورات خود چیزی میگفت بجز از خیرخواهی
سرکار اقدس بهر قسم محبت در میان آمد سرکار اقدس فی الجمله در آمدن از عراق این جانب را در نوبه
که میرزا احمد علی وزیر این مبارک را منحرف ساخته و صریح در حضور این مملکت عرض نمود که اگر
سرکار اقدس مخواهند وجود خود را بنفسه سالم از بلیه کنند و تمام عیال و متعلقان و چاکران
قدیمه را در پیش تو زان گذارند و در میان دشمن گذارند مضایقه نیست و الا هر گاه بلای
همه با دولت خود و حفظ خود را با سایر متعلقان تمنا دارند لازم است که توقف کنند
و بدین تدبیر نیکها فرمایند و حرب تا بنهایت تمام بکنند اینکه سرکار اقدس اراده علامت نموده
و عاقبت قرار براین شد که علی اکبر خواب با تحصیل و رسالت نزد محمد شاه فرستاده
از این طرف نیز لشکر را آراسته کنند اگر امورات در دست بگذرد فیها و الا احتیاط
حضور میت را دست بکار بیاورند تصورات بیهوده که به تبریز نمیشد و شیطان خیالی

المجلس الکذا امین از اول بر خواسته مجلس را در تعطیل و در مخالفت و ممنوعیت قرار دادند و قرار
فیما بین دادند که ملک اصفهان و عراق را البته بگذارند که اخبار برای ایشان فی ما بین سرکار اقدس
رسد و اگر خبر رسید اول بخود ایشان برسد تا بر طبق مدعا معمول دارند و یوم چهارشنبه نهم
و پنجشنبه دهم و جمعه یازدهم را نیز سرکار اقدس را تدابیر باطله و مصالح پر حیله امضا حالت
بمسامحه و […] تردید گذرانیدن که گاهی خیال رفتن و باره تصورات باز داشتن و گاهی فکر مامور
فرمودن نواب شجاع السلطنه را باطراف ممالک و لشکر آراستن می نمودند و لیک از غفلت و غلبه
بحران امنای دولت هیچ یک میسر نمی شد از آنجا که کوکب اقبال در زوال بود همه اوقات
بحیرت میگذشت کنار در میان اعیان لشکر عراق و آذربایجان در خدمت فیروز میرزا و
منوچهر خان بغارس فی گرفتاری سرکار اقدس و شجاع السلطنه محمد ازو مطالع المملکه بعد از شکست
یافتن شجاع و ملزم بودن در این برف و غلیه مذکوره چنین مشیت ازلی در گرفتاری
ایشان در این ولایت رفته بود بدان طریق که نگارش یافت اسلامی بجهت ایشان
حاصل نبود تا خود را بدان زحمت و مرارت از جنگ و دشمن ایمن بملک فارس رسانند
نجم صاحب بعد از این مقدمه تصور نمود که با قلیل جمعیت لشکر کشیدن بمملکت فارس حالا از
اشکال نیست بنا را بر توقف در قمشه گذارده فتح نامه ان جنگ را هر بار محمد شاهی ارسال
داشت و نیز به تلاف فیروز میرزا و منوچهر خان نگاشت و منتظر اخبار بود و منوچهر خان
که از آن فتح نمایان اطلاع […] یافته در اصفهان درنگ ننموده با دوازده هزار

لشکر ابوالجمعی خود در خدمت فیروز میرزا بقمشه آمده ملحق بنجم صاحب گردید و چند روزی در قمشه
در تهیه لشکر کشیدن بفارس مشغول بودند در آن اثنا رجال و نوشتجات بارها فارسیان و متعلقان
دولت فرمان فرمائی بایشان رسید که هنگام حرکت تا من و انگلیس جهت
هر قدر که زود تر آیند بهتر است ایشان نیز فرصت را غنیمت شمرده تعجیل تمام آمدند و بهجه
بر شجاع و لشکر شکست خورده میرازند و بهر قلعه و حصار که می رسیدند اهالی آنجا قلعه جات
را گشوده و استقبال نموده تا بمشهد ام النبی وارد گردیدند منوچهر خان تصور اینکه شاید
تاب مقاومت نیاورده بااینکه سرکار اقدس فی شجاع از شیراز فرار نموده در ممالک ایران
شورش و غوغای عظیم برپا کنند بنا بر اطمینان ایشان عریضه در غایت نیکخواهی و
مصلحت اندیشی نگاشت و مصحوب رستم خان یوزباشی ارسال خدمت حضرت اقدس داشت
مضمون اینکه بعد از وفات خاقان خلد آشیان اینگونه غائله و مخاصمت نیز در میان شاهزادگان
و بلاد ایران اتفاق افتاد همانا این گونه امورات از ننگ بحر اعراض سلطنت باید از مقتضیات
قدیمه است و سرکار محمد شاهی راضی بر این واقعات و اتفاقات نیست چنانکه سالها نمک
پرورده این دودمان می باشم و از جمله خانه زادانم مامورم که از جانب محمد شاه باشما قرار
و مدار داده اگر امورات فیما بین بر طبق رضای طرفین بگذرد که بسیار خوب و الا
از ریخت ملاحظه و تنخی صاحب با لشکر ابوالجمعی مامور گشته در این تنخواهد بود مراد من
خصوص رجوعی نیست و ان شاء الله بعد از شرفیابی خدمت شاه امور بطریق خاطر خواه خواهم

گذرانید که شارانی باشید باری رستم خان یوزباشی بهمه جا آمد تا یوم چهارشنبه یازدهم […]
که سرکار اقدس بجهت خیالات تفرج تشریف فرمای باغات حوالی شهر بودند که رستم خان وارد گردید
از آنجا که صاحب خبران حضرات فارسی بر سر راه بودند ایشان از ورود رستم خان اطلاع یافته میرزا علی
اوراق انتخاب آورد انتخاب رستم خان را بدسته که بدنیت سرکار شجاع رستم سرکار نواب السلطنه باز
بیان الفاظ مغلظ و فرمایشات شده باری رستم خان فریاد و گفتگو می نمودند در این اثنا سرکار اقدس
تشریف آورده رستم خان کیفیت رسید و عریضه منوچهر خان را داده و بنظر اقدس رسانیده امنای دولت
که منظور ایشان بر توقف و نگاهداری سرکار اقدس و نواب السلطنه می بود در آن وقت مضمون عریضه
منوچهر خان را دست آویز کرده مرغبات و مرجحات چند بجهت توقف سرکار اقدس و سازشی با منوچهر خان
بیان می نمودند باری پس از ورود رستم خان و خبر آمدن منوچهر خان و لشکر عراق و آذربایجان غوغای
عظیم در شیراز افتاده هر کس بجهت حفظ خود و جان خویش بطرزی و طریقی حرکت می نمود و خائنین دولت
در حرکت و جنبش آمده بودند در آن وقت اجماعی بسیار از خلق ولایت و نوکر کلیه در میدان ارگ
در ب خانه جمع شده هیچ کس نمیدانست که چه خواهد شد سرکار اقدس جمعی از امنای دولت و اهل مملکت را
بجهت مشورت احضار کردند از آنجائی و باره دیگر خیانت خود را ظاهر ساخته بودند جرات
حضور ناکرده عذر آوردند میرزا وزیر با جمعی دیگر در مجلس حاضر گشته آخر الامر قرار دادند
که سرکار اقدس توقف کرده اکبر میرزا با حسنخان قاجار بسبب نگاهبانی ارگ تیمور میرزا و فیروز میرزا و منوچهر خان
فرستاده و بطرق سازش و آمیزش که باشند ایشان در کوشه لیتاه مقالات هر یک را طبق

مدعای ایشان شنیده دیدم را سرکار اقدس تا کمال تجربه اینگونه امورات دست نداده عاقبت الامر ان
نمک بحرامان سرکار اقدس را بحیله و مکر فریب داده بدست خصم گرفتار خواهند نمود و پیش خود تصور کردم
درکار کوهر سرکار اقدس در توقف دارند را با خصم بسته باشند و نتوانند تا مل کنند در چاره بایر
این کار بودم در بین اثنا غوغای از در ارگ بلند شد رفتم که ملاحظه کنم دیدم جمعی حمال و خدام در
ارگ ریخته هر کس طالب و اسباب دارد این خبر را که شنیده از مخلفات خود را بردوش حمال داده
از ارگ بیرون می کشند که در خانهای شهر پنهان کنند و خلق شهر در ارگ هجوم کرده از ملاحظه حمال
ایشان اضطراب زیاده شد غوغای عظیم برپا گردید از ملاحظه ان احوال بر این جانب حالیا باقی نمانده
چند نفری را سیاست کردم و آن مقدمه دست اویز کرده هر رباغ السیاه و نظاره نظار گیان شهر
و در حضور سرکار اقدس فضاحت تمام نموده بعد بر در باغ آمده رستم خانه زاده دیدم که در حجره ختنه ... تحریر
مینامه ریش اوراگرفته و چند مشت برکله او نواخته جمعی خود را بر در او انداخته و او را از چنگ
من رهانیده از اسفقره باکه خلق ولایت دیده از کی اضطراب بر آمده و باره خیالات باز داشتم و قرار
شد فردا سپاه دیده خود بعزم مقابله و مقاتله فیروز میرزا و منوچهر خان بیرون روم و نیز سرکار
اقدس از مجلس بر خواسته میرزا آقسی کتابه ای نایب رفته پیر کلانتر و کدخدایان شهر را با جمعی از خوانین
در ب خانه و سرکردگان لشکر کاباد و غلامان قدیم سرکار اقدس و سایر شاهزادگان را احضار نمودند
فرمان محمد شاه و نوشتجات منوچهر خان را در باب بجهت ایشان خواندند و بیان نمودند تا منوچهر خان
دارد خود و نوکران قدیم و جان نثاران حقیقتی بوده و کوشش ایشان در دودمان ایشان در حرمی

دفع بیع با بر سرکار اقدس و نواب ... رفته و سایر شاهزادگان را از اهتمام ... و ضبط کرده
و اموال ایشان ...

پنجاه سال از نمک این دولت پرورش یافته و بتجربه گذران هر یک و اهالیش ایشان سرکار اقدس و
شاهزادگان چه قدر زحمت و خسارت کشیده بودند در این وقت پروردگی و نمک خوارگی پنجاه ساله را فراموش
لهذا بر این خیانت تن درداده با مخالفین مشهد و سیستان که دیروز و هرکس دیگر از اقارب و همسایگان و
آشنایان خود برانگیخته در ساعت ایشان را فریفته در عوض اسباب تفقه و مرآورد و بعلاوه نمک حرامی خود
اصرار و ابرام داده که دیگران را داشتند عرض در نصف شب از نوکر و شهری زیاده از هزار کس آدم که ایشان بجمعیت ایشان
مهیا کرده این جمعیت را فوج فوج دسته دسته کرده و هر دسته را بسرکرده سپرده ایشان را در میدان ارک و بر
برج مدینه تقسیم کرده قرار داده اند که صبح بسیار زود هر کس بر سر محله خود رفته اقدام بر آن جسارت کنند
از این طرف سرکار اقدس اینجانب را احضار فرموده گفتند چه باید کرد اینجانب عرض کردم که آنچه در این روزها
عرض و اصرار کردم حق را بر فرزانگی نشینند از مفاسد این باید کشیدن نمک نشناسان فریفته شدند تو هم گو
کار شدید باین جا کشیده و این وضع که ملاحظه می شود مرا الحالی نیست که تا طلوع آفتاب فردا کوکب اقبال ما بکلی
غروب کرده هر یک به بدترین گرفتار خواهیم شد و من مصلحت شما را در این می بینم که از شاهزادگان و نوکرهای
که در واقع از ایشان اطمینان باشد و من شاهزاده امین الدوله هم بقدر یکصد سوار زیاده و کمتر هم خواهر سید
الحکیم ایشان را حاضر میکنیم و یک تیلک کاظم قلی آقا در طویله خود یا مالی دارم آنچه از جواهر و لیرا نقد و اسبابی (۲ حمل ۴)
که بقیمت بیش و بوزن کمتر باشد بر آن یک تیلک کاظم قلی در همین شب آنچه کلید دروازه را در دست دارم با مال و
سوار به هر جا که بخواهیم میرویم اگر توانستیم از هر جا لشکر جمع کرده و تهیه دیده بقدر قدرت فساد و کار خصم
خواهیم کرد و اگر نتوانستیم الحمدلله ما در دولت وامان که مشرفه گشته است به هر جا که صلاح دانیم خواهیم رفت سرکار قدس

ایمن زار را السلطنه گفتند که چنین خواهیم کرد و در آن باب با نایب السلطنه مشورت کرده از اینکه بر رفتار ایشان مقدر
بود نایب السلطنه عرض کرد که معاذالله چنین خیالی بخاطر نیارید حرکات و مملکت شاهزاده سیروس فته بنام عالم خواهیم شد
من از شیر خان اطمینان کلی دارم که بطور خاطر خواه در صدد مسئولیت تا رفتار خواهد کرد سرکار اقدس مرا احضار کرده فرمودند
که نایب السلطنه مرضی برفتن با من نبود چه باید کرد اینجانب چون معاینه گرفتاری خود را میدیدیم و از جانب خداوند عالم همه الامم
و شدت و حالات و خفت و ذلت در آن شب بر من مخفی شده بود رعب عظیم در خاطرم بهم رسیده بود
از آن فرمایش بی اختیار گشته گریبان خود را چاک زده عرض کردم نایب السلطنه عاقبت خون و مال خواهد بخشید
و گردن ما را بزنجیر ذلت گرفتار خواهد نمود از فور اصرار و ابرام من سرکار اقدس حیران گشتند با آقا بابا خان و
میرزا آقاسی ناظر مشورت کردند ایشان نیز دیدند و پای خود را الم کردند دانستند چه گویند و چه حرکت کنند در
عمر خود بهیچ الیکی جمع کرده و تعلق باهم رسانیده یکدفعه در آن معیت و مخمصه گرفتار گشته چون بید
مولد لرزه بر اندام ایشان افتاد عرض کردند در این شب رفتن سرکار اقدس مصلحت نیست بسبب اینکه ما را قوه حرکت
نیست و مبادا حرکت را اگر فردا گذارد شاید که بتوانیم در آن که در رکاب بوده باشیم تمام خیال ایشان بجهت چهار
دینار مال دنیا بود یاری اینجانب را چاره گشته رقعه بمکرالله خان نوری را بایاغی متفق ساخته بحضور اقدس بردم
دادم سرکار اقدس را گرفته با ابرام تمام او را از غضب و تحریص برفتن مینمودم در این اثنا سرکار نایب السلطنه در مجلس
حاضر گشته اصرار و ابرام داد و بنا بهرزه گوئی و دشنام چند بمن داد که خواهر … را تمام کن چه قدر اصرار
بنا بر کار میکنی لیدار از ملاحظه این رفتار گفتم که من تکلیف خود را بجای آورده ام الکونه از … باشد
تا فردا الله به بینید دست شما از حیله و چاره گسیخته باشد … که بنام بار بر هلاک خود گشت …

در صدد بنا خواهیم گذاشت تا حرایفی من از خاطر ما محو فرموده ایمن را گفتم چون شب بنیمه رسیده بود بتجربه از آن فرد الحال به
رفتم و در نوبت شاهزادگانی که بودند از جمله آقا و سپاه سالار و تیمور میرزا احمد الامر اقدس عمه جات و غلامان خود بنابر
(۲ … ۴) احتیاطات یراق و سپاه در خانها جمع کرده ایشان را نمودند … میکردند [illegible] اخر الامر از جانب احمد آقا
تفقد اخبار و رسولان متعدده نزد هر یک از ایشان در خفیه آمد اجتماعات را تکلیف پریشان نمودند و از آن بر
طلسمان یکنفر باقی نماند بلکه اخبار آن دستان و خیمه مفسدان را بنا بر اظهار تکیه با دشمنان بجهت سیستان کرده بودند
و در آن شب غوغا و قیامتی در خانها ما بهم رسیده بود که بابایی بران متصور نبود جمیع مادران و همشیرگان و متعلقان
که در مدت عمر بولاری و عزت زیسته بودند و ذلتی ملاحظه نکرده بودند در آن وقت غفلتاً چنان مصیبتی را
ملاحظه کرده اجتماع را با آن حیثیت پریشان و بی سامان می دیدند گریه و بیقراری و ناله و ولوله ایشان از کار گذشته
آرام و قرار از آن بیچارگان ضعیف النفس بریده بود حالتی از ایشان ملاحظه میکردم که دل سنگ خاره
بر بیچارگی و ناله ایشان کباب میشد و ما نیز لعنه جراحات و خستگی های اسفار و تنگی و ازار … متصل
بهم می رسیدیم و صدماتی که متعاقب یکدیگر رسیده بود هر وقت که تصور بولاری و دربدری
میکردیم قبض روح شده هر دقیقه مرگ و هلاک خود را از حضرت باری مسئلت میکردیم یک طرف ملاحظه اقربا
و متعلقان یک جانب گرفتاری در چنگ دشمنان و ملاحظه گسستن از رسیمان و پیوستن با خفا
و معاندین حالتی بر ما بود که تقریر نیست چنان حالتی را بعنوان تصور کو مگر اینکه کیفی
واقع شود و معاینه کرده خلاصه اینجانب و تیمور میرزا قریب بصبح کامله آمد نوکرها متفرق دیدیم
دانستیم خود بجهت چاره نیست در صندوقخانه خود رفته چیزی که قابل بود علاوه کرده باید در میان عیال

و بازماندگان تقسیم نموده و بار پاره در میان صندوقخانه چیزی نیامد که نه اشتم که اگر فرزندان باما بوده بر سرکار اقدس ما در غیب
باشند اما با وجهی بیا باشیم … از کل شیعقرات عیال خود را یک یک در رقعه نموده و اخراجات داده هر یک را الکامه
(۱۲۵۰) بیکی از مجتهدین و پیشوایان دین به محفوظ داشتم در آن وقت جمع عسکر را از دهم اینجانب و تیمور میرزا اسلحه در خوت
سواری را پوشیده اسبهای خود را آماده تا ریک بود که بار ارک کشیدیم و در میرک نیز … اسبهای خود همراه
آوردیم که اگر در هوا اتفاق افتد احتیاج باشد و بابا ابوالحسن بیک لعین خود گفتم از قاطر حاضر کرده در مرحله
ثانی که او را خبر دهم دفعه آن لحیه انهار انقاطر … باز که هر روز ارک حاضر کرد ولیدار سفارشات بلیغ
خجسته در آنچه خود پوشیده کند بیت سرکار اقدس رفته ترحم سرکار اقدس در آن ساعت تا طلوع صبح بیدار بوده بخواب
حاجیه قدغن فرمود که بانه از جواهر و اسباب … در بخیه انبار بانه اسلحه داشته که در آن باب بنظر
روانه نموده اینجانب و تیمور میرزا که … رسیدیم سوال فرمودند که در حکام … باشد عرض کردیم
که … رسید و امروز احوال با خیالی از خطر نیست فرمودند که ما الحمد و ما از عمومی شنید فکر
رفتن صحیح است ولیکن … اگر امشب بلا … خواهیم رفت شما در ارک خوابیده اینجانب
با سرکار اقدس در گفتگو بودیم یکی از خانه ایشان آمد و گفت فلان غلام … بر در ارک شما عرضی دارد
اینجانب بدر ارک رفته میرزا خان نام و برادر شاه الله که غلام اینجانب بود او را از احوال دیدم گفتم چه مطلب است
بیان نمود که دیشب حضرات فارس و جمیع نوکران قدیمی شما با یکدیگر مشهد و سیستان شما از که
امروز اجماع کرده شما را گرفته باشند بدست منوچهر خان و سنه از آنچه لعلم ایلخانی در عقب نمانده
که مراتب او ایشان باشد حقوق نعمت شما بر وی بنیاد ثابت بود با آدم ایلخانی همراهی نکرده از آن مراتب بگفت

آورده باشد که دو سه نوبت او بیرون رفته خود را جهت اخبار ایشان رسانیدیم که در عرض راه تفنگچی و لشکر شهر از علت دیدیم
که با اتفاق یاران از غارت سر برج و دروازه میدویدند و جمعیتی پایمال اینها نماید و سایر فارسی را اکنون روانه کرد
مراینه اگر دقیقه تامل کنند ایشان را گرفتار خواهند شد فرخ خان تنگ ایشان از لوان خود بر بسته عرض کردم اینجانب را از
شنیدن این مقدمه در سیم که بخدمت سرکار اقدس رسانیدم سلطان مرزا و اکبر میرزا دیدم که بخدمت سرکار اقدس میرزا
و اکبر میرزا لباس جلادری پوشیده بجهت سالک منوچهر خان بردند بسیار از ین و کلام کردم اهالی و چهار بود
نیست باجملع حضرات فارسی را با ایشان گفته تا آنکه در آمدن ایشان کردم که دیوان خانه خود رفته سپاهیان خود را
شهر ارک حاضر گشته اینجانب ادمی دیگر نزد والی فرستادم که زود خود را برسانند در آن اثنا که نیست النقطه
رسیدیم دیدیم با اضطراب تمام در میدان میدوند عرض کردم مرضها اکنون بر شما ظاهر خواهد شد و لهذا
بخدمت سرکار اقدس رفته مراتب را عرض کردم سرکار اقدس همینقدر فرمودند که تو برو در دروازه اصفهان را
نگاهدار کن همینقدر کار بکن تا چند دقیقه دیگر در دروازه بیرون میدویم که نیست دشمن برخیزند که من خودم خواهم رسید
اینجانب از خدمت سرکار اقدس بیرون آمده و سرکار اقدس سراسیمه رخت پوشیده بیرون آمدند اینجانب
در ارک آمدم لهراسب و لیمان که او را جان محمد خان سکنه در روز پیش بابن جلادر بخدمت سرکار اقدس
مشرف گشته بود و سرکار اقدس از راه مرحمت منزل او را در عمارات جوار ارک مقرر فرموده بودند
در آنوقت تا الوار لیس آماده و مهیا بود اینجانب او را در ارک اسکندر میرزا را در خود که کس چهار
ساله بود همراه او دلم کردم شما در خدمت اسکندر میرزا رفته در دروازه باغ شاه را که قریب ارک
میباشد تصرف نموده منهم خود را بشما رسانیده باشم ایشان نیز اطاعت کردند با اتفاق اسکندر میرزا و ان

شدند در آن اثنا میرزا احمد کرمان دار و عمرا دیدم که با اضطراب هر چه تمامتر در میان میدان میدود گفتم احمد کرمان
را چه حالت است گفت از مخانه و میرزا احمد علاء وزیر و سایر فارسیان که بخدمت سرکار اقدس بود پیغام آوردم که بگوید که
حضرات گشته اند در و برده و رفته و محمد شاه مهیا شده در ارک رفته محصور گشته دست از پا خطا نکنند اگر از ارک بیرون آمدید
خطرناک است در کردن شما شما مهیا باشید در همانجا باشید تا آفتاب فیروز میرزا و منوچهر خان وارد گشته دیدیش خود ملاحظه کردم
پیغام خوبست همین پیغام بسبب دهشت و بیرون آمدن سرکار اقدس شد و محمد کرمان تا آمد گفتم سرکار اقدس
در باغ مهیا نشسته برو عرض کن محمد کرمان بخدمت سرکار اقدس رفته تیمور میرزا را با آنکه تمام خدمت سرکار اقدس در سلام
عرض کردم ای بی مروت بچه جهت توقف داری چرا سوار نمیشوی اسب آماده همینقدر بیاری رکاب سوار شوی را
بهر قسمت بیرون خواهیم بود بتیمور میرزا گفتم عقب اسکندر میرزا و سواران منسر میرویم بر سر
برج تو بهر قسمت سرکار اقدس را سوار کرده باش تیمور میرزا که بخدمت سرکار فرمان فرما رفته بود بعد از
رسالت میرزا احمد کرمان سرکار اقدس جلب الیخان را احضار فرموده فرمایش نموده که برو تا ای را خواطر جمع کرد
بکفور آورده باش واو را اطمینان که خوب شما از ته شهر دهد و کفور آورده تیمور میرزا که بخدمت سرکار اقدس رسیده و
الحاح بسیار نموده بود فرموده بود که من منتظر رکاب السلطنه میرسید شما بروید در دروازه نگاهدارید اینک
من و رکاب السلطنه همراه خواهیم رسید تیمور میرزا را تا آنکه برفیق دروازه فرموده روانه نموده تیمور میرزا را باینجانب رسیده
و فرمایش سرکار را بیان نمود اینجانب و تیمور میرزا سوار گشته در عقب اسکندر میرزا رفته و حضرات منسر بدروازه
رسیده بودند مقارن آنحال علی اکبر خان و عباسقلی خان نفر و احمد خان اصری با بیست نفر
تفنگچی بر سر برج دروازه در رسیده بودند سواران منسر ایشان را بر سر برج دروازه دید و دروازه را

نگاه و دیدم فرصت قرار را غنیمت شمرده جلو را جمع کرده و اسکندر میرزا را در آن غوغا که هشته اسب انداختند از دروازه
هر دو رشته پایه تیر و تفنگ در عقب ایشان که ایشان بیرون رفته بودند طفل اسکندر میرزا که او را از بیرون
گلوله گرفته ان طفل در حالت پیاده تا جار مراجعت نموده اینجانب برابر آنکه فرمایشات سرکار اقدس را
شنیده رو براه نمودم اکبر میرزا و شاهرخ میرزا را در نزد خود حاضر یافتم ایشان را با اتفاق تیمور میرزا روانه در
ارک نمودم قدری جواهر و قلیل نقد که ممکن بود بیرون آورده و بترک اسبها انداخته رو براه
شدیم قریب بدروازه که رسیدیم اسکندر میرزا را پیاده دیدم همه جا میدود همینقدر در میان گو که دروازه را
گرفته و سواران منسر رفته و در آن وقت گلوله تفنگ مثل باران از سر برج دروازه بر زمین میریخت
اینجانب کار را که تباه دیدم متوجه دروازه باغ شاه گشتم و رفتیم بدروازه اصفهان سبب آنکه هر قدر اخوان
گفتند که کجا میروی چه میخواهی بکنی گفتم جای آمدن نیست بهر جا که میخواهی میرویم ان شاء الله شما تصور کردم
این دروازه را ارمنیها گرفته اند با بدروازه اصفهان رفته اگر او را هم گرفته باشند که انا لله و انا الیه
راجعون چاره مرگ است و الا اگر آن دروازه بدست آید میتوان از آنجا نجات یافت و قاجاریه که در آن محله نشسته
استمداد خواهیم نمود با آنکه سرکار اقدس خود را بما رسانند و دروازه را نگاهداشت اینقدر فرصت داشتیم
که اسب کشته خود را با اسکندر میرزا را بهم رسانیده باشم که سواران لطفعلی را روانه طویله نمودیم که برو اسب سواری بیارد
در دروازه اصفهان آمده باش همه جا اسب تاخته و دسته دسته فوج فوج نوکران خود را در راه میدیدیم که
یراق و اسلحه بر خود ترتیب داده رو بدروازه میروند جابجا پایه های تفنگ سلاح کشیده میشد
در دروازه خانه زین نشسته بودیم که اگر کسی دست شما را باب کند شمشیر را بسر کرده باشیم و در همه جا

تاخته و فریاد میکردیم که اینک محمد منوچهر خان و لشکر آذربایجان رفته چنین و چنان خواهیم کرد
عنقریب کله مناره از رؤس سرداران و سواران ایشان در این میدان بر پا خواهد شد و بهمین منوال ایام
تا قرب بدروازه رسیدیم ملاحظه کردیم که دویست سیصد نفر تفنگچی و الواط شهر ایشان نیز رو بدروازه میرفته اند
اسیر در میان جماعت انداخته و با پهای تفنگ را کشیده سلاح جمعیت ایشان متفرق نمودیم در دروازه را
متصرف شدیم و از آن طرف هم که آدم اینجانب نزد والی رفته بود بلو معزی الیه مکفی و صمد اینجانب سوار شده
و با بابا حیدر قلی میرآخور بلو معزی الیه با اتفاق در هنگامی که دروازه تصرف شده بود رسیده بودند در وقت
شد و اسکندر میرزا هم از آن آفت رسیده در آنوقت محمد رضا بیک میرآخور خود را با اسب از افراز آورده بود
خورجین اشرفی بترک داشت روانه خدمت سرکار اقدس کردم که بطالع سرکار دروازه اصفهان را
گرفته ام تا دشمن زور آور نشده است خود را رسانیده و یک نفر از داد خواهان و اسدالله خان را در آنجا کامه دیدم
با او گفتم که اسدالله خان بگو مرا گفته بودی از صد هزار زر دار و بی گستوانه سوار چو بر بکوبت روز
بار روم نگاه چه امروز است و همیشه تو ادعای مردی و اعانت خدمت و ارادت بامید دولت
میکردی الکنون من با این چند نفر از برادران دروازه اصفهان را گرفته ایم و منتظر فرمان قضا
و نتایج میباشیم از هر طرف دشمن زور آور شده است که دروازه را از دست ما گرفته اند را ماها
سهل کم بشمرند اگر تو آدم و طایفه باشد ده نفر پنج نفر تفنگچی که بما برسانی ما میتوانیم دروازه را
داشته و جان فرمان فرما را از جنگ دشمن خلاص کرده بیرون ببریم باشیم و ما نمیخواهیم در میان
دروازه سواره ایستاده بودیم تصور نمودیم که اگر اسبها را رها کرده بر بالای برج برویم اسب را

برجت بکس که رحیم بطمع مالیه که بر برکهامی شد خواهند بود و اگر بجت برادرا برسیم هر لحظه
تفنگچی شهری حمله آور میشدند و بجت او را اگر گرفتار لجام سهام باشد و نتوانند تفنگ انداخت دروازه
از بیت بسیر بود و در آن وقت مجهان صدای ناله تفنگ و غوغای خلق از اطراف بلند شده بود که از
دو باروت چشم جانی را میدیدند و ما را از بالای سرکه برج دروازه باشد بسیار آزار میرسانیدند بود رسباد
عقبتاً برج بالا گرفته ما را هدف تیر بلا سازند جمعی از علیجاب و فراشان شاهزاده با پایه و آنجا
ایستاده بود بنا به اظهار دوستی و اخلاص میکردند بعضی از نفرات ایشان را گفتیم که تو در بالای برج رفته ملاحظه
کن تفنگچی و جمعیتی هر گاه بخواهند از روی بدنه بر سر برج بیند ما را خبر ده تا اینکه برفع اینها بکوشیم
آن شخص بر بالای سر دروازه بر آمده هر دم او را فریاد میکردیم که کسی را می بینی جواب میداد که خاطر
جمع باشد احدی نیست شما بکار خود مشغول باشید در آن بین جمعیتی از بازار پیدا شد حمله آوردند
بر دروازه و تمام تیر و تفنگ انداختن نهادند و با شمشیر و خنجر بر سر ما ریختند و از طرف خارج شهر
نیز بقدر سیصد چهارصد راس چهارپا و الاغ از دهات و قرا بشهر غله آورده در میان
دروازه بطریقی ریخته بودند که امکان عبور کلی نبود و از طرف سله عبور بالبته کرده بناچار
پابهای تفنگ را گشاده از بیرا الجماعت تاخته بلد بکت شلیک تفنگ در میان ایشان
کردیم و آن جماعت را برداشته ماهی چند بردیم ایشان نیز بابه دکان و خانه را سنگر ساخته ما را
به بار گلوله گرفتند و ما را جمعیت مردانه کم بود کثرت چهارپایان هر دم ما را از عقب آورده در
جلو خصم انداخت لابد و ناچار جدال و کارزار میکردیم تیمور میرزا در آن گیرودار بجبه خطاط

و از آنکه کسی دیدنیست عاقبت بیرون پا برفت هر کان خبازی رفته یک اشرفی بخباز داده و نان
خواست آن مرد خباز قبول نموده زیاده مطالبه کرد بمروت خباز داده و در آن اثنا یک نان از دست
افتاد و نان دیگر را گلوله از بازار آمده درست مشرق ساخت نان سیم را پیچیده در شلوار نهاده همراه جمعیت
بر دروازه بود از آن طرف آدم شکرالله خان که پیغام ما را باو رسانیده در حالتی بود که اطراف خانه
مشار الیه را الواط و جمعیت شهری احاطه نموده بودند و او خود با چند نفر از طایفه نوری بام خانه
سنگر ساخته مشغول تیر و تفنگ ناشی جنگ را در میان ایشان داشته بعد از وصول اخبار از جانب ما
جواب داده بود که من نیز بهمین بلیه در جنگ اشرار گرفتارم اگر دقیقه تغافل کنم یکنفر از
طایفه خود را در کنم سینه ام آماج تیر و خانه ام تاراج و بدست کبیر خواهد شد و از آنجا شیخ محمد رضا بیک
میر آخور را با اسب سرافراز بجبه اوردن سرکار فرمان فرما روانه نموده بودیم قدری چند اسب را نشر بود
جمعی از اهل شهر در جلو او بر آمده چند او را از جمله نوکران ایشان دانسته و اسب او را شناخته او را
از اسب بزیر انداخته و سر او را شکسته اسب با یراق طلا و خورجین اشرفی نقد ایلخانی و میر آخور را
برده جزو خزانه کرده بود اینجانب و اخوان بعد از اخبار ما و سیراب استمداد لو شکرالله خان در دروازه
اصفهان ایستاده منتظر سرکار اقدس در جدال با اشرار شهری و نوکران قدیمی خود مشغول بودیم هر
لحظه آن شخص قراول را که بر سر برج فرستاده بودیم فریاد میکردیم که اگر کسی از روی بدنه بر سر
برج دروازه آید ما را اخبار دهد در جواب میگفت که شما مشغول کار خود باشید هر قدر بر کار انتظار
احدی را کشیدیم اثری بظهور نرسیده و صدای هیاهوی و ناله تفنگ از شهر و خانه ها بلند

که

کوی هر لحظه جمعیت اعدا زیاده گشته جمعی از علیجاب و فراشان بالیه یک یک متفرق شد دفعه دیگر بعقب
معهود آن شخص قراول را بر سر برج فریاد کردیم که اگر کسی آید ما را خبر ده باشی در جواب باز فریاد کرد خاطر
جمع دار بر زیاده از چهل پنجاه نفر تفنگچی بر سر برج پیدا شده که یکدفعه از سر برج و دروازه چنین
چرخ ژاله بر سر ما گلوله تفنگ بارید آنچه ملاحظه کردیم مجال توقف و درنگ را از برای خوانین و هر کدام که
در میان ما و متعلقان و کسان و در رجا باید متفرق و اشاره زیاده تر بر من و تیمور میرزا نیک خواهد بود
یکدفعه انجا حرکت کرده از دروازه اصفهان بر آمدیم یکی از نوکران قدیمی که همیشه اظهار ارادت و خدمت
میکرد در آن وقت سر تفنگ را از برگ قلعه برد رو بی تیمور میرزا گذاشت و گفت چگونه که تو را با آتش
تفنگ بسوزانم تیمور میرزا تفنگ را از دست کله الحرام زاده انداخت چند نفر را در پناه دیوار پنهان کرده گلوله
اجزای چند بر سرش ریخته خود الحرام زاده بالا رفت که از بروج قلعه اطراف ما را باران گلوله احاطه
نموده و ما خود را از تیر کشیده رو بسمت شمال روان شدیم اگر چه هر یک از آن سهام ایشان فام بجبه
ما یکی بود از اجل و مرگ موجب و لیکن چون حفظ باری تعالی اقتضا نموده بود که چند روزی دیگر حیات از
نابایقی باشد لله الحمد والمنه بهیچ یک از اینهمه گلوله‌ها بازرسید بکر بر یک سبب اینکه از پی ران او را
خراشیده ما بر در آن وقت به این تفصیل که نگارش شد بیرون آمدیم در آن وقت نه تاشی بالو بودیم
و چهار نوکر همراه داشتیم و ملاده اسباب سواری اسب و دیگر هر یک داشتیم اما از جمله شش بالو
اینجانب تیمور میرزا اسکندر میرزا والی شاهرخ میرزا اکبر میرزا و از جمله چهار نوکر حاتم ترکمان
حسن علی بیک یاور غلام شاه مرحوم رحمت که همراه بود و از جمله نک شناس بود که همراه ما بیرون آمد

و دیگری علی محمد بیک نام جلودار تیمور میرزا بود که اصلش زنگنه بود با قاق از شهر بیرون آمد
و دیگری بابا محمد بیک میر آخور والی که مرد بی تجربه و کاردان و کارآمد بود در حالتی فرستاده اینجانب والی
خبر کرد الحمد لله حضرت کردگار بود نسبت با آن جمع نموده بی چکمه و شلوار بهمان حالت که از رختخواب بر
خاسته بود سوار شده همراهی کرده و دیگری حاجی امام قلی تورین بود که در خدمت شاهرخ میرزا آمده بود
بجز آن یک نفر احدی از نوکرها اسلحه کاری همراه نداشته و لیکن اینجانب و اخوان یراق و اسلحه مکمل و مستعد همراه
داشتیم و لیکن از قضا هیچ چه نداشتیم مگر همان یک قطعه نانی که تیمور میرزا از دکان خبازی گرفته بود که
چشم بهمان یک نان داشتیم بعد از آنکه اندکی از حصار شهر دور شدیم عنان اسب را کشیده و بجانب شهر نظر
انداختیم قیامتی عظیم از غوغای خلق و صدای توپ و تفنگ بلند کرده بودند و از رجال و نسوان هر دم بآسمان
میرسید اهتمای فارسی و نوکران نمک نشناس با هر یک در لباس سرخ و نفش خود را آراسته و بر سر برج
حصار درفش آراسته در عقب ما کوک میزدند و سخنان سیر انداز و بر کلامی با افسوس میخوردند دقیقه
بنظر حیرت و تامل در آن اوضاع و از انقلاب روزگار عبرت گرفته رو به برادران کرده و همراهان
گفتم که الحمد لله خداوند عالم جان ما را از بلیه مفسدین شهر و از دشمنان خانگی رهانید و اینقدر بجا رحم
کرده است که در جامه رختخواب ما را دچار ابطال مکر و حیله نساخت که بدست دشمن و بسته الکون
شش بلوک از جان گذشته و از سر رو ما و بیلور و شمشیر کاری در دست نشسته‌ایم با آلات و ادوات
حرب در رفتن نشستن مراکب نشسته اگر هزار سوار قصد جان ما را کنند تا قصاص خود را بگیریم
احدی را ما دست نخواهد یافت و حال اقتضای حقوق هر چنان است که باید باطراف مملکت

مملکت تا تخت و به اکناف و حل خارجه مسافت بروز نیابد و بجلا هشکری یا بیشتر هرقسم باشد هرکار
اقدس را مستخلص نمود شما برادران را درین خصوص چه در نظر است یا مرادرین خیالات و زحمات که دیده است
همراهی و یاری خواهید کرد یا اینکه هریک از شما بمقتضای خیالات خود بخلاف یکدیگر حرکت که هریک
بطریقی خواهید رفت بلاو مکرر و الا بیان نمود که اگرچه همه اوقات در تصور چنین روزی را در پیش خود
میکردیم لیکن سابقه الحزن در ولایت کوهگیلویه و مرستان با جهر شفیع خان نوید و بطرز پریشانی
اعراب داشتیم که زیرکار خود را و پناه خود را در آن مملکت میدانستیم الکنون که در حضرت شاه آقا ایم مرا
اختیاری نیست هرجا که تشریف برید من هم در رکاب خواهم بود و دقیقه از خدمت شاه جدا نخواهم
شد سایر برادران هم این طریق جواب گفتند بعد از اینکه برادران را با خود یک جهت ملاحظه کردم
دانستم که خدمت ما بهتر یکدیگر خواهد رسید با ایشان گفتم این طرف که شمال شیراز واقع است و دریا
هرین سمت شرف است اگر بخواهیم با کناف رفته باشیم همه جا سرحدات قهار در پیش است
و اشرار ایلات در پایدار و تمام راه ها برف گرفته امکان عبور درین فصل زمستان به بالا الحبس صعب در
برف و سرما بسر بردیم ما خود را از میان اکثر داریم هلاک خواهیم شد و علاوه در آن صدود آدم
با هرچه دو جمعیت معقول از هر بعمل آید و از سمت شمال تا مشرق ما را که لشکر عراق
و اذربایجان گرفته و از جانب [2] تا مقابل قبله مملکت را و ایلات ایمانی و منافقین به بیشتر بسته
بسته اند اگر عقاب بشویم از شر ایشان نتوانیم پرید و اگر پری کردیم از شر ایشان نتوانیم [?]
و انچه ملاحظه میکنم جانب مغرب بلکه بلاد ارض و طرف دشتستان میرود بهتر و سالمتر از جهات

جنوب [2]

دیگر میرفتیم اولا البته همه الولایات گرمسیرات الکهمیذ [?] که جای کوه است ما را اسیر میکنند و از آن کجا تاخیر خود میتوانیم
خورد و مدارا کرد مطلقا با حشام و آبادی تردد و بالاخره چند لرخ و در نیت و بهمین حالت میتوانیم
بسر برد و ثانیا اینکه از جمله ولیان و خوانین تیر و دشتستانی اشخاصی چند که در ایام وزیران السلطنه شد که هریک
ایشان را ماخود چندین مرتبه احیا کرده و جان ایشان را از مهالک نجات داده و در دولت ثروت بیاندازه [?]
باین احوال در خانه هرکس پناه بریم ما را حمایت که اعانت خواهند نمود و جان خود را از ما دریغ نخواهند داشت
و بخصوص میرزا منصور خان بهبهانی که چند سال او را در پناه خود داشته خدا میداند که چقدر المحبت در باره او بعمل
آمده و او نیز البته حقوق و نمک خوارگی قدیمه را منظور خواهد داشت از انهم ازاین گذشته اگر هر شهری نفر
ما را یاری و دست گیری کنند سالها سپاه خواهیم کرد و اعاظم [?] بیاییم البقدر قوه کوشش بعمل میاوریم اگر یاری
کنند و ما را بمدد گشتی امداد نکنند انقدر خواهند شد که در تو خود مختار نخواهیم بود با سایر ایران ممالک بحر و سیر
در ولهار [?] خارجه خواهیم رفت و ثالثا انکه انجانب همیشه اوقات طالب حکومت بندر ابوشهر بوده [?] تعمیر چنین روزها
بود که چنین [2] حصینی اشتغام دارم امروز فایده ای بتصرف انجا حاصل گردد و ممکن است [?] خاطرم
همیشه چنین بود که بالبوزر و صاحبان کشتی که در آنجا میبوزند و عبور میکنند کمال رابطه و اتحاد را دارم اگر بقرار
رویم سمت دشتستان و بندر ابوشهر و کوه گیلویه همه جا میتوانیم بسر برد بسبب آنکه تمام راه گرمسیرات برف
ندارد و بعضی از اهل مملکت متعلق و رابطه با البوزر و جهاز سرکار نسبت از بندر ابوشهر با ما کمی مشرفه
خارجه رفت حضرت برادران که مرغنیات بر رجحان سمت غرب ملاحظه نمودند همه تصدیق نمودند که آن
بهمه جهات بهتر است اگر اکثر در نظر می آید است که بسبب کثرت [?] تیمور میرزا با دولتان [?] تصور جهات

حصن [2]

که اگر او ما را بدین تب و اسکن به چند مکان مراجعه که از اسباب تابکدر زد و لیکن خوف ما از ولیان خوف ما نیست بود
و هر طرف دیگر را که ملاحظه میکردیم خوف جان بود میدانستیم که اگر ولیان اسب و اسکن ما را نگیرد خوف از جهت شاه
هزار و که ما را گرفته بدست انها دهد باشد باوجود انکه چون ترو ولیان خوف جان بود کمی تکمیل گشته روی بسمت
مغرب نهادیم و هر لحظه در عقب نگریسته منتظر بودیم که از شهر یکجماعت بتکبیر [?] ما بیرون می آید و در اوقات
از جان خود سیر گشته هریک خود را به شکر بسپردیم و به هیچ وجه پروا نکرده شدن یا نشدیم قدری سپاهی که آمدیم
چند راس اسب بود و رسید چند نفر سواره از عقب دوان آمد و چون یکجماعت ادوقه چیزی بهمراه نبود با راه میانه
زر قدر را برداشته بجهة قوت خود و ایشان بر ترک نهادیم قدری از شهر دور شدیم ملاحظه کردیم در دوامنه
جمعی سواره می تازند و چهار نفر مراجع میرسند اینجانب و برادران گشتیم و تصور نمودیم ایشان [?]
فارس میباشند که بر سر ما آمده با یکدیگر عهد نمودیم تا نفر از پای در آیم نمانیم رو بهزیمت نهاده و [?]
بالیت روبان بسواران رفتیم قدری راه نزدیک شد چند تیر تفنگ از جانبین رد و بدل شد ایشان [?]
ایشان شناختند و ما هم یافتیم که ایشان بیرو ولیان و کسان او میباشند در سلک [?] ازدروان
برادر [?] انکه جان محمد خان پسر ولیان اینجانب را دید نوعی آشتی و عرض کرد که امروز بهتر از
خانه ولیان بجهة تمکین جانی [?] چنین [?] خدمات بعرصه ظهور خواهد رسید و ما هم بهمین نیت از
این سالم آشتی بودیم و اطمینان بکار داده که بحرکات ولیان کاری دیگر نخواهیم رفت و علیمحمد وزیر
ولیان [?] همراه جان محمد خان بود بطوریکه ایشان فکر آمدن ما را شنیده نوعی بران بود در سالک ما کو بود
و بجمیع خرابار در سیاه با نظر میکرد آن بابک چنان تصور نمود که عجب لقمه چرب به بنزد ولیان خواهد بود

هر لحظه که نقاش بر ترک دسته ای روی دالیه می افتاد عقلای بلال و ارسوش سالها میکشت و هر دم که عکس الطاف
اسلیب مرصع برآینه ضمیر وش میتافت از دو فرسنگ راه خود را بمنزل ساخت چشمهاش در حدقه میرقصید
و از ان طلا الات وافر خود را چیزی کوسانه سامری میسر اگرچه ملعنت سلطنت آن بابک را میدانستیم و هیچ یار را
او را بجز برادران شناخته بودیم ولیکن چون چاره نبود با او مماشات میکردیم و همراهی مینمودیم و آن بابک هر دم
نزدیک یکی از ما آمده چیزی جز و مهربانی ما مظهر [?] و ثبت انلا بر می داشت و مبادا چیزی از اسباب ما
بیرون برود و با همه خیالات او را میدانستیم ولیکن خوف جان ما را از آن ساکت میکرد تا آن بابان کرده و سرد ما
همراهی کرده به هر خانه و معموره که میرسیدیم میرزا علیمحمد بابک پیش آمده باواز بلند میکوفت قرینه سرکار
اقدس حکم فرموده که رعایای خائن نمک بحرام که با قاتل خود خیانت کرده اند ایشان را غارت کنیم تا عبرت
دیگران گردد چون همه میدانستیم که عاقبت غارت خواهند کرد بلکه با خود جز او از جمله غارتیان ایشان خواهیم بود
این جانب بسبب میکردیم با مصلحت راه درست دیده ایم که یک دفعه ان بدطینتان در خانه مسلمانان ریخته بستر
عورتها بجهة اصدار یاقی نمی گذارند و در ان حالت اضطراب نمیدانستیم رفته باشیم سایر کاران
پیش بهم بپیوسته جان خود را از خطر کمتر باشیم این حرامزاده میکوفت قرینه [?] تا [?] متعهد کار او
گوسفند عادی را که از رشک آورده در جلو انداخته بهم با شبیه در حقیقت انجا مانان بجهة تاراج کاو و کوسفند
لازم داشته و ما را معطل نمود و خود با سواران و همراهان بجهة غارت با طراف [?] امیر فرستاد و تاراج
مسافران برده و بهرحالت [?] که بجهة انها بهم باشیم باری همه جا در آن ماهوت آتش تا اینکه بعد از چهار
بکار و شیراز خانه زنان رسیدیم از دور بسوار کاروان سرا ایمد شد جمعیتی بسیار از اهل قافله و تجار

ملاحظه کردیم که دران کاروانسرا فرود آمده از مال و دواب ایشان باطراف جویبار بچرا مشغول بود حضرت
انوار که چنین ان باب قافله دران جمله قبا مکر ایشان شکسته یا چوب تسته که باب یا نرسنده که کباب رسید
در حرکت آمد زر ملکاه میلا محمد با در بیت فریاد کو قربان علی شاهزاده خود مان کفتم که مرد خداد شغلش را
میسیک ما افکنی و بزرای بر کاران از صد مشکلاری ما جان نثاران لعه الکنی وقت است که این قافله را
تاراج کنم از مال ایشان بجهت شاهزاده خود ایشان فراهم آورده دارالخلافه طهران را تسخیر کنیم و دو شغلش را
زنجیر سازیم این خرافات را کفته و کاب ان کاروان تاخته این خیال بقصور کفتم که این قافله متعلق بکیست
بجهت مادارد و مردم رو نزدیک نمیدهند از ایشان خوب سر و تحاشا درین حرکات میشنند لا ابالی جانب ما
خلاف درست ناچار در جلوان مغضب تاخته بهر قسم بود او را ارام کرده کفتم هر نیت و شناخته تراچه
باعث شده که مالی چنین را فراز الکنی کنی و نزدانی چه بوده است بهتر چنان است که بجلامت رفته
باش پس از تحقیق مراتب اطراف کاروانسرا را کرفته انچه مال است ضبط کنیم و بجهت دنیان خواهیم
بود بهزار حکمت و جر بقصیر و بسیار از تقصیر او را ازین امر راضی کنیم تا قریب بکاروانسرا داخل
در کاروانسرا شدیم که دیدیم ام خاقان و جمعی از همشیرکان و متعلقان ما میباشند که
قبل از وفات خاقان مغفور از راه عراق بزیارت عتبات عرش درجات رفته بودند دران
مدت در مملکت ایران غشاش بود در اماکن مقدسه توقف داشته اینک از راه بصره بهندرا بوشهر
وارد و از انجا بکازرون و خانه ویران آمده چون اخبار آمدن منوچهرخان معتمد الدوله و تابع السلطنه اشتهار یافته بود
و ایلخان کمال جهد متکلدار را متوجه میکند و شاه نظر تفنکچی از طایفه خود همراه و بدرقه ایشان ساخته

که انها بسلامت بشیراز رسانند و ستحق قبل از ورود ما وارد آن کاروانسرا شده بودند و بجهة اخبار ایران
مقدمات مرشته و نمیدانستند که بر ما چه کذشته است ما برادران را که بمهمات اجتماع پس از کیسال مفارقت دیدند
چنین یافت که بجهة استقبال امده ایم و در غایت حیرانی و شیفتاقی از بهر این حجاب بیرون کن مرثیه داد از کشیدند و
تقلیف تمسک نمودم کفتم جای نشستن نیست و روز کار با ما دراوبخت مقدمات کذشته را بیان ایشان نمود بالاده
افغانان ایشان اینکه بود بام خاقان کفتم امروز مصلحت و ترتیب در شیراز رفته باشی بهمراه ما امری با تحویل راکمانه دیان
رسانیم با چه معتبر بجهة باشی باشد حوالت خسین کفت در تکال صدمه سفر را کشیده و مرارت دیده ام که اینکه خود رنسته
و برو و بلاد ایران خود را دیده با حال ما پوشیده کنم الکرام لا بشند که ممکن نیست با اینکه خود را بغربت برسانم زیاده
اندیق مسافرت کرده ام هر قدر اصرار نمودم فایده نبخشید عاقبت ایشان را وداع کفتم بتوهم انکه مبادا از
قاقب ما سواری بجهة کرفتن ما رسد اسبها را خود امیر انیم اما از انجانب ملا علی محمد را که از اتباع خود بود چون
ترک فارسی بجهة آن نوازی کار تیز کفته بود بعد از آنکه دانست که ایشان متعلقان ما هستند در حضور ما سوکشت
رفتار خلافی نماید در هنکام ملاقات تمشیرکان مشغول بودیم آن حرامزاده اتباع خود را در کوشه احضار نمود
مشغول مشورت و تاراج قافله را درمیان نهاد و کسانی را که و لیکن بهمراه بجهة بدرقه روانه کرده بود از ایشان کرفت
ازو نمار را بهمراه ایشان نمود و دو ضرب تپانچه خالی در میان ایشان سلطان محمد الملقب به تراب ها خالت شد ما ازین امر داخل
در صورت شکیات ما کو که دیکری نیم باشد جان محمد خان پسر و لیکن با دو کلار همراه ما امر ملا علی محمد جمعیت
انوار را در عقب کذاشته در کاروانسرا را کرفته و ان بیچارکان را عریان نموده هر قدر ایشان
عجز و الحاح بظهور رسانیده فایده نبخشید عاقبت تلاش ملعون بهر یک از متعلقان ما اسپ دلیله از میان

قافله بشیراز روانه نمود و جمیع اسباب و لباس البحار جمعت را تمام دکمال ضبط و تاراج نمود و بر دکان قاطر مکاری ایشان
بار کرده در جلوا رخیف بیمار نوازه بار بسته و از راه بشیراز روان کشتند و از انجا با آمدیم باباکوه انداد چشمه
مروار مسلکیشد لحظه بجهة بار بالش کرسنکی لبدت زور آورش بود بعد از تفحص چند قشلاق ناکاه تیمور میرزا دست
نور اورده چه خیلی سکندر میرزا ناخوش احوال بود و طاقت کرسنکی را نداشت ان قشلاق را با دواب پس او نیست
از ترک نیه وارد شده است ارمن لکوه چنین مدت کمال بود که ان قریه بجهة جور الوار ابادی نداشت و
متنفس در آن قریه نبود بعد از ورود الوار بنه شکم کرسنه و تمن برهنه احوالی بر ما باقی نمانده بود زیاده از
همه چیز ملاحظه اسبها می نمودیم و در این باب بنمودن آذوقه بسیار دشوار بود لیکن هر طور بود فرود آمدیم
دیدیم از شدت سرما و شبستن بالاپوش چاره منحصر در توقف دیر ویرانه کشته و خاکروبه فرو نهادیم و از شدت
سردی و برودت هوا تا از خاکستر بر روی خود ریخته و دهان اسبها را در دست کرفته نشسته و از صدمه سرما
ده نفر ایشان و دانده رای حیوانی دران خرابه تنک کشته از خوف جان و صدمات بی پایان و
تصورات پریشان کرسنکی و خواب در اینکه حالتی داشتیم پناه بخدا القدر معنیست کرسنکی و برهنکی
و خواب زور آورشه نمیدانستیم کدام درد را دوا کنیم و در رفع چه غصه بپردازیم هنوز از صدمات ره
تمنه اعضای ما مجروح بود که دران بلیه کرفتار آمدیم و از همه درد بدتر اینکه بایستی مراقب آن کرده
پاسبان بود که نمیدانستیم و سستی باد سخن و ما را چنان مضطرب کرده دقیقه از فکر اسبها غافل
نبودیم و مراقبت احوال اسبها داشتیم که غفلتا مبادا در کار ما کنند باری بذلت بهر صورت تا سحر
دم از آنچه بحمد الله در میان آن خاکستر نشستیم و آن شب را بسر رسانیده بامید بر آن متصور نخواهد شد

و از جمله غرایبی که دیدیم در این راه این فقره بود که پس از آنکه اهل این دیار الوار فرار کرده بودند و جمعی را که بودند
کرسنه چند روز دران ده بود بجهة سد جوع تا مردم خبر یافته بودند از آن کوشت آن کشته ها سد جوع میکردند
و دران شب جمعی کرسنه دیدیم که از شدت جوع بکوها جمع شده و برودت از کشتن مرغ نموده و ما را مشکل فتنه
شاید خورده باشند و این فقره در نظر بس غریب آمد پس از ساعتی نشستیم کرسنکی بر ما شدت زور آور شد
از جانب جان پسر و لیکن خواهش نانی نمودیم جانی خان بکلار از قاف کوسفندی غارت کرده به ما آنکه کوسفندی
آورده بیابانی وسد جوع نمودیم الوار بهر چند تفحص کوسفندی نمود کوسفندی بود امر بست نهاد که کوساله را
تحصیل نمودیم و آن کوساله را بحزر اذن نمودیم از ان بجهة ما آورده چشم ما که بر آن کوشت افتاد از خاکستر
نرم مانند اموات یوم النشور بر آمدیم و مبرفر فراهم آورده آن کوشت را کباب کرده خوردیم چون از کرسنکی
فارغ کشته از انکه نمک بسیار بر آن کوشت ریخته بود از عطش بیدر غالب کشت هر قدر تفحص
آب کردیم نیافتیم و ظرفی که ده مثقال آب بکیرد داشته باشد همراه نداشتیم و از ان قریه مسافتی بعید
بایستی رفت تا چشمه که اهل چشمه سلمان میکوینه بهر تقدیر برادران اتفاق کرده روانه کوه
روان شدیم مسافتی بعید طی کردیم که بدان چشمه رسیدیم مانند کوسفند سر در آب کذاشته میدیدیم
و مراجعت بمنزل کردیم مجددا عطش غالب آمد کره ثانی بر سر ان چشمه رفته سیراب شدیم دران شب
چندین مرتبه بر سر ان آب رفته و آب آشامیدیم و از هر دفعه عطش ما زیاده میکشت بالاخره دران نیم
شب دران خانه نشسته بودیم یک مرتبه غوغای عظیمی ظاهر کشت از اطراف ان قریه از خانم ترکان
سوال نمودم که چه حکایت است کفت ملا علی محمد و کروه الوار که در تعاقب ما بودند رسیدند و کفت این

این پارچه حریری بکودن است کمتر از الوارمن والود لکن از منعا نیست که از حضرات زوار حارث لطایم و
بچه تو آورده ام یقین کنم آن بابک با قافله را رها از حاتم را الکنم برود در ب معلوم کن رفت و مراجعت کو
ولکن الجماعت را لکیا عارت نمودم حتی اسباب و اوضاع ام الخاقان را از اینمقدمه و رفتار ایشان قیاس کار خود را
نمودیم با برادران متوجه که در رفتن و بودن با ایشان از برای ما بسم قاتل است هر چند ایشان زودتر
در نوبه بهتر خواهد بود در آن نیمه شب بلارش برف و سرما و چشمان پر از خواب اسباب انجام که از
الفرنیه بیرون آمدیم هنکام حرکت ملا علی محمد اسباب لباس ترمه را نکو از خفته و جبه ای بوالکرد زر بکته
خلعت در صندوقخانه ام الخاقان میبود پوشیده با چند نفر از نوکرهای خود که هر یک کباده بیش و تفنکی
بودند را عوض جبه پوشیده بود نزد ما آمد ملا علی محمد گفت قربان قدم شاهزاده خوقان کردیم
ساعت آن ساعت شکاری تازه بیرون آمد ما مراقبند واینها خلعت نیست شاهزاده با مرحمت کرده است
ما هم الاعلاج گفتیم مبارک شد الحق این اسباب بچه انهار زیاده بمصرف بود بار که و بار کران بود
هر وش کشیدن به بهر طرف میرفتند این اسباب بچه شانوکرای دلسوز ضرور بود شب و روز
بر حمت خدمت میکنند بانه از این تملقات گفته یک یک از لوار بر در ما جمع گشته و هر یک
رهبران لباسهای حرب چرک مندرس جامهای زربفت و اطلس پوشیده بایان هیئت باطراف ما
حلقه زده بودند ملا علی محمد گفت در این نیم شب بکجا میخواهید بروید گفتیم از اینکه ما را خواب بیرون کرد
لازم است قطع مسافت که زودتر خود را بخانه ولیکن رسانیم جواب گفت که کی برده زن ان را برف گرفته
امکان عبور بچه شانیست واکر بروید تمام تلف خواهید شد و ما نیز خسته و بنالیم ارنس که

در خدمتگذاری امروز بغرو کوشش نموده ایم یکنفر در خدمت شاهی نتوانیم آمد از این حرف بسیار متوحش شده
مردو گفتیم اگر چه ذراری از ملاقات شاه امری است مشکل و لیکن روز ما را با برف زیاده متحمل او نیستیم لیکن ما را
بیکدفعه رانیم و از الفرنیه بیرون آمدیم تصور کنیم در الخرابه اگر پنجاه نفر خفقنا برسر ما ریزند چه
میتوانیم کرد اما اگر در شهر اگر کوشش خود را میتوانیم باری ملا علی محمد و دیگر باقیشیم با حاجی محمد خان با دو برادر
دیگر بهمراه ما روانه کرد همه جا آمده تا با اول که خانه برف رسیدیم در آن نیمه شب خلاصه کلام انکه
حرارت و صدمه در آن شب از آن برف و سرما تحت تاب و دبر جای ما کشیدیم که تحریر آن صد یک تا آخر
باقی باشد از مذاق خاطر فراموش نخواهیم کرد بالاخره ساعت بصبح مانده بکاروانسرای [illegible] رسیدیم
[illegible] سر کرده بود نسیم سحری در پیش آمده و نفسهای ما قطع گشته قریب بهلاکت رسیده بودیم
ناچار در آن کاروانسرا در آن آسیاب گرسنه برهنه را در طویله کشیدیم و برادر آهک [illegible]
خاکستر و سمات بر دور خود جمع کرده نشسته و بهر حالت خود افسوس خوردن در آن [illegible]
آمده بودیم یوم جمعه سیزدهم طلوع صبح از جای خود حرکت کرده سوار شدیم و از کردنه فرود آمده
بصحرای دشت بر م رسیدیم قریب بکفرنه دختر ملاحظه کردیم جمعی پیاده در جلو سیلو در
قبل از ما بترود نه در سیل [illegible] آبدان [illegible] ازپی کار خود رفتند [illegible] الحمد لله
نکفت پیاله را دیده رو بما آمد چون نزدیک رسید و ما را شناخت قدری بعد آورده معلوم شد
که زن لشه برزه و لاهاری نام و از جمله قتادیان می باشد و چون از قدیم الایام با دلیمان اشنائی
داشته حال قدری پنیر و نان با مختصر بچه ولیکن برسم هدیه می بود پس از تعارفات [illegible]

یاد
[illegible]

(در الصفحه ۱۳۵)
[illegible]

حلوا بچه با ما آورد لحظه در سر کرده توقف نمودیم و سر از زیر بستر تغیش تیمور رسیدیم بصحرا ایاچون زرد و سبز و خرم ملاحظه
کرده بر منظر حسرت در آن صحرا و مرغزار از کرسنه از اسب فرود آمده اسبهای خود را بچرا سر داده در قدری اختیار آمده
قدری حرکت را در سهه باشیم وابیات در کوه ارمنی کنفی قلار [illegible] را نام دوش کابل با نوجه بخود برادران آمده
اسف کرده بود [illegible] خواهید رفت گفته بود علاک بگانه ولیکن گفته بود در نیم از تله و روز بیار
سر تا ر جان خود گذشته آمده که چسبیدن از الحمد که هر یک شما از هزار جان باشید یکی را از بیت ولیکن بیرون
نخواهید بود منکه سالهای دراز جیره با او [illegible] حقوق قدیمه بر گردن او دارم الکنون این الاغ دربر ببرد
بارکه میبریم در شب اول به عهد قسم یا شده این الاغ را خواهید بود شب ثانی نیز ما را از لباس تحتی خواهند کرد و
در شب ثالث لازم است که کشف العوره بکازرون مراجعت کنیم و بجهد لباسی که روبسر از زدیم و
هر ساله وظیفه [illegible] در این صورت شاقیاس حال خود بکنید که چگونه شما را با این حالت و
اسباب سیم خواهد گذشت این امر از جمله محالات است و مشکه سیاق احوالات او را نیست ای خاصه در این اوقات که
با حسام الدوله دعوی است [illegible] در میان ایشان اتفاق افتاده است و بهیچوجه مصلحت شما رفتن از این راه نیست
حضرات برادران نوابی آب آمده و حضرات سوال و جواب فیما بین را بیان نمود از آنکه اطمینان از آن
اسف زنموم که چه گفته اشخص اعاله نمود مطلب خود را گفتیم ما در بنیه نیستیم و همت ما را که بخواهد نیست
و همت [illegible] گفت عجب از عقل شما که چنین تصورات را میکنید ولیکن از این طرف تالیه شما را
میگیرد و شما را با خود که از طرف محمد شاه با خود دشمنی که و شما را با مرشد را این چه عقلیت
هرگز چنین کار نمیکند بلی از غارت کردن کلی شما را رها کنند و خصم محمد شاه برجان خود بطلبند [illegible] برادران نفو

مضطر گشته
ع

دشمن
ع

یکدیگر نشسته مشورت را نمیکنیم یعنی خیال نمودیم نسبت کوه کیلویه با بیرون لیکن این راه را برف مسدود نموده
محال بود حرکت با کا نمیعنی دیگر حرکت نسبت لارستان بود که از آن راه هم بواسطه اینکه معبر ایلات اعراب بود
امکان عبور نیست [illegible] تیمور گفت حضرات [illegible] اگر چه این راه [illegible] میشنود [illegible] خبر اگر خود را بخانه
ولیکن برسانیم نهایت خدمت کذاری را العهد خواهد آورد چون تمام این راه ها را برف مسدود دیدیم متوکلا علی الله توکل
حضرت باری تعالی کرده سوار شدیم و همه جا اسب تا حوالی کازرون رسیدیم چون حکومت کازرون از جانب نواب حاجیه
مفوض بباقر خان پسر ولیکن بود بیک جرات ننمود که بکازرون رفته اسکندر میرزا را بکازرون از تعقب
باقر خان در حالتیکه او از نو با حاضر کرده باشند و خود در کنار نظر در علف زار [illegible] پیاله کشته اسبها را بچرا انداخته
منتظر اخبار از جانب باقر خان بودیم بعد از ساعتی باقر خان با هزار کونه تعارف و انکار خود را آراسته با سلاح [illegible] و
اسباب نمازی در کمال خوبی سازی و سرعت از با بالای خوانین و سادات و ما را کازرون [illegible] رکاب
با [illegible] متقضی حکومت او و در بر [illegible] رسانیه [illegible] از احوالات ما تجربه شاهزاده
چند نمود گفت اگر ما را باقرار کرد تدارک ما فات عنقریب [illegible] خواهد آمد [illegible]
لازم است که بکانه ولیکن رفت و در اینجا [illegible] منهم خواهم نمود [illegible] از این مقوله [illegible]
و با اتفاق ما سوار شد و روبخانه ولیکن روان شدیم در عرض راه باقر خان همه جا هم عنان با ما بود از صلاوت
کردار خود و صلاوت گفتار خود را بر ما می افزود که اهر غزوه خود را بیان کرده و بر [illegible] اشعار [illegible]
دفتر گشوده می خواند از ابیات طفر و کریز گفتم که برادر عزیز و ایا اطلاعی کامل از تواریخ دارد
و اشعار خوب میخواند باقر خان برادر معز الدین را التحریر وزیر رکاب [illegible] وطعام [illegible]

[illegible]
ع

۳
تابع
ع

در هنگام مباحث بجهة ولایة مخواند و برادر معزالیه حتماً مقتضیاً علاقات نموده با دولت حربیه و تقریرات
عجیبه بجهة هر یک از آن اشعار نامربوط می‌نمود و باقرخان هر لحظه از آن توجیهات حظ وافر و نشاط
مفرط حاصل میگشت و برادران از آن حالات و از این گونه مقالات در تحیر بودند و گاهی میخندیدند و در
طرّ ساق تبسم می‌نمودند و از جمله اشعاری مذاکره شد شعری بود در خاطر است که گفته بود شهان با زور و زر کشور
گرفته مدنی که نظر کوهستان کو و او اعتقادات بسیار و تحسنات بسیار و تعلقات لفظیه
و معنویه در این شعر می‌نمود و برادر کلام والا از طرف توجیه بود مذکور داشت یک توجیه آن این بود
اگر پادشاهان به زور و زر کشور گرفته اند معشوق من از نظر کیمیا اثر به هر چه نظر اندازد فوراً او را اسیر نموده
کوهستان خلاهر کو و غیر از من نیز معانی چند شیرین و لطیف بر آن شعر گفته و به همین طریق از
کار زدن تا مثل ترکمان بالطرا طی کرده و هر لحظه باقرخان ما را از خنده مشکلدار و لیکن امیدوار می‌ساخت
تا هنگام غروب و اول جشن و لیکن گشتیم غفلتاً هر چادر پیاله شد و لیکن همه اوقات از ذکر
ما که بگو فراموش کو و اکرا حیانا گوئی از ما مخواهیم اطلاقات کنند حتی چاقوئی که در جیب
داشت بیرون می‌آورد در آن وقت خبر چند من شاهزاده را به برد چادر خود و به شخص است جیبش
که چه قدر تو هم خواهد بود مخفی ... افتاد تفنگ خود را برداشت و از دامنه کوه بالا رفت
و جمعیت خود را فرار کو باقرخان پسر دلیان رفت و او را از گذارش احوال ما اطلاع داد و از
کوه زیر آمده در پای ما افتاد و گریبان چاک زده اینقدر گریه کرد که از گریه او احوال ما متغیر شد
لهذا از گریه و زاری ... جان نمودن ... در رساله نامی باشد و القدر ... که این ... کوه ... از

حد اظهار اخلاص نمود و فوراً چادر علاحده بجهة ما بر پا نمود و فرش کرده ما را در آن چادر برد و
خود و طوائف بنفس مرحمت کرد ... ریسمان بسته ... تنها ... ما ... خود ... کرد
... اوضاع غریبی در چادری ... بجهة ما ... مد ... سیاه چادر ... بود و ...
... پرده ... چادر ... کشمیری ... شال قیمه ...
و فرش ... کشمیری بسیار ممتاز ... قیمه ...
... که آن ... و دیگری کهنه ... کمتر ...
و غالیا و طشت ... کاسه بشقاب بلوری ... کاسه بلور المامی ... بشقاب آن
کوزه شکسته بود بر فراز نهاله و ظروفی که در مجموعه شام و نهار ... مرتب بود در یک مجموعه ظرفی از
بلور و ظرفی از کوزه شکسته و ظرفی از چینی و ظرفی از مس ... خلاصه هر چه از هر جا غارت
نموده بودند بهمان قسم بجهة رفع ضرورت نهاده بودند و ترکیب و تناسب اجزا هیچ ملاحظه نکرده بلکه
اعتنائی هم نشده خلاصه تماشای غریبی از آن اوضاع و اسباب و اطوار حضرات الوار میکردیم و
در شب غذائی در نهایت لذت صرف نمودیم چون خسته بودیم میل بخواب که میخواستیم برای
و اسلحه خود را از جهة احتیاط بیرون نیاورده باشیم ولیکن خود آمده و اسلحه ما را بیرون آورده و گفت با
... هستم و ... خانه ... ما ... با طایفه و قبیله ... خانه خود
بیرون ... ما را از هر طرف بیرون ... که ... لحظات ما
مشغول بود و در شب ... طرار ... غنیمت ... از ... حاصل که بود و دارد

نمود لیکن ... غنایم مذکور را از نظر خان معزالیه گذرانید آنچه لایق خزانه بود ... مغاره و شکم
انجار خان پنهان و ذخیره کرد و انعام سزاوار انعام ... خان ... الاحترام ... بزرگان
و ایتام ... در میانه هواخواهان و جمله جات تقسیم نمود و هر یک را از اشارت قسمت و بهره رسید
چندی با در شب تازه مهمان ... بودیم رخت خواب پاکیزه نبود که در آن آسایش کنیم با هم
فرش ... با بالش بسیار نرم بجهة ما فرستاد ... ما نیز چون ... خود ... نشستیم
در کمال آسایش در آنجا بخواب رفته ... که ... بخواب گرم شد ... از عرش نقاره خانه
یک دفعه بلند گو ... از خواب جسته ملاحظه کردیم که ... نفر علمه نقاره خانه اطراف چادر
ما را احاطه کرده ... سرناچی ... چادر ... چادر ... صدا ...
بسیار از نوبت زدن ... ایشان نمودیم آخر الامر کشف شد که خان ... با یاران در آن
کوهساران ... گرسته ... غنیمت ... در آن ... را معطر ساخته
سبب مهمان نوازی ... مطربان خاصه را حکم رفته که در عالم ... یا از نغمه سرنا بجهة ما ... رونق
ترتیب ... بنا بر این بدین گونه تکلفات ... ایشان ... بظهور رسیده ... طلوع
صبح ایشان ... تا چشم بر هم نهاده بودیم که از آن آواز ... از جا
جسته ... میدادیم هر قدر اصرار میکردیم دست بردار ... بلند آواز تر ... ما
گرم بود بلکه ... هر خوابی ... بخواب ... ما نیز ... حکم
هر گونه شرف صدور یافته که ... خدمتگذاری ... خلاصه ... امر

... و تعب گذرانیدیم چهار شنبه ... پنج ... لباس ... چادر خود نشسته بودیم
یک از آن الوار را دیدم که کاه ... بطریق ... فاطمه ... بسته و
باج ... که در هنگام غارت زوار از آن باج ... قطعه کرده بود قطعه از آن باج را
بر روی کلاه ... نهاده و کاو صندوق عظیم بر کتف گرفته رو به چادر ما می‌آید او را از آن
هیئات ملاحظه کردیم از شدت خنده ... نزدیک آمد معلوم شد ... خان
آن کاو صندوق را که بار کرده از هر قسم حلویات و شیرینیهای دار السلطنه اصفهان بود
... در یکی غارت شده بود خلاصه بسیاری شیر نعمت ... آورده ... در قدر
بالا خان ... با و گفتم این لباس ... از کجا آورده گفت گربون ... حسین
... امروز ... چادر خود ... میهمانی که در ...
این صندوق شیرینی ... که ... آن ... عجب ...
پس از ... و لاخان ... چهار هزار نفر پیاده و جمعیت متعدد با اسباب
و اسلحه ... آمد ... احوال ... که امروز در چادر ما مهمان
... ترتیب یافته اگر ... بهار ... شما ... خواهد بود ... از
جای ... نهادیم از ... که ملاحظه کردیم مطربان ... دیدیم
هر یک از غارت زوار لباس ... گرفته زینت ... ساخته
در میان چادر ... نقاره خانه مشغولند درون چادر ... بنظر ... در

انبار از چندین وصله نو و کهنه فراهم آورده بودند و به هر بولک و زری را بر رسم زینت و آرایش
بر رخشان کنار و وسط او گذاشته نقاره‌چیان را ملاحظه کردیم هر یک لباسی از اموال تاراجی بر خود پوشیده
که ترتیب داده بود یکی را از آن جمله رخت و روی بقدری تکلف مخمل و دیگری ترمه کرمانی قسمت باور و سینه را بر بند
بسته و دیگری را بر سینه نهاده و بند شکاری را باشد در رو اینها البته با کلاه نمد مندرس و
پیراهن ابلق چرک و تار انوری آن در لجن فرو رفته هر آن جیب سر تا میزد و دیگری پارچه‌ای را فرا لحاف
کهنه دیگری در آورده بیان هیئات طبعی منوحش خلاصه هر یک از آن فرقه در سینه غنیمت تسلیه بود بدین
طریق بر خود ترتیب داده بودند در اینمیانه الحجک ما صوت بتبری استران نوبت کو نغند
اسمعیل دیو دیو ۴ امیر بود از مرحوم حاجی قلیبر لغاخان به پسر ارشدش لطفعلیخان بارلاث و لااستحقاق
رسیده و زیادکی مشرفه متبرکه او را متبرک نموده بود از ان جایگه مشهور جنان است از عمل صالح را لیطان
لعین ترغیب بکفر و زندقه میکند از اتفاقات الحجک متبرکه قسمت نقاره‌چی باشی گردیده بود
او را منقلب پرچین گرفته با کلاهی دردم روباه بر کله اش میبود بترقص مشغول بود و همچنین
پیشخدمتهایی که آب و قلیان می‌آوردند هر یک بدان ملبوسات مختلف وجود خود را آراسته
کاسه و بشقاب و قلیان مذکور را در مجلس می‌آوردند و از ملاقات هر یک هر لحظه اینقدر
خنده و خنده بر ما دست میداد که بایان هرزیت و پاره‌ها فاقات بر حال زوار بیچاره و اهل عیال
علی وحشت و جا به هم مزاحم شستیم بجان قسم تماشای اعزاب مجلس را میکردیم و میکشیم الله الله که تلف بود
و گه امر و خشنه بود تا هنگام نهار خوردن رسید ناظر خان گ برادر ملا ایشیطان بود و از اعلام جعفر

میگفتند شنیده بود که کلهبادوار از گان زیر جابه قصب قرمز می‌پوشند و متینه بوده زیر جابه قرمزی لفق
نخبه گرفته تا اینکه بمضمون عاقبت جو بنیر با منیر بود در این اسباب تاراجی یاران چو خان حسینخان چهتر او را
قسمت کرده اینکه این روز هر یک از جماعت الواتی خود را بالبه فاخر آراسته بودند فرصت اینکه یاران
چو خان زیر جابه کهنه فوت میکرد و عجالتاً لاحجه اقدام در منصب نظارت و جوان لاری و اینها در میان فواری
و باز خود را در سیتی چو خانه هم در ان نبشش را بر گردانیده و دامنهای پیشبوش را از میان شاخ بر آورده
شال کوچکی پیچ لا اعنه اله معلم را بر روی اینها محکم بسته و قبایی قرمز یا خیلی یراق دار بر قبراق پوشیده و
مجری فیر یک را سرخی شکسته بود خرج که در دست گرفته بان هیئات و صورت جلو نهار می‌آمد
و دیگهای طعام و برای پریان بر سینهای تفنگ زده در عقب ناظر مجلس در آوردند چیدن سفره‌ها را یکی بود
چند طاقه از کفن‌های نوشته را که از مال زوار بیچاره آورده بودند بعوض سفره گسترده و دیگها را بران کفن
گذاشتند هر لحظه از قوچ این امراء غریب احوال در خود شادی میکردیم و بر خرافات این جماعت تحیر کرده
بر بیچارگان حسرت فرو میبردیم به هر قسم ابو نهار صرف گردید بعد از نظافت از الا لشی غذا ولیکن ما را
در گوشه احضار کرده از گذارش احوال و لشکر در مال و عواقب کار با او صحبت در میان آوردیم
بعد از گفتگوی بسیار ولیکن بیان نمود که احوالات مع ورعشارین در معیشت و امورات بر شما ظاهر است
و میدانید اختیار خدمتگذاری دیوان گذارم و هر کس حاکم باشد لا محاله لازم است که من از فریادرسان
باشم زیرا که سیاق سلوک من با خدمتگذاری دیوان جمع نمی‌آید و اگر ترک نشوی خود را گم انحباب است
از خون مستغرق میشوند و شما خواهیم ما از آن وقت تلف میکردم و بدین سبب خانه وجود شما در دست باید

خواهد باشید که من در رتق مجهر شاه خدمت نخواهم کرد چه بهتر از اینکه دست اوین میش شما در دست باشد و
بعلاوه خدمت شما را نهر طرف جمعیت فراهم آوریم و کار را بر بزرگ از پیش ببریم با شما الکنمن مصلحت کار
در پست که از قلیه چند میرزا منصورخان و خوانین گوهیلویه نوشته نمود که جمعیت خود را بر داشته وارد
شوند و فی تمیز کاعذی بایشان خواهیم نوشت که تا فی در خدمت نکنند و شما خود با و نفر از برادران
بطرف دشتی و دشتستان رفته خوانین و حکام انجا را و نجو که لشکر انجا را بر داشته دلاورو بر و سر
برادر دیگر خود را در اینجا گذاشته انچه جمعیت در اینجا موجود است بالمثالی باقرخان بسمت شیراز رفته
اگر لشکر عراق و آذربایجان شیراز آمده باشند و تصرف شیراز ممکن نباشد حوالی شیراز را تاخت و تاز
نموده در استخلاص سرکار اقدس مسائل جمیله بظهور رسانید و اگر لشکر عراق و منوچهرخان هنوز وارد شیراز
نشده باشند که بخدمت سرکار اقدس نگاشته و پیغام فرستاده هر قسم دستور العمل و احکام بایشان
برسد از انفراد معمل دارند و اگر در خدمتگذاری و نفر از فارسیان باین متفق گردند امید وار چنانم
که کار رفته را و باز بجیب باز آورده باشیم انشاء الله بسهولت ثبات و پیشرفت مصلحت وقت اصواب و
صلاح دید ولیکن حتی در دل لعنت الکنمن که بخانه تو اعلیهم لازم است از مصلحت تو بیرون نرویم
و از قرار دستور العمل و ایراکم و نوشتجات بهر جا نوشته باطراف بلاد محروسه از ولیکن
لعم روانه گردیم و لیکن دقیقه از برای پاسبانی و اطمینان از ولیکن نمود حماعت الوار چون
گرگ و ما چون گوسفند سلیم در نظر ایشان می‌نمودیم و هر دم از زهر شبها دعایت تمنا الحق
له آلوده باسباب ما اساس ما میگوید و از جواهرات بر ما لکان میدانسته جو هر ارواح

عرضه فی

ایشان از رسم جوانه نزدیک بیرون از بیم و دیدار خوف ولیکن نفس ایشان بیرون نمی‌آید الحق حال
محبت را در هر باب ظاهر ساخته بارها بامی و اساس از قبیل فرش و ظروف و بعضی خورده ریز دیگر
ضرر بود باد بعد از سه روز توقف ما قرار داد که ایلخانی و شاهرخ میرزا و والی الطرف دشتستان
بجهت استمداد و تیمور میرزا اسکندر میرزا و اکبر میرزا نمود ولیکن توقف کنند و در ان چند روز با سعدلو
و انتظام قلعه سفید پرداخته و از هر جا آذوقه و سرب و باروت بقلعه مذکور کشیده انبار امامی سازد
و حالی حزب بجهت با هم سپید بود که اگر ولیکن میگوید شما در اینجا توقف کنید و از هر جا جمعیت فراهم آورده
معاودت بشیراز خواهیم کرد از اینمعنی خیال الجمله با هم رسید ولیکن در باب البته در فکر خواهر بود
و تشویش می‌افتادیم و اگر میگفت لازم است شما بروید تصور میکردیم که طمعی در مال ما که است در اینجا
چنین خانه خوش میباشد بمن خواهر جاریه نسبت بما که باشد تصور کرده است که ما را از خانه خود بیرون
و در کجا در شک تاخت ترکان الجمله لازمه فطرت ایشان باشد بعمل آورند و ان بیچاره هم از
تسلی ما حیران شده بود بمیان بنیت چه کند آخر الامر بهمین قسم قرار یافته بعد از ظهر سه ساعت بردهیم در قلعه (۱۲۵۰)
برادران را در خانه ولیکن گذاشته وداع با این که از خانه ولیکن بیرون آمدیم بعد از قطع مسافت
شنک ترکان بادی مهراب خارج که رسیدیم چند سوار از جریان شان بنوعی رسیدند معلوم
شد ملا اوخان هم بکش است که از طوایف و اقارب ولیکن میباشد از صفحه دشتستان بخانه ولیکن
می‌آیند تحقیق اوضاع دشتستان و احوال خوانین را از ایشان را از ایشان کرده بیان نمود که خبر رسانیدن
دولت شما و آمدن بیش نفر از شاهزادگان بخانه ولیکن در الصفحه انتشار یافته محمد قلیخان برادر

تا ملاحظه کنیم بعد از ورود عملجات و غلامان چه خواهد شد پس از اطلاع ازین خبر حالتی غریب بجهة ما بهم رسید
اگر چه تصور اسیر شدن میکردیم ولی سر این امر بر ما مشتبه که ولیان در سلطانیه بعد از رفتن ما از آنجا چه شد و لیکن
از گذشتن برادران اطمینان کامل حاصل که بکار گذشته و میدانستیم که ان سلسله بلاخر راه چگونه قطع کنند
تنک ترکمان و سیع ترا خادمه غربان سمت و آن منظر آتش در نیم چهار دقیقه خود را بجانب ولیان رسانیدیم
ملاحظه کنیم که از هر خانه ایلات صدای ملک و لوای آه و اعلا در حالیه با آسمان بلند گردید و ده هزار مرد و زن
در چادر ولیان اجتماع نموده نقاره خانه خان را بنوازش در آوردند و غوغای عظیم و هنگامه غریب در آن انجمن
ظاهر و آشکار گردید جماعتی از نوکرهای زیرک کلیل ما که بعد از انکه خانهای ما را تاراج کرده بودند ولی آن
هنگامه بجهة اظهار چند تکلفی از پی ملک بسبقت جسته در تعاقب ما آمدند بودند ما را که از دور دیدند
مراکب ما در آتش اظهار ارادت فرار مینمودند و ما از آن واقعه غریب در تحیر و تعجب بودیم و از اینکه
که چگونه اتفاق افتاده است ورود ما با اقبال رضی نموده و بخت یاری کرده است که انچه برای ما بکار آید بدل
گشته است یاری همه جا مساعد آمده تا در چادر ولیان برادران ملاقات کنیم از تفصیل احوال مطلع گشتیم

تفصیل احوالات فرمانفرما و شجاع السلطنه بعد از فرار شاهزادگان منتقل از فارسنامه ناصری
در روزی که شاهزادگان از شیراز بیرون شدند زوجات فرمانفرما هر یک از دختر خود را بتوسط زن
خواجه بخانه علما و بزرگان شیراز روانه داشتند و او باش شهر چون ازین کار خبردار شدند از پیش در آن
دختران از حمله آنها گرفتند هر یک ملا را باسا زود فرار کرد در پی جماعت اوباش بدین قدر قناعت
نکرده بجانب خانهای اولاد فرمانفرما و منتسبین آنها که در خارج ارک و لیکن بودند شتافته یکجا را

ایلخانی بهارلو برادرش جمعیتی فراهم آورده از هر طرف و تمام الصحرا را از کوهستان و دشتستان قریه بقریه
بر ما بسته و تفنگچی گذاشته اند که امکان عبور را انحراف را نگذارند و همچنین خوانین دشتستان با دیه
همدستان که ویه بهر جا که رو بیاوریم خلاص و نجاتی بجهة ما ممکن نخواهد بود از گفتار مرادخان بکلام فرمان داد
گفتیم ما را چه باید کرد میان این که بغیر از خانه ولیان بجهة ما ممکن نیست علاوه اتفاق و وفاق او به هر جا که
رو دهیم خاطرات عظیمه در کار ما خواهد بود در این احوال حیران و پریشان گشته و منتظر در ملاحظه گشته
قلیان بخار را باد و آتش تحسر بر ملک دلها دود ما کام از کانون سینه برحسرت بر آورده تقریر
عواقب امور میکردیم و نمیدانستیم که ما را چه باید کرد و بکدام دیار رو آورد بعد از چند دقیقه ملاحظه کردیم
که کلاز از ترکمان بتعاقب ما در اسب و بهمه جا سبب تاخته فریاد میکرد ولی کلمه از مفهوم ما نشد
که چه می گفت نزدیک آمد او را شناختیم طفلی بود از الوار چابکسوار ولیان بود بر ما دیدن نمی نمی
سوار گشته و بهمه جا در قفای ما تاخته می گفت مرا مژده دهید بجهة شما اخبار بشارت دارم بزودی
برگردید تقدیر شته ما دلو که بجهة ولیان نخستین بودند نمی پیش حضرت شیراز و نوکر باب بجاه جاه
کهسار کار اقدس بفرمانفرمای ممالک فرو مضطرب و فارسی القبیس رسانیدند تمام و کمال خانهای
ایشان را با زمین یکسان نمودند المکنون سر کار اقدس بر تخت سلطنت متمکن و جالس شدند و نوکرهای
شاهزادگان بتعاقب ولیعهد ما معطل و نیست سوار فرار کارزدن شدند شما شاهزادگان را
از انمعنی اخبار دهد و بشارت دهد شنیدید چنین کاغذ از کارزدن بجهة ولیان نوشته بودند
و برادران ما در اردوی شما همان کاغذ فرستاده بودند که این خبر اصل دارد و شما البته مراجعت کنید

یافته تجارت بردند و چون نواب فرمانفرما این شکایت را شنیدند از تقاعد در شیراز و تکلف از
تفحص پسران نموده پشیمان شده بمشقت تمام سه چهار ساعت اورده با شجاع السلطنه و چند نفر دیگر
بعزم رسیدن شاهزادگان سوار شدند و چون به دروازه باغ شاه رسیدند علی اکبر خان نفر که با جمعیت
ایلات محافظ دروازه بود از آنها را منع و دفع نمودند و لا برگشته خود بارک فرمودند
روز دیگر در شیراز شهرت افتاد که سپاه اعلیحضرت محمد شاه ترک اذربایجانی آمده و بزبان فارسی آنها
و سردار آنها فرنگیست وارد بهر جا که آمده اند اموال را غارت میبرند و اوباش و بعضی از
از این خبر وحشت نموده ازدحام کرده در شهر و بازار فریاد مینمودند که ما حاضر حسینعلی شاه خود را
نخواهیم و بازدحام تمام در میدان ارک آمدند نواب فرمانفرما با لباس سلطنت از ارک در آمده در
عمارت کلاه فرنگی برآورده شاهی نشستند و میرزا محمد خان پسر قوام الملک را که مدتی در حبس بود در آورده
بطمع چند سکه از خلعت داده منصب کلانتری را کما فی السابق باو عنایت فرمود و محمد علیخان ایلخانی را
احضار نمود ایلخانی وحشت کرده انکار نمود نواب شجاع السلطنه با چند نفر بجانب خانه او رفتند
و ایلخانی از خانه بیرون بخانه جناب شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز پناه برد نواب شجاع السلطنه بخانه
امام جمعه رفت و شمشیر را کشیده ایلخانی را خواستند جناب امام جمعه جا التماس فرمود و نصیحتها نمود
و شجاع السلطنه بی نیل مقصود روانه فرمود لیکن اوباش شهر خانه ایلخانی را غارت کردند و انچه را
یافتند بردند حتی درها و پنجرها و سنگهای ازاره را و جناب معتمدالدوله به باغ چهار باغ رسیدند
خاطر نواب فرمانفرما از جانب ایلخانی بود برای او و همراهانش در ارک ضیافت و مهمان داری معین

فرمود در اینجا مصلحت و موافقت ندیدند نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله با اردو و همراهان از ایالات همه جا در میان
برف و سرما تاخته روز بیست و هشتم ماه ذی القعده با خاطر جمع از تنگ الله اکبر وارد حلقه شیراز گشته در باغ نو
ربع فرسخ دور شهر شیراز منزل کرده اطراف باغ را لشکرگاه نمودند و بستر چاکران وقتی فرمانفرما و تمامت اهل
فارس باستقبال انها شتافتند روز بیست و نهم ذی الحجه از دروازه اصفهان شیراز با توپخانه و افواج سرباز
وارد شهر شدند و در ارک برای نواب فرمانفرما نامه بپیغام فرستادند که در پس دیوار ارک نشستن و در برج خود
بستن بجهة انها فرمانده در خدمت پادشاه بنام دشمن بر او حرف میزند نائی که از خوزستان تا قصبات
بلوچستان با در دست قدرت داشته کدام کار برای چنین روز پرداخته اگر در ارک متحصن مکلف بود
و یورش سرباز با درب ارک را با خاک یکسان کنند اگر اذن دهید با این جمعیت حاضر حضور کنم و شما را از جانب پادشاه
العهد دارم نواب فرمانفرما با این سخن رضا داد و نواب شجاع السلطنه با برادر بهم گفت ساله نکاه در این امر
که بعد از حضور معتمدالدوله را با یک ضرب شمشیر دو نیم کنم و چنین سپاهی بی سالار که در اطاعت ما خواهند
نواب فرمانفرما این سخن را پسندیده و میعادی که داشت رخصتی فلان کسر کنم تو هم کار خود بساز چون
نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله داخل ارک شدند نگاه با بان از دخول پیکار افغان منع نکردند جماعتی از سپاه
فرستادند داخل ارک شدند و نواب فرمانفرما در ایوان نشست و شجاع السلطنه با شمشیر در برابر پیش ایستاد و
نواب فیروز میرزا و معتمدالدوله سر تنبیه نواب فرمان فرمانفرما و داد و دو حجت ها منتظر قدم نهادند و
شجاع السلطنه در انتظار نشسته فرمانفرما با انکه امرا را نظام نظم خارج ارک را تمام نمودند و فیروز میرزا و معتمدالدوله
از ارک در آمد با رضا و قرار اول بر نواب فرمانفرما و شجاع السلطنه گماشته شد و نظم سپاه و انجام امور پرداختند

در شب اربعین روز نواب نایب السلطنه و فرمانفرما را از ارک در آورده منصور خان فراهانی سپرده با یک فوج سرباز و
جمعی سوار و شش عراده توپ روانه طهران نمودند در روز سیوم بشهر رسیده منصور خان سرتیپ فوج فراهان نواب
فرمانفرما و نایب السلطنه را منزل کنار کوه یک فرسخی طهران گذاشته مراتب را بپایه سریر اعلی معروض داشت عبدالله خان
بیگلربیگی طهران با چند نفر از مردم در خیمه حسب الامر بمنزل کوه آمده نایب السلطنه را از زنجیر بیرون آورد
در روز دیگر آن دو برادر را از یکدیگر جدا نموده وارد شهر طهران کردند و هر یک را در منزلی فرود آوردند نواب
فرمانفرما در بیست و ششم ربیع الاول سنه ۱۲۵۱ در سن چهل و هفت سالگی بمرض وبا در طهران بجهان جاوید خرامید
ولکن حاجی میرزا حسن ناظر مازندرانی و حاجی آقا جوهر خواجه باشی تا آخر عمر با او همراهی نمودند و نایب السلطنه
با عالم نابینایی مدتی بتهمت سرکار [illegible] نمود   در سال ۱۲۵ [illegible] وفات یافت و نواب رضا قلی میرزا
نایب الایاله با اخوان از خانه [illegible] از [illegible] ترسان و [illegible] و جراحی و فلاحی
بحرین رفته و در [illegible] وارد بصره گشته بعد از [illegible] ببغداد و از آنجا به نجف رفته چندی الیهم
در بستر راحت غنوده   انتهی
یوم پنجم شهر رجب المرجب [illegible] ناظر با آستانه متبرکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و از آنجناب حضرت
خلافت مآب با اتفاق برادران کرام تیمور میرزا و فروغ الدوله و اسکندر میرزا از دروازه نجف اشرف
سوار شده و جناب ملا یوسف کلیددار آنحضرت [illegible] قریب نیم فرسنگ بهمراه ایشان
پس از آن او را رخصت مراجعت داده وداع کرده و ایشان با برادران یک فرسنگ و نیم راه
آمده بمسجد کوفه رسیده و بعلت [illegible] نمودن آفتاب شب را در آن مکان شریف بسر برده جمعیت

[illegible] (۱۲۵۲)

از زائرین آنحضرت که اهل مازندران و طبرستان بودند قبل از ورود ایشان وارد گشته بمرتبه جمعیت بود
که ایشان بسر قدر خود تنیم در آن مسجد منزل نمایم بواسطه کثرت محل توقف نبود لابد بر پشت بام مسجد منزل
گرفته شخص عربی که از اعراب [illegible] بود بمنزل ایشان آمد و ایشان متحیر گشته که با وجه نبودن
آشنایی سابق چگونه آمده و نشسته و اظهار محبت با این گرمی نموده در تحیر حیرت بوده و بخیال اینکه جاسوسی شد
پس از گفتگو معلوم شد که انهم بحسب باطن بمدد رسیدند با به پسر عمو او حق او را غصب نموده و از
خوف جان اوان از وطن گشته بعد از آگاهی از این مقدمات حیرت بر حیرتم افزود که آن اله در میان
ده هزار نفر جمعیت یک نفر چگونه یافت که ایشان بمدد رسید با او گفت باری الغرض را هم بآن سیاق
گذرانیده   گذشتیم سوار شده از آن منزل قریب یک میدان که آمده بنهایی رسیده و از آن آب
عبور نمودیم بجهت عبور بنه قدری از آن طرف آب ایستاده تیمور میرزا در آن ایستاده در کنار آن آب
چند عدد ماهی صید نمودند و از آنجا قریب یک فرسنگ راه دیگر که آمده باب عمیقی رسیده عبور از آن
نهایت صعوبت و اشکال را داشته بهر قسم بود از آب عبور نمودیم بخیران ایشان در آن آب
غرق شده تمام اسباب در زیندان بود آب گرفته و ضایع شده از جمله اسباب کتابها که نهایت
تعلق بر آن بود آب بدر رسیده و ضایع گشته در کنار آب از آن [illegible] گشته که لباسهای خود را
خشک نموده و آتش افروخته و از شدت سرما بناه بر آن آتش برده و مشغول خشک نمودن ملبوس خود بوده
جمعی زوار از سمت ایران بر آن مجرا و بر آن بر آن رسیدند و بآن آب زده از آنهمه جمعیت قریب
پنج هزار نفر بودند نبود احدی از ایشان که در آب غرق نشود از آنجایی که صادق العقیل بودند و با آستانه

بوسی شخص بزرگی میرفتند الطاف الهی حافظ ایشان گشته و از آن همه جمعیت احدی ضرری بجانی بار نرسید
و حال اینکه ایشان خیال آن همی نمودیم را با وجود آن شدت سرما نصف ایشان را چه آب خواهد بود
و چه از سرما هلاک خواهند شد و لله الحمد لله سلامت گذشتند از آن محل حرکت نموده سه فرسنگ راه دیگر را
قطع نموده بتوالقل زیارتگاه جماعت یهود است رسیده شخصی از آن اهل کار از حکام آنجا است و در نجف اشرف
با او نهایت خصوصیت را داشته که در خدا و رس [illegible] این قریه بوده ایشان را که کمال ملاقات نمود منزلی را
تعمیر آورده و ایشان را بخانه خود برده بالاخانه بود که سمت آن آب بود و یک سمت آن نخلستان
الحق سلیم طاقان بود و در دیوار در یک جانب کتابخانه منکسر بود و انهم شب را در آن محل توقف
داشت غریب کلاهی ارغند بر سر او هر شد که بزرگی آن کلاه بمرتبه بود که منکوانه در او جای شد
و از عقاید درویش قوارتی چشت داشته شد معلوم گردید که این فرقه دین و مذهب ثبت انذیب هم بآن سیاق
گذرانیده یک شبانه هم را از آن منزل حرکت کرده در عرض راه قریب ده هزار نفر جمعیت ملاحظه شد
که تمام از آن خلق مملکت ایلات بوده بعزم عتبه بوسی آستانه متبرکه میرفتند ایشان زاد و جان آنها از حفظ
نموده زیاده از حد سلام انسان نموده و افسوس فرمودی قدر عافیت را ندانستیم و با وجود انهمه ارادت از اشتیاق حج
اکتم نخجت بر تابکی چهار پاپی در پس خورما زیاده از حد مغموم گشته و در حیرت بر الحاعت نظر افکنده و
گذشتیم قدری راه طی نموده اخوان الم را در شب هر شب نموده با برادر تمام ایشان را از جاده بردن بکینه
مشغول صلیه افکن شد در چو همه بسر گرم شدند غافل از این که چه حکم شد در بلدی این صحرا را از در
پس از یک ساعت شکار بصرافت افتادند که بایر قطع منزل نمود بر سر جاده که آمدیم

دیدیم این خلوه بر خلاف سابق ماست لابد به بیابان زده تا قریب بمغرب یک ساعت آمده بلو شهر حله و نخلات
آن شهر بجله آمد و الحق حله محلیست با صفا شط فرات از وسط شهر عبور نموده نصف شهر در آن طرف
شط واقع شده و نصف دیگر شهر در این طرف شط واقع گشته مشتمل بر بساتین بسیار است و اقسام
فواکه در آن بهم میرسد و نخلات بسیار دارد و بجهت شرب بساتین بجز شط فرات دیگر آبی ندارد و تمام آن
بساتین را بلغ آب شط بر زمین دیت و دید ولایت تمام را با چرخ و دولاب میکشند لحظه در آن تماشا
مرغوب السلام کرده و از اینکه تعمیر نیست لحظه بر آن حیرت بگذرد و از آن فارغ البال باشد متکلم از
حالت عثمانی مشغول بتعمیر آن بلد بود که بخرابه بی خیال رفی خویی دید پشت ملاحظه میگوی بجرابنه
جهنم را بر آن هیئت بگذری یک سلطانی این بلا حریف کلیددار نجف اشرف با ایشان سپرده بود در
کربلا بکفر رسانیده و ایشان بملاحظه محبت و مودت با آنجناب این یک شب را در آنجا که منزل ایشان بود
مستغرق مشغول امر و نهی از جانب آنها و بدیرت بودند همان یک شب سرقت نمودند و ایشان در مزین
اینال نموده اقامت شب را در آنجا کرده و با طراف نعم شام شاهزاده آن کتب از روی طاهر نمود
چند انچه جست و جو نمود اثر جایی بر آن کتب نبردیم لابد بخیال اینکه اهل بلد را حاکم است و در
قوه دارد که قولاً از حاکم شاید و ما را بمرادم رسانی سرکار و در هر بلدی باشند و ندیدار نستیم
رخ حاکم اسیرت دردی به نشد ادم ایشان مراتب را اعلام کرده حواله که شنوان بود خبر
رسانیدیم که قولاً تحصیل یا نور کرده ایم اگر چنانچه شما را امید هست ایشان در تجسس بود
بر این قیدری شغال آورده که ایشان بمباد و دلها شاید یا بود بجنگ آمده باشد ادم ایشان به

چنین بخش از احکام بلد شنیدیم ماکه به مراجعت نمودیم در عرض راه و دیگر اسباب مذکور به سبب ضعف حال کربلا
مجبوراً گرفته و آورد یوم دوشنبه بیم از حله بعزم کربلا بیرون آمده از صبح الی نیم ساعت بغروب مانده طی منازل الحله
نموده به کنار منزل آمد بعضی از حشم و طوایف از اعراب بطویه ایشان سقف نمودیم از این راه که آمدیم
چگونه راه از طلوع صبح تا کتاب اباب الحج نیام نهایت حیات بمنع ضد از دعلام از اشکر نمود است
بایلچی رسید در حال موعد آمدن اعراب این راه به نحو امر باشد و با اطراف کربلا آمده در شهر کربلا
محصور نمودیم راه برای قوافل و خروج نیست تا امشب را در این منزل توقف نموده فردا مراجعت به
بغداد باید بجهت اینکه به ناحیه ای از جانب قبله صد هزار روز و لک بسته خیال توقف در آن منزل را
نمودیم قبلانی طلبیدیم در بین قبلیان شیعیان بود و ملاحظه اعراب جلالت را نموده این طلب بنظر رسید انتظار کسی شدند
که از راه بجهت آنها هاداری نمایند و یا اینکه راه را بنمایند از کی من انها بر ما توجه باشد و از کجا
اعراب این بار ابر بینه بنمایند و از کجا که ایشان بالفعل مستعد این نباشند که خود انها ما را تصرف کنند
و تاراج نمایند لهذا از زبان چابولی با تنها تکلم نمودیم پرسیدیم از شیخ آن طایفه رجل شاهر علاج
بنمایند عرب فرمود امیر و از اطراف جمعیت هر روز خود فراهم آورده باعث بر جمعیت جمعیت
و خوف از کیست جواب گفت منظور از نگو آمدن جمعیت به سرکار شاهست لهذا بجهة آن
جانب یقین حاصل شده ساعت دیگر با همین کرده بنای منازعه خواهد شد توقف را مصلحت ندیده
و از آنجا حرکت کردیم قریب یک میدان راه که آمدیم شش نفر عرب دیدیم که عریان با تفنگ جلو ما الآن
و حیران می ماندیم با ایشان رسیده در مقام حسب و حال ایشان برآمده جواب نکنند مارا از

کربلای معلی می‌آمدیم در یک میدانی همین جا پسته است لیکن آن پسته قریب پنجاه نفر سوار این
منزل نمودیم قطع اینکه زوار بیایند و ایشان را عریان نمایند ما بجنگ انها رفته ایم لهذا ایشان بعد از گوسپند
لهذا از اینجانبان این قضیه را ملاحظه نمودیم انگشت تحیر بدندان گرفته و در کار خود حیران گشته نه پای
رفتن و نه جای ماندن مساوی کار را اینگونه مشکل توکل بحضرت باری کرده و استعانت از جناب سید الشهداء
خواسته و دست از جان شسته اینجانب و برادران باین سمت روان شدیم قریب رسیدن به کربلا که ملاحظه نمودیم
بان طرف رسیده ایم سی و پنج سوار این طرف دست چپ خود ملاحظه شد و یقدر چهل سوار در دست
راست بنظر رسید سوارانی که در دست راست بنظر رسیدند قریب چهار فرسنگ از این جانبان دور بودند
و سواران دست چپ قریب پانصد قدم با ما بودند و این جانبان بود همینکه اینجانبان را دیدند بسر راه آمده
و اینجانب و برادران مصمم نزاع و جدال گشته بنه و اسباب خود را در راه گذارده و رو بان سواران نمودیم
آن سواران فی الفور سیاه کردند و رجز خوانی مشغول گشته و اینجانبان هم فی الفور خود رو بایشان نمودیم
قریب صد قدم نزدیک ایشان زمینی پستی بود پشت آن کمین کرده و ان کور را بتصرف خود در آورده
و اینجانبان هشت سوار بودیم چهار نفر را پیاده نمودیم در آن زمین پست نشاندیم و چهار سوار دیگر رو
بایشان رفته و یکبار یک تیر اینجانبان انداخته قریب بزمین پست رسیدند چهار نفر ایشان
بضرب گلوله کشته از این قضیه از یکی ایشان ایشان از حرکت خود گشته ایشان را به جرأت
اینجانبان افزوده و دو اسب دیگر ایشان در دفعه ثانی زده شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مدد طلبیده
حضرات مغلوب شدند و به جهت رفتن جمعیت آورده با شنید همینقدر ایشان در کشتند

اینجانب هم فرصت غنیمت شمرده روان شد اینقدر در جلو تا دیگر نشد اینجانبان خود را بشهر کربلا
رسانیدیم نصف شب هم در روان رفته و داخل قلعه گشته از روز و نصف شب زیاده از حد صدمه و زحمت کشیده
حیران بودیم که آیا در این شب بمنزل که رفته در حیرت تمام بودیم که محمد کریم خان پسر ابراهیم خان عموکه
خیلی مجاورت آن آستانه را اختیار کرده در کوچه با اینجانبان رسید و اینجانبان را بمنزل خود برده و الحق
لازمه محبت و مهربانی بود در شب بعمل آورده و آن شب را در آن منزل بسر بردیم سه شنبه یازدهم در کوی
معلا خانه اجابت نمودیم و همه روزه ما شغول زیارت بودیم و حضرت اعتماد حجت الاحترام الله ویردی میرزا
و کوهرت میرزا امیر سید و بعض کسان در خیر خلق ممالک ایران در آن مهد در میان آورده اصلا ابدا
تاثیر در کنجی و حال ایشان بنظر رسید بالاخره باقیه شد که خیالات اینجانب با خیالات
ایشان بسیر فرق دارد یکشنبه ... نوزدهم قریب چهار فرسنگ راه که آمدیم بجبر سبب رسیده
موکلان چند از جانب علی پاشا بجهت اخذ خراج از معابرین بر سر الجسر نشسته همینقدر
که یافتند اینجانب روانه بغداد و علی پاشا هستیم نهایت حد متکلفین راه نمودیم و اصرار زیاد از حد کردیم
که اینجانبان راه لقاء دست بایستند از اینجا که جمعی زوار همراه بودند و ملاحظه حال ایشان
لازم بود توقف در آن منزل را عذر خواسته و از شیب گذشته و همه جا خود اینجانب و اخوان
اطراف زوار بودیم قریب مغرب به کاروانسرای فراق چی رسیده از و ... قریب راه
قطع نمودیم زیاده از صد شب را گذشته و سه ساعت ... مع از کاروانسرا حرکت نمودیم
در عرض راه لگار کرده از درک و دوراج بسیار شد الحق قریب بغداد عجب شکارگاهی بنظر رسید

که در هیچ یک از ممالک عجم دیده نشده بود خصوصاً دراج زیاده از حد در آن نواحی بهم میرسد اکثر
لحوم اهل بغداد مصرف میشود که گوشت دراج علیحده باشد و آن روز دو فرسنگ راه طی نمودیم
معزز و آزاد کاظمین علیهما السلام و بخانه شیخ عبد الرزاق کلیددار آنحضرت فرود آمده هر چند خود
مشتاق آمده در اینجا نمودیم لیکن ملیت شناسی قدیم شیخ طالب ولد ایشان مجموعه ای بسیار معزوف
بعمل آمد لازمه محبت و مهربانی را بعمل آورده یوم یکشنبه بیست و نهم عزیمت کردیم و با نواب والی بغداد
از کاظمین حرکت کرده و بغداد رفته و پس از ورود به بغداد خود کرمنلی نیز استقبال نموده اینجانب را
بخانه خود برده و قرار توقف شد در آن منزل داده و خود ... را به کشتی نشسته و به برخواسته بمنزل
دیگر رفته الحق نهایت لطف و محبت را نموده در شنبه بیست و چهارم اینجانب به دیدن پاشا بغداد رفته
پس از ورود بر آن منزل نهایت انسانیت و محبت را بعمل آورده و خواهش کردند که در اینجانب
تماشای عمارات جدید او را بنماید که در بغداد بنا نهاده و اینجانب بعزم تفرج حرکت نموده اطاقهای
بقصر آینه و منقش نموده در هر بستان و بغداد و خانه مثل خانه مشار الیه دیده نشده و بعد
اینجانب را بکتابخانه خود برده فی الحقیقه کتب بسیاری قریب پنج هزار جلد ... بنظر رسید
و خود مشار الیه از علم عربی و فارسی و انگریزی بطور معقول بهره دارد و دیده که کمتر کسی از اکراد ان
هر یک اختصار دیده شده بود الحق خیلی کار نموده و بسیار نیکو تطبیع نموده بعد از اتمام تماشای عمارات
سه تیر گشته و بتماشای بستان مشار الیه رفته پس از آنکه بستان مشار الیه را سیاحت نمودیم
چندان تعریف ندیده و در آن اینقدر بود در هر بستان بهتر از سایر بساتین بود و بعضی از نک

و ریاحین فرنگستان و در آن بستان نقل آورده و بعد از تماشای بستان بطرف دیگر انجناب رفته بودیم که اکثر
از وحوش و طیور بلاد در آن محل جمع نموده اقسام طیور در آنجا دیده شد چیزی که بنظر انجناب تازه بود یکی
داشت مخصوص یک حقیقت مرغ کوچک بود که سران زرد و زرگ رنگ مثل جعفری و بالهای آن سفید
و پرهای البته بقدر [illegible] است [illegible] و در ملک عجم بهم نمیرسد و منقار سفیدی دارد
بسیار خوش آواز است صورت آن بهتر از بلبل است باری از نوازش [illegible] لذت
و معاودت بمنزل خود نموده چند یومی از بغداد بجهة شدن لازم است مختصری از احوالات تاریخیه
آن ذکر شود الحق عروسه البلاد عجب مملکت آباد و معمور بغداد از اقلیم چهارم است و از بلاد
منصور
عراق عرب محسوب میشود بانی آنجا ابوجعفر دوانقی بوده است که از خلفای بنی عباس است و آن
در صفت اتمام و [illegible] آن بلد نموده در زمان [illegible] و عهد بنی عباس عمارات آنجا با تمام انجامید لفظ
بغداد مرکب است از بغ و داد و بغ نام بتی مشهور است که در ایام جاهلیت اعراب
عراق پرستیدندی آن صنم و [illegible] و داد کلمه ایست [illegible] بمعنی بخشش است و در زمان
سلاطین ساسانیه مدینه مداین معمور بود در آنجا نیز آبادی و معموری بوده و محل [illegible]
که موسوم [illegible] در آن مکان بوده و معبود جمعی از جهال است و بعد از استیلای عرب بر عجم
و تصرف سعد وقاص مملکت مداین و ایران و [illegible] عجم را آنجا نیز رفته با انهدام [illegible] و
پس از خرابی کوفه و تفرقه مردمان آن ناحیه جمعی کثیر در بغداد اساس [illegible] گذاشتند تا در زمان
ابوجعفر بنای عمارت آنجا شد و در عهد خلفای عباسی دار الخلافه گشته گونه

در زمان خلافت المعتصم بالله در آنجا مرتبه [illegible] بود که مکان خلافت بر خلیفه تنگ بوده در سمت فرنگیان در کنار شط
شهر بزرگی را عمارت کرده و در این سمت [illegible] آباد و بیوتات متصل گشته [illegible] سامره بعد ایست و آب دجله
از وسط آن معموره روان و [illegible] سابق براین بغداد عتیق بوده که در زمان خلفا معمور و دار الخلافه در این طرف بوده است
از آنکه زمین این طرف پست و آب دجله مسلط بر زمین بوده است چندین بار از [illegible] گشته و اغلب عمارتش [illegible] آب گرفته [illegible] از
آن این طرف را معمور نمودند و عمارات عالیه در آنجا بنا کرده و آباد در آنجا اغلب بواسطه زوار اماکن شریفه و اغلب
منافع ایشان در تردد اهالی ایران و مملکت عجم میشود آب دجله بسیار گوارا میشود [illegible] دیگر در آنجا
وفور دارد مذهب اهالی بلد سنت است صباح و مسا بزیارت قبر امام اعظم شیخ عبدالقادر را ادراک نموده [illegible] بسیار [illegible] و
دولت خود بهانه جو میباشند و زنان اهالی آنجا عرب است ولی بواسطه سپاه روم ترکی را میدانند و حرف میزنند الحق در
تصرف سلطان محمود سلطان روم است و از جانب [illegible] پاشا بامر حکمرانی معمور و اغلب [illegible] باعث خرابی و اتلاف گشته
اهالی است و در معموره [illegible] قریب [illegible] و ترکیب هلال [illegible] است جمعه بیست و ششم شعبان المعظم [illegible] بکاظمین ع (١٢ ٥٢)
رفته در حین مراجعت به بغداد در طرف [illegible] جمعیتی میشد [illegible] کرده است [illegible] قائم مقام [illegible] باشا بود که
کنند
بنا شد [illegible] در آن دیدم [illegible] که دنیا [illegible] است که کسی حسرت [illegible] خورده باشد چنین [illegible] قائم مقامی
سفر
سبحان الله مالک الملک و معاودت بمنزل خود نموده چهارشنبه یازدهم جوشه انجناب را خیال فرنگستان در نظر بوده و [illegible] سفر
لا محاله [illegible] خواهد کشید و با زمانی که انجناب در نجف اشرف میبودند بجهت [illegible] ایشان [illegible] بود که [illegible]
ایشان باشم بنابراین فروغ الدوله و اسکندر میرزا را مقرر گشته که بر سر عیال و بازماندگان انجناب بوده و [illegible]
از بغداد متفرق گشته [illegible] نموده روانه بنجف اشرف شدند [illegible] و فراق برادران چه روز و شبی بر انجناب گذشت

و انجناب چونکه منظورم از این سفر گذرانیدن کارهای کلیه و رفاه حال خلق مملکتی بود بنابراین لازم آمد
کمی [illegible] برادر مکرم معظم محترم والیه همراه باشد لهذا اورا اختیار داده و از
عقیل خود اورا آگاه نموده در این سفر همراه بوده باشد [illegible] فرستاده و [illegible] داده و خواهش
تشریف آوردن ایشان را از کربلای معلی نموده قسم شعبه کرده بودیم [illegible] کرام از کربلای معلی وارد کاظمین
شده و انجناب بجهة دیدن ایشان بکاظمین رفته و بمنزل رسیده ایشان جمعیت کثیری از
اعراب و اشراف بغداد و اهل حاج در آن مجمع جمع بوده و مشغول قرار و مدار حرکت حاج را با محمد
[illegible] و انجناب هم در آن مجلس نشسته پس از گفتگو بسیار قرار داده شد
که [illegible] از بغداد الی شام [illegible] تومان [illegible] و [illegible] فلان مشروط بر آنکه
در عرض راه و منازل از [illegible] حاج مطالبه نمی و محمد [illegible] قبول نموده و صیغه خوانده و از
آن مجلس برخواسته و هر کس بجهة تدارک سفر خود رفت و انجناب [illegible] در منزل [illegible] کور ایشان
میرزا توقف نموده فردا صبح به بغداد مراجعت نموده مشغول تدارک سفر خود بوده جمعه [illegible]
جناب [illegible] سلیمان [illegible] بکاظمین چند از صاحبه معظمه نواب علیه و محب واقعی جناب [illegible]
که اشرف و الا بود انجناب [illegible] تمام مضامین [illegible] جات مشعر بر توقف نمودن این سفر بود
و انجناب ملاحظه احوال خود را نموده [illegible] تمام خیال متوجه بانجام [illegible] بوده [illegible]
مرتبه بر حیات در این حالت ترجیح میدادم لهذا نصایح ایشان مفید نیفتاد و جواب [illegible]
[illegible] بیست و پنجم ماه مبارک رمضان برادر مکرم مهربان والی از کربلای معلی وارد منزل انجناب گشت (١٢٥٢)

از دوری برادر مکرم نهایت شعف و بهجت رخ داد و چهارشنبه [illegible] ماه مبارک از بغداد حرکت نموده خود
بکاظمین رفته بنه و چادر و اسباب در خارج شهر کاظمین در اردوی حاج زده و خود انجناب در خانه
حاجی عابر نامی فرود آمده روز دو شب در آنجا بوده و روز دیگر از آنجا حرکت نموده با اردو آمدیم مفدم ماه
مبارک از خارج شهر کاظمین حرکت نموده و باتفاق قافله حاج بشر الشیعه الحق خالی از تعب حاج
عجم که در مدت عمر خود بوار [illegible] و [illegible] اسباب و [illegible] باشند باقی [illegible] از [illegible] خود
از روز [illegible] خانه [illegible] تا و تمامی اسباب [illegible] در [illegible] منزل نمودیم بیستم ماه مبارک رمضان [illegible]
صبح از آن منزل حرکت نموده باتفاق قافله حاج روان شده انجناب و برادر مکرم والی در کجاوه نشسته [illegible]
نمودن [illegible] از روز [illegible] اوقات تلخ گذشته چهار فرسنگ راه آمده در بیابانی منزل نمودیم
بیست و یکم ماه مبارک [illegible] در آن منزل توقف نموده جمعی از اعراب بادیه وارد روز
در نزدیکی منزل داشته پس از اطلاع از ورود حاج بجهة تماشای حاج بسر منزل ایشان آمده از آنجمله
شخص عرب [illegible] که [illegible] صید نموده بجهة انجناب هدیه آورد از آن شخص [illegible]
[illegible] صید نموده جلاب گفت که [illegible] صیادی همراه [illegible] انجناب طالب تماشای [illegible]
[illegible] دست در صید [illegible] نموده [illegible] بر سر [illegible] با انجناب [illegible]
جلاب گفتم که وضع صید [illegible] در پشته پنهان [illegible] میخوانند [illegible]
این [illegible] بیان کایشان [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] بر [illegible] آورد فی الحقیقه
الحق از هر گونه صیادی [illegible] بجز این [illegible] و عقل [illegible] در هم بیست و دوم رمضان

از آن منزل حرکت نموده مرتبه‌ای هلاکو بود که اکثر زوار را حالت بیان نبود قدری راه که طی نموده بلوه مهر والیا
در کلیدی نشسته و از جانب بواسطه زحمت و اوقات تلخی منزل قبل بوالنزح حیک با بستر باکاده بر زمین خورده
والی بزیر ستر مانده و هر مرتبه بر زمین فرود آمده امید حیات نبود از آنجا که فضل پروردگار شامل
بود باد جوی او را بر روی بستر بهر بود بالقسم اقبال صد هزار سید صد هزار بار شکر پروردگار را بجای آورده
قدری راه که طی نموده گراز بسیار بزرگی خوبی را در میان قافله حاج انداخته کفش حاجی بیچاره را می‌انداز بود و
پیاده می‌آمد باد رسیده و ران او را از دو مرتبه بریده الحکم لله الملک شخصی مخوار تیمور میرزا که بالای اسب بود
انداز از الضرب گلوله از پایش درآورده و شتر آن جانور را از سر حاج بیچاره رکوانید ساعت بغروب مانده در
بیابانی رسیده فرود آمدیم در تفحص آب برآمده هر چند باطراف حاجیه تفحص آب نموده اثر ظاهر نگشته
عاقبت الامر پس از تجسس چند گودالی بنظر رسید چگونه آبی که انسان از شدت تعفن آن آب از
نماید قدم آن حوالی نمی‌گذاشت لکن خود لیلاب بادیه نیز قوت آشامیدن آن آب را هم نداشتند اشرب الی الحج
آب بر تشنید کار بمرتبه رسید که خلق نزدیک بهلاکت رسیدند لا بد تر از آن آب آشامیدند پناه بر
خدا که چگونه آبی بود امروز در آن منزل ویران توقف نموده و شش فرسنگ راه آمده بیست سیم رمضان
از منزل حرکت نموده با حالت خراب و کام تشنه امروز لیلة العطش در قافله حاج آیا باقی نبود
معلوم شد که قطع منزل نموده باشند چهار فرسنگ راه آمده تمام آن ریگ زار فرود آمده در تفحص
آب آمدند چشمه در آن بیابان بهم نرسید پس از تفحص بسیار قلیل آب با ریگ در زمین پست
جمع شده بود و شغال در آن آب افتاده و مردار گشته بود چون خالی از آن حال خلق تشنه نموده بنابر آب

نخورده ملاحظه بعرض جناب آقا سید نصرالله مازندرانی در دارالخلافه طهران مشغول ترویج امور شرعیه
مجوز نبود بترتیب این عرض شد و جناب ایشان حالت حاج از شدت عطش ملاحظه فرمودند و خلاف شرعیه
حکم بر خوردن آن آب نجس فرمودند یوم چهارشنبه بیست و چهارم طلوع صبح از آن منزل حرکت نموده
عرض راه گله آهوئی بنظر رسید و در مدت خروج از بغداد دیده حاج موکب بیست و کسری آهو شکار
نبود هر یک نفر تیمور میرزا رفته و گفتند که قوه در این گله آهو شکار نموده ما را از گوشت شکار حظ نمائید تیمور میرزا
هم قبول نموده عازم بیاید آن گله آهو شده و تفنگ خود را بطرف آهو انداخته ما شاء الله عجب تفنگی
انداخت که آهو در لحظه غلطید خلاصه امروز احدی در آن حمیت بهیچ وجه شکار نموده آفرین و تحسین از
خلق بلند گردید چهار ساعت بغروب مانده جمعی از اعراب که محافظت و محاربت قافله حاج
می‌نمودند قراول ما بود خبر آوردند قریب سه هزار از عرب بیابان گشته اراده ایشان غارت می‌نمودند
خلق قافله که اینجا رسید بسیار ترسیده و بر فراز تپه خود را رسانیده تهیه و مهیا و مستعد جدال
بودند مراقب را ایشان قافله کرده سبحان الله چه حالتی از استماع این قضیه بر مردم بیچاره دست داد
و بلاد دیگر کلام تیمور میرزا که باید مستعد و هر یک از قافله که با خود قاطر دارند و علاوه همه از میانه
حاج حاضر شده و بقدر سی نفر تفنگچی از محمد تقی‌خان همراه بوده در جلوی قافله بفاصله نیم فرسنگ روان شده
قریب بیک ساعت رسیدیم شخص عربی که از اعراب گشته در میان آمده بسیار طلبیده و از جانب حاج تیمور میرزا
خود حرکت داده قبیل رفیق او در مقابل گشته و قدم نموده که از ده رکاب نموده باشند و اتفاق عرب
ملاحظه نموده تیمور میرزا قریب بیمیراوی رسیده مرخص به تیمور میرزا و تیمور میرزا خلوا و هر در هنگامه قدری نزدیک رسیده تیمور میرزا

حرکت بازفرس سکوم بالا بنظر درآورده تفنگ را آتش داد که گلوله بر خورده غلطید و سواران دیگر را فنیمه ملاحظه
و تفنگچی‌ها شلیک و بیابانی نمودند که بر اتفاق ایشان شدند طمع موقوف نموده از ما دور گشتند پس از اینکه قدری
راه گشته در بیابانی در قافله حاج مرده کنار دو خانه خشک قدری آب ریگ در بیابان جمع شده بود منزل نموده الحق
فرج البار شده بود و عجب آب خوب بهم رسیده مردم بسیار خوش گذشت امروز شش فرسنگ راه قطع نموده بیست و پنجم
از منزل حرکت نمودیم قافله از کثرت تشنگی برقرار نشدند بیست و ششم از منزل حرکت نموده شش فرسنگ طی نموده
بمنزلی رسیدیم آب بسیار بیسیم ریختند بیابانی از حد بر خلق خوش گذشت بیست و هفتم از منزل حرکت نموده
امروز تمام البیابان و کوهستان بود با وجود شدت گرما و بالا از حد خلق سختی گذشت بعد که بمنزل رسیدیم قلیل آب بیابان ریختند
امروز پنج فرسنگ راه طی نمودیم بیست و هشتم چون که بقدر پنج نمود و بالاتر از کفایت آن در ره بهمراه بر
داشته بود در منزل بر نمود بسیار امروز از طلوع صبح الی غروب آفتاب راه آمده رسیدیم بشط فرات پس بآن شد آیا
بار شد و خوف آب آمده و کلم نمودن ما را دیگر ما کام تشنه در آن بیابان فرود آمده محمد تقی‌خان اخوا کشته
از ادا خوف نموده آب تمام مردم از عطش هلاک شده همان جوئی در چهار فرسنگی بهمان شط فرات است
و بسیاری از حاج عرب از خوف به زیر بیابان بود ایشان تشنگی تا نصف شب آب برسد و در حین قافله
که در محمد تقی‌خان حکم نموده هر کس بجهت تحصیل آب رود و از خوف هلاک و تمام بسته شده و بعد از آن
آب رسید کامل گشته کاملا تفحص و از تفحص قراولان قدری آب را بر دوش آورده خدا گواه حال است
که این حالت بر دل‌ها که قطع نظر نموده بالا حال که چون که گذشت از غم بیشتر نموده کفر و نمودت ایشان اورده را فرسنگ‌ها طی کنند
تفحص تقی‌خان آب بهم محمد تقی‌خان در فتح که بقیه بی‌سر و پا شیا ... نام خود گشته بر حوض بگوید

آب آورد ... ولی سلطان کم که و دیگری گو هر صبح یا از گشته این بیابان در این رفته عاقبت الامر یکی
از این تعویق لا علاج شده در نصف شب بازگشته جماعت محمد تقی‌خان ... هر چند سخت کلام متم معطل برای ما این ایام
چنان زبان خشک شده بیان مطلب ممکن نبود و از صد کلمه یکی را که حالی شد او از عطش قوه جواب نداشت
مانند اینکه گفته شد که تسلی داد که فردا قریب بظهر انشاء الله خود بشط فرات خواهیم رسید هر چند مهیا حیات
تا ساعت دیگر نبود لیکن باز تسلی قلبی بجهت دلها که خواهیم رسید حال تحریر صبح بیست و نهم است هنوز آب نرسیده
قیامتی در بیابان حاج برپا شده نهایت از تیمور میرزا از تشنگی قریب بهلاکت که هر بر سر جادر رحمت
شربت آب میرود جواب نمیدهد تشنگی زیاد از حد تشنگان هنوز بعوق نرسید فریاد العطش چه بیابان را بر
الکون گرفته اول صبح طلوع آفتاب از تفضلات حضرت باری جمعی از طلب آب رفته بودند مراجعت نموده
و آب فرات را در کمال خوبی و سردی آورده به دوش دادند و لیس از کثافات تطهیرات بعمل آمد شکر الهی را
بجای آورده و بر حسب حکم از ... تطهیر کم تطهیراً و از آن منزل حرکت نموده قریب دو فرسنگ تا غروب آفتاب
طی نموده بر روی کنار شط فرات رسیده در عرض راه که می‌آمدیم تیمور میرزا الوار اسب بود در بیابان آن عبور
حاج لا بد از آن رسیده بود سوراخ بسیار بزرگ در مقابل بود طی الله اکبر نام تیر از بیابان از این قافله بود
نظر در آن سوراخ افکنده و دیگر افعی خواهد ... به خلاف اخبار تیمور میرزا دلها ... که حاج شاه الله قریب
رسیدیم افعی حسین نمود که باور از ده باشد یا بو فرار نموده تیمور میرزا بضرب گلوله را مقتول نموده و شتر آوردند از مردم
که تا نمود این قضیه در روز سلخ رمضان واقع شده غروب آفتاب بمنزل آنجا رسیده به طریق بود شب را بسر برده
روز شوال از آن منزل حرکت نموده قریب پنج فرسنگ ابو لبطه فرات رسیده و دو سه ساعت قریه سماوه بگذشته

(۱۲۵۲)

شد و عروض [illegible] که اولیت ضعف بزمین خورده و [illegible] بیست [illegible] بزمین خورده [illegible]
[illegible] غلطید بطریق [illegible] در [illegible] و با چوب [illegible] رسید [illegible]
ساعت بغروب مانده کنار شط فرات منزل نمودیم [illegible] بسیار می آید [illegible] الحمد لله [illegible]
[illegible] ولی بجهة [illegible] و دو [illegible] نگذشت از جمله [illegible]
[illegible] کنار شط [illegible] متعدد در حرکت آب [illegible]
اب از پایین بالا آورده زراعت میکنند و تمام کنار شط از حد بغداد تا انتهای [illegible] فرات
بهمین طریق زراعت می نمایند یوم [illegible] و عبور از فرات توقف نمودیم الحمد لله
[illegible] ظاهر گشت و شب جمعه چهارم توقف نموده در بار کردن و حرکت دادن [illegible]
[illegible] الحق خیلی [illegible] در سفینه گذاردن [illegible] یوم شنبه پنجم [illegible] از شط عبور نموده و در
الطرف شط توقف نموده [illegible] می آید یوم یکشنبه [illegible] سید طاهر [illegible]
[illegible] در [illegible] از دو چادر [illegible] قدری [illegible]
[illegible] بطریق [illegible]
[illegible] تمام [illegible] نمودیم [illegible]
قدری [illegible]
[illegible] قدر [illegible]
[illegible] که [illegible]

[illegible] در میان شط فرات [illegible] اطراف [illegible] آب [illegible]
[illegible] از بغداد [illegible] شام [illegible] یک قریه [illegible] از بغداد [illegible] جنوب [illegible]
[illegible] و سمت شمالش [illegible] و مردم [illegible] صاحب جمال [illegible]
[illegible] در [illegible] شط [illegible] العرب [illegible]
[illegible] آمده [illegible] قدر [illegible]
[illegible] اطراف [illegible]
بسیار می باشند [illegible] روز از کنار شط حرکت [illegible] فرسنگ [illegible] منزل [illegible] حرکت نموده [illegible]
[illegible] جمعی از اعراب [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] قافله [illegible] جمعیت اعراب [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] نموده [illegible] منزل [illegible] بسیار
[illegible] طهارت [illegible] نماز [illegible] طهارت و وضو [illegible]
[illegible]
[illegible] حرکت نموده [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] طرف [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] در میان [illegible]

أب

[illegible] از منزل حرکت کرده
[illegible] آب [illegible] و قرار [illegible] منظر [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] طرف [illegible] فرسنگ [illegible] اختیار [illegible] طرف
آورد [illegible] آب روان [illegible] حالت [illegible]
پس از [illegible] صحرا [illegible] در زیر [illegible] در [illegible]
[illegible] قافله [illegible] منزل قرار [illegible]
[illegible] و شکر خدا [illegible] آورده [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] اعراب [illegible] آب [illegible]
[illegible] یوم جمعه [illegible] حرکت [illegible] فرسنگ [illegible] منزل [illegible] حرکت [illegible]
تا غروب آفتاب [illegible] فرسنگ [illegible] منزل [illegible] از آن منزل حرکت نموده
[illegible] فرسنگ [illegible] چاه [illegible]
در وسط آن چاه [illegible] آب [illegible]
منزل [illegible] الحق عجب چاه [illegible]
[illegible] چاه [illegible] حضرت

وانهائیکه از تشنگی [illegible]
با سفینه [illegible] روان شده

سلیمان [illegible] حضرت [illegible] بیابان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آب [illegible] اطراف [illegible]
همین [illegible] حضرت [illegible] چاه [illegible]
چاه [illegible] آثار [illegible] باقی [illegible]
جمعی [illegible] زن و مرد [illegible] در میان [illegible]
[illegible] مشهور [illegible]
[illegible] جبال [illegible] مکان [illegible] جبال [illegible]
[illegible] جبال [illegible] اعراب [illegible]
تمام [illegible]
[illegible] اعراب [illegible]
[illegible]
[illegible] اعراب
[illegible] حضرت [illegible] بر سر چاه آب [illegible] یک دفعه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] تفنگ [illegible] جمعی [illegible]
بر چاه [illegible] جمعی [illegible] هزیمت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غروب آفتاب

[illegible]

از ابدان ما متروف و ترکول شده و با قونسول سند علامه به انوار صبح بر روانه شده رفته
پس ترجمان را با سه نفر سرد به شب را در خیمه خفتیم امروز یوم یکشنبه پنجم صبح از آن منزل حرکت نمودیم
در شهر رفتیم قریب سه چهار فرسخ است تا آنجا آمده نماز از تمام صبح بالا شده ایلچی خانه
در نهایت صفا است [illegible] فرش [illegible] اسباب علیحده گذارده پس از ساعتی نهار [illegible]
در خصوص [illegible] عرض نمودم قسم دیگر [illegible] ایلچی نهایت [illegible]
[illegible] وجهی نزول آمده [illegible]
[illegible] کثرت [illegible] از وجه تجارت [illegible]
[illegible] اگرچه [illegible] ولی [illegible] الکل [illegible]
[illegible] در ایلچی خانه منزل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پس از صحبت چند تکلیف نمود به جز از خانه مراجعت [illegible] متوقع از مرحمت سرکار چنانم که شب بنده خود را سرافراز
فرمایند و اینجانب امر سرکار الیه را که در حسب التماس ایشان نیم ساعت به غروب با منزل ایشان همه جا در باغستان
و کنار انهار روان گشته تا قریب به حصار شهر جانبیت نزدیک بود با بالیوز آن مجلسی تماشا و تفرج خوش
الحق عمارت خوب و جای با صفایی باشد و اکثر میوه‌جات آنجا مقابل میوه‌جات فرنگستان و رست نمود از
دوستی کمال تعارف نمود [illegible] زن بالیوز و زن دیگر از اکثر تصاحب و خود بالیوز را تعارف کرد
در آن مجمع حاضر بود و از هر قسم صحبت داشتند که تفصیل آن باعث تطویل کتاب است بعد از آن مجلس برخاسته
عمارتی در باغ سعادت و طراوت به نظر رسید اقسام اغذیه و اشربه حاضر ساخته پس از صرف غذا مراجعت
بمحل اول نمود خبر را تا نزدیک داشته باشند به آن چراغ بزرگ بسته گلیم تا بالا [illegible] بود و بود در دیوار
دیوار سنگ بر آن ملک بود نقش صیقل ولیکن بود به مراتب صنعت آن از بود بهتر بود جمیع
چراغ انجمن از همین قسم بود بحث از شمشیر در میان آمد قلیان آورده که اردو
[illegible] بود و نشانه و بیت چیزی [illegible] که این تیغ را [illegible] باشد بعد از آنکه ملاحظه کردیم و اصرار
بالیوز را در تعریف آن دیدیم گفتم اگر تعریف کنم بجا است و دلیلی بر عدم رشته ما خواهد بود و اگر
مذمت کنم باعث دلگیری او خواهد شد بنابراین قلیان را می‌کشیدیم قدری که دیدیم شمشیر مذکور
در دست حسام الدوله بود اشاره نمود تا در قلیان کشیدن [illegible] حسام الدوله با سر آن تیغ را
به شیشه یا آتش گیر بود خرک آتش را از منقل [illegible] و بر سر قلیان گذاشته بالیوز دید این تیغ
به مصرف [illegible] رسید به نظر ما نیامد [illegible] بسیار خوش آمد بعد از آن [illegible]

[illegible] موافقت با او خواهیم کرد
در بین صرف غذا گفت شنیده‌ام شراب فارسی خوب [illegible] دفع باد کند اینها که خوردیم از سکونت است
[illegible] الحاق افتادن
[illegible] بالیوز [illegible] یوم سه‌شنبه [illegible]
وقایع [illegible] یوم چهارشنبه هشتم [illegible]
(۲۵۲) [illegible] یوم پنجشنبه نهم وقایعی واقع نگشته و یوم جمعه غره [illegible] و وقایعی واقع نشد
یوم شنبه دوم ابراهیم بیک تاجر [illegible] سلام آورده
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لازم بود از صاحب خانه [illegible] ابراهیم بیک جواب گفته رفت به منزل خود یوم یکشنبه سیم نیز
واقعه‌ای واقع نشد یوم دوشنبه چهارم باران شدیدی آمده خانه‌ها اکثر خراب شده و در این سال [illegible]
برف آمده [illegible] یوم سه‌شنبه پنجم نیز برف و باران [illegible] می‌آید
یوم چهارشنبه ششم بالیوز به عزم ملاقات وارد منزل ما شد [illegible]
بعد از اظهار [illegible] در میان آورد و آغاز وقایع مابین پادشاه [illegible]
تحقیق نمود ما هم وقایع احوال خود را بیان نمودیم [illegible]

در ملک ایران [illegible] بسیار [illegible] کار [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] که تکیه [illegible] بزرگ
[illegible] بالفعل [illegible] ۷ شاهزادگان ایران هم
[illegible] دولت روس و دیگر دولت سلطان محمود قیصر روم [illegible] روس [illegible]
ایلچی [illegible] ولایت ایشان اتصال به مملکت ایران دارد
[illegible] دولت عثمانی و سلطان محمود [illegible] اختلال در میان خود
و محمد علی پاشا امروز در ضعف [illegible] ضعیف [illegible]
منحصر به دولت [illegible] داریم و اکنون [illegible] از جمیع دول
بنابراین [illegible] چنان تصور نموده‌ام که در بغداد
رفته [illegible] بالیوز [illegible] منزل نموده و در [illegible] ما
آمده [illegible] از جمیع [illegible] منتخب [illegible] جواب [illegible] تمنا و مقصود [illegible]
ملوک [illegible] به دولت [illegible] تمنای [illegible] خواهد بود [illegible]
[illegible] بالیوز [illegible]
از بزرگان [illegible] جمیع مردم [illegible]
خود خواهید رسید پس از ساعتی [illegible] بالیوز آورده خورده نهایت تعریف را
کرده در ملک فرنگستان تا [illegible] نوع اختراع و تصرف را نموده [illegible] به نظر درآید و

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در تماشای هر قسم مرغی بریان خشت و بیکی در آن ساعت و مرغزار بعقب آن مرغان روایت و
غوغا میکردند عاقبت بالیوز باغ گشته و ضلالی نخواسته بنا بر آنکه چشمان شاه ... بر روی حوی کار رسید
و آزرده گردیده گفتم که چنین تو تیز از روی ... تا امروز تصور نمیکردم چنانچه اهل فرنگستان حسنی ضعیف الفکری
و جاهایرا ملاحظه نماید دقیقه از افراغ نکرده هر روزه با پادشاه و شاهزادگان با مشغول صید الفکی
و تفرج بوده باشید طیور که زده ... بود تمام ... بالیوز صاحب بخانه ... صاحب ... و باتفاق ... ساعت
یوم ... به انجام ... یوم ... به ترجمان آمد بجهة زیادتی فراح لندن ... صحبت ... از خواص ... را
... انقباضی ... چنین قرار رفتن بخانه بالیوز بود لهذا ... بالیوز رفتن ... و ...
داشته یوم ... طرف عصر ... بالیوز ... از منزل خود ... بخانه بالیوز بود رفتیم ... در
... در کنار انهار روان و ... شکل ... جاکر خان ... از جام مدام ... گردید ... تکیت
دلبری ... کرفته و از اقداح ... با هنگامه نغمه پرداز و ... در آن مرغزار جنت طراز ... آواز
... و فضا بود اکر ... خطا بود ... کنان ... بخانه بالیوز
صاحب ... با استقبال آمده ... و اکرام ... آورده ... نشستیم و ... هنکام غروب آفتاب بود
بارهجت از شکار و صید افکنی پادشاهان ایران ... و شکار ... سلاطین قدیم چنگیز خان و بهرام گور و
شاه مرحوم ... شاه ... بجهة بالیوز ذکر کردیم بسیار تعجب نمود بعد که مغرب شد ... مشغول گشته
... بار دیگر ... بعد از نماز ... لیالی سابقه بر سر میز ... غذا ... صرف ... از
جمله اطعمه ... که ... بود ... برآورده ... آن که ... طبخ ... دلمه

بود ... تا حسین ... مشغول کار داد ... بعد صرف ... بار دیگر ... بعد از صرف غذا ...
... با صاحب ... کرفته بمنزل آمدن نشستیم ... میان آمد بعد ... صحبت
... در شام ... ذکات(?) ... صاحب ... (الالالا)
... در ... یاد کرد ... در ... انجمن ... در ... کرده ...
مصطفی ... در منزل ... حال ... عرض ... کتاب آورده ... قاری ... و طرق
قراء ... تفصیل ... نمود بعد از مطالعه آن و تماشای کتب ... در آن منزل ... آورده
بجهة هر یک از اخوان ... اعلاحضرت ... ترتیب ... بود ... یوم شنبه
... از ... در بستان بالیوز ... ملتفت بود با انواع ریاحین آراسته و ... کلها
... هر چند ... خزان بود ... شکوفه و ازهار ... بود ... شکفته ... طراوت
... نمود قدری ... از ... ویاران ... دیار ... چند ... بمجلس
رفتیم بالیوز ... آنجا ... صحبت ... در میان آمد بعد ... دست ... صاحب
گرفته بر سر میز ... همه گونه طعام ... طبخ دلمه بود ... ظباخ ... طبخ دلمه بود در میان
آورد بالیوز از آن خورش خورده بسیار تعریف نمود ... از ... ضبط نمود بعد از صرف غذا
... مراجعت ... بالیوز گفت ... طلب ... که اولا ... خارج ...
در لندن ... بسیار ... نمود ... هر قدر ... خود ... همراهان خود ...
کرده ... در سالی ده هزار ... نفر ... خارج ... کار ... ایران

دارد ... کمتر از یکسال ... نخواهد کشید و در ... فرنگ ... یکانه ... خود
بخانه ... دیگر ... از خود خانه ... نمود ... از فرش و ظروف و تمام ما یحتاج آن ... است
که ... محتاج ... نیست و اکر ... پادشاه عجم و پادشاه روم هم بعزم ملاقات شاه فرنگ روند
بایدر خانه ... نمود مادام توقف در لندن در خانه ... باشد ... پادشاهان و شاهزادگان فرنگستان
... هر یک ... به لندن ... آمده ... در خانه ... برای ... آن را ... منزل ... ایل
یکی از امرای معتبر پادشاه را ... دارم ... که او ... باو ... و ... نمود
و حقیقت احوالات و منظورات را ... خواهم نوشت ... نمود ... انشاء الله ... از امروز ... دیگر
مرکب ... بندر ... پورت ... بعد از ده روز دیگر ... از آنجا حرکت ... به پورت
رفته باشید ... مرکب ... توقف در پورت ... اخبار ... کرده
مراجعت خواهد نمود ... رفته باشید ... امکان ... بیرون ... هزار ...
... برده ... رفته باشید و تا لندن تمام خدمات ... یکتا ... جهاز ...
و جهاز ... را در عرض ... روز ... لندن ... هر جهازی که ... آمد
شاید ... از ... ابواب ... از جهة احتیاط ... معین نمود ... وقت
آدمی را ... بعد از ... مطلع شدند ... او را ... مرخص نمود
بهشت فرنگ ... آن ... و اسم ... در شهر ... واقع است
(ظاهرا مراد ... باشد) ... لندن ... ست

... تمام ... که او ... پسر پادشاه و سایر وزراء ... رسیدند پس از آنکه
وزراء ... رسیدند ... فرق ... در ملاقات ... فرق نیست ولارد ... پسر پادشاه
نهایت لطف ... دارد و همه روزه ... معلم است ... شاهزاده ... قسم ...
... و همچنین لارد ... وزیر اعظم ... کمالات ... نهایت مهربانی و محبت ... وزیر
اعظم است ... صاحب ... مملکت ... نهایت ... و کمال
... خواهد نمود بعد از چند روز ... آمده ... لازم است ...
... اگر ... در لندن توقف ... لازم است ... امیر ... وزیر ...
... در منزل ... بعد ... روز ... پسر پادشاه ... شد ... وزراء ... تکلیف
... پادشاهی ... مناسب ... پسر پادشاه تحقیق ... باشید ... چگونه ...
رفتار ... باشیم ... پادشاه عجم ... رفته یا ... رسم فرنگ ... روم ...
همین مطلب ... عرض خواهد نمود ... خواهد آمد ... که او ... داد ...
و بعد از رسیدن ... پادشاه ... حضور دارد ... رفته ... ملاقات ... آورده باشید
و اگر حضور ... پادشاه ... که ملکه باشد رفته ملاقات ... تقدیم ...
... هر یک از امراء ... ملاقات ... آورده باشید و هر وقت ...
... دست ... صاحب ... گرفته بر سر میز رفته ... نشسته باشید هر گاه غذا ...
در نظر ... ایران ... ملاقات ... باشید و بعد از صرف غذا ... منزل

مرجعت فرمایند و هرگاه شاه یا پادشاه یا هر یک از وزرا انشسته باشند همینقدر یک ان داخل نمود تمام خلق برخواسته
وصدر مجلس باو واگذار خواهند نمود بار این قدر تعارف با زن ها بعمل می آورند بهتر است و امرا و اعیان هر روز
سوار بتماشا گاهی خواهند بود و عجایب چند بنظر تا خواهد رسید که اگر ده سال انسان در شهر لندن بسر برد نصف
شهر را نمیتواند درست سیاحت نماید و هرچه در عالم هست در لندن می یابید لیکن لعمیت گران و این فصل گرما
بلندن سیر و سیر فصل بهار لندن می شد کمتر شاهزادگان فرنگستان در لندن حاضر شده و از اطراف
ممالک درین فصل بلندن می رسند بجهة تماشا لیکن تغیرات بسیار گران است و اگر بخواهید که کال اساک را در بحج
نموده باشید کمتر از سالی ده هزار با جنیط نمی توانید خارج نمود و تعیش العین خوب نیست

کرایه چهار ارابه روت از لندن تا الیاجنیطی — کرایه خانه بهتر در هفته ... اثرنی — کرایه عربانه در هفته ... اثرنی
مواجب صفر اوارد در هفته همه اثرنی و نیم — مواجب خدمتکار در هفته سه اثرنی و نیم — مخارج لو مبیه بجهة نهار در هفته لب اثرنی
مخارج روشنائی در هفته ... اثرنی — مواجب ... در هفته ... اثرنی — کرایه اسب کار در هفته ... اثرنی
مخارج مطبخ و غیره در هفته ... اثرنی — پارلمان ... لازمه در هفته ... اثرنی

شیخ ... مجموع ... لیکن ... بسیار ... منبت ... تمام ... پیش ... ببعضی ... از ان ... از ان لندن ... تماشا ... سیر ... لعیو و لهو ... جوانان ... بنده ... ساکن ... کرکنیه ... لندن ... دو کار ... تمام ... سیاحت ... لندن ... هر کار ... تماشا ... از ... ... مستحب ... بنابر ... اراحت ... و جمع ... باب ... ...

و خماران میخانه بصوت تار در کنار جویبار از راح ریحانی لعل یار شراب نابی در قدح و پیاله آمال

اسباب عشرت یا هر یک روزگار بساز کار و کمر خمار زجاج سیم اندام در کنار جویبار زینت نا لقلیستان بهر
نرگسی کرشمه داو نمی شد و دیده جا ایالت در این روزها اطراف انگلستان الا همه جا تا ان که تا منزل رسیدیم
قیمت نیست ولیکم وهم حرمت باید بداند و تعزیت نستیم ... جمعه پنجم ... ایام قبل از طلوع آفتاب از نصح نمودیم
منزل خود نشسته بودیم که قریب ظهر آواز عجیب کش ما سیل از دریچه های عمارت نگاه بکوچه نموده متردد
دیرگاهی رو دیوش غریبی در آن شهر است اول به تصور انکه شاید روز جمعه باشد بعد دیدیم که اضطراب ان
زیاده گشت زنها در کوچه ها بر سر پیشرت میدویدند و مردها از خوف جان چین بهر برخود میلرزیدند
و هر ساعت قدرت رفتار نداشتند بر کوچه و بازار بر روی یکدیگر غلطیده اطفال خورد سال مادرها را
بسینه گرفته و دیگری بر کتف و دیگری در بغل گرفته و بعضی را چادر زنانه و پاره را در قطع کو سنند و
کاو پنهان کرده و بعضی را در ماکولات و ملبوسات ستور ساخته از خانه بخانه و از بام به بام و دیوار فرار
خود را انداخته و صدای شیون از هر کوچه ها بر فلک آمد بطرف یقین در دل های تنگ خاک کیا میشد از هر طرف
آواز واویلا و وااخوتا با سمان میرسید جمعی از سپاهیان دیدیم که در برزن و داخل خانه شده در
بدر رفته طفل چهار ساله و دو نفر جوان و پیر و جوانان نوخواسته بازوها را با زر شان بریسمان بسته
و جمعی زنان با موهای پریشان و لباسهای چاک چاک خاک بر سر کنان در عقب ایشان نوحه کنان میرفتند
از مشاهده این احوال انقلابیه در عالم بهم رسید و از هر کس سوال می نمودم جواب درست چون زبان ایشان را نمی
فهمیدم نمی شنودم و از جمعی بعد از نفر سپاه و لشکر تعم و بعد از ان جمعی از سرباز و سپاهیان
با شمشیرهای برهنه در اطراف میدویدند بر بعضی ناقابل حشر ویکت و معبوده از هاج زده دید

طوری با قصر یری منموده اند اینهم در کوچه گرفته و قدری سیلیکه برده او را بجهه تعمیر بیرون ارا کعفر آمد از و تحقیق نمودم گفت
امروز نیلو نید عسکر سکیر زده بود ایران ادم از مال ها را از بازار و کوچه آیس جمع شده و دو به نفر اطفال و جوانان
از اهل محله و همسایه دو خانه با پنهان شده و اطفال و نقرزیک از خیابان بیرون و نفسان بحیله و شش میت و بیست
در اغتشاش یکدیگر غلطیده بعد و از خوف جان با نه نفر خود را در گنجه مسطور نبسته که یکدفعه جمعی از سرباز سیقاب
یکنفر آزاد و چهار چیت پاریتهای نموده چند روز بسمت توکر بار اختیار نموده بودا ارسته سپاهیان تعاقب او نموده در
خانه آزیخته آدم با وکیب شمشیر و تفنگ نموده و جمعی از مجروح ساخته از خانه بیرون نموده یکنفر آزاد جهانی بالیور
که در کوچه بود او را گرفته بسته و بوده با لیور از این منعنی مطلع گشته که بخانه او آمدی تروا دم او را گرفته از این
فقره مشتعل گشته مستر بان نام خزینه دار خود را با بابا سر جمان نوتوریف پاشا فرستاده اقتضاح کلی بریر
نوتوریف پاشا آورده و سر باز ها را آورده و بقرار واقع تنبیه نموده بار این از روز شنبه از روز گذشته تا کنسامعت
بغروب باقی است این محشر برپا بود یک ساعت بغروب باقی نوبه از شهر خشمه و منادی آوای الامان الامان بلند شد
مردم در هر جا که پنهان شده بعد بیرون آمدن مشتری انکه از بازار متولد شد از هر بلد دیگر که میرسیدند مصالحه کرده
مثل روز عید شادی ارت میداردند هر روز و بازار رونق بیرون آمدند که در میان ایشان مسافرت ده ساله فلو وقع شده باشد
بیاید گیر معاشقه گرفته و بعضی دیگر را در اغتشاش کشیده گریه خوشحالی بر ایشان دست میداد و نهایت تعجب
مادیم و ملاحظه که این چه طلسم چیپاشد ابتدا ان اضطراب و حال این خنده و گریه درهم مبارک باد و غلط بسیار در
نظر بود تا گفتم از اهالی شام که هر روزه بجهة خدمات و معاملات نمود با دام آمد او را تحقیق نمودم گفت مجمد علی
پاشا و ابراهیم پاشا در ممالک مستقرفه خود قرار داده اند که هر از نش دا لبس ماه در روز معین یک چند هزار

جمعیت صحیحا که یکدفعه در شهر و دهات و مزارع مامور بگرفتن آدم میشوند از طفل پنج ساله تا پیر شصت ساله هر کس را
از عبد و آزاد و سیاه و سفید گرفته بستجیر زنجیر و فلاح بنظر میرسد بنظر رسد گرفته بسته و بسرای پادشاه و بعد از جهه اطلاعات
در قلعه مکتب گذارده و بعضی را شیبوچی و بالابان و طبال نموده و جوانان را که یک ماه مشق سرباز داده بعد
ان جماعت صغیر و کبیر جمیع ایشان تمام را در نظام بسیار از حبشه و رومانه مصر نموده و جمعیت های در مصر هم از هم جمله
معمول گشته نظام انکار رونق شام میفرمایند و همچنین اهل دهیم ملک را در آن ملک نگذاشته چنانچه که از
هر ملک که هر کس را گرفته باد و ام الحیات دیگر وطن خود را نخواهد دید در شش ماه یکدفعه از هر یک شهر پنج هزار نفر جمع شد و خلق این
ولایت چنان ممنون شده که امروز که اطاعت نموده فلو وقوع نیست و بعضی از گرفتاری از مثل ممنونیت حیات تازه
خداوند عالم باین کرامت فرموده و هر از نش در مملکت و محروسه معمول محمد علی پاشا و ابراهیم پاشا که پیر مجید علا
پاشا باشد متغیر است و بیچاره آن زنان که بطوری ایشان گرفتار شده پیر برهنه هر زن و بستر و حجاب خاک بر سر کنان
خاکستر نشین گشته و نفرین میکنند بعد از ان که از شیون خود فارغ میشوند هر ملاحظه می نمایند بخانه خود و
بتعزیه مشغول میشوند و در تمام سال سبک و سیاق ایشان این قرار است مکان اله با دجو دستین نصیب عظما
و مفارقت کبری از دوستان و احباب العلاوه بلیات و توجیهات لاتعد و لاتحصی با اهل این ولایت میرسد
با سواد در و زیارتها و دیگر با از اهالی این مملکت با عیش و عشرت و مسرت و کیفیت بسر برده و دقیقه باطل
رنگها ذوات این فتح ارتباط نیست و چون نرکس و لاله بلیکدم با قدح و پیاله بسر برده کا نفحت
هنگام شکفتن در عیش و کمی دستی لیکن لیکها بسیر قاروی کنند لکان آدینه او خود نموده از
و بوش دار هر سهو بش غنچها از و این از حکمت حضرت رب العزت است که غفلت بر ایشان مسلط گردد

تا آخر الصعود باید دیده فاش نکنند و از نعمت آخرت در استغراق این غفلت بی‌بهره و بهره باشند دیم
امر دیگر واقع شد که یکشنبه بیست و دویم خواجه اسعد باشی ترجمان عرض نمود که امروز یوم الاحد و روز جشن طوایف نصارا است
و تمام اهالی این شهر از اناث و ذکور و صغیر و کبیر امروز بصحرا رفته و بساط انبساط در بیرون شهر از شکل بر پا است
و خالی از اسلوب و سیاحت نیست مایلم که مقصود ایشان سیاحت و تماشا بود با ستعلار باشی ترجمان را ساعت بغروب مانده
سوار شده از دروازه شهر بیرون رفته از جانب شرقی ولایت شام گلزار از شکوفه و صحرا از لاله و سبزه در کنار جویبار و
انهار روان بنظر درآمد که زبان تعریف از توصیف آن طراوت آن عاجز است نسیم صبح در اهتزاز و بلبل
بر روی آب همه مرغزار ... که شاخ از ازهارش طلوع ... هزار از شعر ... و ماهرویان نصارا
در فضای آن چمن بهر گوشه انجمن ساخته و آفتاب طلعتان ... در آن گلستان هر یک چون آفتاب تابان در میان
کواکب تابان و بر اطراف آن گلزار و خرد از افواج عاشقان و تماشاییان ... همه رفتار حلقه زده از
الفاظ سحر و لبهای ... احیای تازه و نشاطی ... از حاصل ... شکرلبان ... نغمه خوانان چون مریم
عهد عیسی ... و شیرین لبان ارامنه از شکر ... و قامت چون سرو آزاد مضمون و هزی الیک
بجذع النخلة تساقط الیک رطباً جنیاً دلبر ... علیهم ... دارد
... و ما بر سر انجمن ... تفریح ... بیاد ... و ...
در کل ممالک شام و دمشق معمول است ... کلاه بر سر ... باشند در هر جا که ...
اوراق ... جمعیت کم صغیر و کبیر یک ... بلند ... لهذا اقتضای ...
میدهد ... که روز ... طفیلی ... نمیشود ... افتاده

که ... قضا ... در خانه افتاده بود ... بالفعل ... ایشان ... خانه بود
میکنند ... خود را ... در کمال ضعف و نقاهت ... العطش ...
پس از آن محمود ... واصل شد غرض آنکه ... باید ... شدت ... و بواسطه همین ... از
... و قصبه ... سیاحت ... بغروب آفتاب بمنزل مراجعت نمودیم ... معلوم
... باشی ترجمان از جانب بالیوز آمده عرض نمود که مرکب ناری قریب است
به بندر ... بیروت آمده ... صالحیه آورده خانه در کمال صفا ... بسیار ... و اکثر
اوقات ... روز ... الحجة ... عرض نمودیم که همان روز ... صالحیه ... مکان
نمودیم الحق جائی با صفای مشرف بر باغات ... از شام ... قریب مغرب بالیوز آمده و
... در کمال ... اظهار ... و ... از ... بنظر رسید
... احوال ... گفت ... بالیوز ... ایالت ... دوستان
... روم ... قدس رفته ... از سوال
نمودیم که ... ایالت شام ... در ...
چند از ... از ... دیگر ... بیاید ... از اهل ... بود
... فارسی ... و ... تکلم ... خوش وقت ... از ... شد
... فارسی ... بعد از این ... حاضر ... رفته بر سر
... بعد از شام ... ساعت از شب رفته ... بمنزل خود آمدیم

یوم چهارشنبه ... واقع شد ... بالیوز ... بمنزل آمده قدری نشست و ...
... میان ... مکاتبه ... که هر یک از ایلچیان و بالیوزان ... اطراف عالم ...
مامور ... میباشند هر یک را ... و ... منصب ... ایشان معین ... و قرار
ایشان ... که اگر مطلبی ... اصطلاح
... و مناصب ... که در آخر کاغذ اسم ... بلکه
... و ... اگر مخصوص ... خلاف ... باشد
اسم قلیم خود را در آخر کاغذ باید نوشته باشند ... مقرر ... خود ...
... منصب ... شده ... اسم قلیم خود را نوشته ... یعنی
... خود ... نوشته ... منصب ... مقتضی ... خلاف ... موافق
مصلحت ... نوشته ... خود ... آورده ... و ... باد ... نوشتند و بعد کاغذ
... آمده ... همین قدر که اسم منصب را در آخر ... نوشته باشند ... و ...
بر ایشان ... و بقصبه ... واقع ... الحق ... خوب ... باری ... این کوه
... و مراجعت ... یوم جمعه ... باریک ... شدت اعتدال ...
عصر ... همان کوه ... صالحیه ... بالا رفته ... بطرف ... شهر واقع ... و از
... شهر ... و بعضی حجرات ... در آن ... که ... نهایت صفا را
دارد و از انجمله غار اصحاب الکهف در آنجا واقع است ابتدا رفتیم در آن غار ... نهایت صفا بود

و اطراف آن ... خرم و گلهای ... اطراف ... بعد ... دیگر ...
بطریق ... از چشمه ... نیست ... و ... و گوشه ... در این ...
بلند ... در بلندی ... که تماشای شهر شام را نمودیم قریب غروب آفتاب از آنجا بزیر آمده ... جا
باغستان ... تا منزل ... بالیوز ... ۱۲۵۲
... شنبه ... و ...
چهارم ... در ... روز ... هم ... حکمت ... اکثر خانها را خراب نمود و سیلاب
در شام روان ... از ... و ... و هلاک نمود ... خانه ... از اهل
شام تمام ... باشد ... مملکت دیگر ... البته ... شهر ... بالیوز باشی
ترجمان ... که ... بیروت ... هر قدر ... بیرون
باران و طوفان حرکت ... مرکب ناری مخصوص ... اخبار ... توقف خواهد نمود
... بیروت ... مرکب ناری ... جهاز
... لهذا ... و در آن شب ... حرکت ... یوم ...
... که ... بیرون ... از ...
... حرکت روانه ... و در ... بیرون ... بالیوز
... منزل ... قریب ... بمنزل بالیوز ...
... صرف ... نوشته ... بالیوز ... اطلاقات ...

انسان خسته می‌شد قریب چهار ساعت بر سر میز خود و پیچه صاحب تمام مکاتیب را لاک زده بما برد
و عرض نمود میدانم بعلت در نشستن زبان انگریزی را در راه و آنچه در دریا بسیار بر شما بر خواهد گذشت
سهل است رسیدن شما بر ولایت انگلیس و لیکن اشکال در باب اطلاع از زبان است فی‌الجمله خواهان به هم تمام
روز در فکر همین فقره بعد گفتم چاره چیست خودم هم چنان استغفر می‌باشم جواب گفت از غایت
ارادت تمام کار خود را از زمین گذاشته خواجه اسعد باشش ترجمان را تا لندن در خدمت شما روانه
خواهم خواب گفتم سلام امورات شما بر زمین میماند گفت سهل است باری آنکه از خدمت شما حاصل گشت
و مسبب الاسباب ... خواجه ... خط را خوب حرف میزد و می‌نویسید از انجمله یکی اغراض
علیحده بلدی زیاده از حد ممنون جناب بالیوز گشته و بر کنار ... وداع می‌نمود که یا دیگر قدم مرا نخواهد مفارقت
نمود با ایشان بان طریق اظهار مهربانی و وداع نمودیم با منزل بر سر میز تخته میرانیدیم و تنقلی میکردیم در اثنای صحبت
اینکه در چه درجه حرارت و برودت از قسم کنفوتی میلکه بر ایوار خانه او نجمه نمود یکی از حضار مجلس آن
درجه را بر نوشته از والی پرسید شما میتوانید بگوئید این چه صنعت و چه چیز است والی در تفکر و حیرت فرو رفته
لیکن این چه چیز است و چه گوید الکفی نجبه اینکه بودرت و سردی هوا بسیار در زیبق اثر کند و در جه بالا رفته
بیرون نمود که بزبان به حرارت نفس بالا تجربه کرده در جه زیبق جوف آن سر سانیده که فوق والی
گفت بلی دانستم این چه چیز است این فرجه است در فرنگستان تجربه تعیین عیار سرما معین بنموده از خنکی ایران
بلند شد باری ... وقت در شسته مرسند تا آنکه ... حرکت ... و در بازش هم تخفیف بهم رسید
بر خواسته بالیوز صاحب و پیچه صاحب با بر خانه همراه ما آمدند هر قدر اصرار نمودیم یکه در بین باران زحمت

زحمت کشیدن و معاودت نمایند عاقبت بهزار جر نقیب پیچه صاحب را وداع نموده و مراجعت بمنزل خود کرده
ولیم بالیوز صاحب و مستر ایان سواره شده با اتفاق از شهر شام بیرون آمدیم و از طرف شمال شهر متصل بکوه سار بر فراز آنکه
واران کوه بالا رفته و مدت توقف در سر شام چند روز بود کوه شهر در بلندی کوه منظر رسید الحق کمال و
دمشق شام چون غلام درجام از زمین فکر قلم ظرب انگیز مدر رهای کلیعلا از سی چند نفر و در مذاق مسافران نشاط انگیز است
از اقالیم یحسب و بعضی مورخین با عقیده چنان است که از بلاد ربع محسوب می‌شود و در خزانه ممالک بر بر الکبار اشعر بداند
قدیم الایام مسکن انبیاء عظام و موطن پیشوایان انام علی نبینا علیهم السلام بعد ها بعد از خلفای بنی امیه علیهم اللعنه
نشسته‌اند و نوش شهور و نشوش در غایت اعتدال و بسیار شبیه بشیراز است و میوه‌جات دیگر نیز در دیگر
جا بعمل می‌آید و اطراف معمورش مشتمل بر بساتین و در هر خانه‌اش بوستانی متین و در کف فراوش
برزینت صبا و پاره از شمال شهر کوهسار دامن صاحیه‌اش متصل کمال می‌باشد و اطراف دیگرش
باغات و بساتین و از باغات گذشته جلگه بسیار وسیعی دارد اینش چشمه‌سار و از آنکوهسارات و از دور
آب وا انفاقش بر مجری و چنان مسلط است که در هر خانه و لوچه و بازار آب روانست حتی در مجلس
تمام آب جاری است که تقدر ذره کثافت در خانه باقی نمیباشد فضای تمام خانه‌ها را و در زیر مکتبه مینویند
لیکن با وجود اینهمه آب بار آب کوارانی که محل غذا باشد در شهر نیست مگر چشمه کوچکی در درون
شهر مشاهده که اسم آن چشمه بورق است و مردم شیار صحیح و لطیف و فربه میشوند و خانه بسیار عالی
در هر یک چنین بهشت برین مسرت افزا و هر کلا چنین بوستان ارم غمزدا و کوچه‌هایش تمام فرش است
از سنگ خاره و چنان نگذاشته‌اند که مطلقا آب و کثافت در آن باقی بماند و از آب جاری هر روز

کوچه‌ها را شسته و شوم نمایند و صفا میدهند و در زیر شهر کوچه ... عظیم روانست مسجد ...
مدفن یحیی بن زکریا علی نبینا و علیه السلام که دو در غایت متانت و بنای دو قصه ... نهایت دارد و جمار بسیار غریب نموده از
بنای ان معلوم است و از جمله بناهای مستحکم مسجد و کاروانسرا و بازار بسیار در آن شهر می‌باشد ولیکن کاروانسرای آنجا بسیار
غریب است که از جمله بناهای این شهر است دیوار کاروانسرا از سنگهای عظیم و هر یک ملون بالوان مختلفه بطریق لطافت
بنا نموده و چهار کج و چنان جفت کرده و چهار را گم کرده‌اند تمام عمارت یک پارچه بنظر میرسد و حمامهای بسیار خوب دارد
در دیگر ممالک ایران یکی از آن حمامها نیست و بر خلاف دلاک‌ها بر کر به منظر موقوف دارد که مستحسنات حمام مقصد است
دلاک می‌ارزد و از فواکه انار و سیب و انگور آنجا خوب میشود و سایر هم خوب میشود و لیکن دیر رسد و میرکباتش بسیار خوب و
مطبوع میشود و از جمله بسیار تماشا در آنجا نارنگ مزارد و لیکن مثل نارنگ ... میوه است از لبر لعل می‌نامند و خوب ابرا
از طرابلس می‌آورند و دور دارد و از جمیع بقولات بهم رسد از جمله کاهو ... تمام نوعها بهم میرسد و سایر حبوبات در آنجا
نیکو بعمل می‌آید غله‌اش بسیار است لیکن ناخالص است آن بلد نمی‌خورند گندم و جو دیگر و ذرت را داخل بلد کرده نمی‌گذارند
نان آنجا بحسب منظر بسیار خوب و لطیف می‌شود و لیکن بسیار بی مزه است هیچ جهت دیگر نان ندارد و از جمله یاسمین گلهای آن
در فصول اربعه در مملکت ایران بهم نمیرسد در آنجا بعمل می‌آید و بعلاوه رنگ گلهای دیگر یک چنان امروز بالوان انگریز
آورده از باغات میخوش بنفشه در آنجا باغات دیگر می‌شود و فوران دارد و لسان اهل آن مملکت عربی است و ترکی کم میباشد و معموره
شام الحق که از بلندی نظر افکنی مشاهده شهر نظر بکمال رسیده و بحسب طبیعت واقع شد مرض آن چندان نیست و بر کتب
هزار باد رحمت دستار چلبی معروف بقطب شاه است در ایران و بقیه بیستون شاه هزار می‌شد و در عراق حرب قدری در
خلف منکب ایمن با هزار آتش و در مملکت شام و آن نواحی در دست خلف منکب الیسر الواقع میشود باری هر قسم حیوانات در ام دیده شد

ولیکن گاومیش قوی هیکلی در شام دیدیم هرگز نظیرش ندیده‌ایم گاومیش زیاد نیکوئی و یک نوع شتر میانه‌ای که بوالعجر
میگویند در آنجا و مردم ترکیب شکل آن نعش است در شکم آن شتر قریب بزمین میرسد و پاهای آن کوتاه است و
دست‌های آن سطبر دارد و لیکن به قوت شترهای ملک عجم نمی‌شود مع ذلک برابر سایر شترها بار گران حمل و نقل
نمودن بارت در هر یک بچه یا یکصد و پنجاه من تبریز بار را حمل میناید و الاغ آنجا بر دگر ... از سایر قاطرهای بلاد
دیگر می‌شود و اکثر اشجار آنجا درخت زیتون می‌باشد و خوراک و استعمال آن‌ها تمام روغن زیت می‌باشد
قلیلی نیز روغن کوسفند مصرف میرسانند بهر جهة مملکت خوبیست چونکه مدت تاسی ... قادر توقف در آن
ملک فرح زیاده براین اختصار از اوضاع آن مملکت بهم رسید خلاصه روز دیگر بالیوز صاحب تکلیف نموده
قریب چهار فرسنگ سواره ما را بدرقه نموده بر بلندی رفته از آنجا منظر معاینه شد الله اکبر شهر از دور چگونه مشرف بر جلگه
شیر است بنظر رسید چونکه خیال سفر فرنگستان و عزم انسامان در نظر بود و خیال طی مسافت داشتیم
با اصرار چند بالیوز را عذر خواستیم بالیوز از ابن سیاه‌پوش منهم سیاه‌پوش بالیوز از فرقت ما گریان شده
خدا حافظ نموده و او مراجعت بشام نمود و ما روان گشتیم قدری در بلندی راه رفته بلده پدید آمدیم بر امید مریم عشقرار از دور
بهم می‌رسید تا از نظر بلده غایب گشتیم قدری دیگر که راه رفتیم کوهساری بنظر آمد و از اطراف آن آبها
چون گلاب روان بر روی سبزه می‌غلطید و رود عظیمی گشته در جلگه شام رفته دیوانه‌ای و ... لطافت
همه جا اب انداز کجا پیاده شده گرم و لیکن بعجه مرا آمدیم تا سه ساعت از شب گذشته بقریه
مسمی ... رسیدیم از روز رابع گل اطراف گرم و شب نهار نیز شش و سر را کذاشته بی‌حال و
خسته خوابیدیم و یوم خمیس صبح از آن قریه سواره شده با شش ترجمان گفت منزل امروز ... نقم

فرسنگ راه می باشد والا نخواهیم بمرکب بار رسید قسمی بارش می آید و هوا بشدت سرد بود و نفس
تعاقب ۴ از جای بر نمی آید جمعی قافله از جلو رفته بودند و ما از عقب در جلو نه خود رفته ایم تا اول
کوهسار رسیدیم هوا تار گشته بر بالشدت سیل باران مبدل به برف مدان گشته و باد و برف رو
به دو چشم ما سیلی زده برکوه انجانب و والیه و تیمور میرزا در جلو منبوا سباب یعنی ما تاب نیاوردیم ناچار از راه
بیرون رفته پناه بدیواری بود در آنجا اندکی آرام گرفتیم ملاحظه نمودیم قافله در جلو ما رفته بودند باد و برو
برف در چشم ایشان خورده ابر را برگردانیده بقدر پانصد قدم رو به همت کذا به برف انها التجا
نموده ایشان از خوف جان بالای پشت ابر را برگشته عنان را به بسته مرکب و الحمد می آیند و هر قدر ایشان را
می گفتیم لفظ انها قبول کرده جواب نمی دادند بارکی بسیار از قافله از خوف جان مراجعت نمودند و
خواجه اسعد با بنه از عقب رسیدند و در آنجا از باشی ترجمان سؤال نمودم در این جمله چه باید کرد جواب
داد که اگر ملاحظه جان خود را می نمایید بقریه مراجعت فرمایید مثل سایر قافله و اگر منظور سر رفت
کارها و رسیدن بدولت انگریز لازم است که بالفعل از جان گذشته در این برف و سرما رفته باید با خبر
با خوان گفتم که اگر جهاز بار از دست رود کار تباه است و همه رنجها بی حاصل خواهد بود توکل به
حضرت باری نموده بالای پشت ابر را برگشتیم در آن طوفان و برف روان شدیم و هر قدر برف
و باد در هر زور بالا آورده بهم زور بر آورده همه جا برف در نزد یعنی بهر قسم بود بقدر کمر تنگ
که آمدیم همه ... و لله الحمد بعد از قطع ... مسافت هوا ملایم گشت و برف موقوف شد
شکر الهی را بجای آورده بسیار از آن ... سبز و خرم بود سه فرسنگ دیگر که آمدیم تمام راه ...

عظیم که ابتدا رفتار نبود پیاده آمدیم بعد از قطع مسافت انکوه جلگه بسیار سبز و تمام جلگه آب بر در سبز ... است تا مشرف بنای
سبز بنظر رسید و آثار قدیم در کوه سمت دست راست انکوه بنظر رسید از خواجه اسعد تحقیق نمودم این کوه را از برف چه
کوهی می باشد و این مجاری را از آب نیز نمایان شده یا چه آمده است و آن آثار چه بیت و بنای کیست جواب گفت که انکوه لبنان است
حضرت جل و علا در فرقان و توریه و انجیل ذکر انرا آورده در زمستان سر تا پای انکوه را برف می گیرد و سه پا طریق عبور
ازان ممکن نیست و در تابستان مشتمل است بر چشمه ها و رودخانه ها و باغات و بساتین بسیار و این جلگه دریای آب
برف انکوهسار است که آب شده بزیر می آید و آن آثار شهر بعلبک است موسی بن عمران با کفار در آن شهر غزوات کرده
و کفار را مغلوب ساخته و در ایام جاهلیت صنمی از سنگ در آن شهر ... که آن را بجه از سنگ حجاری ... و سنگ آن
متعدد بود در طول آن صنم پانصد ذرع و عرض آن سیصد ذرع و چنان ... ساخته بودند ...
از آدمی ... عصر موقوف گشته ... و آن شهر عظیم بابت ... بعد از ظهور خاتم انبیا ...
الکنون ... انفصال آن ... دیر عقلها ... ویران است و سلسله ... در این صحرای ... باشد
و آن گذشته لازم است که از آن کوه بلند پر از برف عبور نمود را مهاجب قطع نموده آن طرف کوه بلند
سایر هوا را اعتدالی نخواهد باشد خلاصه هر قدر تصور می نمودیم از آن دریای آب چگونه باید عبور نمود تصور
نمی کردیم تا بصحرا که رسیدیم پناه بر خدا آب تا سینه در گل نشست و ... تا سینه در گل نشست
باری ... می داشت تا کفل در گل و وحل فرو می رفت باران هم بشدت باریدن گرفت بهزار
مشقت یک فرسنگ راه طی نمودیم بمردابی رسیدیم ... اصلا نمیداد ... عبور ...
چهارپایان را از ... در جلو ما مرداب ... اول را آب ...

از طرف بیرون آمدیم پیش از سلامت رفته و خود ... هلاک شد ... که آب ... چنین ... رسیده است از
آب چه ... بهزار ... خود را ... رسانیده ... چون ... آب ... بود ... سالم ...
و انجانب در کنار آب ایستاده در فکر رفتن بودیم از عقب ... رسیده ... سالم و ... کیفیت
آب ... خود ... گشته ... آن ... سواران ... تمام بالا
آب ... مال ... قافله بود ... بهمین کیفیت و بهمین تدبیر ...
و از آب گذشته لیکن ... کاش هرگز نگذشته بود با این همه قافله ... سال ... که تر
نموده باشد و چند ... آب بود ... خلاصه از آب بیرون آمده ... باد و باران ...
ترتیب ... لشکر ... حرکت ... خود ... در عقب ...
و هر قدر از قافله که باتفاق ما از آب ... چنین ... در گل و باتلاق زده ...
... از کاروان ... از طرف آب باتفاق ... تصور نمودیم که اگر ... از آنجمله
... آب ... غرق ... در این صحرا ... باید کرد
... لهذا ... خواجه اسعد ... ترجمان ... دیدیم
تمام ... قریب ... لهذا ... نمودیم خود را
... خلاصه ... روبرو ... نهاد و خود ... توقف نمودیم
و ... بشدت ... مرتبه ... زدن ... و هر قدر ... نمودیم ... نمودیم و
دقیقه بدقیقه احوال ... هلاک رسیدیم ... چوب خشک ... در آنجا

بنظر رسید تیمور میرزا رفته از چوبهای خشک ... بسیار ... آورده و ... عبا ... تفنگها را در زمین فرو نموده
و ستون ... عبا را بر سر تفنگ ... مانع بارش نمودیم و حال آنکه ... رفته بود ...
در زیر عباها بهزار زحمت با کبریت و صنایع فرنگ که ... بجهت ... تعبیه کرده بودند آتش
افروخته ان چوبها را افروختیم اندکی از حرارت آتش بحال آمدیم ... تیمور میرزا و والیه اطراف عبا را گرفته
انجانب در زیر عبا گرم می شدیم و ... تیمور میرزا عبا را گرفته والیه گرم می شد و ... والیه عبا را گرفته
تیمور میرزا گرم می شد و هر یک ... که از آب عبور ... لازم بود ... گرم نمودند لهذا
تا قرب بغروب ... هر یک ... که مشرف بغرق بود ... خسته و از شدت سرما قریب
بهلاکت رسیده خود را باتش رسانیده گرم می شدند و ... از عقب ... فرسنگ در چهار
ساعت آمده بودند ... در آب ... بهزار ...
گذشته ... اعضای ... پیش ... در جلو ...
نمی توان تقریر نمود ... چند مرتبه مکرر از آن آب عبور نموده ...
بسلامت آورده ... و ... در آب ... بهزار جان کندن و ماجرا از آب بیرون ...
این طرف آب رسیدیم ... اطمینان از ... رسیده بود و وقت ... در عقب ...
خود ... روان گشته ... رسیده ... قدری ...
... هر چند ... نمودیم ... خوان ...
... بر آورده ... تیمور میرزا ... فرو رفته بهزار ...

آورده چه گویم حالت تصور این حالت و قوت عاقبت [illegible] که [illegible] دیگر رسیده عبور
ازان نیز مشکل بود بهر امر که ازان آب هم گذشته چندین بار اسبها تا سینه فرو رفته [illegible] ساخته
تصور نموده ایم این همه زحمت کشیده ایم اگر [illegible] درین آب غرق شود چه حاصل زحمتی که کشیده ایم باز بر سر آب توقف نموده
بار و باران [illegible] همه جا موافقت [illegible] رفاقت [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] از سر جانب [illegible]
افسرده مقابلی [illegible] تا اینکه [illegible] رسیده [illegible] اول در آب [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] و یک نفر از آدم‌ها آب [illegible] قاطر [illegible] چهار پا [illegible] داروی [illegible] پوستین [illegible]
پیش رو گرفته از خوف جان به پوستین [illegible] لباسها و بالاپوش [illegible] [illegible] در [illegible]
پیچیده و در [illegible] ایشان [illegible] [illegible] اسباب [illegible] و اگر [illegible] ازان
[illegible] در آمد و در کنار آب او را [illegible] قدری آب [illegible] او را [illegible] قاطر [illegible]
در حالی آمد و از [illegible] جان یافته بود و آفتاب نیز غروب [illegible] همه جا در [illegible] فرو رفته [illegible]
دیگر در [illegible] فرو رفته [illegible] از [illegible] گذشته [illegible] تمام [illegible]
و [illegible] منزل نموده و [illegible] تا سینه در [illegible] فرو رفته [illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] و چگونه [illegible] لباسهای [illegible] [illegible]
[illegible] کاروان [illegible] بلکه در آن جا [illegible] اگر [illegible] خواهید [illegible]
[illegible] تمام آب گرفته [illegible] و [illegible] کثرت قافله [illegible] هر قدر تصور کنیم
امکان توقف در آن خرابه [illegible] افتان و خیزان [illegible] ساعت از شب گذشته [illegible] کاروانسرا [illegible]

کاروان سرا [illegible] کاروان سرا عجب کاروان سرا که جهنم [illegible] بود [illegible]
بنا نهاده و نام خان [illegible] گرفته [illegible] تردد نبود و [illegible] بود و [illegible] کاروان [illegible]
از صدمات باران در آن مکان گرفته و [illegible] در [illegible] آب تا [illegible] [illegible] فوق آن
متصور نبود و نمیتوانستیم چه کنیم با [illegible] و جمعیت و [illegible] از اعراب [illegible] شرح نمیتوان نمود [illegible]
نیز شدت [illegible] گوشه [illegible] [illegible] و [illegible] اینجا [illegible]
نیز [illegible] گرفته [illegible] نصف از شب گذشته [illegible] و قاطر [illegible] رسید [illegible] ضایع [illegible]
گل و باتلاق چندین مرتبه فرو رفته و [illegible] در [illegible] قدری [illegible] آورده
و [illegible] از لباسها که [illegible] ایشان [illegible] از صندوق در آورده [illegible] نموده [illegible] چنان در گل
[illegible] بود [illegible] از [illegible] فرق [illegible] و بمضمون [illegible] مرتبه علی
بمرتبه [illegible] نموده و [illegible] گل [illegible] اجزاء متصل [illegible] گشته و [illegible] در آن گل و باتلاق
هلاک [illegible] در [illegible] صورت با [illegible] حال و معاشرت با اعراب [illegible] بدخصال [illegible] بی حال [illegible] کل گشته — بدخصال
شکر خداوند کریم را [illegible] که [illegible] سلامت [illegible] برادران بالفعل [illegible] نشسته ایم [illegible]
[illegible] خان [illegible] که غالب [illegible] هر قدر تفحص نموده [illegible] ایم [illegible]
از بلاد [illegible] بود [illegible] و چند بار [illegible] آب [illegible] بود [illegible] تصفیه آن
[illegible] نموده [illegible] تا اینکه آب آن [illegible] فرو رفته [illegible] آن
[illegible] خوردیم و صد هزار مرتبه شکر [illegible] آورده و [illegible] آن خرابه خوابیدیم [illegible]

[illegible] بار [illegible] هلاک [illegible] که [illegible]
رسانم و [illegible] که [illegible] صاحب [illegible] [illegible] خواهید [illegible]
[illegible] قریب [illegible] [illegible]
[illegible] اضطراب [illegible] رسیدیم [illegible] قاطر [illegible]
در [illegible] بالا [illegible] یک قاطر [illegible] هزار [illegible] چند قاطر
[illegible] صد هزار [illegible] ساعت از روز گذشته [illegible] تمام [illegible]
چهار بار [illegible] و در همه وقت باران [illegible] منفک [illegible] تا اینکه
از [illegible] آخر بدر خدا [illegible] که صد هزار مرتبه جهت [illegible] همه جا اسبها در گل فرو رفته و
بارها افتاده معرکه افتادیم که شرح نمیتوان نمود و [illegible] قریب بود [illegible]
از باتلاق [illegible] مینه [illegible] رسانیده [illegible] غرض [illegible] همه جا افتان و خیزان در [illegible]
آن [illegible] مینه [illegible] رسیدیم قریه بزرگی در [illegible] و از اطراف آن کوه [illegible]
[illegible] احتمال [illegible] خانه [illegible] کاروان
[illegible] کاروان که رسیدیم [illegible] چنانکه گوئیا
آفتاب جهان تاب [illegible] آب حیات از ظلمات بدر آمد روئی چگونه روئی روئی چه [illegible]
[illegible] چگونه [illegible] و [illegible] [illegible] جمال آن [illegible]
مثال نموده [illegible] با کاروان مصری چندین [illegible] در [illegible] خوبتر نباشد لیکن [illegible] — [illegible] جان [illegible] محرر

که آسمان [illegible] [illegible] و [illegible] در جنگ [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] که از [illegible] دو [illegible] [illegible]
[illegible] تا قیامت [illegible] روئی [illegible] نکوئی [illegible] ملاحظه آن [illegible]
[illegible] عبرت گرفتیم و [illegible] تأمل و توقف [illegible] تحقیقات [illegible] از آنجمله سؤال
نمودم که این کوه برف [illegible] در نهایت [illegible] روئی [illegible] عبور ازین کوه [illegible]
[illegible] که [illegible] روز [illegible] طی نموده ایم و تمام [illegible] گذرانیده ایم چند
مرتبه برف و باران [illegible] قریب بهلاکت رسانیده و چند نفر از [illegible] کاروان هلاک [illegible] استماع [illegible]
حیران [illegible] و [illegible] بر خدا [illegible] کوه [illegible] که [illegible] بالا رفته برف از
آسمان [illegible] و [illegible] برف [illegible] رسیدیم که تا سینه در برف فرو رفته
و از آسمان برف می آمد [illegible] چشم [illegible] نظر [illegible] نفس [illegible]
[illegible] عقل [illegible] و [illegible] در [illegible] خانه [illegible] معدوم [illegible] حرارت
نفس [illegible] و [illegible] حرارت [illegible] از آتش [illegible] معده [illegible]
[illegible] [illegible] از [illegible] هوا [illegible] گوئیا [illegible]
[illegible] لحظه بلحظه برف از آسمان و زمین [illegible] آتش [illegible] شد و [illegible] در جلو
[illegible] تا به سر بالای کوه رسیدیم [illegible] برف [illegible]
اسبها فرو رفته [illegible] شدیم و [illegible] برف [illegible] بدرگاه حضرت باری [illegible] و کلمات

کوه از برف [illegible] [illegible] محرر

[illegible]

قسم

[illegible]

[illegible]

قسم

[illegible]

ذی‌حجه ۱۲۵۲

بسیار در هم بریده و تمام دیوار باغات ابنارهای [illegible] فرحت می باشد و اطراف بیروت اکثر کوچه باغ بر بنا است که تا بیرون شهر ... سیر بیچ ... صحرا و دریا نیستوان ... باری آمدیم تا خانه که سابق براین فرستاده صاحب بالیوز شام منزل داده خانه بود در خارج شهر مشرف بر باغستان و بحر ... و باغچین و انواع گلها دران خانه بود و در ... گلکاری بود چون باستم گلها و گلکاری بسیار با صفا خلاصه الیون نام صاحب آن خانه بود و شغلش ... است بعد و ... خدمت نشستیم خلاصه ... ترجمان از بیروت آمد و با پیشکارات و ... از بیروت آورده و کمال معذرت خواسته ... از مرکب ... تحقیق نمودم گفت منوز ... بسیار خوشوقت شدم ... بالیوز بیروت نخواهد آمد ... رسیده باشد گفتم ... بیروت هم بالیوز دارد گفت بلی بالیوز اینجا در حکم جنرال قونسل صاحب است که قونسل و بالیوز شام است و از جمیع ... یا مثل انگلیس ... و فرانسه و ... و ایطالیا هر یک بالیوز در بیروت ... ولیکن بالیوز انگلیس بسبب خصوصیت ... و ... نخواهد آمد ... باو گفتم که امروز خسته ... فردا اگر خواهد آمد ... تا خلاصه ... که خبر کند خود بالیوز از سایر ... بملاقات آمد ... در کمال ادب ... نشسته ... کلاه را از سر برداشته اظهار محبت و مهربانی زیاده از حد نمود ... تعارفات ... با او در میان آوردیم سؤال کرد که منظور ... مدتی خواهید ماند ... بجهت الحاق ... بجهت ... حضرت پادشاه ... فرنگستان ... و در ... اگر مطلب ... اظهار خواهد ... بار ... نمود که اگر ... اظهار کنید ... بعد بر خواسته ... منزل خود رفت ... یکشنبه ... از منزل ... بعزم حمام ... شهر ... از اتاق ... طوایف نصاری ... بود

تماشای ما هم اتفاق نمودیم در خارج شهر میدانی بود وسیع ... و آن میدان ... هزار زن و مرد طوایف نصاری کسی که در آن میدان ... یوم الاحد ... البته ... و ... برآورده ... چرخ فلک ... بام ... مختلف ... آن ... چون ... از ... طلوع کند ... طالع ... فلک ... مثل ... آن ... گیرند ... محبوبانه چند از پیران و جوانان ... در آمده ... که عقل ... و ... حمام ... ترجمه ... مشغول ... تحسین ... لباس ... بسیار خوب ... و از ... حمام ... از ... در فضای حمام بنظر رسید ... ایوان ... و در آن ... بلند ... تحت ... میل ... مسکنه ... بنظر آید ... بر آن ... ساعت ... از حمام ... آمدن از حمام ... ترجمان ... حمام آورده و اقوام ... بجهت ملاقات آمده بعد

واقف

زلف خوبان فرح رخ عاشقان ... همه ... در سیما

المحرره

درب حمام ... جلایی بجهت ملاقات ... که ... بالیوز لازم بود لباس ... آمدیم ... از کثرت خلق ... حمام ... جمع آمده کمال حرکت ... و ... سوار ... شد تا بخانه بالیوز ... ادا ... بنظر رسید ... بالیوز باستقبال آمده ... مجلس ... بعد از لحظه ... تشریف آورده درآمد ... انگلستان ... در ... بچه ... که ... بود ... گرفته ... بالیوز ... سلیمیم ... البته ... بایستی ... کنیم ... ان حیوان ... جانور ... خالق ... از ... آن جانور توجه ... خالق ... و ... قواضع ... او ... حیوان ... و بمنزل آمدیم یوم ... دوشنبه ... باغ و ... ترجمان ... آورده ... از ... جانور ... ماننده ... بر

دختر ترسا ... در ... در ... حسن ... اشار ... اما ... زلال
افتاب ... خلق او
... از عاشقان ... او
المحرره

... هر چه ... عاشق ... حیات
المحرره

... بسیار ... بیروت ... بسیار ... بعد ... در بیروت ... پنجشنبه و جمعه ... دوشنبه ... شب ... و ... یوم ... آن ... قسم ... حرکات ... سیاه ... تغییر ... شد ... جانور ... خوراک ... جانور ... زمین ... از ... خود ... قبل از زوال ... شب ... لکن ... متعلق ... با ...

خبر نمود که با خبر از تشریف بردن شما ایلچی باشد گفتم سیاحت نموده بدیهیست غرض المختصر اطلاع داشته و مایل به دیدن او
رفتیم قدری در کلها تفرج کرده از هر قسم اسباب بعمل آورده بود و نهایت مشغول است بجهت تکلیف گفت که بکارخانه او رفته باشیم
رفته بالاخانه بسیار عالی اشرف بر باغ و دریا از هر قسم اسباب و اوضاع در کمال آراستگی که از دیدنش مسرت حاصل
می‌شد بنظر رسید نهایت محبت و کمال مهربانی و معذرت بعمل آورده و شربت و قهوه صرف شد بعد از آن
سؤال کردم که شما اهل کدام مملکت می‌باشید بیان نمود از اهالی ایتالیا از طایفه که بتفکر و تدبیر بعضی از ممالک
ینگی دنیا را مسخر و بر آنجا متوطن گردیده و تولد من در آن مملکت شده است و اکنون بجهت سیاحت بممالک عثمانی آمده‌ام
و خیال سیر بیروت متوقف می‌باشم پاره از قواعد ینگی دنیا تحقیق کرده شد از آن جمله اوضاع ... که در آن حرف
نمیزند ممالک روس و انگلیس و فرانسه در باب این سیاحت نموده بود که نقشه عالم را بطور وضوح در آن نقشه کشیده بود
در مقابل او تخته بود پارچه نهایت نقشه کره و صد و دو مملکت را بنظر دقت تحقیق نمودم بعد از آن کره آورد و در
اینقدر خورد و استادانه ساخته بعد از دیدن از دیدن سیر شد یکی کره ارض بود همان قسم بحر محیط و اقالیم سبعه
و صد و دو مملکت بطور بسیار پاکیزه نقش کرده بود و دیگری کره آسمان که از دوازده برج و اشکال کواکب ثوابت را
بطوری که از منجمین متقدمین در ایران مشهور است و همان قسم صور آنها تصویر نموده‌اند و اسم صد و
... جهت آنها نقش نموده بود و احوال آن را او بیان ... که آقا ... چنین بود که دریای محیط کره
ارض نیست بلکه مثل احاطه ... دارد و ... اطراف آب واقع است و مقابل این ... زمین منطقه
دیگر زمین بخلاف مشهور متحرک و کره آسمان ثابت است ... رابطه در ... در جمیع ...
مطلب جاری شده با یکدیگر مباحثه کرده و دلایل ... تفهیم ... میرزا ...

و مقدار ثقل آن را معین کرده از و ما متحیر شدیم بنظر مان غریب آمد ... بسیار خفیف آورد و بر سر آن ...
بطور ... خلاف ... شیشه خالی آورده در ترازو گذاشته و در مقابل سنگ گذاشته بمیزان آمد بعد
شیشه ... پاره اسباب مثل میل آب ... هوای شیشه را بالکلیه کشید و از سر آن محکم کرده در میزان گذاشته
طرف شیشه بقدر آنکه بالارفته محسوس گردید وزن ثقل هوا بمیزان آمده بود بعد از آن ... کاسه
کاسه ... بطور ... کاسه ... بزرگ ... آورده بود و بان ...
چهار ... حلقه ... و حلقه‌ها بر زمین ... بعد از آن ... کاسه که بطرف بالا بود
همان ... هوای خارج ... کاسه ... کشیدن ... کشیدن هوا
آن ... کاسه با آن حلقه ... که از قرار ... حلقه‌های ... کاسه و
... کاسه ... بعد از ... کاسه ... هوا داخل در کاسه ... حلقه‌ها بر روی زمین
افتاد و محقق شد که قوت هوا چقدر است بعد از آن کرسی چهار پایه بزرگ آورده در ... پایه
اسباب ... از آن جمله چرخ ... بود ... از آن چرخ متصل بظرف بلور دیگر در آن بلور
ماهی ... بود و پاره دیگر اسباب از بلور و غیره ... که بعضی با یکدیگر متصل و پاره منفصل از هم بود
و آن چرخ را ... قرار داده بود و آن ... حرکت دادن قدری که چرخ حرکت کرد
... در ساخته که ... آن ... برداشته بمحض آنکه نزدیک بلور رسید صدا ... علم
... مثل برق لامع ... از آن بهم رسید ... و مکرر رعد و برق ... مشاهده کرد بعد
از آن کرسی کوچک ... زمین آورده و در پای آن کرسی بزرگ گذاشته و ... بالای آن

کرسی کوچک ... بزرگ و ... متصل بان چرخ ... شخص ... چرخ ... حرکت ...
حرکت چرخ ... شخص ... و ... شخص ...
صدای ... از ... و ... صورت شخص ...
... همین قسم ... بیرون می‌آید ... همچنین ... می‌آید ...
قسم بود ... استخوان ... اعضا ... می‌آورد
که ... تقریر نیست ... شخص ادراک ... بهم رسید ...
و ... خود ... بعد از آن از کرسی بزیر آمده ... حلقه ...
... همان زنجیر ... حلقه ... یکدیگر ...
... بیکدیگر ... تمام ... جدا
نمودند و همان قسم ... استخوان ... بهم رسید ... که ادراک کنیم
که چه نوع ... و ... چگونه و بچه طریق است حالتی بود بسیار غریب تقریر آن ممکن نیست
مگر آنکه شخص ملاحظه نماید ... اوضاع و احوال را ذکر نمود ...
هر قدر ... نوشتم ... بعد از آن شخص ... کارخانه ...
رفته ... کارخانه ... در کمال صفا بنظر رسید ...
جوانان ... مشغول بودند و دقیقه چندین ورق ... چاپ کرده
... تمام از آن کارخانه و اوضاع مطبع بهم رسید قدری ... و تماشا کردیم بعد از آنجا

بمنزل خود مراجعت کردیم و عصر نزدیک بمغرب ... اوضاع ... از قرار سابق ... بعد مراجعت بمنزل کردیم
... پنجشنبه ... هم ... ملحق ... متصل ... کشتی ...
... کشتی ... پیغام ...
... از ... کشتی ...
... بیروت ... کشتی ...
...
...
... آمد ...
... کشتی ...
رادر بیروت ... بغروب ... بیروت ...
...
متعلق ... بیروت ...
... بیروت ...
...
... صنوبر ...
... اطراف بیروت ...
و اطراف ... که امکان ... در آن ...

جشنم وارد ... بعد ...
... مردم ...
لمحرره

و قلعه تمام از سنگ خارا می باشد و خانهای بسیار عالی در آن بنا نهاده اند و از هر مملکت اشخاص کثیر و خلایق
مختلف در اینجا مسکن دارند چنانچه قریب بیست نفر بالیوز از هر دولت در اینجا ساکن است و آب انجا از انهار
جنوبی است همیشه آب سرد و بسیار صاف تمیز آب و هوا دارد خلاصه شهری خوب و بندرگاهی معمور است و مدت
پانزده روز در اینجا توقف نمودیم بار دیگر مصمم مراکب بار از بیروت حرکت نمود سبحان الله از مراکب بار و سیاحت که دارد
قرار داده بودند کپیتان جهاز که اسمش میجو کالوال کول الدسیف اسم داشت باز گرفته تمام اسباب جهاز را ایشان
دلو و وسط انجهاز ستون مثل او طاقی از آهن ساخته جهاز فرنگ طول و عمق اسم جهاز در فرنگ معروف و لوله آن
بزرگ که در تمام پنج بسیار بلند و بر روی ستون قرار داده اند و آن ستون قریب سینه جهاز
می باشد و در زیر طبقه چندین عظیم قرار داده اند از مس دیگ کوبیده و ترکیب های غریب قرار داده اند که مقصد
میکند و در سمت جهاز در چرخ مثل پره آسیا می باشد و متصل آب و بارها چون چندین بسیار عظیم انگاشته
و دو دیگ دارد که هر دیگ هزار من آب جای میگیرد و در هر یک بار و اسباب حیله دارد که شسته سفر می نمایند
بجهت شرب تمام از آب دریا که در آن دیگ ریخته اسباب داخل متصل عرق او را گرفته و صرف می نمایند
الحق نهایت لطافت در آن آب بهم میرسد حکایت مراکب بار تعریف تمامی است بجز آن نمی تواند بر چند
خلاصه ساعتی از دو میل جهاز در سنگ عجم باشد مسافت قطع می نماید و ذکال ان مثل براده آهن
قیمت دارد و معدن ان در ممالک فرنگستان است و در روزی بیست من آب شیرین بعمل میآورد و
پانصد من ذکال سوخته می شود و این جهاز مصری با فرنگی است و پانزده سال قبل از این ساخته شده است و
جهاز بار اجرت جرمن در پانزده که سنه ۱۲۵۲ است بیست سال طی که حالات شده است و الحاصل که آب انقلیانی

می آمد سرپوشی دارد که اگر آن سرپوش را بردارند هر قدر که جهاز در نهایت رفتار باشد یک بار از رفتار می ماند
و توقف میکند از زیادتی سرعت و حرکت قدری که طرز احوال ما بر هم خورده بود شیم در دو بوسه و خواهیدیم بجاده جهاز
که چه حالتی برای ما دست داده که چون آن ممکن نیست متصل بهم قی و استفراغ میکردیم و هر یک بطریقی افتاده بودیم
نمیدانستیم زنده هستیم یا مرده نسبت به این حالت چگونه جمع کنیم و هیچ نتوانستیم از یک جای بازگرفته کشتی میشد و میرفت
آن از چرخ و در جهت حرکت کشتی که هرگاه کشتی از حد برای احوال بود که حکیم انگریزی در جهاز حاضر بود
قدری از آن شربت بصرف رسید اندکی احوال بهتر شد قریب بظهر کپیتان نقشه که تصویر تمام ولایات را
داشت حاضر نموده باره بود حساب کرد و ارتفاع آفتاب را گرفته در صفحه نشان داده و ظاهر کرد که
کشتی تا در این ساعت در چه میل از دریا می باشد قریب بیک ثلث مسافت را طی نموده بود الی اسکندریه
طرف عصر باد و طوفان شدت کرد و باز بحالت سابق گذشته در دو بوسه افتاده آن شب هم بهمین درد
درمان گذرانیدیم و روز شنبه بیست دوم بالا نشسته عقب جهاز افتاده بود و به سرحت دخان بار را
در این بحر که هم مراکب باد و هم قوت کلاب و نار بطریق میرفت که ما بجز در روز بیست و دوم شب هم از فرح
در جنوبی از اجتماع و فرح و راحت سر در یکجا می شد و بهمین قسم و سیاق بسرعت میرفت تا روز
ما باز همان صفحه کپیتان از ارتفاع آفتاب گرفت بیان کرد که ما صد و چند میل داریم تا اسکندریه
و یک ساعت بعد از غروب خواهیم رسید و لیکن اینکه شام شد کوه مخفی می باشد ما دام که معلم در راه ما
از اسکندریه بیا در ممکن نیست که بتوانیم در خور اسکندریه فرشته باشیم مضطرب در پشت اسکندریه بوده است قریب
له لنگر گاهی باشد لنگر می اندازیم و فردا بخور اسکندریه میرویم و بجهت آن که جهاز از ذکال و در غیر

و شهر اسکندریه جدید بکمال معموری دارد که کار محمد علی پاشا در مصر و لهذا در اسکندریه می باشد و سرای پاشا قریب به
لنگرگاه می باشد و دو از معموریهای واقع است قلعه محکم و بنائی عالی بنا نهاده و بجهة معاودت انگلیس بسیار آمده در آن
را بالیوز معامله می نمایند از جمله مناره که از آن ده بود بر علو سنگ هست عظیم الجثه او بجهة بود و چنان بزرگ بوده که در
حین آوردن ان از کشتی ماشو قریب آن بود که غرق شود و با کمال جنس چیزی در نظر بود بهر جهة بزرگتر از کاو میش
بود و چند نفر از آن گوشت بسیار لذیذ و لذیذ طبعا می شد و ماهی دارد مثل لوکر که دو است از دریا پیدا و در جهاز
افتاد بسیار بزرگ و غریبی دارد خلاصه تماشای آن اوضاع و احوال آن خلایق را بتفصیل نمود در حین تحفه
قریب بیست آمد و گفت شما فرنگستان میروید گفتیم بلی گفت چیز بسیار خوبی دارم بجهة ارمغان و تحفه فرنگستان
بسیار ضرور است اگر قیمت زیادی ندارد بشما خواهم فروخت و منافع بسیار در آنجا بشما خواهد رسید ما را که
خیال تجارت نبود و لیکن تصور نمودیم که چه تحفه می باشد که در فرنگستان جلوه کند لازم است که تماشا از او کرده
باشیم گفتیم بیاور آمد بالای جهاز و سبدی بزرگ آورده پارچه سفیدی رفته آن کشیده بود پارچه را برداشته
نگاه کردیم دیدیم عظام رمیم و استخوانهای پوسیده ببیت آدم است و از سر تا پا چندین قسم در میان سبد
جمع نموده استخوان سر با موی ریش و نور باقی مانده بود و ناخن انگشت خود و حدقه چشم بر جای خود و انگشتان از
هم منفصل شده بود و اعضایش متفرق گشته و لیکن کرباس بر در اعضا چسبیده متحیر شدم دارد و سوال
کردم این چه چیز است گفت خانه خراب نمود این چه تماشایی است که با این به فرنگستان فروشد باشد و چه معامله است
که تو میکنی و این چه سیاق تجارت می باشد که هیچ نه گفت سیصد سال است که کسب من همین فروختن می باشد
و سه هزار سال قبل از این در جبال مصر طایفه از یونانیان بمشایخ قائم بودند و مدفنشان مشاهده شد

و غیره از بلاد گشتی شنبه بیست و چهارم ساعت بابرد در لنگرگاه اسکندریه توقف کردیم و بعد روانه شهر عثمان
شویم که اول بلاد فرنگستان است گفتیم اختیار با شماست از روز الی سرعت آمده بیک ساعت بغروب مانده اغراک
کنار مصر نمایان شد قلعه جات چند ظاهر گشت آن شب را در عقب اسکندریه و حوالی آن معموره لنگر انداخته و توقف
بکار بردیم که الحق تماشا داشت حمل لنگر را با فوق و احتیاط از کی نمودن خلاصه آن شب در کشتی در لنگرگاه جواب انتظار
نمودیم روز شنبه بیست و چهارم طلوع صبح توپها از جهاز و از اهل لنگرگاه برداشته که معلم از اسکندریه رسیده جهاز را
بطریق استمالی دارد خود لوایند و زیاده از چند جهاز و لنگه در آن لنگرگاه بنظر رسید از آنجمله صد غراب
و در یا منواره غراب منوار از محمد علی پاشا بود بجهت نظم و محافظت مملکت استعمال بود و هر مرکب
صد و بیست عراده توپ و اسباب آلات جنگ با بیست حرکتی نمی نمایند مگر هنگام ضرورت و شهر اسکندریه جزیره
نظر جلوه نمود در نظر غریب آمد در کنار دریا زیاده از چهار صد برج چرخ تخت بود له بجز و بطور شراع کشتی
بر نصب کرده و هر یک از پره های چرخ بشکل پیوسته که باد از هر طرف می آمد و در آن پره ها چرخ افتاده
متصل حرکت میداد و لفظشان اینها مجموعا طاحون است هنگامه باد می آمد و آن پره ها را میگرفت کار میکرد
دو قریه بادم بسیار انهم حرکت مینمایند و شهر اسکندریه کنار دریا واقع است و خوران قریب کنار دریا می باشد
و شهر اسکندریه قدیم که بنای آن اسکندر کرده به بالفعل خراب است و از بیروت الی اسکندریه سیصد و بیست میل
مشهور است و هر بیست میل یک فرسنگ عجم می باشد و ما در بیست ساعت مسافت آمدیم و از اسکندریه الی مصر چهل میل
مشهور است که از طریق رود نیل میروند در سابق بر اینها بدلا نمونه محمد علی پاشا کروها و خرانها چرخ نموده
آب نیل را جمیع به همه جا آورده در طریق های بسیار صعب و متصل به دریای اسکندریه نموده است

بجهت آنکه چنان معلوم شد که روح انسان شاید هر چه پاره شود و در همین قالب کند همیار خود را در جبال عظیم ببرد و در
جوف صخره تمام مکان خوب درست کرده مدفون میکردند بهیچوجه الکنون که سه هزار سال است اجساد ایشان از هم
نریخته است و پاره کرباسها و قدری طلا و پاره اسباب دیگر که بگردن او آویخته بودند بعضی از انها را هم در آورده نشان داد
ولکن چون حکمای فرنگ طالب شده که چنین امورات سالها دیده و علوم خود را بدین سبب تکمیل کرده باشند لهذا ما
جمعی هستیم که کسب ما منحصر بامر انست که همه را بیرون آورده هر جهازی که بفرنگ میرود میبرآوریم و میبریم
و انها نیکه که بفرنگ میروند خریده بفرنگستان میبرند قدری از ان اوضاع عبرت گرفته آنشخص را روانه
کردیم و یوم چهارشنبه بیست و پنجم از آن محل حرکت نمودیم لکن بار شدت که و بلیه صدمه کشتی و طلاطم دریا
و طوفان آنجانب بیهوش شده و اخوان ... از جان نشسته شهادتین گفته پناه بخدا قیامتی برپا شده
متصل آب در کشتی میریخت و تموجات جهاز اسباب و متصل آب بیرون میکردند قریب بمغرب ... کم
تخفیف در باد بهم رسید و طوفان تخفیف یافت یوم پنجشنبه بیست و ششم طلوع صبح باز مخالف وزیدن
آغاز نمود و ما بیچارگان بحالت روز قبل بیهوش افتاده هر دقیقه مرگی و هر لحظه جان از تن ما بیرون میشد و غروب
آفتاب قدری تسکین بهم رسید یوم جمعه بیست و هفتم باز باد مخالف وزیدن و دفعه موج چهار
... افتاده با چنگال ... ما سکنار ... از طرف عصر آمدند و سوراخهای ...
محکم گرفته گفتم بجهت چیست که اینهمه محکم کاری مینمائید ... ما را با ... میبرند
علامت طوفان شد و بجهت ... صدمات موج دریا ... آب ...
و شما دعا کنید که ان شاء الله طوفان بگذرد و پناه بر خدا از استماع این خبر وحشت اثر اضطراب ...

بهم رسید تحریر و بیان نمیتوان نمود بیکدست از جان نشسته و شهادتین گفته و آن چیزی که طوفان از ان ظاهر
میشود ... ... از بور در جوف آن ... الحکمت ... در آن قرار داده اند و در جای ... بجهت وزیدن
باد و آمدن ... از جهت بجهت او ... معین که ... هر درجه ... از شدت و ضعف باد
مشخص ... و جمیع علامات طوفان ... و تضعیف سبب آن ... معین ... باری
بجهت که باد شدت نمود و کشتی در تلاطم آمد ... بر بالای جهاز ... و باطراف کشتی ...
مضبوط ... مضاعف ... آمد ... از صدای آن طوفان و امواج ... بیهوش
گشته از شدت حرکات جهاز ... بر فراز چرخ ... میکردیم و گهی در قعر ... زمین و از چرخ جهاز
... در زمین ... و در ضربات ... در بعضی اوقات ...
... قدم ... از شدت حرکات یمین و یسار و تحتانی و فوقانی ... و ... اعضا
و جوارح ... ... متوجه احوال ... و اعضا ...
... مع ذلک چنان حرکت ... که ...
... و ... موج و طوفان چنان ...
از ... غیر از خالق ارض و سما ... چنان سینه جهاز ... کشتی ...
... بر ... موج دریا ... و صدای ... که از شدت صدمه ... از اعضای
ظاهری اجزای باطنی و ... بیکدیگر پیچیده ... و نفس منقطع کرده بود
شب ... موج ... حال ما ...

نوبت منتظر بوده ... ... از اول شب گرفته ...
بیکدفعه آب موج ... از ... در ... خواب ... و ما را ...
لیکن ... تموجات جهاز ... کشیده و سوراخ را محکم گرفتند و ما را با ظرف بیرون کرده و ما که
از جان نشسته بودیم و منتظر ... بودیم با چنین طوفان عظیم ... از اهل کشتی بیرون آمد
و چنان ... و چنان متوجه ... جهاز را ...
لیکن هر حکمی که میکرد ... با یکدیگر حرف ... بصدای ... حالی ... که چه باید کرد و کدام
امر را باید ... خلاصه ... از ... که در آن ... معرکه ...
... و ... متوجه امور خود باشند و ... طوفان بود و این جهاز ... جهاد ...
بود تا قریب ... ساعت شدت طوفان زیاده ... که ... آن صدمه ...
رسانیدیم ملتفت شدم که ... سید الشهدا ... همراه دارم ... از اهل جهاز را گفتم اطراف ...
گرفته ... بر سطح جهاز ... پناه بر خدا ... ماند ... چنان موج ...
از سر دکل کشتی بلندتر بود ... بنظر می آمد و آب ... کشتی ...
ما و ... آن قیامت ... که ملاحظه ... چشمها را بر هم گذارده ...
مرقد مطهر در آب ... الحمد لله ... آل عبا ...
... باز چنان بود که احوال ... روز شنبه بیست و هشتم ...
مخالف ... خود باقی بود ... و جهاز را از ...

رفتار جهاز ... آن باد مخالف نقصان پذیرفته و نصف حرکت که عبارت از ... میل ... رفتار ...
... حرکات ... ... روز شنبه بیست و نهم باز باد مخالف ... و کشتی ... تلاطم افتاده ...
... ... حال ... بهم رسید ...
شدیم که الحمد لله باد موافق ... انقلاب ... ملاحظه ... که جهاز حرکت ...
رسیدیم ... کلال کشتی تمام شده ... از حرکت ... ازین خبر ... طوفان ...
لیکن ... گفتم ... حکایت ... کال ... کوه ... که از اسکندریه ... خوب نبود
تمام باد مخالف آمده ... تمام ... گفتم تا شهر ... چه قدر ... از اسکندریه تا ...
هشتصد ... سیصد ... گفتم خاک بر سر ...
هر ... قدری ... و قدری ... کشتی ...
... که ... باد ... کثرت موج ...
و الکنون ... گفتم ... که اگر باد موافق ...
... جهاز ... روز ... گفتم چه ...
... خراب ... کشتی ... بعمان ... رسید
... که جهاز ...
... تسلیم ... تسلیم ... برضای حق تعالی ...
... آب ... روز ... روز ... آمد

ضبط که قرار روزی به یک سیر مثقال آب و نیم مثقال آذوقه مأکول بیشتر نرسد تا به منزل چه منع کشتی احتمال دارد
که از دریا گذشتن عبور کنند لحظه‌ای امور کشتی تجار از آن گذشت که قرب آبادی جهازی بواسطه کم آب و آذوقه در سر
میرود و این مسئله در دریا بس عجیب است که بالای جهاز با بچه نزدیک و اطمینان از وصول مقصد احدی را نیست گردند
از نتیجه هم ما را مادامی که نقشه را پیش آورده پرگار گذاشت و حساب کرد از المکان علمای [illegible] است و بس بعید
از سیر که آخر مملکت آدم است هم [illegible] بعید و نه نزدیک است هم [illegible] بس بعید و دیگر مطلقاً و اصلاً خیالی در حوالی نبود
نزدیک بعیدی جزیره‌ای متصل بهم که سابق راه این در تصرف فرانسه بود اکنون در تصرف انگریز است بار دیگر چراغ [illegible] برگردان
در آن بحر بیکران بدون حرکت بر جای خود ایستاده مرکب نار هر جا پارو تا آن بحر بود چند جهاز در [illegible] سفینه که آب
و نان که [illegible] در شبانه دیگر [illegible] چنین حال حالی الحمید [illegible] در آن وقت [illegible] وصول المقصد [illegible] دیگر
مسرور و [illegible] سبحان الله [illegible] که [illegible] و [illegible] از وطن و از همه [illegible]
بلطف قطع امید از وصول مقصد و مکان و معاشرت [illegible] مطلقاً [illegible] المشتاق [illegible]
[illegible] و روز و اکثر [illegible] آوردن و خوف [illegible] و قرار [illegible]
هر دم اکثرت حرکت موج [illegible] اعضا و جوارح [illegible] از هر طرف [illegible] و آن [illegible]
۱۲۵۳ بناظر [illegible] آن بحر [illegible] از هر جانب [illegible] متصل بهم لاینقطع می‌آید [illegible]
ما را آرام [illegible] و در [illegible] با امید [illegible] مشغول بودیم و [illegible] چهارشنبه [illegible]
در [illegible] از ظهر در آن [illegible] حرکت [illegible] و [illegible] و [illegible] از [illegible]
مفاخر [illegible] شهدا [illegible] و تعزیه آن [illegible] خلق [illegible] از [illegible] آن [illegible]

و بحر بیکران بر حال خود و خوان آراسته و در آن حالت [illegible] از جناب سید الشهدا [illegible] نجات و استمداد خود [illegible] در [illegible]
[illegible] افتاد که [illegible] بود که [illegible] در میان اهل کشتی افتاد [illegible] بالای [illegible] جهاز بر آمد و دوربین [illegible] طرف مغرب [illegible]
ملاحظه کرد [illegible] تحقیق [illegible] چه خبر است [illegible] [illegible] سیاه [illegible] که جهاز [illegible] گفتم [illegible] که جهاز [illegible]
از کجا [illegible] از آنجا [illegible] و بر فرض که [illegible] از کجا جهاز [illegible] و بر فرض [illegible] از کجا جهاز [illegible]
[illegible] از کجا [illegible] خود و غال [illegible] خیال [illegible] باید [illegible] و [illegible]
[illegible] ملاحظه کردیم که [illegible] جهاز [illegible] که [illegible] جهاز [illegible] و [illegible] اخبار
[illegible] و [illegible] از جا [illegible] و [illegible] سبب [illegible] بالای جهاز [illegible]
از [illegible] کشتی [illegible] در دریا [illegible] هر قدر [illegible] نظر [illegible] و [illegible] نظر [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] بالای [illegible] کشتی [illegible] جهاز [illegible] طرف [illegible]
و [illegible] که [illegible] و میانه مشرق و شمال [illegible] کشتی جهاز [illegible] حرکت آورده و [illegible]
که [illegible] آن [illegible] که جهاز [illegible] متحرک شد [illegible] گردد [illegible]
متوجه آن کشتی گشت قدری [illegible] که آمد [illegible] رسید و آن کشتی [illegible] از [illegible] و [illegible]
و [illegible] زیر آورده [illegible] بالای [illegible] ملاحظه [illegible] ملاحظه [illegible]
نزدیک [illegible] گفتم این چه [illegible] گفت [illegible] اهل جهاز [illegible] کنند [illegible]
[illegible] که ما در [illegible] گرفتاریم ما را امداد و اعانت کنید حال اگر این جهاز از انگریز باشد خواهد آمد و
متوجه [illegible] بعد از آن [illegible] چند [illegible] آورده [illegible] معلوم [illegible] جهاز [illegible]

[illegible] با دوربین [illegible] تشخیص [illegible] جهاز انگریز است و [illegible] که جهاز از انگریز است بیدق [illegible] بر آورده
جهاز بیدق دیگر با الوان مختلفه [illegible] سوال [illegible] که این [illegible] گفت این [illegible]
نشانه [illegible] است و [illegible] آن [illegible] مال [illegible] است و [illegible] ملاقات کنند [illegible]
ملاحظه [illegible] انگریز [illegible] و اظهار مسرت [illegible] این مرکب [illegible]
مال [illegible] است از [illegible] اخبارات و وقایع [illegible] روم [illegible] بالبور [illegible] جهاز ما را که
[illegible] اسم جهاز خود را با علمها و نشانه [illegible] از [illegible] مسرور [illegible]
[illegible] و توصیف [illegible] آن [illegible] و آن [illegible] آورده
کارساز [illegible] و حضرت رب العزت را سپاس [illegible] نهایت [illegible] آن معروف و حکایت [illegible]
[illegible] سوال [illegible] که چگونه [illegible] که این جهاز [illegible] است و [illegible] خواهد آمد [illegible]
[illegible] که [illegible] جهازات [illegible] پادشاه [illegible] و نشانه [illegible] جهاز
[illegible] نقشه آمده بود که [illegible] با الوان مختلف [illegible] بود و
بیدق و علمها [illegible] ضرورت در کتاب [illegible] که [illegible] حروف [illegible]
به بیدق بالا میکنند جواب سوال [illegible] است و [illegible] پادشاه [illegible] که در جهاز
سرکار است لازم است که [illegible] در [illegible] باشد [illegible] که اظهار [illegible]
در [illegible] و آب [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] که آمد طرف [illegible] کشتی [illegible] و سوال [illegible]

ذکال چون [illegible] احوال [illegible] و [illegible] از کجا و [illegible] حال [illegible] متقدم [illegible]
حق [illegible] جهاز ما بر بالای سطح بر آمد و کپتان [illegible] بالای سطح جهاز آمد سلام [illegible] کپتان [illegible]
اظهار [illegible] و حال [illegible] کپتان گفت [illegible] ذکال [illegible] خواهیم داد [illegible]
که خداوند عالمیان چگونه الطاف [illegible] که [illegible] که [illegible] مرکب [illegible]
[illegible] ذکال فراوان آورد [illegible] که بر آمد [illegible] بر آمد [illegible]
هر دو جهاز [illegible] کشتی [illegible] ذکال [illegible] کپتان [illegible] جهاز
[illegible] که ما [illegible] جهاز [illegible] داریم در [illegible] جهاز
و [illegible] آورده [illegible] بالای جهاز [illegible]
گفت [illegible] کشتی [illegible] که اهل کشتی را [illegible]
[illegible] و [illegible] کپتان [illegible]
[illegible] آورده بود [illegible] که [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] کپتان [illegible] که [illegible]
[illegible] خواهد [illegible] و [illegible] خود [illegible]
احوال [illegible] متعلقات [illegible] و [illegible]
[illegible] که کپتان [illegible] بود که [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] قوت [illegible] و [illegible]

و علم ما از هر طرف انفع باقی و مسرت ما افزون حاصل آمد امریکه که قریب گشتیم الآن جهازات چند از دور نمایان آمد از کشتیهای
انگلیسان در حین عبور از اخبار دریافت که جهاز جنگی پادشاه فرنگستان که در اختیار انگلیسان است [illegible] و تحفظ دریای ابیض است
و از مالتان الی اسکندریه و اسلامبول و دریای روم و ممالک نمسه و ایطالیان در تصرف و حکم انگلیسان بالمره است [illegible]
می‌کنند و بجهة مصالح چند در مالتان و بحر ابیض توقف دارد الکنون بملاحظه در حرکت آمده اند [illegible]
مراکب و حافظ و حارث بحر ابیض است و [illegible] و جهاز [illegible] جنگی است و لیکن بکلی [illegible]
که در جلو [illegible] باشد و [illegible] انگلیسان بران [illegible] چشم [illegible] چنان مرکب [illegible] دارند
مراکب عالم بزرگتر و عظیم تر باشد و پادشاه انقلتره به پیوسته بواسطه داشتن چنین مراکب از همه پادشاهان فرنگستان و
ممالک اروپه افتخار می‌کنند و اگر بخواهد مملکت روم و فرنگستان را سراسر در لحظه خراب کنند همین یک کفایت خواهد کرد و
گورها خارج الجهاز شده و استادان فرنگ صنایع و کارخانه‌ها در آن مرکب [illegible] از آن مرکب بهتر در کار باشد هم
نمی‌رسد بانگلیسان گفتم در این صورت جهاز ما را نزدیک این جهاز ببر که تماشا کنیم و چندی قبل از این مقدمات
انگلیسان جهاز از ما سوال کرد که ترکیب اعلام مراکب ایران و نه جهازات ایشان و علامت پادشاه عجم [illegible]
انجا در باره نقش [illegible] الشمس که [illegible] و از دور [illegible] رسیدیم اول [illegible]
اعلام [illegible] بالا که [illegible] جهازات [illegible] علم ما بالا که [illegible] سلام [illegible] فرنگی بالا که [illegible]
نیز [illegible] جهازات که رسیدیم [illegible] جهاز [illegible] رسید شهر عظیم [illegible] آب [illegible] روان [illegible]
صنعت غریب [illegible] در پهلوی جهاز ما که رسید [illegible] جهاز ما [illegible] چند [illegible]
در آن [illegible] که [illegible] در نظاره آن خسته می‌شد [illegible]

[illegible] بسیار خوش [illegible] در فرنگستان مشهور [illegible] بلاد [illegible] جهاز [illegible] که آتش
[illegible] جهازات انگلیس [illegible] که هر یک طرفی روان گشتند و ما [illegible] گشتند اگرچه باد
مخالف [illegible] سیل [illegible] می‌آمد امروز الحمد [illegible] و نهایت مسرت و فرح [illegible] قطع [illegible]
و جزایر المان [illegible] که گذشته اشتهار [illegible] گوشت ماهی [illegible] از انگلیسان سوال نمودم [illegible]
[illegible] جهاز در رفتار [illegible] تازه [illegible] ماهی [illegible] شام [illegible] فرنگیها [illegible]
[illegible] جهاز [illegible] چند عدد [illegible] بیرون آورد که [illegible] بسته و [illegible]
لحم الکون از دریا صید [illegible] آورده و البقیه [illegible]
تازگی و طراوت بیرون آورده و بیان کرد که این ماهی [illegible] ساله است و گوشت [illegible] چهار ساله [illegible]
[illegible] بحر محیط [illegible] دنیا سفر می‌کنند [illegible] ساله [illegible] گوشت [illegible] چند [illegible]
و در چنین [illegible] مرتب [illegible] ساخته [illegible] هوا تاثیر و تصرف در آن نمیکند [illegible]
[illegible] و طراوت اول باقی [illegible] و هر وقت که بخواهند [illegible] گوشت [illegible] ساله در جهاز [illegible]
[illegible] که [illegible] گوشت تازه [illegible] لذیذ [illegible] چند [illegible]
[illegible] ماهی [illegible] بریان [illegible] عجب [illegible] ماهی [illegible]
قدری خوردم [illegible] که تا [illegible] بهم رسیدیم که [illegible] کنند که این [illegible]
ماهی در دریای ابیض از اسکندریه الی مالتان [illegible] مشهور [illegible] ابراهیم [illegible]
یوم پنجشنبه چهارم [illegible] بعد از ظهر [illegible] جزیره مالتان نمایان گشت و [illegible] اطراف [illegible]

[illegible] آن منارها [illegible] منظر [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] که [illegible] معلوم که [illegible] معادل [illegible]
در الجهاز [illegible] جمعیت بسیار [illegible] از جهاز [illegible]
[illegible] جهاز [illegible] انگلیسان [illegible] در جهاز [illegible]
در بالای جهاز بر آمد اظهار مسرت و تعارفات [illegible] آورده [illegible] تعارفات [illegible] آورده [illegible] مراکب [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] کاملی حاصل [illegible] مراکب [illegible]
[illegible] مالتان رسیدیم عجب [illegible] مدینه [illegible] بنظر رسید [illegible] مالتان [illegible]
[illegible] مخالفت [illegible] در سیزده [illegible] روز قطع [illegible] مالتان
جزیره [illegible] از ممالک اروپه فرنگستان [illegible] اطراف آن جزیره [illegible] بنظر [illegible] مدینه مالتان که [illegible]
[illegible] در بالای کوه [illegible] واقع گشته و اطراف آن کوه [illegible] چنان [illegible]
و کاری [illegible] خانه‌ها [illegible] از سنگ [illegible] بر دریا [illegible] و حصار
متین از احجار [illegible] عالم [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] واقع است [illegible]
و [illegible] از حد [illegible] لشکریان [illegible]
و [illegible] و جهازات چند [illegible] الحمد [illegible] محافظت می‌کنند و [illegible]
[illegible] قیصر [illegible] مملکت [illegible] مملکت [illegible] و ایطالیا

و از یک جانب سرحدات مملکت روم [illegible] و جزیره مالتان [illegible] در تصرف [illegible]
[illegible] عباسی [illegible] بلاد [illegible] در سنه ۱۲۱۳ [illegible]
[illegible] ممالک فرنگستان [illegible] آورده و دو سال تمام در تصرف [illegible]
[illegible] الکنون مدت [illegible] سال است که در تصرف [illegible] و معادل چهار هزار سرباز [illegible]
اوقات ضرورت [illegible] جهاز [illegible] اخبار [illegible] و علامت [illegible]
[illegible] که [illegible] عربیت مرکب [illegible] ایطالیا [illegible] آن [illegible]
خلفای بنی عباس [illegible] و [illegible] رسید [illegible] اسلام [illegible] ایطالیا [illegible] بسبب کثرت [illegible]
[illegible] مرکب [illegible] نعمات [illegible] و [illegible] از دریا [illegible] معمول [illegible]
[illegible] جزیره [illegible] که [illegible] قریب [illegible] معمول [illegible] و از هر نوع میوه
[illegible] در آنجا [illegible] آید و [illegible] دیگر نیز می‌آورند در آنجا وفور دارد [illegible]
[illegible] بسیار خوب [illegible] بنظر رسید [illegible] دیگر دارد که [illegible]
[illegible] مرغوب [illegible] لطیف [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] که [illegible] و [illegible] در آن جزیره [illegible] فرنگستان [illegible]
[illegible] هزار [illegible] و از جمله [illegible] ولایت [illegible] ممالک اروپا [illegible]
[illegible] و حمام هم در فرنگستان [illegible] جزیره مالتان [illegible]
[illegible] دارد و در [illegible] شهر [illegible]

جدی که قطب شمالی باشد قریب بوسط السماء ملاحظه کرده در وقت ایستادن بقبله بجانب ایسر واقع است بنا بر شهر بنات النعش که
با کمال درستی بعید یا قریب بقرب سمت قرار دوات تحویل شمع از روز که جبلات از سمت تعویذ باشد بود و لکن کاشه و قریب
بکارنتین منحرف از جنوب و جنوب و در وقت بود ممکن بود مشق بکارنتین خلاصه سه باشد چهار از رستم بکارنتین مکلف باشند
معین مرتب ساخته و ترتیب داده اند روز جمعه پنجم بیست قبل از ظهر در بالونیه بکارنتین شده داخل بکارنتین سلام عجب جمالات و
عرب بنای نظر رسید شهر را عمارات زنک خارج کنند از و کارنتین قرار داده اند از رحل بموعد کارنتین در بدو بستان از جمله
ملاحظات اگر خطائی بر زند در عقوبت توقف کارنتین خواهد بود اما کارنتین حصاری است کم و جهت سر تفرقه دیگر
که حکما و سلاطین فرنک در هر یک از ممالک او به بنا نهاده اند در قانونی بنیت شان در وقف کارنتین واجب و فرار از آن انسان
ملاحظه الصحت کارنتین مملکت بجهت با خود و باطاعون بیمار امراض مسریه بنا نهاده اند و در هر مملکت از ممالک و مسلمان
بنقاط فتح حکام ایشان در مدت دفع با خوش دار کسی به مدت کارنتین را بوبه معین که از بعضی از ممالک جمله روز
و بار یک یا دو ایام باشد و لیکن توقف در کارنتین طاعون از مدت بیست و چهار روز معین که از بالا اختر کارنتین حصاری است از سنگ
خارج در سقاب معموره شهر لیفاس شش صد قدم و ساخته از دریا میانه حصار کارنتین و جای دفع گشته و در انحصار از اطراف
آب احاطه نموده و در انحصار عمارت چند و بیوتاتی بسیار طول و بلند اندک خارج بجهت رفتن بکارنتین ساخته اند و کلان و نگهبانان
چند در آنجا میباشند که بر خود واجب دانسته اند که متوجه قواعد و رسومات کارنتین بوده باشند و اگر تعدی باینه عمداً یا سهواً
از کسی خطائی و آن قواعد واقع شود اگر بار او در زمین باشد و اگر در دریا باشد به دهند قبول نخواهند شد و از در خواهند که آن جملات که
از اطراف بحر اسود و مغرب که آید انها را بکارنتین میبرند و جهازاتی که از بحر ابیض می آیند و ممالک روم و مصر و اسکندریه می آید انها را
بکارنتین میبرند و قانون برای آنست که از زمین کناره که تا جزیره چیتان بیان شود علمی دارد بسیار بزرگ که در بالا رکن که

علامت میت که ما اهل کارنتین میباشیم بجهه که هر کار می آید بار یا جدی علامت نکند و احدی نیز
با ایشان ملامسه نخواهند کرد تا آنکه میروند بکارنتین و کارنتین عمارتیست بسیار عالی امر ف بر دریا
و جمیع ما یحتاج از فروش و ظروف در آنجا آماده و مهیا است اجاره و کرایه معین دارد ماکولات
و مشروبات از هر چه بخواهند میدهند و دل تمنا کند در بالونیه های بقالی بسیار با صفا گذاشته در زیر
آب بازی همان عمارت میسر شده و خریداران کارنتین از خانهای تجار هر یک را اهل معین و
مشخص دارند بزیر آمده لب دریا هر چه بخواهند میخرند و لیکن بایع متاع را آورده و بر سنگ گذاشته
و موکلان کارنتین متوجه مشتری میباشند که بایع را رفته و مشتری مال خود را ببرد و بها میدهد
اعتبار ایشان که چوب و فلزات تا خود برداشت یعنی تأثیر نمیکند و اگر سهواً دست بایع به مشتری
بخورد آن موکلان آن شخص را گرفته میت و در روز در کارنتین نگاه میدارند در بالای بجهه او ملعون نیست
و اهل کارنتین با یکدیگر معاشرت نمیکنند مگر آنهائیکه در یک روز وارد کارنتین شده باشند
و سوای ایشان مملکت و بجهه هر کس حد و دی معینیست که از حد خود نمیتواند تجاوز نماید احدی
نیز بجهه او نمیتواند آمد و اگر جا یا بار یا بار که مدت کارنتینش از سر گرفته میشود بعد از آن در کارنتین
واجب است که آنچه از ماکولات و ملبوسات که دارد در این بیست و چهار روز بهوا داده در یک
بند آویخته تا اثر آتش برفع شود و هر روز کپیتان کارنتین باید آمده ماکولات و ملبوسات را
مشاهده کنند و اگر چیزی بهوا داده نشده باشد ایام کارنتین تازه خواهد شد بعد از آنکه ایام بیست و روز
منقضی شد کپیتان آمده و شخص را در بالونیه سوار نموده میبرد شهر از وقت مرخص گشته و کاغذی باو میدهد

چنان است

که فلان کس از توقف کارنتین گذشت و اگر معاذالله در عرض شلاه و بیست و چند یک نفر از اهل کارنتین بالکسر که آن زمان وارد شده باشد
تجدید بار او را بکارنتین بجهه بیست و چهار روز دیگر را باید توقف کنند و اگر احیاناً کسی از کارنتین فرار کند یا از بحر بعض آمده
بکارنتین نرود قتل آن شخص واجب و خون او هدر است و در شریعت فرنگان حکم تقبیح تقصیر است مگر در جایی با قصاص فرار
و لفرار کارنتین که البته خواهد گشت و نخواهند گذشت و از جمله اتفاقات آنکه روز دو ایام توقف کارنتین تمو میرزا
شکسته تفنگی برداشت و در یکی از منظر کارنتین که مشرف بدریا بود مرغابی که می آمد صید میکرد و تیری از آن تخت
بقایا بجهت بر زبر عمارت پاره ماکولات آورده بجهه اهل کارنتین و دو ده او دسته شمع بود تمو میرزا خواسته را
سفید النفس و بار خود را از آن منظر سر فرو کرد جواب از بالا تمو میرزا بر سر نقال خورده که موکلان کارنتین مشغول علامت بر سر آن
بمبارک و میوه آن بجای او از آتش بر میکشد و خود را بالونیه رسانید که بیرون ببرند که موکلین می آیند آن نقال را با بار نفر از کنجشکان
که بیست و پنجاه خورده بود گرفته و در کارنتین آورده و بهر قدر که ونالو کرد بجائی نرسید چهار و بیست و در کارنتین بماند
خلاصه آنچه ما که وارد در کارنتین شدیم در جای بسیار عالی منزل که حاکم و کوزن عثمان که بسیر کشور که بود
نمود موکلان وقت سفالت بر نزل ما مفروش ساخته از هر قسم ظروف و ضروریات و ما یحتاج اساله و مهیا داشته و مطالبه کرایه
نکنند و در آن روز کوزن آدم فرستاده و معذرت بسیار خواسته و کمال تعارف العهد آورده و تمنا نموده و قرار
معین نمود کوزن مذکور بدیدن آمده باشد و بعد از آدم کوزن آدم سر طاسی بی کیس برای دو سرال کپیتان بار در
جزیره عثمان از کار ما مأمور است و بسیار جلیل القدر است آمد اظهار ارادت نمود و خواهش شد که در قرار بجهه ملاقات
معین نمایم او را از نفر دامت قبل از زوال جمع دادیم و یوم شنبه ششم ماه قبل از ظهر کپیتان مذکور بر در
کارنتین آمد و جنب آمده بود و موکلان کارنتین بر بروقه خانه بر لب آب معین نمود و قرار خیالات آنکه اگر کیش جلیل القدر

در کارنتین باشد و لازم شود که باغیر اهل کارنتین ملاقات نمود قرار برای نیست که طاقچه از یک در بار معین کنند و هر یک از آن حانه
مشتمل بر دو بیت از دو دریچه حاضر شود و از دو دریچه حاضر علیه و از طرف معبر دار که از سر تاکر جانی بیله سر را تاده و
باقی نهان است و از طرف موکلین نگهبانان متوجه هر که خطائی واقع نشود و بعد خود باید با دیگر گذشته قطع کشت
میبرند و بعد از گفتگو موکلین ایشان را بر شته بکار مبرا خود بعد دیگر را در بالونیه گذارده و میبرند و جنان چه ملاقات واقع نشود
هر کس باشد باید بکارنتین رفته باشد و بعد از رفتن کپیتان بنای اخبار دادیم او سرال با نیم نفر از بزرگان انگریز در دریا آمده باز
مهمان قانون وزرا آن از طاق و بیرون از ملاقات لازم که تعارف و مهر بانیه را بعمل آورده و قانون مذکور در جنب شهر عصر روز
کوزن آمده باز مهمان قانون الا نه تعارف و محبت بسیار بعمل آورده با نیز از ساعتی برخواست و مراجعت نمود و یوم یکشنبه هفتم و دوشنبه هشتم
۱۲۵۳ و سه شنبه نهم در کارنتین بیکار بوده که او از زیارت عاشورا و کهن زاری و تضرع به درگاه اله در یاری و منتظر انقضای مدت کارنتین
بعد یوم چهارشنبه دهم محرم الحرام یوم عاشورا بخواندن زیارت عاشورا و تعزیه داری سید الشهدا آل عبا امر واقع گشته و قسم نبشته و دوم
طرف عصر دلتنگ شده موکلین کارنتین را خواسته با ایشان گفتیم میتوان بجهه رفع دلتنگی چند قدم در کارنتین گردش کنم
که نشد در حمایتکه خالی از اهل کارنتین باشد مرضی است چند نفر با اتفاق ما آمده و به باریکه چند بار ابر دو در آنجا و از
سنگ خاره و بنیان محکم بود و کانه چند رفته که تمام آن مملو از گاو و گوسفند بود که انها را هم بکارنتین آورده بودند
و در خانه دیگر شتر غران در قفس آهنین که که از یکی از ممالک فرنگ بجهه پادشاه انگریز ارمغان میبرند قدری تماشا
که تنها کار آمدیم مجلکه در ستان اهل کارنتین بود جائی بسیار با صفا و اقسام گلها در اینجا هم رسیده قدری تماشا کرد
و قریب بغروب مراجعت بمنزل نمود و یوم جمعه دوازدهم طرف عصر بکار بر بالونیه نشسته قدری در اطراف کلبه
تماشا کرد یوم سه شنبه نهم و سه شنبه چهاردهم و دوشنبه پانزدهم و سه شنبه ردهم امری واقع نگشته و در شب چهارشنبه خبر رسید

۲۰ ...

که مرکب سعید قاپر به خور عمان رسید و میخواهد جنبدان فته باشد و اگر سعید قاپر برود دیگر مرکب نخواهد بود الحالات
که بر مرکب ... رسانده دیگر مشغل که جنبدان رسیده باشیم لهذا نوشته در شب بکوزن نوشتم که مرکب سعید قاپر برود
و الهام کار نیست با هم معطل نیست و بهتر از این مرکب دیگر پیدا نخواهد آمد چاره چه چیز نیست یوم چهارشنبه هم جواب
نوشته کوزن رسید که بله بهتر از سعید قاپر مرکبی از برای شما بهم نخواهد رسید اگر نخواهید فته باشید در حال
آن مرکب دیگر شهر کار نرسیده باشند و نخواهید رد انه کو زنسا الوقت کار سعید قاپر شود روانه بوده و
بلاد ... سلامت انشاء الله تعالی بمقصد خواهید رسید تمامی این بود که تا لبد از افضل ... کار نیست جز ارادت
فرموده باشید خدمتی کار شما معلوم باشم ... و ... بود بار یوم چهارشنبه ... دیده
یوم پنجشنبه ... رسیده کوزن عمان ... نوشته که ... [illegible]
... رسیدم که این معنی ... [illegible]
این معنی ... که اگر ... الضیاف ... [illegible]
مثل ... [illegible]
نو کوزن ... مرکب سعید قاپر ... آورده ... مرکب سعید قاپر رسیدیم ...
... [illegible] ... شهر عمان ...
نوبت ... [illegible]
طوفان بود ... سعید قاپر ... طوفان ...
متعارف مملکت افریقیه و حبشه و ممالک بر زمین نمایان گشت ازینکه آمدیم شهر ... سعیدیم از رد

تا ساحل ... و روز دوشنبه بیست و دویم نیز از سواحل افریقیه از اقسام اربعه عالم است میگذشتیم و جهاز
قریب بخشکی می آمدیم یوم سه شنبه ... باز خشکی از نظر محو شد یوم چهارشنبه بیست و چهارم باز از سمت دست راست مملکت
اسپانیه که مملکتی از اقسام اربعه جهان باشد که اروپا باشد نمایان گشت از شهرهای ... پیدا شد
گشت ... و مرکب ... آمد و آخر شب
... سؤال انقلاب دریا ... جواب گفت چو که
دریای محیط قریب به این مکان متصل بدریای ابیض ... که دریا در تلاطم آمده و جبر الطار
یعنی جبل الطارق قریب است چون دریا در این جا ... و دریای محیط مشرف بر دریای ابیض است
و از دریای محیط آب بدریای ابیض میریزد و بار مخالف ... اضطراب بهم رسید و انقلاب ...
خلاصه ... تا صبح ... گرفتار بودیم و لیکن ... جهاز ... شده
در موج و تلاطم ... قطع حیات از ما ... تصور میکردیم هر وقت دریا ...
قریب بغرق ... و هر دم که موج ... جهاز ... مساعد ...
خشکی ... جبر الطار قریب بود جهار ... که جبر الطار نمایان گشت و دریا ...
... طرف ... جبر الطار ... مملکت اسپانیه ... اما محکمه
جبر الطار ... حکام ... تصرف ... و ... مال ...
از سلاطین که آن حصن محکم و جبال ... در تصرف ... جمیع سلاطین اروپا و ممالک اطراف ...
... از دریای محیط بدریای ابیض ... جبر الطار

خارجی ... چند در حصانت و استقامت ... که ... باستیلا ... جبر الطار دروازه
... که ... تصرف ... این ...
... و حصانت ... جبر الطار ...
... توپ ... بالا ...
... توپ ... قلعه ...
... توپ ...
... شهر و جبال ... قلعه ...
... تمام عالم ...
... توپ و خمپاره ...
...
...
...
... اسباب حرب ...
... شهر ... قلعه ...
...
... سطح بر اطراف دریا ...

در دامنه کوهی بسیار عظیم واقع است که منفصل بحر محیط و بحر ابیض میشود و ارتفاع آن کوه در فرسنگ میباشد و دور الجبال
چهار فرسنگ میباشد و تمام آن کوه از سنگ خارا ... بالا رفته است امواج بحر محیط چنان اطراف آن کوه احاطه
نموده است که هر دفعه از اتصال امواج ... کوهی ... و هر لحظه از ... موج ...
که ... ارتفاع جبال است ... و هر لحظه ... کثرت امواج بر اطراف ...
... صدای موج دریا چنان بود که اگر ... توپ ... صدای آن ... مکانی ...
مهابت و صلابت ... در عالم ...
میانه مغرب و جنوب ... واقع است با وجود حصانت حصار شهر را از سنگ خارا ... چهار ...
... ارتفاع ... شهر ...
کارلس ... پادشاه اسپانیه ... جبر الطار ... اسپانیه ...
قبل از این ملوک اسپانیه بر تمام ممالک اروپا ... سلاطین ...
... اسپانیه ...
و علم نجوم ... مملکت ...
کلام ... اسپانیه ... تصرف ...
... ملوک ... سلطنت و استقامت ...
... جبر الطار را
نیز ... متصرف ... که تصرف ... اولیاء ... میباشد و لیکن

نحو آباد دلو و بادگیر کنند و ساقها جبرالطار نیز بجرفت اهل اسلام و خلفای بنی عباس بعهد امیر تیمور گورکان نیز آنها را
بتصرف در آورده و [illegible] خلفای بنی عباس و امیر تیمور در آنجا باقی و برقرار است و [illegible] در فصل تابستان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۵۳ لنگر کشیده و آتش افروخته روانه شدیم و یوم یکشنبه [illegible] شهر صفر [illegible] و چهارشنبه [illegible] به جایی آمدیم و قریب مملکت پرتگال
مرکب نشستیم و همه روزه از [illegible] طوفان و مخالفت باد بر حال ما بود و جان ما بر لب رسیده بود یوم [illegible] به دریای محیط رسیدیم و
در اول دریای محیط [illegible] و عمق آن [illegible] و بغیر از خالق عالم کسی [illegible] از کثرت عمق [illegible]
مرکب ما [illegible] کرداب چهار صد [illegible] و سبب [illegible] می باشد که گاه آن کرداب موج می آید و [illegible]
در جهاز فرو می رود باد [illegible] چندان مخالف نبود اضطرابی در دریا ملاحظه گردید که تا آن [illegible] ملاحظه نشده بود
کپیتان جهاز گفت که در تمام دریای محیط جایی که مخاطره [illegible] این است و [illegible] در دریای محیط و بحور
[illegible] و در [illegible] حکم کند [illegible]
در آن میان غرق شده و کمتر کسی از این مخاطره به ساحل نجات [illegible] آرام و قرار از ما قطع شده
[illegible] غریق بحر فنا میدیدیم تا [illegible] کپیتان
مرکب از کثرت [illegible] جهاز و خوف آن کرداب از حساب [illegible] و راه گم شده و جهاز را از راه [illegible]
[illegible] و انقلاب [illegible] در [illegible]
[illegible] رسید [illegible] جهاز رسید [illegible]
[illegible] جهاز [illegible]
[illegible] و جهاز [illegible]
و چهار نفر [illegible] کشتی شکسته [illegible] و از خوف جان از
کشتی جدا [illegible] که [illegible] کپیتان [illegible] احوال [illegible] جهاز [illegible]

از [illegible] مرکب [illegible] جعبت انگلتر [illegible] از راه فرانسه و اسپانیه [illegible]
اگر [illegible] هلاک [illegible] ساحل [illegible] کشتی [illegible] بادبان [illegible]
روانه شدیم و [illegible] قواعد [illegible] و پس [illegible] غذا [illegible] شعر [illegible]
[illegible] مرکب [illegible]
و [illegible] جهاز [illegible] روانه شدیم [illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible] جهاز [illegible] و [illegible] انقلاب احوال [illegible]
و آتش افروخته [illegible] اسپانیه [illegible] تا آن که یوم یکشنبه [illegible]
رسیدیم [illegible] و [illegible] علامات بسیار [illegible]
و جهاز [illegible] و وقایع [illegible] توقف کنند [illegible]
لنگر انداخته و جهازات [illegible] که اطلاع [illegible] سلام [illegible]
[illegible] آورده [illegible]
[illegible] شهر [illegible] دریا [illegible]
[illegible] در آب غرق [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] مشهور [illegible] در [illegible] مشهور است [illegible]
جاهای [illegible] آن [illegible] شهر و بازار [illegible] جهاز [illegible]

[illegible] رسیدیم [illegible] چهار نفر قصد خوردن [illegible]
[illegible] خوردن [illegible]
[illegible] سال [illegible] گوشت [illegible] قسمت [illegible]
گوشت و خون [illegible] آن جوان [illegible] ملاحظه کنید که [illegible]
از گوشت و خون او [illegible] و [illegible] جوان [illegible] کپیتان [illegible]
خلاف انصاف است که قرعه [illegible] و [illegible]
و او را هم کشتند و [illegible] طوفان [illegible]
[illegible] چهار نفر [illegible] گوشت و خون آن [illegible]
چنان [illegible] گرسنگی و عطش [illegible] مرکب [illegible]
حال [illegible] که [illegible] اگر حفظ الهی نباشد چگونه [illegible]
از [illegible] سال [illegible] چگونه خداوند ما را از آن [illegible] هزار [illegible] در بیابان
[illegible] آب و گیاه [illegible] دریا چگونه ما را [illegible]
که خداوند عالم [illegible] کپیتان [illegible]
جهاز [illegible] خبر آوردند که [illegible]
[illegible] یوم شنبه [illegible] آمدیم که قریب [illegible] انگلتر [illegible]
[illegible] حمد الهی را [illegible] و آن روز عید بود

[illegible] و چند نفر [illegible] جهاز آورده [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
مملکت [illegible] طوفان عظیم [illegible] شبانه روز [illegible]
عاقبت [illegible] کشتی [illegible] آتش [illegible] مرکب [illegible] هلاک [illegible] کپیتان
و [illegible] جهاز [illegible] جهاز [illegible] چهار شبانه روز [illegible] دریا را
خورده [illegible] خوف جان [illegible] عاقبت از گرسنگی و تشنگی [illegible] هلاک [illegible]
[illegible] جهاز [illegible] شراب [illegible] آورده
[illegible] خواهر [illegible] آورده [illegible]
[illegible] شبانه روز [illegible] گرسنگی [illegible] چند روز [illegible] خواب
[illegible] و مرض [illegible] که اگر [illegible] دیگر [illegible]
تمام هلاک خواهیم [illegible] حال اگر یک نفر [illegible] تا اینکه تمام [illegible]
و [illegible] قرار [illegible] جوان [illegible] آمد که اول [illegible] آن جوان [illegible]
[illegible] خواب [illegible] خورده [illegible]
[illegible] گرسنگی [illegible] از خواب بیدار [illegible]
چشمهای [illegible] خون [illegible] آب خوردیم [illegible]
[illegible] قوت [illegible] شبانه روز [illegible] قوت تمام شد از گرسنگی [illegible]

که در هر معموره و بلده یکان از عرابان وارد نمود و یکی بیرون رود و قسم دیگر نیست که تکرار و ابی مشاهده ولایت
بنزاکت بیکدیگر بی‌خبر بود و در منازل و عرض راه اسب بسته از و کرایه سیده مثل این نوع را باید جمع تواند
لیکن کار پادشاه و دولت باشند و یکی از جمله جهازات وزیر پادشاه مخصوص است بجهة جمیع وجوهات عرابان مصالح
ارسال عرابان سرکاری و این تحفه بی‌بها و میانه و از جمله عرابانیکه بر آورده است در ولایت انگلتره
بلکیون است که بجانب شمال گردن بود و عرابان از شست اسبه است تا هر اسبه و کمتر نیابد و قرار
بر این است که ساعتی چهار فرسخ میرود و هر ساعتی اسب عوض میکنند اگر چه در همه جزیره انگلتره و جزایر آن
خالی از معموره و آبادی نیست ولی قرار عرابان سرکاری نیست که به هر معموره و بلدی از بلدان مشهوره که میرسد
شیپور بزند که اگر کسی فرمایشی داشته باشد بر سر راه آورده و امانت کند از جهت عرابان چون دولتی باشد و قرب ساعت
حرکت که میرسد باز شیپور میزند چهار اسب را بهار ابسته میکند و القدر ده دقیقه بجهة آب خوردن مهلت است
بعد از ده دقیقه باز سوار گشته میرانند و هنگام نهار و شام نیز بیست و پنج دقیقه مهلت است باز سوار میشوند و
بهمین طریق میروند چنانچه از فالمس تا لندن که سیصد میل است در عرض بیست و پنج ساعت قطع خواهد بود
باری از فالمس تا لندن آمدیم جمیع عرض راه معموره و آبادی بنظر رسید تا لندن که نه تر از زمین خالی از
رجال و نسوان نبود و هر لحظه حیرت بر حیرت ما می‌افزود از اوضاع و کثرت جمعیت و بیوت
و باقیشان هر یک عمارتی عالیه و گلزاری خالی از نقص پیراسته و نسوان بالبسه فاخره خود را
آراسته و در سر راه ایستاده بطور نحوی تعارف بعمل میآورند و انسیم [illegible] که بهم چشم تماشا
مگر اینکه تمام زمین از اقسام گلها و ریاحین و لاله بود که گل و سنبل با نغمه بلبل خوش [illegible] ربیع

قبل از خروج فرستاده که سکاتی بجهة ما معین کنند بعد از مراجعت باشق ترجمان م

بجهة ما هر گز اینقدر سر گرسنه بجهم در بالای جهاز آمده [illegible] میکردیم تا در رود بحر فالمس چون حاکم در
فالمس معین نمود و در احمار و احمال انگلتره جای نمود که اعتنا بایشان [illegible] بود بنابر این خواجه [illegible] ترجمان
لیکن مانو به حاضر که سوار شده و رفتند خبر آوردند که عرابه پادشاهی رسید پس بیست و توپ زدند و در کنار دریا
بخانه کمپنی رفتند بجهة ما یکخانه آراسته و پیراسته بنظر رسید جمیع مایحتاج در آن آماده و مهیا و خدمتکاران نیز
بالبسه فاخره [illegible] برسیان [illegible] ملاحظه نمودیم اسبابهای بسیار از هر نوع و هر قسم و تفصیل آن موجب تطویل
کتاب است بجهة ما معین شده آنچه متحیر گشته از ترجمان سؤال نمودیم این چه کمپنی است و این همه اسبابها از کجا آورده
بیان نمود که این کمپنی از جمله کسبه این ولایت است دخل او همین است و از قبیل تمام مسافرین غریب [illegible] نفر
در خانه او می‌باشند و مثل این خانه دویست اطاق و دویست [illegible] اوضاع بهمین قسم دارد و این اوضاع
نه بجهة آنست که ما را شناخته‌اند بلکه همه اوطاقها را بهمین اوضاع و اسباب مهیا باشد و فالمس
خرابه است که کنار دریا بجهة مکانیت و در دو و اخبار چند خانه در اینجا ساکن می‌باشند گفتم سبحان الله در
صورتیکه خرابه این ولایت چنین باشد معموره‌اش چه خواهد بود در آن روز بعد از ساعتی بعزم حمام
رفتیم یکپایه که خانه را آب گرم در آن بود علیحده آمد و در عرض راه از ملاحظه بازار و دکان و دیوان
بازار و تماشای اوضاع و خلق آنولایت حیرت بیشمار در دل بود بعد از مراجعت کپتان باش جمع مخصوص
مکاتیب است لیوم یکشنبه ششم هم در فالمس اقامت کردیم لیوم دوشنبه هفتم هنگام غروب آفتاب بعرابان
سرکاری مخصوص بردن مکاتیب اطراف بلاد هر روز از فالمس بلندن میرود سوار گشته روانه گردیدیم
تفصیل عرابان آنست که عرابان مال پادشاهی جمعی آوردن مکاتیب هر روز بردن اختلاف لازم است

قضبان

چنان آب و هوای در این مملکت تا کمال بنظر رسید بود اهل ارض بهشت و ماه جلالی [illegible] منابر
برگ گل بسرخ از غم او قطره لالی همچو عرق بر عذار شاهد غضبان باری حیرت در اینست که اینهمه راه تمام
مشتمل بر کوهستان عظیم است از دو سمت آن جاده درخت نموده قرب بیست پیاده لواز پهلوی یکدیگر می‌توانستند
بالا روند و در تمام راه عمارات عالیه که در بیست بلده میشد بود خلاصه شب را تا صبح راه آمد و تمام
معموره اکثرت چراغ و مشعل در تمام راه و علاوه مشتعل بود مانند روز روشن گویا در آن جا لامکان
ظلمت شب را دیده و تمام خانهاشان از بیرون شرف بر کوچه و معبر از دریچه‌ها آینه عکس چراغ در
آینه‌ها افتاده معاینه روز روشن می‌نمود و با وصف اینکه اول بیج جوزا بود بواسطه قرب بقطب شمال هوا
بشدت سرد بود و شب زیاده از شش ساعت و نیم و روز هفده ساعت و نیم میبود القصه را بهمین طریق
میآمدیم تا لیوم سه‌شنبه هشتم چهار ساعت از روز گذشته بیکصد میل که عبارت از چهل فرسنگ باشد
قطع مسافت که بشهری رسیدیم مسمی [illegible] بود عرب شهر آراسته و خلایقی خارج از
اندازه بنظر رسید هنگام چاشت بود ما را بر خانه [illegible] برده در آن خانه رفته عجب عمارت عالی
بنظر رسید مشتمل بر بیوتات بسیار و در هر خانه بقدرت اسباب ملوکانه آماده و مهیا نهاده اطاق
غسل خانه و مکان نهار و اسباب هر یک علیحده اسبابها بجهة این خانه معین نموده و مخصوص هر خانه
خدمتکاری معین نموده که فقط مخصوص خدمت مهمانخانه است که وارد میشود از ملاحظه آن اوضاع
و اسباب حیرت بر حیرت افزوده سؤال کردم که صاحب اینخانه با این اوضاع ملکیت و این اسباب آماده و
ماکولات حاضره از چیست گفتند که این شخص کسبش منحصر بمهمان داری غربایست و این اسباب

و خدام را آماده دارد و در این ساعت میدانند که از اطراف بلاد مهمان و عرابان در همین وقت
وارد و باید خواهند شد و زیاده از بیست و پنج دقیقه هم مهلت نیست بنابراین خود را مهیا داشته ماکولات را
حاضر میکنند تا بجهة [illegible] معطلی نیابد و از این قبیل در همین معموره [illegible] نفر مهمان دار دارد
و چهار از خانه چنین عمارت علیحده باشد و هر یک در روز زیاده از [illegible] خارج که با بصد [illegible] منافع میکنند و
لیکن در نزد ایشان مثل خاک و سنگ خرج میشود باری ما را هر یک هر یک علیحده منزلی داده بعد [illegible]
رفته نهار صرف و چهار لیره که عبارت از شست تومان [illegible] باشد دادیم و بر فراز آمدیم و همه آن
کثرت بهمین قسم [illegible] در دقیقه حوالی از آنشرفیه بر که با اتفاق بعضی و در آنجا که با مایه شدیم
کاردار عرابان سرکاری توقف نکرده چون بلندن میرفت و ایشان بود و ما را از اینکه میخواستیم بر دیدن
اخبار از آمدن خود بلندن برفته باشیم از برای توقف کرده بعد از صرف نهار عرابان دیگری حاضر و
هر خانه آماده گشت و ترتیب [illegible] چنان است که اگر کسی [illegible] کرد و اسباب و اوضاع داشته باشد و در هر شهری
از جمله به هر ملکی و منزلی رساف آن هزار میل باشد برود در خانه نشسته است از آنکه متعارفست
بجهة اخبار خدام زود حاضر میشوند [illegible] اوضاع پنج دقیقه دیگر میخواهم بفلان مملکت بروم بعد از انقضاء
پنج دقیقه هر قدر که بخواهد عرابان و خدام هر خانه آماده و حاضر است بر خواسته و روانه میشود بهمین قدر
بس باشد آنچه بخواهد در امکان نیامد صورت حصول نیافته باشد باری عرابان دیگر را کرایه نموده و از آنجا
بلندن شدیم تمام عرض راه معموره آبادی و گلزار و سبزه و ریاحین چنان بود که وصف آن از جمله محالات
مرتبه و بار آدمی خود بچشم خود دیده باشد و اغلب از معموره عرض راه جبال عالیه و مرتفع بود

دخان شک زمینی بر جبل بشود که یک دانه ریگ بهم نمیرسید که گنبد بسیار در میان مرغزار و ریاحین و چراغ [illegible]
خواستم که صید کنم باشم و تفنگی بجهة ایشان از جنس باشم مارا منع نمودند و گفتند که هر کس از این [illegible] اصحاب دارد
واز کثرت خلایق در جزیرة الکلتره طیور و وحوش که در هر مزرعه و املاک هر کس است متعلق با صحاب زمینها دور بر
قدرت صید انها ندارد و اگر کسی عمدا صید کند باعث نزاع و دعوا صاحب ملک میشود و این معنی در اراضی
دیگر این مملکت بازی از روز ار لبه باغ و گلزار و جمهوریه و کثرت خلق و عمارات عالیه و بناهای محکم بنظر رسیده چشم
خسته گردید و متحیر گشته نمیدانستم کدام طرف نظاره کنم و بچه سمت شاهراه نمایم و همه جا بهمین طریق می آمدیم تا
قریب بوقت غروب آفتاب بشهر عظیم رسیدیم در خانه عالیه بجهة شام خوردن پیاده گشته بهمان طریق
در خانه که نهار صرف نمودیم بلکه ده مقابله در سایر عمارات و بالاوضاع تر و در آنجا نیز بیست و پنج دقیقه توقف
که غذا صرف شد و از آنجا سوار گشته هنگام غروب آفتاب بلدة عظیم و مملکت کبیره معظم مسمی به باث
رسیده عجایب شهر و مملکت بچشم ما جلوه گر گردید که آنچه مسموع شده بود و در بلاد دیده بودیم تمام از نظر محو شد و تمام کوچه
آنجا در عرض بقاعده راست قدم که جمیعاً از سنگ خارا فرش کرده که میتوان از غایت لطافت و نظافت
در آنجا نشسته استراحت نمود و چهار سمت آن کوچه راه بجهة عبور مردم بطریق کوچه پانزده زرع
زمین آنرا فرش کرده بودند و وسعت دیگر را عمدا بجهة عبور اراقه راست تر از سنگ خارا فرش کرده
و خیابان وسیع دیگر را بجهة عبور اسب قدری پست تر از سنگ فرش کرده که یکی بجهة ذهاب و دیگری بجهة ایاب
مخصوص است و جمیع خانها از ارتفاع دیوارش یکصد ذرع از سنگ خارا و حجاری در کمال امتیاز مشتمل بر
چهار طبقه دریچها و منظرها آینه بطوری آراسته و پرداخته بودند حقیقت در آن متحیر شده و تمام

دریچهها رو بکوچه در مقابل یکدیگر باز گشته سر مویی اختلاف از هم ندارند و همچنین بامهای خانهها از سیمان کش مرونیه
پست و بلند نبود در های خانهها تمام در مقابل یکدیگر چه در های عالیه و کریاس با شقیع و بر در هر خانه اسم صاحب
بیت را چاپ کرده و اسم خانه را معین نموده بودند که هیچکس از آدمی بیرون محرف نمیگذاشتیم که بانگاه کنم دچه نشسته
نمایم تمام در خانهها اطاقهای بلند منقش کرده و لنتراو آویخته که از شب تا صبح جمیع کوچهها چراغان و شمع چراغ
از آنها در منظرها و آینهها   اقسام کشهای حیران مینمود ما را بر خانه بیاده کرده خانه ملوکانه و اسبابهای انهار و هر
چیز و هر نوع ضروریات از هر جا تی در آنجا مهیا و آماده بود باصاحب خانه قطع و فصل کرایه و ماکولات را نموده
هر یک در اطاقی مخصوص نزول کرده اسبابهای مختصه از فرش و ظرف و مایحتاج و خدمتکار متصرف گردیده
و نگاه و رهن بامنزل مخصوص از نزد و مسی یولک بود که نمایند آنرا آن فاس یلاد در کمال فصاحت حرف میزد
بسیار تعجب کردیم که چگونه میشود در این ولایات غربت فارسی فهم مخصوص آشنای بهم رسید از او سوال کردیم که این ستر و از
کجا آموخته در مدت بجلی سال در ایران سیاحت کرده چندی در نوکری عباس میرزا نایب السلطنه در نظام سواره
سر کرده و معلم بود و باتفاق ایلچی چهار سال قبل از این برای آمدن وزیر سرکار فرمانفرما سوار شده وایلچی را تکلیف
بسواری فرموده و غلامان به نخجیر و سیلان و سرکار فرمان فرما بسکوت که بتاختن باشتن و شاب نمود که
نولایه در سه ماه فوت شد بر زمین خورد و در آنجا بعلم روز دیگر با ایلچی بعیادت شما آمدیم از قراریکه معرفی
خیرالکم آشنا و معروف بود بسیار خورسند گشتیم که در این ولایت و آدم آشنا شما ملتفات فضل الهی است باید
تکیسات از و نمیجر خبر از احوال حالیه و دیگر بعد از آن در شب چهار شنبه عریضه سرکار پادشاهی نوشته
و کاغذی بلارد پالمسترن که وزیر دولت خارجه و هر یک مهم را خارجی از دولت است مشتمل تعیین ایلچی و

و قونسول و مامورین بممالک محروسه و هر کس از خارج وارد ولایت انکلتره شود تمام محول بادولت نوشته و کاغذ
هم بلارد کلنلک که وزیر امور هندوستان غرب تمام محول بادولت است نوشته فی الحین صاحب جنرال [illegible]
شام نوشته و ازآمدن خود اولیا دولت را خبر دادیم که مضمون عریضه پادشاهی چنین بود اعلیحضرت سلیمان حشمت پادشاه
جم جاه فلک بارگاه ظل الهی را از جمله نیاز مندان و ارادت کیشان است بر طبق ارادت معروض رای امنا رسالت
فاقی میدارد که پس از وفات خاقان خلد آشیان و اختلال مملکت ایران که البته بسمع قدس شهریاری رسیده
رسیده است این ارادت کیش دمی توقف و مصلحت نزول را در آن مملکت ندیده شوق شرفیابی پایه خلافت
علیه و قوت طالع فیروز مطالع این دولت بهیه سبب شرف اندوزی حضور سلطانی گشته را ابهام فیضی
حضور باهر النور گردید پس از یک سال متجاوز که متمنی این مطلب عظمی و استفاضه کبری میبود لله الحمد والمنة
از اقبال بیزوال حضرت شهریاری الیوم که چهار شنبه شهر صفر المظفر است به بابی رسیده چند روزی در
آنجا در کمی نموده خوا طاسعه باشیر ترجمان فرستاده خود را بجهة اذن شرفیابی حضور عدالت دستور قبل از خود
بحضور فیض گنجور خسروانه فرستاده که بهر قسم احکام علیه مقصد سلطنت مفاخرت این مخالصت آیت
شرف صدور یابد از قرار معمول داشته و تخلف از حکم محکم نخواهد ورزید و مضمون کاغذ بلارد پالمسترن این بود
اجل الکبرا العظام و اعز النظام الکرام ناظم المهام الانام مراقب القواعد محبت و رسوم مودت اعلام میدارد
که در این وقت سعادت از دیاد که ماسی فطرت ما مقتضی شرفیابی پایه اجلال باشوکت جهان جلالت آمده از مملکت
ایران قاصد اسلامبول که حرم الیوم که شهر صفر المظفر است در مدینه باتس نزول نموده بجهة صدمات
وافسرده گی احوال چند روزی در باتس بنابر توقف گذارده و بجهة اذن شرفیابی حضور عدالت دستور

پادشاه جمجاه سکندر دستگاه ظل الهی خواجه اسعد باشی ترجمان خود را روانه نموده محب حقیقی داشته و عریضه بحضور اقدس
شهریاری نگاشته که در ملک خاصی بتوسط ادب و مودت اساس از بهالیه جمهور قیاس اطلاع کنند و بهر قسم رای مملکت
آرای خسروانه بر آن قرار گیرد و بهر مکان که مقرر دارند شرف حضور ساطع النور میسور گردد و از آنکه امروز که
وزیر دول خارجه و امور مهمات لخین تدبیر و صفای ضمیر انجناب محول و حواله علیاشانه بهر قسم مصلحت دانند
صلاح و صواب در احوال ایلکار نموده بدان ملاقات قریب زیاده قلمی نشد و کاغذی بلارد کلنلک باین
طریق بود دبیر عطاردشیم و مدبر مشتری ضمیر اعظم محب اجل اکرم افخم کبار مراتب دوستی و محبت اظهار و
اعلام میدارد نظر باقتضای اسمان و مقادیر زمان و اشتیاق ادراک حضور عدالت دستور سلاطین
جهان پادشاه انکلستان و هندوستان عبور ما بدین سامان افتاد تفصیل حالات را شنیده و خواهند شنید
مجملا از مبادی احوال آنکه در این اوقات که عشر اول شهر صفر المظفر است لله الحمد بعد از طی مسافت بر و بحر
باشتیاق بی اندازه و مژده شرفیابی حضور شهریار سکندر فر وارد مدینه باتس شده اگرچه شوق شرفیابی
از دولت علیه و شوکت بهیه زیاده از اندازه علیاشانه و لیکن بسبب ناسازگاری آب و هوا و انقلاب دریا از کسالت
وافسرده گی چند روزی در باتس بنا بر توقف گذاشته و رسوم مخالصت و وفا فتنی ارادت بجهة اذن
شرف اندوزی بساط سلطنت و ادراک حضرت شهریاری خواجه اسعد باشی ترجمان خود را با عریضه نیازمندی
بپایه سریر شهریاری ارسال داشته که در هر مکان و هر مقام مقرر دارند دریافت این فیض عظمی
گردد و از آنکه نیکوئی فطرت و محاسن فتوت انجناب درباره عموم خلق جهان خاصه لب تهیه ایران و
ملک هندوستان مشهور و شهره دوران بود لهذا محبت غایبانه و مودت بی اندازه در قلب دوست

اسلوب ارکان جناب ظهور نمود و در بین رو کلمه مکتوب متذکر خاطر محبت ذخایر گردیدیم التحیة که از وفور
محبت و غایت الحث مهمان پذیر خواهند بود خبر رسانی ملاقات قریب تحت الهمین قدر را اکتفا رفت خلاصه بعد از
نقاهت و رفاقت یوم چهارشنبه نهم خواجه اسعد باش ترجمان روانه شد و نحوی با وصف اینکه زبان ایشان را نمی‌دانست
ولی ایشان ما را نمی‌فهمید [illegible] تمام در اثنای توقف که منتظر اخبار جدید بودیم و از هر طرف در کوچه و بازار
تماشا که خلق بغرض و کثرت تعجب از مرد و زن بنظر ما می‌رسید محشر از وفور خلایق در پیش رو شد و در روز
از صبح تا شام که حساب کنیم از همان کوچه که منزل ما بود هزار و دویست و نیم با کالسکه و عرابان آمدند و [illegible]
هزار و نهصد و شصت و دو عرابان [illegible] از کوچه ما نیز بهمین قسم تردد می‌کردند و طرف عصر در آن منظر نشسته بودیم
و تماشای عرابان و خلق را می‌نمودیم که اسب را آوردیم بر عرابه بستند و منتظر بقدر بیست چهار [illegible] تر آب [illegible]
بر عرابه جمل که آمده در آخر عرابه آهنی را کش مجوف نصب کرده و آن آهن را [illegible] و آب با آنچه از اول کوچه
تا آخر کوچه [illegible] سهل آب پاشی نمودند انهمه صاف شد که نهایت تحیر بجهت ما بهم رسید و تمام شهر را بدین
طور بجا و عصر بهر قسم آب پاشی می‌نمودند و در عقب آن چند عرابه دیگر آمد خاک کوچه‌ها را با تمام بر
داشته با عرابان نمودند و جمیع فرش آن چاروب کرد در دقیقه تمام کوچه‌ها را چنان نظیف و پاکیزه نمودند
که غباری در آن [illegible] که در اینجا بهم نرسید [illegible] [illegible] اینکه جمیع خلایق این شهر
بقدر [illegible] از خلق در پای عمارت [illegible] از صبح الی شام و ما را تماشا می‌کردند و بجهت اینکه اطفال [illegible]
ایشان نمود و چندان ما را در دست [illegible] گاهی [illegible] که از در خانه بیرون رفته قدمی چند
رفته باشند بعضی اینکه بیرون می‌آیند از در خانه بقدر بیست هزار نفر از مرد و زن اجماع نموده و چنان

قرار دادها را در اول کوچه
نصب [illegible] عرابان
[illegible] آب افشار
در آن آهن [illegible]

عرصه [illegible] تنگ که مجال توقف نبود تا چار مراجعت بخانه می‌کردند خلاصه روزها تماشای بازار و عبور خلایق
از هر قسم نظاره می‌کردیم و شبها چند نفر از اشنایان و خوش طبعان جوانان انگریز بمنزل ما آمده طالب آن [illegible]
قدری از زبان ما هم بجهت ایشان در تعلیم لغت فارسی و زبان انگریزی معلم و متعلم بودیم و لغات [illegible]
می‌نمودیم و هر چیز را بحرکت اعضا حالی یکدیگر می‌کردیم و از آن حرکات خنده‌ها بظهور می‌رسید [illegible]
یازدهم بازبهمان قسم در پای العمارت بجهت تماشای ما اجماع از زن و مرد نمودند و ما از انفعال خود [illegible]
نموده بعضی اوقات بجهت ضروریات از جای بر می‌خواستیم گوشه کلاهی که از پس آینه عمارت نمود
ده هزار خلق بهوای گوشه کلاه نظاره متحرک می‌شدند عاقبت الامر از لنبتری به بلندی رسیدیم جمعی از
نسوان دسته دسته بر بالا بر آمده بمنزل ما می‌آمدند و ما را تماشا می‌کردند و ما نیز بمضمون تشنگان گر آب جویند از جهان
آب هم جوید بعالم تشنگان ایشان را تماشا می‌کردیم و تلذذ حاصل می‌نمودیم و هر یک بطور خود شان جلوه
نظاره بظهور می‌رسانیدیم طرف عصر در خانه نشسته بودیم هنگام غروب آفتاب از شرق خانه آفتابی طالع و لامع گردید
از نظاره آن جمال بی‌مثال و طلعت آن رخسار چهره از چنان بیخود از کار گشتم که از وجودم اثر نبود و از
ملاقات او ما هم بخبر بازم که گویی از وجود خبر نیست نگاری چه در آید بخنده مکش نمک زیاد کند [illegible]
ایشان چه بعبارت لغتی بر ستم افتادن چه هستی کریان بر دریشان و [illegible] اختیار [illegible]
ملاقات آن آفتاب صفات از جای جسته آنچه لازمه تعارف بود بجا آورده قدرت صانع بیچون [illegible] در حالت
چشمهای آن دختر را ملاحظه نمودم اینکه دلم از دست رفت از کار [illegible] عطار و قید
نفرش [illegible] مساک در نظاره نمودم با خود می‌گفتم هیچ یار من خاطر هیچ دیار که [illegible]

منیمم

گردش از ربیع الجمال پیش آید ببین و بکند و خاطر بهیچ یک مسیار باری ساعتی گذشته و بر خواست و
در شب بار دیگر [illegible] کلام [illegible] همه شب خوابیدم از پهلو و یوم [illegible] از وقت [illegible] و سه شنبه [illegible]
بود از نظاره کیان و نظاره [illegible] و دختران [illegible] نمود متصل بهم از طلوع آفتاب تا چهار ساعت از شب گذشته
دقیقه نبود که در پای العمارت کمتر از چند هزار زن و مرد بجهت تماشای ما نایستاده و آنچه از خواص خواتین بعد از آن
ذوق طلب که فوج فوج و دسته دسته نزول در منزل ما می‌کردند و یک دفعه هزار الوک در خشان در خانه ما [illegible]
قد یا می [illegible] کدام یک را بر [illegible] ملاقات بسیار و [illegible] و دستان بودیم [illegible] متحیر بودیم که
بچه دستان را [illegible] تا با علیه [illegible] افکندن غایت [illegible] حافظ که
چندی چون [illegible] از عدم نظاره جمال نگارها [illegible] و [illegible] آنکه از حفظ آن تمثالها
بمثال الجمال [illegible] و دلال [illegible] که چه فوج در دلبری آن دلبران
[illegible] اضطرار بچه عضو [illegible] سیف سلطان چه ننشیند [illegible]
از اشتراک و [illegible] آن کواکب تابان [illegible] که از مشارکت حواس اربعه مفارقت گزینند و [illegible]
زلف و لالی [illegible] آویزد و [illegible] هر دم [illegible] و نامی [illegible] که [illegible]
چون [illegible] از [illegible] در خط و خال و غنج و دلال آن رویان [illegible]
[illegible] خط و خال و زلف و کاکل [illegible] همه جا [illegible]
آن [illegible] گرفته [illegible] بهزار گونه [illegible] نگاه [illegible]
داده ما [illegible] خلاصه در [illegible] چند هزار [illegible]

او چه [illegible] در [illegible]
و آن [illegible]

و دو خیره

هزار
لیند

بار [illegible] توقف در بین بهمین قسم از ربع تا چند ساعت از شب گذشته مشغول می‌بودیم و عصر [illegible]
گرفته هر قدر [illegible] اجماع نموده [illegible] اطفال [illegible] استعمال [illegible] می‌گذشت و تا روز دیگر [illegible] و یوم سه شنبه [illegible]
نیز بهمین دستور گذشت و یوم چهارشنبه [illegible] خواجه اسعد باش ترجمان [illegible] رسید [illegible] ملاقات وزرا
[illegible] گذشته [illegible] که لایق شان [illegible] بظهور رسانند ان شاء الله
[illegible] خواهد [illegible] و کالسکه [illegible] محمد شاه در کار [illegible]
و متفکر گشته اند [illegible] که چگونه [illegible] محمد شاه [illegible] از مضمون [illegible]
متفکر گشته [illegible] که با وجود [illegible] اگر خدای [illegible] آمدن [illegible] چگونه خواهد شد
و بچه [illegible] مراجعت نمائیم و بکجا رویم [illegible] از زیادتی خیال و صدمات و تصور [illegible]
خواب رفته یوم پنجشنبه [illegible] بلبی صاحب که [illegible] شهر و مدتی [illegible] از قدیم [illegible] آمد در باب
ملاقات نمود از ملاقات بلبی صاحب مسرور گشته از کیفیت احوال او سوال نمودم او نیز بهمین قسم
جواب داد [illegible] با وجود خصوصیت [illegible] محمد شاه [illegible] مقصود [illegible] آمده مواقف شان [illegible]
این مجلس [illegible] اضطراب ما افزود [illegible] اختیار او چنین بود که جواب نوشته ما را [illegible]
از مجلس بلبی صاحب [illegible] متأثر شدیم که [illegible] و پس از رفتن بلبی صاحب
خواجه اسعد باش ترجمان [illegible] لارد [illegible] جواب نوشته ما را [illegible]
مضمون اینکه از ورود شما بسیار مسرور شدیم ان شاء الله تعالی [illegible] فرمائید [illegible]
[illegible] و هر حکمی باشد [illegible] باشد مواقف شان [illegible]

با محمد شاه قرار ملاقات گذاشتند رفتن خود را قبول نکرده کاغذی در جواب لارد پالمرستون نوشته و برادر مکرم والی را روانه نمود
و خواجه اسعد هم در خدمت ایشان بود همراه ایشان که در روز شنبه هجدهم روانه لندن گشته که اگر برادر معزز الیه اطمینان در محبت
و حمایت دولت بهم رساند از آنجانب لندن رفته و الا وارد لندن نشده از همان جا مراجعت کند روز دیگر رقعه باینجانب فرستاد که یکشنبه
نوزدهم در منزل تنها نشسته و مخالفت هر روز جمعی از نسوان انگریز بدیدن آمده از آنجمله مسترس کس که زنی در نهایت
جمال و کمال بود بدیدن او آمده بودند محبت بسیار نموده بود از آنجا بخانه خود برگشته باینجانب نوشته دلگیر از ابتدا قبول ننموده بود که کسی شد
که این خبر را دختران انگلیس انگریز می یابند تمکین نخواهد شد و نمود روانه دیگر دیدم در شنبه بیستم باغ کابلرو جراغان
رفته پس دیدن نمانه انجه را از محبت و مهربانی بود از آن ما بابان آمده و طلب شد که انجانب را با اتفاق یکدیگر
بتماشای سایر باغات رفته باشیم قبول نمود و از آنجا با بعضی بستان بجهة تماشا رفته مکس از سرما برای فرنگی زیاده از حد
منتظم بود آن باغ و از جمله غرایب انکه هر گاه یکبار در تمام رنج در فصل اربعه در فصل از اقسام بلاد عالم میشد در آن باغ در
نهایت طراوت بهم رسید و فصل میوه از قبیل خربوزه و گیلاس و گرمک و شمس که در ملک اصفهان میشود در آن بستان بهتر
از آن میوه ها بهم میرسید و مرکبات در نهایت لطافت دیده شد نهایت تعجب نمودم که این چگونه میشود و در حسن فصیحی بوده
باغ و انهم در ملک انگلترا در نهایت صدمت دارد چگونه جمع میشود و در تحقیق بعد از آن سبب این سؤال نمودم جواب
گفتند میزان حرارت و برودت بطور هر مملکتی را در هر فصلی از فصول نمی نموده بجهت هوای این گونه میوه ها و گل امیر و درین
مکانها که بجهت این میوه ها ساخته اند درجه میزان الحراره در هر یک از آن بستانها گذاشته و بقدر کفایت و نمو
نباتات آنقدر آتش نموده و حرارت آتش آن گلها و میوه ها بهم میرسد و چنان بنظر می آید در هر فصلی از فصول
هر نوع میوه در آن نجابه و میشود در طراوت بهم میرسد در هر قسم ظلی از گلها که تصور کنند در هر فصلی از فصول در آن بستان

۲ نمود
نسخه
منظر نسبت
نهایت

موجود می باشد خلاصه از روز جمع الیه قرب غروب میهمان آن زن مهمان ... انجمن احقر زیاده از حد مهربانی نموده بعد از جریان بسیار مراجعت بخانه
خود کرد اما کلارندون ... برادر مکرم والی انکه پیش در روز ... بلندن ... خانه منزل گرفته تکین خان ایلچی که بیست سال در ایران
در ایام خاقان مغفور ایلچی بود ولی فارسی را بسیار درست حرف میزد و در زمان محمد ... ایلچی بخدمت محمد شاه ... معنی
اطلاع از ورود برادر مکرم والی به این بلاد معزز الیه آمده از هر جهت و هر مقوله برادر معزز الیه او را مجاب ساخته
قرار این داده بود که ... معزز را از مطالب مهمات مانا بر و عصر روز یکشنبه نوزدهم لارد پالمرستون بدار الحکم نشسته بود و
تکین خان نیز در حضور بود ... والی گفته انجانب را در جوف نوشته از خود گذارده مصحوب خواجه ارسال نمود با مترجم
داشت پس از اطلاع پالمرستون از مضمون کاغذ و اطلاع انکه ... فساد مرا ... بسیار مسرور گشته وعده
داده بود که ... الحضرت والی خواهم نشستن ... خواهم دید روز سه شنبه بیستم قبل از ظهر لحضرت اراده
و ... برادر معزز الیه آمده و بعد از ظهر لارد پالمرستون بمنزل والی نزول نموده و انچه لازمه تعارف
بود معمول داشته و برادر معزز الیه لوازم لطف را بجای آورده بعد از طی تعارف بنای صحبت در میان آمده فیمابین
گفتگوی چند که شرح و تحریرش باعث بر تطویل کتاب است خلاصه انکه لارد پالمرستون بوالی گفته ما از ابنای
ملوک علیا هستید و ... مرا می شناسید پاس مملکت و دولت شما را زیاده از دولت خود منظور میداریم اگر
سلطنت شما نیز مقرون بمصلحت دولت ما که قدم ما بر چشم بقدر قوه دران باب ملاحظات حضرت پادشاه ایران خواهیم
کوشید از ... هر باب ... و مضایقه نداریم و چنانچه ... مصلحت ... ماراضی نگفته و این
مملکت ایران ... برادر مکرم در جواب در جوابات کافی تقریر نموده عاقبت امر مطلبشان بانجا ختم شد
که ما را با دولت محمد شاه خصومت و نزاعی نبوده و دولت انگریز در مصلحت و حمایت ما کوتاهی نکند

۲ نسخه

و مقرر شد که از اعیان و ملیمان در خدمت برادر معزز الیه بوده و در چنانچه کار و خدمتی باشد باور خود نموده جواب ... را
نمی ارسال دارد آن روز در میان برادر مکرم والی و لارد پالمرستون وزیر دول خارجه با نهایت ختم شد و روز سه شنبه ... و سه شنبه دوم
و چهارشنبه بیست و سیم نیز برادر معزز الیه در انجا توقف نموده هر روز وزراء و اعیان مملکت و بزرگان ... لت بدیدن آن ... رفت را
بطور میرسانیدند و مستر فریزر که یکی از بزرگان ... بود در عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه با ایلچی به ایران آمده و از کال ... اطلاع از فرنگ
فارسی دارد بخدمت برادر معظم الیه آمده از جانب ... خواهش نمود که دیگر از انکه سرکار شاهزاده مهمان دولت انگلیس باشند
لازم است که در خانه پادشاه منزل کنند و دولت مقتضای مهمانداری نسبت بایشان معمول دارد بنابراین خانه بجهة شاهزاده معین
شد و هر بابی بجهة ضرورت موجود و مهیا داشته و خدام چند از نسوان و رجال بجهة خدمات معین گشته برادر معزز الیه را از این قال نموده و
پادشاه ... از برادر ... بلندن آمده بود و شاهزاده نوبه ... در لندن بود در طرف خارج از العمارات منزل داشتند
بعد از ورود برادر مکرم والی ... که در سال قبل از این ... با مرحوم ... ایلچی ... ایران ... بنادر ابوشهر آمده ... از فرمان فرما
ولات ... کمال مهربانی را در باره برادر والی ... فرنگ ... بعد و ما را با اسم ... مسرت بیشتر ... برادر مکرم آمد بسیار از
ملاقات این ... گشته با یکدیگر بسیار صحبت ... قواعد ایران و ... فرمان فرما را با اسم ... تحقیق احوال
هر یک نموده ... صحبت بر خواسته روان شد و بیان نموده ... حقوق محبت ... سرکار مرحوم فرمان فرما بر ذمه من لازم است الله الله
خدمات ... که ... و روز پنجشنبه بیست و چهارم مستر فریزر نزد ... آمده بیان نمود که ... ابنای ... جلیل می باشد
که از قدیم بجهة پرستاری و معیشت فقرا و اطفال یتیم معین کرده اند که در هر سال یک روز مقرر و معین است که اطفال را در ... کلیسای
بزرگ جمع نموده پادشاه و وزراء و اغنیا و ... با اشراف مملکت از اناث و ذکور در انجمع حاضر کرده بنای انفاق
بفقراء و ایتام میکنند و امروز از روزهای موعود است اگر خواهید تماشائی کرده باشید برادر معزز الیه قبول نموده در ... لندن گشته

۲ ... نسخه

در آن انجمن عظیم را تماشا نموده و تفصیل انجمن از این قرار است که در تمام جزیره انگلترا در هر محله چه در خود لندن و چه در خارج شهر در هر بلوکی
خانه مخصوص فقرا و ایتام ساخته اند و هر جمعی از اطفال را قیمی بجهة آنها معین کرده اند که در هر سال متکفل احوال ایشان می باشد
و ... سالی یکدفعه در هشتم شهر خردادماه در روز معین قرار است که از هر جا بمدینه لندن اجتماع نموده هر یکی از قوام اطفال خود را
یکسان نوع از لباس پوشیده با سرداری بنوعی خوش ایشان را یک قد و یک قامت از پسر و دختر جور نموده بطریق نظام
سرباز و هر علمی ... از پیش هر اطفال روان شده تا از هر جا اجتماع در آن کنیسه میکنند و از ابواب آن کنیسه داخل شوند و
فضای آن کنیسه ... عالی مشتمل بر حجاری و نقاری چند که در حقیقت از نقوش خیره میگردد و اشکال چند از
انسان و حیوانات غریب و طیور عجیب از سنگ در بالای آن کلیسا و در اطراف آن کنیسه نقش و نقاری نموده اند که ... بیند
امکان تصدیق نخواهد داشت و آن کنیسه مشتمل بر چهار ضلع است و هر ضلع ... قدم طول ... و پنجاه ... عرض ... بود
و ارتفاع العمارت یکصد و پنجاه ذرع میباشد و از اندرون کنیسه از پای دیوار تا بالای گنبد مکانهای بسیار خوش بجهة نشستن
مردم از چوب ها بسیار خوش نقش ساخته از آن در صفا و از ... تصور نمیشود مکانی درست نموده اند که از خارج کنیسه ... طرفی
از اطراف ... که دارد می آیند و در اطراف آن دیوارها از زمین تا قرب گنبد در چهار مرتبه بر روی یکدیگر
می نشینند و سطح انکنیسه را از ماهوت فرش کرده معبر را بسیار قرمز یا ... مختلفه از چوب ساخته و بر روی ماهوت ... فرش
کشیده اند و هر یک از آن معبرها بقدر انکه از هر طرف بیست نفر پهلوی یکدیگر نشینند بر صندلیها بسیار خوب گذاشته
و مکانهای مخصوص به ... و ابنای ملوک و نسوان وزرا و امرا و اشراف مملکت است ابتدا اطفال یتیم را بعجان
لباسهای مخصوص در نهایت نظافت و طراوت دسته دسته یک قدوی لباسی آورده تا بروز آن مراتب را بر دیوار
کنیسه مرتب ساخته از ... نشسته و سایر خلایق بالا از آن اطفال می نشینند از سطح زمین تا جای گنبد کنیسه

قدم
و ارتفاع
می

چنان بترتیب و قرینه می نشینند [illegible] بعد از آن هر یک از اکابر و سرداران مملکت از زن و مرد آیند

[illegible]

مجموع غرفات و حجرات از چوب ساخته [illegible] در غایت لطافت [illegible] تمام سقف و دیوار آن عمارت [illegible] کشیده اند

و بر در هر غرفه چهل چراغی [illegible] چراغ می باشد [illegible] اطراف [illegible] چراغها [illegible] افروخته و در قبه

آن عمارت چهل چراغی بزرگ [illegible] چراغ دارد که هر یک شمعی [illegible] شعله [illegible] و مجموع این

چراغها لوله دارد که [illegible] متصل لوله [illegible] قرار داده [illegible]

[illegible]

سراسر [illegible] با آن آرایش و جواهرات [illegible] مرتب ساخته اند [illegible]

[illegible]

لب دریا چراغان [illegible]

[illegible]

[illegible] بهار [illegible] زمین [illegible]

[illegible]

[illegible] خیر و حیران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] واقع [illegible] می‌گردد

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] در آن باغ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صحبتی مستقر نیست و میان کوه که امروز روزی میباشد که تمام این شهر خوب بالانواع آراسته و باغی میوه‌دار که در اینجا العلاوه [illegible] کار و
گلهای باغ انواع حیوانات و اقسام طیور که در بحر و بر خطه عالم یافت میشود در آن باغ آورده و هر یک را مکانی داده و امروز اهل
این شهر در آن باغ رفته بطرز گلزار و سیاحت آن حیوانات [illegible] بهتر از این تماشا [illegible]
بلند و بیان اکابر فرصت تماشای الحیوانات غریب و طیور عجیب نمانده و لیکن [illegible] آن روز بان [illegible]
رفته سیاحت و تماشای انها نمودیم و کیفیت آن چنان است که جمعی از بندگان آن مملکت قرار براین داده اند [illegible]
از انواع طیور و جانورات با مهابت تمام انها را که هر یک در ممالک عالم بهم میرسد از هر یک قفسی آورده نگاه [illegible]
محوطه وسیع [illegible] هر سال [illegible] اخراجات که تا جمیع حیوانات و طیور [illegible]
کرگ [illegible] و شترمرغ [illegible] آورده و هر یک [illegible] معین نموده اند [illegible]
و کمین چند بجهه پرستاری انها معین و برقرار است که متوجه احوال انها میشود و طعمه و جیره انها را میدهد و هر یک از انها
[illegible] انها را کمتر [illegible] تفاوت [illegible] که در آن محل گذارده [illegible]
[illegible] که حافظ [illegible]
و از تعفن و فساد مصون محفوظ خواهد [illegible] در عرض سال چند روز را معین کرده اند که خلق کثیر از زن و
مرد [illegible] در آن باغ رفته تماشای الحیوانات [illegible]
اقات چندین هزار [illegible] تعریف آن اشکال غریبه و هیاکل عجیبه [illegible]
از انجمله [illegible] بلندی هشت ذرع ارتفاع و ده ذرع عرض [illegible] داشت [illegible]
[illegible] زمین آورده [illegible] هشت ذرع [illegible]

دیاش [illegible] سیاه و [illegible] بر زمین افتاده و [illegible] چون کاسه پر از خون چنان [illegible]
بلکه در هیچ کتابی [illegible] این نوع شیر در عالم وجود [illegible] و کذلک [illegible] بسیار
[illegible] شیر [illegible] خالهای سیاه [illegible]
قلم قدرت بر [illegible] و چنین بسیار عجیب [illegible] دنیا آورده [illegible]
[illegible] که از ذکر اسامی آن قوه حافظه در ضبط انها عاجز [illegible]
[illegible] دنیا آورده اند و کلاغی چند که از بعضی ممالک مشرق و هندوستان [illegible] دنیا [illegible] آورده
[illegible] از انها [illegible] معاینه [illegible]
و [illegible] و انواع
[illegible] حیوانات ضار مثل افعی و مارهای [illegible] و عقرب و [illegible]
چند که [illegible] هزار [illegible] متحرک میباشند
در تماشای انها چشم خیره میشد و از جمله حیوانات ماکول اللحم [illegible] چند [illegible]
مختلف و الوان غریب [illegible] بعضی از بلاد چین و [illegible] آورده [illegible]
[illegible] که از سمت جنوب افریقا آورده اند [illegible] بسیار بزرگ بود و لیکن [illegible]
از خطوط سیاه و سفید [illegible] چند خداوند عالم [illegible] ناظرین [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] و آن الاغ را نیز از افریقا آورده اند [illegible] واز هر حیوانی بهتر [illegible]
و گاو [illegible] چند از [illegible] دنیا آورده اند که بسیار غریب بود و گاو [illegible] از شمال افریقه آورده [illegible]

وفیه [illegible] که [illegible] حیوانات [illegible] جنس و اختلاف در نوع [illegible] و میانه گوسفند [illegible] تفاوت [illegible] والله اعلم بحقایق الامور

[illegible] گوسفند و [illegible] گاومیش و [illegible] بسیار عظیم [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و چند قسم [illegible] روباه و شغال [illegible]
که از مملکت [illegible] دنیا آورده [illegible] انها ذکر [illegible]
از جمله غرایب [illegible] بزرگ [illegible] افریقه آورده [illegible]
[illegible] آورده [illegible] چنگال [illegible]
[illegible] از همه حیوانات [illegible] بسیار [illegible] میمون [illegible]
غریب [illegible] که حرکات [illegible] شعور [illegible] حیوانی [illegible] بسیار
عجیب بود [illegible] بسیار شبیه با انسان [illegible]
حیوان [illegible] بسیار بلند [illegible]
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] تقلید [illegible] میرسد [illegible]
[illegible] و دماغ او [illegible]
[illegible] گاو [illegible] بسیار بزرگ [illegible] آب [illegible]
[illegible] و گاو [illegible] بسیار بزرگ [illegible]
که [illegible] هندوستان [illegible] دنیا آورده [illegible] از همه حیوانات غریب [illegible]
صورت [illegible] حیوانی [illegible] که از همه بلندتر [illegible]

[illegible] میشد و لیکن [illegible]
[illegible] حیوان [illegible] جنوب افریقه [illegible]
انواع اقسام طیور [illegible] ملاحظه [illegible] عاجز خواهد شد [illegible]
ضبط [illegible] که [illegible] ملاحظه که انها را از جنوب افریقه
[illegible] آورده [illegible] طیور [illegible] ملاحظه شد
که [illegible] مختلف [illegible] بسیار [illegible]
سفید بود [illegible] طیور [illegible]
و [illegible] طوطی [illegible]
نغمه [illegible]
[illegible] کمال و [illegible]
و [illegible] آن مرغان [illegible] و مجموع انها [illegible] بسیار خوب [illegible] و لطیف [illegible]
چند [illegible] و [illegible] انها معین نموده اند [illegible]
مختلف سفید و سیاه و قرمز [illegible] و [illegible] آبی و سبز و هر یک [illegible]
[illegible] هندوستان و [illegible] آورده [illegible] و سایر طیور [illegible]
اقسام [illegible] که هر یک [illegible] طیور [illegible]
که [illegible] آن مرغان [illegible] که چه نویسم [illegible] طاوس [illegible]

این توصیف مرغان متعلق [illegible] کلام موصوف محذوف است المحرر

در بین جمالش کسوت ماتم پوشیده و خطوط [illegible] مقالا در مقابل [illegible] امکان ما مانند بوتیمار بوده اند [illegible]
لنگ و دراز رفتار بوتیمار و قدر و خوبی و خرام از رنگ حنائی پای [illegible] از هر رنگ نقاشی ازل در
نقاشخانه صنعت بجهت اختلاف الوان منظر هر [illegible] و بسته که کامل اوراق القلم قدرت بر جناح و اعضای آن
مرغان نگاریده و هر نوعی از انواع دلربائی که [illegible] روحانی را لایق و در زینت مشاطه قدرت
بر آن طیور بی قصور آمیخته [illegible] چنین مرغ غریبی [illegible] و [illegible] این مرغان [illegible] و دیگر از جمله
غرائب اقسام طیور [illegible] بود که با بال [illegible] جنبان [illegible] هیچ رنگ مشابهت
[illegible] زینت اورا از اجزای قریب نیافته ایم [illegible] و انواع طیور صغیر از اقسام کبک و تیهو و دراج و [illegible]
و سایر دیگر [illegible] مرغان که [illegible] این طیور را در اینجا آورده
خانها بجهه ایشان دران باغ از آهن ساخته و دیوار و سقف آنخانه [illegible] بسیار بزرگ [illegible]
و مشبک است و بهیچ جا حجاب باد را [illegible] و آب جاری متصل از آنخانه عبور منماید و درختی چند بجهه
تفرج مرغان دران خانه کشته اند و [illegible] بسیار پاکیزه [illegible] بجهه هر جنسی از ایشان مخصوص نموده اند
و آب و دانه بقدر کفاف هر مرغی معین کرده اند که این گرفتاران قفس شاد و [illegible]
هزار [illegible] تماشای مهوشان شهرستان [illegible] در قفس [illegible] غم افکنده [illegible] [illegible]
چو گلشن [illegible] مرغ نغمه [illegible] بستان آئی و فضای آنخانه [illegible] سبزه و گلهای رنگارنگ
در آن فضای باصفا رسته و هر یک از این طیور که [illegible] آمد [illegible] [illegible]
و نغمه سرا گشته و هرکدام را خیال سبز در خاطر تفرج و سیر آن [illegible] آرمیده

و هر یک که [illegible] خانها [illegible] ناکس [illegible] در کنج قناعت حزین و بستر تنهائی غلطیده [illegible] از کیفیت قفس
با باد و همبا [illegible] چنان خورسند نشسته اند که پندار از آزادی [illegible] و انواع و اقسام بازهای شکاری و طیور جارحه زیاده از
دو یک قسم بنظر رسید هر یک را [illegible] بشکل عجیب [illegible] تا آنکه آدمی بچشم خود نبیند و تماشای آن غرائب نکند
نمی تواند اشکال و اقسام الحیوانات را [illegible] غرض آنکه بعد از تماشای این حیوانات و طیور [illegible] فضای آن باغ
رضوان نشان لب آبهای روان و سایه درختان نشسته از هر طرف [illegible] از اقسام باده و انواع خوردنیها و شیرینیها موجود
و [illegible] بالا [illegible] صدای [illegible] در دلها [illegible] نظارگیان [illegible] از آن [illegible] و [illegible]
و آن روز [illegible] تماشائی [illegible] حاصل [illegible] از آن باغ [illegible] ارکان [illegible] سازی و تفنگ سازی رفته
ربیع الاول ۱۲۵۳ صنایع عجیبه چند ملاحظه کردید شرح آن باعث تطویل است دیم چهارشنبه و پنجشنبه [illegible] روزها [illegible]
[illegible] آید [illegible] انجاب [illegible] از اوضاع [illegible] ولایت بنظر رسید از جمله
یکی از شبها که یکی [illegible] میکرد رفته [illegible] معتبرین و اکابر مهمان [illegible]
[illegible] تعریف میکند [illegible] رقص [illegible] آید [illegible]
[illegible] تعریف [illegible] حاصل [illegible] در تمام [illegible]
در لباس [illegible] و هر کس تغییر لباس خود داده [illegible] ممالک عالم [illegible]
[illegible] تغییر لباس [illegible] داده و آن [illegible] که مردم تغییر لباس داده
باشند [illegible] لباس هر مملکت و فرقه از فرق عالم چگونه [illegible] تماشا [illegible] مجلس
[illegible] ایم [illegible] محمد [illegible] خان [illegible] الدین حیدر پادشاه لکنهو [illegible] است [illegible]

دهم [illegible] لباس [illegible] داده [illegible] و در فضای خانها [illegible] رقص [illegible]

[illegible] اظهار خصوصیت نمود [illegible] لوازم تعارف و محبت [illegible] بسیار محبت [illegible] بهم رسید [illegible]
شاهزاده [illegible] آن بسیار شاهزاده معارف و مهربانی [illegible] در میان کمال محبت [illegible] پنجشنبه
[illegible] مهمان [illegible] امروز [illegible] سردار بزرگ [illegible] ناپلیون [illegible]
و [illegible] در مملکت [illegible] گرفته [illegible] مملکت [illegible] شاه [illegible] شاهزادگان [illegible]
[illegible] سرباز و توپخانه [illegible] و [illegible] که از روز [illegible]
[illegible] چند که توپ و تفنگ [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] در میان میدان [illegible] زن و مرد [illegible] رفته [illegible]
اگر [illegible] باشد تماشای آن اوضاع تشریف آورده باشید و تماشا کنید در [illegible]
و [illegible] تکلیف تماشای این اوضاع [illegible] میدان خانه
[illegible] تماشای [illegible] باشید [illegible]
[illegible] رفتیم و تماشای [illegible] سرباز و توپخانه و لشکر [illegible] تماشائیان
دران میدان و خانهای اطراف [illegible] از کثرت جمعیت و وفور خلایق و [illegible] توپخانه و سرباز [illegible]
[illegible] اوضاع [illegible] عمل کیفیت [illegible]
[illegible] و در وسط میدان [illegible] هر یک [illegible] میکنند [illegible]
بهم [illegible] که اگر [illegible] از خود [illegible] تماشای معقول [illegible] مراجعت کردیم
[illegible] ششم [illegible] و زیر [illegible] مذکور [illegible] مطالب [illegible]

شنیده [illegible] رفته [illegible] مطلب [illegible] مرحله [illegible] و [illegible]
[illegible] بگویم و [illegible] خواهم [illegible] در هر باب [illegible] در میان [illegible]
بیان [illegible] اقرار [illegible] و [illegible] محمد شاه [illegible] در جواب [illegible]
که بسیار خوبست و [illegible] محمد شاه پادشاه [illegible] اگر [illegible]
تا [illegible] التکلیف [illegible] لارد پالمرستن [illegible] لازم
لازم است که [illegible] باب [illegible] در میان [illegible] جواب [illegible]
[illegible] جواب [illegible] همین جا [illegible] مطالب خود را بهمین دستور
نوشتیم [illegible] میرزا ابراهیم [illegible] ساکن لندن است [illegible]
[illegible] لارد پالمرستن [illegible] شنبه [illegible] رفته [illegible]
قبول [illegible] بجهت تماشای صنایع [illegible] بسیار عالی رفته [illegible]
بسیار [illegible] شاه و [illegible] امرا [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] تماشای تصاویر [illegible]
[illegible] بالاخانه بسیار [illegible] جوانان و دختران [illegible]
[illegible] التکلیف [illegible] بالاخانه [illegible]
[illegible] متصاعد کرده [illegible] که [illegible] در پرواز [illegible]
[illegible] از ربع [illegible] بالاخانه [illegible] التکلیف [illegible]

لندن کرده از انجا که بیرون آمدیم در بالای چند برج سیاره و جمعی بسیار از مرد و زن آن ولایت بر آن با جهازهای سیاره آمده
و شهر لندن با شط تیمس و جزیره انگلند تا حد دیار در زیر پا منظور بود و همان قسم باغات و عمارات و تردد
خلق از کوچه و بازار و خانه‌ها و آمد شد در بازار کوچه‌ها تماشایی است که پایان ندارد و در این شط ملاحظه کردیم
جهازات بسیار عالی و لیکن نهایت سیاره و بعضی برای کشتی با اطراف می‌رفتند و مراکب بخاری آتشی که دود کش
با آسمان سر کشیده و در کلیساها مردم بسیار آمد و شد می‌کنند و در باغات بهر گوشه جمعی نشسته از بعضی
بعیش و خوش گذرانی بودند با چشم سیر آبادی و معموره و شهر بود و شلغه عظیمی از هر طرف بر پا بود و در این
چند اطراف این بام گذشته هر قدر در این ملاحظه کردیم آبادی و معموره شهر [illegible] بسیار از اوضاع آن
شهرستان و آن عمارات و باغات بهم رسید لهذا رسانیدیم که خوب تماشا کردیم به سر فرزند گفتم که اگر چه دیدن شهر لندن
و چشم انداز این شهر عظیم از این مکانی چنین لازم بود و بسیار تفرج نمودیم ولیکن چون اسم ما را امروز بجائی [illegible]
باز از صنایع استادان فرنگ و حکمای ایشان بود باید دید که با هم و هر روز در اوضاع و ولایات را مایه [illegible]
مزار و سر فرزند از گفتار چند کرده زیاده از انچه بالفعل می‌بینید چه صنعت خواهد بود و مخلوقی عاجز
معاینه بطریق صنعت خالقی نموده بود جلوه دهد که هیچ عاقل تشخیص در میانه اصل و شبیه ندهد
و هیچ عیبی فرق با این واقع [illegible] که تمام این بنا که بنظر تمام رسید فاصله تا با او زیاده از چهار دانگ
نیست با بجز از عجائب است و دیدم اما خسته شدم با کمال خورده برگشته گفت این زیاده مشارالیه مدبر
ساخت و در این پرده آن بود آن از [illegible] زیاده از ده ذرع هم نبود و همه این شهرها و عمارات و آبادی در اطراف
این بام ملاحظه می‌شد هر طرف زیاده از بیست فرسخ از انظار [illegible] خواهد بود ایجاب متعجب شده گفتم از [illegible]

مرا از سحر صنعت ممکن بنظر چشم اندازم تشخیص تصویر را با حقیقت دانسته و بعضی سیلاب با متن واقع و تمیز دادم که این معتبر
بر ما کشف خواهد شد همراه می‌آمده با سید تا من صحن این نما بیایم آن وقت باور کنید که اصل نیست و این تصویر
شبیه است خواهد بود و تا بالا رفته از پله چند بالا رفتیم باز بهمان قسم آسمان و شهر و معموره و دود خانه بنظر رسید
دلیلی ادراک تفاوتی که داشت این بود که انجا برای آسمان بجهت هوا قدری تیرگی داشت و در این جا
آفتاب نمایان است و هوا روشن معتدل اعتدال که چند مرتبه زیر و بالا رفته و آخر با تشخیص شد که آن
اوضاع تصویر بوده و چنان عیاری هوا و او را کما معین کرده‌اند و چنان این خانه را سقف کرده‌اند که مشکل هزار و
هیچ [illegible] بود عقل و نظر تشخیص بدهد که آن نقاشی است لیکن از تفحص این قسم متحیر گشته بجز حیرت
بجز تماشا هیچ نبود در این عمارات رفته هر قسم ملاحظه کردیم دیدیم که بی‌پایه است و نقاش انجا را [illegible]
احتمال مسافت می‌دادیم از ده ذرع زیاده نبود و همه آن بزرگیها از رنگ آمیزی نقاشان بود [illegible] کرده از انجا
برآمدیم و این کیفیت این خانه را از قرار مذکور نمودم از این بوده که [illegible] این ولایت مایه صنعت نقاش
بوده بسیار با مهر ادا   می‌کنند بر این آورده و پول بسیار با او داده و او را از نقاشی چنین خانه
نموده و تعمیرات را از سه سال قبل بر زمین بنا نهاده و آن سه سال کار روان هر روز خود در بنای آن تا و بالای
گنبد بزرگ که تمام لندن و جزیره انگلند در انجا نمایان می‌شد نمود تا در مدت چهار سال به اتمام رسید چهار صد هزار
لیره شصت صد هزار تومان خرج شد اخراجات العمارت و نقاشی انجا شده است در این سال از
خلق برای تماشای انجا رفته‌اند و هر یک سه هزار دینار داده و رفته‌اند از شصت هزار تومان [illegible]
و دویست هزار تومان دیگر را هم در عرض یکسال خواهند گرفت و آن مدخل [illegible]

ما هم رسیدیم چنان صنعتی [illegible] است که تا قیامت اسم و رسم او مشهور خواهد بود باری بکمال حیرت [illegible] کرده از
انجا رفتیم بجانور خانه و آن جمیع حیوانات و طیور در باغی بسیار وسیع و با صفا واقع است که همان طراوت آن
بوستان با صفا و دریاچه خضرا باعث شگفتگی [illegible] خواهد بود خلق بی‌شمار از مرد و زن هر یک خود را
زینت کرده و آراسته بودند در آن باغ چون جنت تماشای الحیوانات آمده بودند باری در آن باغ سیر کرده
از انسان و حیوان نمودیم آنچه قبل از این از حیوان و طیور [illegible] بلاد دیده بودیم [illegible] عجائب [illegible] حیوانات بسیار
غریب و از جنوب افریقیه آورده بودند و [illegible] که چنان
کرگدنی با کمال [illegible] در انجا دیدیم و تصویر آن حیوان غریب و کرگدن [illegible]
[illegible] آن حیوان وحشی است و صیادان آن مملکت او را
صید کرده گوشت بسیار لذیذی دارد و گویند با وصف [illegible] جثه [illegible] رسیده و آن کرگدن را
از اقصای هندوستان آورده‌اند و در خانه آهنین کرده و لیکن دست آموز شده [illegible]
ترس [illegible] آهنین می‌آورد [illegible]
زور بر [illegible] خانه آهنین می‌آورد در تمام خانه بلرزه در می‌آید و قریب بانهدام میگشت باری عجب مخلوقی بود
و سایر حیوانات غریب و طیور عجیب [illegible] از انها [illegible] تصور کنند
در انجا صورت تحقق یافته خلاصه انچه از روز از قدرت صانع در خلقت مصنوعات سبحانی حق تعالی [illegible]
و یوم سه شنبه هشتم در منزل نشسته که محمد اسمعیل خان نام [illegible] که از جانب نصیر الدین حیدر پادشاه لکنهو
[illegible] آمده اظهار اخلاص و محبت نمود ما نیز بکمال مؤالفت و مهربانی [illegible]

محبت از حد [illegible] در میان آمد [illegible] تماشاگاه و صنایع الولایت در میان آمد کیفیت روز گذشته [illegible]
[illegible] بسیاحت [illegible] صنعت تازه ملاحظه میکنیم که [illegible] از خاطر
محو کرده [illegible] که صنعت [illegible] دیروز [illegible] نگارخانه رفته صورتی چند [illegible] و اوضاع ملاحظه کرده [illegible]
[illegible]
[illegible] ملاحظه [illegible] نگارخانه [illegible] عمارتی بسیار عالی
مشتمل بر اوطاقهای چند [illegible] بسیار و در هر اطاق از زمین تا سقف خانه را تخته بندی کرده و مجموع
تصویر نصب نموده بودند الحق جای حیرت بود از هر طرف که رفتیم و هر خانه که رسیدیم محل حیرت
و حسرت از آن صورتهای [illegible] ولیکن اجمالا [illegible] تمثال [illegible]
[illegible] کافران [illegible] چه متمتع خواهند
بار آن [illegible] که جانی دارد [illegible] از تماشای نگارخانه بمنزل مراجعت نموده و [illegible] چهار شنبه نهم را
[illegible] خانه [illegible]
مذکور [illegible] ملاحظه نموده الحق [illegible] بمضمون حدیث که فرموده الدنیا سجن المومن و جنة الکافر
[illegible] ایشان نیست [illegible]
[illegible] آنچه خداوند عالم به بندگان خاص [illegible] در نعمتهای آخرت وعده [illegible]
فراهم است [illegible] و آن نعمتها
باقی و پایدار است [illegible] رحمت [illegible] بخشند [illegible] منت

بجهة اتمام جمعیت تفنگ [illegible] را از هر جهة حقیقتاً برآن قوم تمام کرده و مشهور است [illegible] ایشان علما فرموده است اگرچه در این
امورات غریبه و عجیبه چیزهای بسیار ملاحظه کردیم و لیکن عبرت کاملی از هر جهة بهم رسید بعد از تماشا همراه [illegible]
کرده و شب جمعه بهم کنار انار خطای انولات [illegible] و صنایع غریب و دستگاههای عجیب و غریب دیده شد احتمال میرود
چهار هزار ارکان اجزاجات آن میهمانی شده جمع وزرا و اعیان دولت در اینجا حضور داشتند با هر یک ملاقات و
تعارف نموده جمعی از شاهزادگان در آن مجلس جمع بودند و یا تحسین ایشان بطوری [illegible] است که در مجلس شاه نشسته اند
و اولیای ایشان از یکدیگر فرق نمی گذارند قدری هزار نفر زن و مرد در هم ریخته هر کس بجای خود بود هر زنی را گرفته با او
صحبت میدارد و اگر کسی با زن خود یا حرف بزند و معاشرت نماید او را عیب میگیرند و بعضی اینکه
او را ساز میزنند اکابر و اعیان و وزرا و امرا [illegible] تماشا گرفته برقاصی مشغول میشوند و اگر رقاصی ننماید
او را ناقص میدانند و میگویند بمرتبه کمال نرسیده است مخصوص در نوع زنها است اگر کسی رقص نداشته باشد
اما با وجود همه اینها هر یک از اینها که ایشان را سر گذاشته بجهة رقص قسمها خوردیم که ما را دو فی در رقاصی دخلی نیست
دیگر و لابد چند که تا زمانی که [illegible] شدند و بالکل که الحمد رقاصی نکرده ام بعد از نماز صبح خداوند عالم حفظ کند
باری در این شب اوضاع غریب بسیار دیده شد از آنچه در فضای انجا نه بطریق خم و گلوله ای بسیار بزرگ ظروف [illegible]
مصور و تصویر [illegible] ظروف [illegible] که زیر جنس ظروف و کاسه گذاشته بودند و ما را محظوظ ساختند خانه
بعد از تماشای این ظروف [illegible] که با هم و میگفتند آن ظروف را از مملکت یونان در دو هزار سال قبل از این
بیرون آورده اند و در نوع خود ایشان بسیار معتبر بوده الحق ظروف بسیار پاکیزه بود و چنان تصاویر و نقوش که کمتر
بنظر ما رسیده بود در شب بعد از تماشا و رقص بمنزل مراجعت کردیم یوم جمعه یازدهم [illegible]

که بابانه آهنی بود بمنزل آمده رفت و در روز بکارخانه قیم و صنایع غریب و بدایع عجیب دیدیم با تحمل حسین خزانه دیده بود
اگر ساز و امیر شده به تماشای آن کارخانه رفته شد و تماشائی نموده شد کمتر بسیار خوب و با اتفاق بلیچی کالسکه سوار [illegible]
کارخانه رفتیم تماشای چند دستگاههای عجیب و غریب بنظر جلوه گر آمد و حیران در آن دستگاه و اسباب باقیم زیاد از
دو هزار عمله و متصل مشغول بکار بودند و هر یک شعبه از کار را متوجه گشته در زیاده از هزار زن و مرد در اینجا تماشا می
دیدم داده آن کارخانه مردی مدبر و حکیم بود و عمر را در ظهور صنایع و اختراع بدایع صرف نموده همچنین قدری کارها
چه اتمام میکرد با اسم و طلب سیر و سیاحت صنایع او شتابیم دست بالا گرفته اتباع بر سر کوره بوده در آن کوره آتش عظیم
حاصل افروخته و کوره دیگر از آهن بطوری قرار داده بودند که آنچه در آنجا بار متصاعد میگشت در میخ کوره با پیچ
و سیاحی چندان کنار غلیظ را حبس کرده بودند و بر یک طرف کوره لوله تفنگ بسیار بلندی نصب کرده و
پر [illegible] کوره متصل بلوله تفنگ مذکور قرار داده بودند از حرکت آن پیچ بخار بلوله رفته و زیاده از باروت
آتش ظاهر میگشت و در بالای لوله تفنگ میله مجوف قرار داده بودند و گلوله در آن میل مجوف کرده و
اما حرارت بعد مفاصله چند قدم در مقابل گذاشته بودند آن پیچ که حرکت میدادند در نیم دقیقه آن
هشتاد گلوله را چنان بر نشان میزد که یک خطا نمیکرد و بهمان ترتیب و صدائی از قوه آن بخار ملاحظه میکردیم
که از پیچ باروت پر قوتی ملاحظه کردیم بعد گلوله را براماج خورده بود بشدت خاک نرم گشته آن تفنگ
نمونه از آن صنعت بود و بهمان قسم توپی چند ساخته بودند بر آن قسم هشتاد گلوله را در نیم
دقیقه میزد و این اختراع بجهة انتظام و انتظام قلعه ها از والحق تعریف میگشت و بعد از تماشای
الصنعه بالا المکانی بعد از بطا از آهن در گشت که بجهة عبور از رودخانه که چمی

زمین اله تخود مساعد و خود میدود و احتیاج بحرکت [illegible] بعد از آن بکارخانه چند رفته بسیاری از صنایع عربی
و انگلیسی و سایر صنایع که از ایشان معروف و مشهور است ملاحظه کردیم از هر یک کیفیتی یا اینکه بعد ملاحظه
دیگر سنگ جواهرات نفیسه در نزد سلاطین فرنگستان بود بهمان قطع و ترکیب و ترتیب قطعه قطعه از نور
بالوانی که مطابق باهم باشد ترکیب یا برطرف از زبان جیب بعد آنچه ملاحظه جوهری کرده در دریای نور پادشاه
ایران ملاحظه کرده و از همه جواهرات عالم دریای نور بهتر و بزرگتر بنظر آمد بعد از آن قطعه الماس از مال پادشاه انگریز
نمود و بسیار نیز اگرچه بی بها میشدند ولی بپایه این دو قطعه الماس نمیرسید بعد از آن تماشای الفقرات کمتر تماشای
دیگر با قیمت بانه کردند تماشای اصیل باقی بازار اینها که دیده اند در این ولایت مرسوم است و خلق [illegible] بدین طریق
در اینجا اجتماع کرده اند بواسطه الحجرات که از نقطه سیعی کمتر بسیار خوب با برکت شمارا بالاخانه [illegible]
در آن بالاخانه فرشخانه بسیار تاریکی بنظر آمد که نصف انجا نه با تحته نشستن مردم تخته بندی کرده اند بار بر دوش
تخته شان نیز دخلی بسیار از مرد و زن هر کس تواند معین داشته باشد در آن تخته آرام و قرار گرفته اند و دیوار
مقابل تماشای الحق بسیار لطیف با اجزا چند در کمال لطافت نصب کرده بعد از نظر عکس آدم و چوب آن
ظلمت در آن سفیدی پیدا بود و در مقابل آن دیوار بالای [illegible] بود بر آن دیوار داشتیم مانند نور آفتاب
کرده بودند و چرخی چند در آن چرخ کار گذاشته از مخالف جوهر الامع نعم آورده اند که از آن هزار مرتبه
از نور آفتاب روشن تر میبود آن چرخ را که حرکت داده نور جوهر ملاحظه ظاهر میگشت و از آن سوراخ بر آن دیوار سفید از نور
روشنائی افکنده مجلس بر نظاره قدرت [illegible] آنکه حرکت چرخ چهار الم میگفتند که همان نگاه کردن بود
ولیکن آنچنان روشن بود کمتر تا آخر [illegible] در این خانه مخفی و واقع است بعد از آن آب بسیار صافی را زیر چرخ دیده

حصه [illegible] مطلب [illegible] بلیس [illegible]
[illegible]
مطابط [illegible]
[illegible]
بعد و از تماشای آن باغ رفته است لهذا
مرحوم روزنامه نگار [illegible]
علمیه آن حاصل نموده است [illegible]

ان بسیار با شد و ممکن نبود که پایه پل در آب گذاشت و بنا بر این قرار داده بودند امین [illegible] آهن با مراتب قطر
درجه چهار و لطافت سیصد ذرع ساخته اند و متین تر کرده بر روی رودخانه باطناب آهنی انداخته اند و بنا بر پایه
بر روی آن قرار داده بودند و صنایع چند در آن بکار برده بودند شرح آن میسر و ممکن نیست و بعد از تماشای پل [illegible]
معلق کیلانی رفتیم بجهة سیاحت و تماشای قعر دریا تصرف و تدبیری کرده اند و کیفیت آن چنان بود که چرخی از
بلور ترتیب داده بودند بهیچوجه منفذی برای هوا یا آب نبود که از آن نفوذ کند در میان آن چرخ میلی
مجوف قرار داده بودند و بر سر آن لوله از چرم مجوف بود که کسب هوا از خارج میکرد و آن چرخ را در صندوقی
از بلور گذارده اند و اطراف الصندوق تا لب آب پر نموده اند و آن صندوق و چرخ با آدمی در میان آن چرخ باشد
انجا بزیر آب میروند و هر وقت آن شخص نفس تنگ شود و بخواهد کسب هوا کند چرخ را تحریک
ساخته و تنمی بسیار خوش نقلی و دخلی نیکو بود و هر قدر که بخواهد میتواند در زیر آب توقف کند و
اسیر باد بخواهد رسید و این تدبیر را تازه اختراع کرده اند و کیفیت آن بود سنگ بسیار عظیم در شط
فرات بود و عبور جهاز ببارن از آن ممکن نبود و بهمین تدبیر رفته بر آن سنگ را در زیر آب شکسته
و جهاز بار از آن شط عبور داده اند و بغیر از آن کشتی بنظر رسید در میان آن کشتی [illegible] الماس
اوضاع و آلات ساعت قرار داده اند که از الوک که خود بخود در زیر سیر تمام [illegible] میگشت
و صنعت و هر صورت غلام سیاهی از مقناطیس ساخته بطور [illegible] چنین او را با انسان زنده
فرق نمیگذاشت با کارد و شمشیر سر او را جدا میکنند هر قسم آن تصویر را اسیر کنند بر سر آن جلد
نمیکرد و بر کوش [illegible] بود و دیگر کالسکه و عربان بسیار از آهن و فقرات دیگر ساخته بود [illegible]

تشخیص نمیکرد که ابدا کرمی یا مطلقا دردی یا صافی در درست در بود نیست که در مقابل آن شعاع می آورد
و دهان میان شعاع نوردان و لوا میکند و آب آن عکس بان و لوا بسیار خوبست سبحان الله یک دفعه ملاحظه کردم
که دریائی بزرگ و لوا عکس انداخته و در آن یا صد هزار قسم جانور بشکل و هر یک با نیز آن [illegible]
در [illegible] افتاده و بعضی گرامی خوردند و چندین نیز از آب و پا داشتند که در آن هر یک بجائی واقع گشته
تصاویر چند که هرگز نقوش خیال نیاید موجود نخواهد آمد و تمام دهان از کثرت وحشت [illegible]
مرتعش شد و آن استاد با وقوف مخترع این اوضاع بجو چوبی در دست کرده در پهلوی آن عکس [illegible]
ایستاده و بزبان انگریزی یک یک را نشان میداد و میگفت این آب صافیست که هر روزه شما می آشامید
و دهان از قدرت خداوند عالم می باشید چه مخلوقات را خوراک شما که نمی فهمید و بهمین طریق
روزگار شما را میکاهد و می خورید و از عدم قابلیت شما کشف نمی شود و هر یک آن نهنگان و جانوران
عزیز را اشارت که می نمود و بیان می نمود از خوردن هر یک چه منفعت و چه مضرت متصور است و
میگفت که درین قطره چهار میلیون که عبارت از [illegible] باشد الصورت جانوران [illegible]
در آب از شدت خفا و حقارت بنظر نمی آیند مضاعف و بزرگ مینمود باین قدر عکس آن [illegible]
هر چند آب صافی بنماید ولی همه آن کرمها و حیوانات در آب میباشند و هر روزه مشروب ایشان
هستند و آب از [illegible] جاری نمود دارد خداوند عالم علیم که در آن آبها چه خلق بود
ولکن حیوانات بسیار کوچک [illegible] بنظر آید [illegible] گرفته [illegible]
بود [illegible] درست بجور [illegible] قرار داده بعد از آنها

دفعه بدفعه در مقابل آن جوهر روشن باز داشته بهیاتی چند و بهیأتی که بنظر ما رسید شرح آن و شمه از آن
فی الجمله نوشته که یا از آن حیوانات ضعیف بالاش از نظر کردن بزرگ مینمود و دست و پا و سر و لون و [illegible]
غریب آن جانوران دیده میشد که ادراک قاطع حیات بود و هر یک را با هیأتی عجیب [illegible]
کشیدن طوری بود که وصف آن به تحریر درست نمی آید [illegible] شنیده سر انچه او [illegible]
تصدیق کند و باور نشاید آن صورت [illegible] که آن عکس از حیوانات مختلف در آب
صافی می باشد یا آنکه [illegible] بظهور میرسد مانند چشم در پهلوی آن [illegible]
[illegible] در مقابل شعاع آورده [illegible] تمام بعینه مشاهده کردیم آنوقت تصدیق نمودیم که آنچه دیدیم
حقیقت داشت و تعجب نمودیم در آن روز از تماشای آن صنعت غریب لذتها بردیم بمنزل مراجعت
نمودیم و شب شنبه [illegible] بخانه لارد [illegible] مهمان گشته بطریق گذشته جمعی از بزرگان و کار
المملکت [illegible] لباس [illegible] و لباس فاخر پوشیده [illegible] بر قاضی مشغول گشتند
و ما نیز در کنار [illegible] تماشای آن محفل آراسته [illegible] خارج حساب بود
و تماشای [illegible] حال گذشت و شب یکشنبه سیزدهم بخانه [illegible] صاحب جنرال
مهمان گشته جمعی از دوستان و محبان بهمراه بعد بسیار خوشی گذشت و شب دوشنبه چهاردهم در خانه
لارد پالمستون وزیر دول خارجه بعزم مهمانی رفته بعد از [illegible] لارد [illegible] افندی
ایلچی سلطان محمود و [illegible] ملاقات که لارد پالمستون [illegible] سؤال از احوال
او [illegible] کرده [illegible] وقت خبر رسید [illegible] پادشاه فرانسه [illegible] خداوند عالم [illegible]

(۲) [illegible]

(۲) [illegible]

محافظت [illegible] و [illegible] تفصیل آن چنین است که شخصی [illegible] که اراده قتل آن پادشاه را داشته [illegible]
و حاشیه اطراف شاه فرصت [illegible] اقدام بر آن امر خطیر کند عاقبت تدبیر که تفنگ [illegible]
[illegible] در [illegible] پادشاه [illegible] خدای [illegible] العزم [illegible] رفته بود [illegible] فرصت یافته [illegible]
[illegible] قرب پادشاه آمد و [illegible] در [illegible] بعد [illegible] نفر [illegible]
دفعه [illegible] آن [illegible] پادشاه [illegible] خاک [illegible] بر [illegible] واقع [illegible] چنین [illegible] نفر
[illegible] شاه [illegible] بهلاکت رسیدند و مطلقا [illegible] پادشاه زخمی [illegible] مقدمه [illegible]
خلعان [illegible] نمود [illegible] شخص را گرفتند [illegible] بعد [illegible] واقعه [illegible]
در پاریس اتفاق افتاد و همان روز [illegible] خبر [illegible] پاریس [illegible] لندن [illegible]
خلاصه [illegible] لارد پالمستون [illegible] خبر [illegible] ایلچی سلطان محمود
[illegible] لارد پالمستون [illegible]
[illegible] سر میز خوردنی رفته [illegible] بزرگ و جمیع ظروف [illegible] آن [illegible]
[illegible] از [illegible] لذیذ [illegible]
[illegible] هر قسم میوه [illegible]
[illegible] ممالک [illegible] آورده بعد در آن مجلس [illegible] گشته [illegible]
[illegible] در یک جا جمع [illegible] در آن مجلس [illegible] گذاشته [illegible] اقسام مختلف [illegible]
آورده بعد [illegible] بعد [illegible] میکنند که انها [illegible]

(۲) [illegible]

[illegible] در هر فصل [illegible] میوه [illegible] خانه ها [illegible] حرارت [illegible] بظهور میرسد [illegible]
ان میوه [illegible] بسیار خوب [illegible] که [illegible] هر [illegible] خربزه و هندوانه و سیب و [illegible]
[illegible] و انگور و انار و خیار [illegible] و ازهر قسم [illegible] در آن مجلس [illegible]
[illegible] آن [illegible] مجلس [illegible] در لندن [illegible] میوه [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] لندن [illegible]
[illegible] بار [illegible] گذشته [illegible] بمنزل مراجعت کردیم
[illegible] سعید خان ایلچی [illegible] الدین حیدر پادشاه [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] آگاه [illegible]
[illegible] زیارت بیت الله الحرام [illegible] لندن [illegible]
[illegible] احوال [illegible] زیارت بیت الله [illegible]
[illegible] زیارت عتبات [illegible] لندن [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible] قرآن [illegible]
[illegible] خواهم [illegible]
[illegible] خوردیم [illegible] اکر [illegible] منزل [illegible]
بمنزل آمدیم و [illegible] سلطان محمود [illegible] کمال [illegible] آورده

(۳) و احوال [illegible]

مجتهد در میان آمد و شب چهارشنبه نوزدهم به مدرسه رفته [illegible] و آن مدرسه از بناهای قدیم آن مملکت است
و مشتمل بر بیوتات و عمارات کثیره زیاده از هزار نفر در آنجا از طلبه هر علم مقیم‌اند و در کمال دقت و اهتمام به تحصیل علوم مشغول‌اند
و هر علمی مدرسی آن علیحده و درس آن جداگانه می‌شود و در سالی یک روز معین است که جمیع تلامذه اجتماع نموده در وسط
مدرسه جای بسیار عالی و وسیع ساخته‌اند که در آنجا اجتماع نموده [illegible] که در آن مملکت جمعیت کثیره در آن مجلس حاضر می‌شوند
و تلامذه هر علم یک یک بر جای بلند رفته از علم خود نکاتی [illegible] بیان کنند چنانچه پسند افتد و تحسین نموده در آن علم حسن اهتمام
و غایت اجتهاد او معلوم است [illegible] مختصری در حضور جماعت در [illegible] و تعلیم او [illegible] کتابی از کتابهای آن علم
[illegible] طلبه [illegible] در حضور جماعت [illegible] و تحسین [illegible]
افاده [illegible] و هر یک [illegible] و مورد تحسین [illegible] جماعت [illegible]
چندین هزار نفر مخلوق [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آتش بازی [illegible] از حیرت آن آتش بازی [illegible]
صنایع و بدایع را از خاطر محو نموده در تعریف آن [illegible] خیابانها و [illegible]
و [illegible] و در اطراف آن باغ از هر طرف [illegible] روان [illegible] جاری
روان گشته و از هر طرف آن باغ [illegible] بر طرف بازار
[illegible] و تمام آن باغ را آیینه [illegible] از چهار طرف
چراغ هر یک برنگی در آنجا افروخته و از چراغ اشعار و نقش و نگار چند [illegible] بر آن
آن ترکیبات غیر متناهی متصور نیست و از هر طرف ماه و آفتاب و کواکب چند طالع ساخته که هر یک [illegible]

خوب حرکتی حاصل شده باشد که متحرک می‌گردد و در هر گوشه زیاده از هزار نفر [illegible] فرنگ اجتماع نموده [illegible]
درآورده‌ها هر کس به عشرت مشغول و سلطان ملال از اقلیم [illegible] معزول گشته [illegible] که در روزگار
غم [illegible] حاصل [illegible] و هر یک از جام نشاط سرمست [illegible] تطاول
[illegible]
[illegible] بر خوان نعمت صاحب کرم [illegible] تماشاکنان و تفرج کنان [illegible]
[illegible]
[illegible] خیابان گشته متحیر بودم که کدام طرف را نظاره کنیم [illegible]
[illegible] همه جا تفرج کنان [illegible] اجتماع نموده [illegible]
بازی [illegible] که در بالای [illegible] بیرون رفته [illegible] آن
[illegible] در هوا طیران [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن باغ [illegible] اجتماع نموده
بر یک طرف [illegible] چرخ [illegible] آتش [illegible]
متحرک [illegible] که متصور [illegible]
در میان آن نگاه [illegible] تمام عالم زرد و زرد [illegible]

[illegible] ترکیبات غریب بیرون آمد [illegible]
[illegible] ترکیبی برقرار باشد و از اطراف [illegible]
[illegible] و شعله هر یک عالم را افروخته
[illegible] اسباب و آلات آتش بازی و آلات شعله افروزی [illegible] چشم خیره [illegible]
[illegible] تماشا [illegible]
[illegible] آتش بازی و چراغان [illegible]
[illegible] عالم [illegible] تماشای [illegible]
[illegible] طاقهای سنگ [illegible]
[illegible] حکمای فرنگ [illegible] طاقهای سنگ [illegible] طرف شهر
[illegible] مطلقا [illegible]
[illegible] در اخراجات [illegible]
[illegible] و منافع [illegible] سالها باقی [illegible]
[illegible] آتش در آنجا موجود [illegible]
قطع [illegible] و تفصیل آن چنان است که [illegible]
[illegible] لوازم و ضروریات [illegible] حرکت بسیار [illegible]
[illegible] آتش را [illegible] در هر جا [illegible] جمیع حرفه و صنایع

که در میان ایشان متداول است و محتاج به چرخ و حرکت می‌باشند جمیع آنها را به اعتبار [illegible] متحرک ساخته‌اند
و مبالغ صرف تجربه ایشان به هم رسیده و مخصوصاً [illegible] تجربه کاری آتش نموده‌اند [illegible]
چون خلق بسیار [illegible] که کاری را با آتش و حرکت [illegible] که احتیاج [illegible]
[illegible] همان زمین را [illegible] خلق از ضیق معیشت
بیرون آمده [illegible] و منفعه دیگر اینکه [illegible] منزل رسیدن [illegible] امورات [illegible]
[illegible] بسیار را از لندن تا اطراف مملکت [illegible] دیوار [illegible]
پهلوی یکدیگر [illegible] زیر آن دیوارها [illegible] که مردم [illegible]
از دو طرف [illegible] آهن فرش [illegible]
پارچه‌های آهن [illegible] چهار انگشت از زمین برآمده و غلطک [illegible] میان خالی ساخته
بر [illegible] آهن [illegible] از [illegible] آهن بیرون نخواهد
آمد و چنان [illegible] آهن روان و غلطان است که اگر [illegible] کاری [illegible] آن کار [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] کار [illegible] به یکدیگر بسته
و در جلو [illegible] صندوقی از آهن ساخته‌اند که در آن آب [illegible]
[illegible] و آتش در زیر آن صندوق [illegible] آب [illegible] چرخهای غلطک
را به حرکت می‌آورد و [illegible] روان [illegible] کار [illegible]
[illegible] و در ساعتی [illegible] و در آنجا [illegible] و نظر را [illegible]

ازان هم رستر نمود بچشم مخفی چشم برهم زدنی از او مرکذشتیم و هر جهت آن بسیار و بهتر از کار این است و از راه
برآورد و لهذا همان قسم بخار قوت عجیب را وارد و بجهة آن کارها را سلامت یکی رفتن و دیگری رجعت ممکن
و هر یک علحده است و آن صندوقی که آب در ان می جوشد و باعث حرکت کارها میشود و بخاری که ازان آب بعمل می آید
سبب بر حرکت چرخ است و هر باره آن بخار ازان صندوق بصندوقی دیگر رفته و در انجا آب میشود و ثانیا ازان آب بخار
از هر یک دیگر صندوق میکنند که لهذا هر روز البته روزی یک دفعه احتیاج بآب ریختن در صندوق می نمود بار
منفعت است بسیار بسیار خوب و قصد ایشان برای است که بعد ازین همه سلامها را باهمین قسم تردد کنند بلکه از لندن
تا اسلامبول را که هر ماه سلامت سلامتی سلاحخانه و الطارسی اتشین سفر کرده باشند و در عرض سال کرورها منافع می باشد
خلاصه از روز رفتن تماشای خوبی داشت و شب جمعه در خانه سرکور زولی میهمان بود جمعی از وزرا و امرا در انجا مجلس
حاضر بودند و با هر یک علحده آشنائی و مهربانی کرده و هر یک نیز بکمال محبت و مولفت سلوک بجا آورده
تا قریب بصبح در انجا بصحبت و عشرت گذرانیدیم و از حیثیت ماکولات و مشروبات و اقسام میوه و
انواع تکلفات الحق میهمانی عظیمی کرده بود و مبالغ اخراجات کرده بسیار بسیار خوش گذشت و روز جمعه ربیع الاول ۱۲۵۳
بتجدید بشهری خارج از لندن بباغ قرق جهدی سیر رفته در انجا نظم عظیمی واقع است که در مدت
پنج دقیقه پیاده در کمال استحکام می بندند که عراده با توپ و کالسکه چهار اسبه از روی آن به تعجیلی میگذرد
و همچنین در عرض چند دقیقه آن پل را میکشند بطوریکه آثار آن باقی نمی ماند و تماشای خوبی داشت
و لیکن مسافت آن بسیار بعید بود و ما بسبب آنکه وعده میهمانی بجهة اسعیل خان ایلچی لکناهور داده بودیم
هر قدر سعی کرده بودیم بکنار آن نرسیدیم ممکن نشد و در عرض راه از راه ... برگشتیم و باز برسر وعده رسیدیم و لیکن

امروز بلاد بسیار گرم و لطایف از من تا شب بخانه محمد اسعیل خان رفت و در انجا پسر تیپو سلطان ملاقات کرده قدری صحبت
داشته در رجعت بمنزل که هنوز رجعت نکرده بودیم یوم شنبه نوزدهم بصحبت بخانه محمد اسعیل خان رفته او را ملاقات نموده چند
روز گذشته را از خود خواستیم و بعد ازان بخانه سرجان ابی موسی وزیر مملکت هند رفتیم آن شرق شیه که مشار الیه از جمله وزرا
می باشد و بنا بخواهش مشار الیه در این مکان از یکدیگر خبر داشتیم و در باب امورات خوب مملکت ایران با او صحبت
داشتیم و مشورت نمودیم و بعد از ملاقات او بخانه مراجعت کرده در ساعت بغروب مانده بخانه ولکسیون ایلچی سابق
ایران رفته از انجه که مشار الیه بیست و دو سال در ایران بوده و از سکنه ایران در است اطلاع داشته جمعی از مکه
سابق برین در ایران ایلچی و ایلیوز بوده ند در انجا فارسی میدانستند با آنکه در هندوستان کسب لغت فارسی کرده بودند اشنا
در انجمع حاضر بودند بسیاری از نقاشی و کتب متعدده و صنایع عجیب اسلام حاضر ساخته و بنظر آورده و هر یک را تماشا
میکردیم و از انجه که خانه مشار الیه مکانی با صفا و گلزاری با طراوت و خوش هوا میبود قدری در آن باغ گذار
کردیم و در باغ بالوار کشته بودیم در شط تمیز که کنار آنخانه عبور میکرد کوش کرده و پل معلقی بر روی شط
ملاحظه کردیم با کمال چنین صنعتی دیده بود و کیفیت آن این است که در کنار آن شط عظیم و پایه خارج
از آب با اسلحه تمام و استوار بالای آن پایه ها زنجیرهای عظیم و هر پایه زنجیر بقطر و سطبری نمی آید از روی شط
سر آن کشیده اند میله آهنی ازان زنجیرها آویخته است و چوب های قوی را آورده بر آن میله ها و از آن چوب ها
نصب کرده اند و مجموع اینها پایه دارد که اگر خواهند در بعد دقیقه ان پل عظیم را از یک دیگر باز کنند و خواهند بست و
بسیار بسیار تصنع در آن پل معلق در هوا نموده اند بتفصیل آن او صنایع تماشا کرده و در شط کوش کرده مراجعت
بخانه مشار الیه نمودیم و از انواع خوردنیها و اقسام حلویات و میوه ها حاضر ترتیب داده بهترین فارسی بالکلیه صحبت

داشتیم و بعد از سه ساعت از شب گذشته از انجا بر خواسته چون در خانه همیر لارد ملبین وزیر اعظم بود وعده میهمانی
داشتیم در انجا رفته جمیع وزرا و امرای مملکت در ان مجلس حاضر بودند با هر یک ملاقات کرده بکمال محبت و مهربانی
هر یک نسبت بما ظاهر ساخته و همچنین لارد ملبین نهایت اکرام و احترام نسبت بما نمود و لارد ملبین که وزیر
بزرگ دنیا در ان مجلس از ما دعوت میهمانی خواسته وعده او را قبول کردیم و در شب تا صبح در ان مجلس حضرت می...
حاضر از طلا و غیره بعد تماشای محفلیان و نظاره جمعیت ایشان نمودیم رحمت کامل و لذتی تمام حاصل آمد
قریب بصبح بخانه مراجعت کردیم و یوم یکشنبه بیستم در خانه نشسته بودم از انگلیسیه که برسالت ایم جمعی از
اعیان و عظمای مملکت بدیدن ما آمده و یوم دوشنبه بیست و یکم طرف عصر بکاخانه بیلا از کان بسیار تحفه
که از همه وزرا و امرا و جلال و دولت از یاده بود و بیست کاهی ملوکانه و اسباب پادشاهانه از فرس ملاحظه کرده جمعی
بسیار از وزرا و اکابر در ان مجلس حاضر بوده و جمعی کثیر از نسوان معتبر تمام غرق جواهر و گوهر گشته جلایی آینه
در انجا منظر بوده که آفتاب جهانتاب از شعاع رخسار ایشان خجل گشته و سرو کشمیر از رفتار ایشان در انجا حرکت
باری در گل مانده و چون خانه او مشرف بر شط تمیس بود جمعی از اکابر و جوانان اعاظم در ناویها بر تزد
نشسته با یکدیگر نزد و گرد بسته در زاندن ناویها سبقت بر یکدیگر می جستند و جمعی از اهل طرب
باتارهای بزرگ و موسیقار چند در کنار شط در باغی پر از گل و سنبل نشسته با ناویه هر کس
سبقت جسته پیش می آمد سازها را بصدا آورده اند و ایشان از جوری و خوش از دست تکان نزدن
آتش بل با چند کان ان خرد دشمن را خشند و مبالغ معتدبه بزیاده از پنج هزار تومان در انجا از کردن ایشان
بود با حث بعد و از اطراف انگلستان انواع خوردنیها و شراب ها و ابنیه و میوه های متعدد

در انقضای با صفا چید بکس هر صحبتهای آماده و مهیا بود در آن روز بسیار خوش گذشت و بلاد شاه
مسیو مروکوف کم پرنس بود در آن روز ملاقات کرده اظهار محبت و مهربانی از یاده از حد نموده آدمی بسیار خلیق
و مهربان بنظر آمد بالاخره بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم و یوم سه شنبه بیست و دوم در مکان ظهر رکان زرگر
بتماشای رفتیم سبحان الله به اینقدر جواهرات نفیسه و اوانی طلا و نقره در انجا دیدیم که خیال از حصر حساب و
تعداد انها قاصر آمد و چنان تصور کرده و هر چیز را بالکل ساخته بودند که دیده از نظاره انصنایع سیر نمیشد
و عقل حیران دنیا و ان کارهای نمایان که گشته از قدرت آدمی بعید می دیدم بار تماشای خوبی کرده از انجواهر و صنایع
بمنزل مراجعت نمودیم طرف عصر از دریچه خانه نظاره میکردیم که چندین گنبد ملاحظه نمودیم که
بهوا میرود و در آن گنبدها چند نفر نشسته با آسمان صعود میکنند بسیار تعجب کردیم از انکه سابق برین در
عجم چنین صنعتی از ایشان نشنیده بودیم و بسیار تماشا داشتیم و هر روز هم از بعضی سوال کردیم حقیقت
این مطلب را و تفصیل آن صنعت را تفحص نمودیم از انقرار است که گنبدی از مقوای بسیار بزرگ و نازک با
مشمع ساخته و تمام منافذ او را با بار احرام محکم گرفته که مطلقا هوا داخل در آن گنبد نمی شود بعد ازان یک
نفر یا دو نفر در آن گنبد نشسته با آلات و اسباب چند که ترتیب داده اند بهوای لطیف آن گنبد را پر و داخل شده و
با اسباب دیگر هوای بسیار لطیفی که از نوعی خفیف حاصل کرده اند در آن گنبد داخل میکنند چون هوای
داخل گنبد از هوای خارج بسی لطیف تر بود با آسمان صعود میکند و چنان بالا میرود که با زمین بسیار
فراغت میکند بالا با هزار دام زرگر ملاحظه میکردیم بعد از آنکه در فضای هوا طیران کرده و خوش نمود هوای لطیف
خواهند سبکتر الطف از هوای داخل گنبد است بنا برین بالا تر نمیرود و در انجا قدری بعرض در هوا حرکت

لهو و تماشا کردن کنند نشسته از هر قدر که بخواهند تماشا و سیاحت کنند بعد از آنکه از کرسی پائین آمده میخواهند
لم لم هوای نقصان دخول کند مشهود و هوای لطیف خارج میگردد آنوقت آن گنبد رو به انحطاط آورده
نزول میکند تا در زمین قرار میگیرد ولیکن قدرت آن را ندارند که در هر موضعی که بخواهند پائین آورند
و احتیاطاً از رودخانه و دریا میکنند لابد بایست نیم فرسنگ از دریا و رودخانه دور باشد و چندین اتفاق
افتاده حکما فرنگ در فکر اینند که تدبیری کرده باشند که هر جا که بخواهند آن گنبد را نزول دهند هنوز بخاطرشان
نرسیده ولی عاقبت فکر اینرا خواهند کرد غرض از تماشای آن گنبد بسیار خوب محظوظ
و بسیار غریب بود تا چهار شنبه سیم ج بسیار زود سر کرده روانه ... بمنزل با آنکه گفته شد که از جانب
پادشاه مامور بیم که چنانچه شما امیر باشید و بخواهید تفرج نمائید امروز در قصر شاه که خارج لندن است بهم
باشیم چنان قصری دیده روزگار از زینت آن تماشا فرمائید و ملکه که زن پادشاه باشد مشتاق ملاقات
شما میباشد و در آنجا ناهار امروز مهمان پادشاه و ملکه باشید گفتیم بسیار خوب کالسکه آورده سوار
گشتیم و رو براه نهادیم امروز هوای بسیار خوبی بود در عرض راه همه جا در گلزار و مرغزار گذر کرده
تماشا نمود بعد از طی مسافت سه ساعت و دو سه ساعت به آن قصر فلک شکوه رسیدیم و در عرض راه
بمحبت پادشاه رسیدیم که بر کنار رود واقع و شهر لندن ... در عرض راه بود تعارف
که لازم بود از رسم بعمل آورده و از یکدیگر گذشتیم تا باب القصر در باغ واقع است که اطراف
آن باغ پنجاه و در میان عمارات از سنگ فرنگ دیگر میز با آلات و جمیع اطراف آن که
حصار باغ باشد بار قلعه سه ربع و نیم دیوار آجری در کمال استحکام برآورده اند و آن

باغ را چهار باب معتبر است و چندین رودخانه در میان آن باغ جاری است و از هر طرف این مسافت که نظر
کنی در بعضی فرسنگ سه خیابانهای وسیع بریده اند و در طرف خیابان نهر آب عظیم که آبش مشابه گلاب جاری
و در دو طرف نهر درختان قوی خیاری که هر یک ... چنین چنار پنجه گشوده و چندین سرو آزاد ایستاده و بر فرق آن خیابانها
سایه افکنده در آن همه ساعت بقدر یک ذره آفتاب یافت نمی بود و زمین خیابانها را بجهت عبور کالسکه
صاف و هموار فرش نموده اند و گاهی سبزه نشستن بر آن خاک مینمود و آنچه تصور نمود و تعبیه گذار از
انواع گلها و ریاحین از اقسام اشجار بساتین و درختان سایه افکن و نهالهای نغز که در مرغزار و چمن موجود بود در آن
باغ غرس نموده اند از هزار سال قبل از این تا حال هر یک از پادشاهانی که آمده اند بعد قوه تصرف در
آنجا کرده اند و آثاری گذاشته اند و بر هر طرف بسلیقه خود بسرکاری و بساط کاری جهت نموده اند و غزالان بسیار
و طیور بسیار در آن باغ رها کرده بحیثیتی که بیست هزار آهو و گوزن و مرال در آنجا باشد و طیور بسیار از قبیل کبک و دراج و قرقاول
و عجایب میبود در انقضای بهشت هوا و مرغزار نشاط افزا کمان ... و طیور خرزه و آهسته و بسیار کرد ...
در خواب نمیرود و ... در زیر آن سبزه فخیمات غلطیده و بنان بی تابانی اکثر منعم حقیقی و تسبیح بزبانی مشغول
گشته اند تا از روزگار آزادی میبرد و بر طرف از آن باغ تل بسیار بلند واقع بود که اطراف آن تا سیر
مسافت میبود و بر بالای آن تل قصر پادشاه را بنا نهاده بعد و جمیع آن تل را از قلعه سنگ مرمر
فرش از زمین باغ مجموع ترکیبات غریب و اشکال عجیب بنا و عمارت نهاده و بیان قلم در بیان آن
معظم از جمیع توصیف و توضیح برابر و بنای عقرب شاه قصر از دیگر قصورها در آن قصر نمیتوان
رکت و بسیاری کشا طعنه زن افتاب جهانتاب و از نطاق هر طاق قوس طاق کسری را کثرت خجلت غرق در آب

و مصوران روزگار کوشش بکار برده اند و لیکن تماشای کامل میسر از قصور خورنق و سدیر جز در بنائی و مصوری در برابر و دیگر از
صورت مصوری و باغ و ایوان با بهشت که در باب فردوس جدار خود بعینه چه شهری که جهان
نمرکان و تو در عکس جهان سرفراز نیلکون برکه عنبر کش لب مرمری است اسامیست که در جوف زمین دارد جلیل
بار بیابانها خمس در القصر عمارتی چند و تصاویر دلپسند ملاحظه نمودیم که هوش از سر میرود و طایر تصور از شبستان عقل پرید
در هر خانه که داخل میشدیم حیران پرفن میگشتیم و به هر صورت که نظاره میکردیم امکان صحبت بر سر قفس
بسته و محو جمالش گشته اینقدر اسباب سلطنت و دستگاه خسروانی و حکمت در هر یک از عمارات ملاحظه
نمود دستی که وصف و تقریر نمود و در هر خانه یکی اسباب شاهانه تمام از طلای ناب مرصع بجواهرات ولالی
نفیسه دانه دانه از اقلیم خیال العقیمت منافع معادن بحور و جبال متوجهی در آورد و مهیا و آماده و چند سماوری
مرصع و ظروف و آوانی طلا و نقره هر یک طعنه زن آفتاب و قمر و تعبیر سلاطین الملکیت در عرض هزار سال
آمده و رفته از هر یک سلسله خانه علیحده و دستگاهی بجهة پادشاه و تصرف نموده و تحسین اسباب سلطنت
او را در خانه خویش بجهة تماشا مهیا کرده اند و از دیگر نیز بهمین قسم بر جای بایست و هر یک سلسله
که در سلطنت چیزی قطعه و متاعی نفیس بهم رسیده بود در قصر گذاشته اند و صورت خود با آنها
در پهلو از سنگ رخام و ساق در بر قبا ما مختلف النظیر بر فرق تخت مرصع بر دیوار آن ساخته و پرداخته اند
که گوئی بالفعل زنده است و تکلم میکند چنانچه تصویر یکی از سلاطین سلسله که از سنگ مرمر ساخته اند
و مانده هزار تومان اخراجات بکار رفته از آن تصویر ساخته بود و بر این قیاس شخص میتواند که چگونه
تصاویر دلپذیر و صور بی نظیر در آن عمارت موجودی باشد و بجهة تحسین هر یک از سلاطین انگلند

کرت
۴

که بر تخت سلطنت نشسته تصویر آن پادشاه صورت او با تاج مرصع ... بجهة سلطنت او بعد از جواهرات گرانبها
ساخته و در برابر آن سلطان چند کرسی ... امرا و وزرا و صاحب منصبانی که در عهد او مصدر خدمات
کلی شده و صاحب اسم در انجا از تمکن ... و در برابر شاه نقش کرده و تصویر هر یک را بطور خود چنان
زیبا و بجا نقش بسته بعضی که آدمی محو در آن تصاویر حیرت گذشته از اوانی طلا و سایر زیبا و اسبابها که
تجاوز از چهار پنج کرور در میراث آن سلاطین گذشته و بکار نبوده بجهة هر یک ... مکلل طلای خالص را
بلالی و جواهرات نفیسه تاجی مرصع ساخته بعضی و در هیئت در آن حیران ... در نظر ... از طلا بر سر آن
تصاویر از سقف عمارت آویخته بعضی و جمیع اسباب سلطنت را در خدمت آن شاه مهیا نهاده و چنانچه در
حالت حیات خانهای متعدد و خدمه متعدده مهیا شده اکنون نیز بهمان دستور مجلس آرای و ایشان بود در
مکان اسرا تخت و دست کرسی و تخت الخلیفه بارگاه سلام و منزل خاص هر یک را با ملزومات سلطنت
آراسته و بجهة هر خانه چندین خدمه زنانه و خدام مردانه معین کرده از جهة مخارج با حالت حیات آن
پادشاه تفاوتی نیافته و بهمین قسم کتابخانه چندین خانه از دیوارش را مجوف ساخته اند و بعوض دیوار
و در آن سقف آن عمارت طاقها کتاب چیده از بار ... جز ء از انجمله که ملاحظه کتاب و ... میان
نمرایی از انجمله یک از کتابهای سلاطین گذشته را برآورد که گویم پنجاه هزار جلد کتاب
تجاوز در آنجا بود همه آنها با یکدیگر از نوع دیگر بود و خانهای طولانی و العرض یکصد قدم و طول
سیصد قدم مجموع از تصاویر دلکش دلپذیر ساخته از جهة رقص دختران گویند که دختران
و زنان کار ... بمهمانی میکنند در آنخانه جمع شده و بیکبار برقص بر آیند و زیاده از هزار کس بتعمار

قیمتی
۴

و سایر جاهای دیگر در مناظر و غرفات العمارت بواجهه مرتبه که صدای ... مثل ... خواهد رفت
و اینقدر اشیاء غریب و متاع عجیب در این عمارت ملاحظه کردیم که تحریر آن ممکن نیست و ... بعد از
آنکه چند خانه را از پادشاهان گذشته تماشا کردیم دار القصر ولیم رابع که پادشاه ... عمارت ...
که پادشاهان سلف با اینکه دولت در زمان قدیم چندان وسعت و اقتداری نداشته در صورتی که با این اسباب
و اساس یافت شده این پادشاه مقتدر را با قوام ... و منافع ... چهار صد ... اشتغال کرد چگونه اسباب و اوضاع
سلطنت خلد ... الحق تحیر و حیرت ... با هیچ چیز دیگر ... ظاهر است ... حضرت سلیمان
نبینا و علیه السلام که بواسطه فرمان ... دیو و دد ... که از معادن طلا و نقره و جواهرات بیرون
آورد سلطان دیگر را این قدر وسعت و دولت و سلطنت ... اگر چه از هزار یک ... را میسر
نگشت ملاحظه کنیم ولیکن آنچه دیدیم ملاحظه کردیم و اجمالاً سیاحت شد دانستیم که اسکندر ذو القرنین
قدرتی در ساختن سد یاجوج و ماجوج ... بکار برده و تصدیق ... چنانچه آن ...
... شد که چنان سدی بسته باشند چهار ... چنان ... ممکن ... باری در ...
... در عمارت شاهی ملکه زن پادشاه که دختر یکی از سلاطین ... بلاد ... شاهزاده ... باشد
... شاهزادگان ملاقات کرده بودیم گفتیم ما را خوش آمد در تحت ملکه ... بعد از
چند دقیقه ملکه با جمعی دختران ... تشریف آورده و از ملاقات ... که سزاوار و
لایق ... ندیدیم او نیز کمال محبت و مهربانی را بعمل آورد قدری با یکدیگر در عمارات شاهی
... صحبت با یکدیگر داشته کمال مهربانی و التفات را ظاهر نمودند و ... از ...

شاهزادگان را با اتاق ما روانه که ما را در عمارتی عالی به جهت خوردن نهار بعد تمام اوضاع و اسباب نهار خانه و
ظروف کلاً از طلای احمر و بطری و نقره آن ظروف را ساخته بودند که عقل تصدیق نمی کرد که این کار از دست بشر باشد
و از هر قسم مطبوخات و مأکولات در میان آورده صرف شد بعد از آن قصر دیگر در آن قصر ... قلعه و ...
که در ... کلیسای عظیمی رفتیم که آن کلیسا مخصوص پادشاهان و شاهزادگان بوده و هر یک از سلاطین در آنجا ...
و پاره اسباب قطعه بطریق نذر و وقف که یادگار از خود گذارده بودند و پاره از دختران شاه که در عنفوان شباب
در آن نزد یادگار ... بوده و پاره صاحب جمال ... تصویر او را ... چنان ساخته بودند که در خوبی
... و بعد از تماشای آن کلیسا چند کاری با اسباب بسیار خوب بسیار مرغوب از ... ملکه
آورده ... و در آن باغ ... کنار ... انهار ... گذشته بفاصله چهار ساعت
بقدر ... متجاوز در میان آن باغ ... نمودیم اینقدر مکانهای غریب ... عمارات عجیب ملاحظه کردیم
که به تنگ آمدیم و هر یک از سلاطین که در عهد خود ... مکان ... همان قسم ...
برقرار ... و هر کس بخواهد رفته تماشا میکند ... آن ... روان ...
از هر ... در میان ... اقسام ... اجمال ...
... به انقصر شاهی ... صرف شد با پادشاهزاده ... ملکه ...
از ... ملکه و پادشاهزاده اظهار ... گفتیم الحق امروز تماشای ... و لذت بردیم از التفات ملکه آن
شاهزاده ... که در این مملکت ... و خلف ... باغ ...
ملکه ... عمارات قصر ... که در ...

خسته و ... مراجعت ...

... چهار ساعت بغروب آفتاب ... بسیار ... تماشا ... نهار ... و ...
و عمارات ... و غیره ... غرفات و طبقات ... ساخته بودند ... جمعیت ...
تماشا در آنخانه ... از غرفات سر برآورده ... جملات ...
بنظر می آمد و آنخانه را ... بازی ... بعد ... بازی ... دیگر ... آورده ابتدا
بازی ... اوضاع و اساس سلطنت بیرون آورده ... عظیمی ... آن ... تمام مجلس را
... غرفات و حجرات چند از چوب ... ساخته بودند ... که ... و آن بازیگرها ...
گشته ... بالا ... قرار ... و جمعی از جوانان و اطفال کوچک را
لباس ... لباس های مختلف الوان پوشیده ... بیرون ...
در بدن ... و به ... متصل ... همان ... ظاهر ... مثلاً ...
... ظاهر ... باشند یکنفر ... و دیگری ... جمع ... آن ...
بآن ... چند نفر دیگر ... چهار نفر ...
... و چنان ... در ... و بهمین طریق اقسام حیوانات را
از ... انفصال با یکدیگر ... و قریب صد نفر ... با یکدیگر ... و آن
صد نفر رقص ... بسیار غریب ظاهر ... بعد از آن ... از چوب ساخته بودند
... از طرف ... حلقه نصب نموده بودند و یکنفر آن ... بفاصله ده ذرع ...
... بازیگران چالاک در مین رقص ... حسن نموده ... چنان ... آن

... در ... شده ... دختران ... آن ... از همه کارها ... منمود
و بعد از آن ... دختران ... و دلبران ... جواهرات و ... آراسته ... رسن ... چنان
رسن ... در کار ... تماشا ... که ... مجلس ... و بعد از تمام ... بازی
... در وسط آنخانه ... از خاک بسیار نرم ریخته ... بعد ابتدا اطفال ...
... آورده ... گذارده ... دیگر
... که ... آن طفل ... تحرک ... و ...
... آن ... بنظر ... و ... چنان ... که ... آن ... بنظر
آمد ... که ... در ... آن ... تماشا ...
آن طفل ... چگونه ... آن چالاک ... که ...
... بعد از آن طفل ... چنان ... در ... آمد
... دختر ... و آن دختر رقص ... و ...
... و آن ... چنان ... صد بار چالاک ...
و ... آن ... که ... آن حیوان ... بطریق ...
... جمع ... و ... چند ... حیوان ...
... در ... فی الحقیقه ... حیوان ...
و آنچه ... در آن شب ملاحظه ... همه ... خلاصه آن ...

فصل قفس در تماشای اسب سوار گشته کارنمائی و شعبده بازی چند نمود که عقل مستقیم در آن حقه به
حیران گشته و بجز منش تصوری نمی‌شد و پس از بیان آن دو حجره شخص صاحب خانه که بکوار در عالم مثل
آن شخص بهم رسید چنان اسبی را در دست گرفته که اسبان خوبی کمتر دیده بود و بر پشت آن اسب برهنه
نشست و آن اسب را بضرب تازیانه متحرک ساخت و چنان بازی و کارنمائی نمود که بیننده آنها را در بیان کرد نشسته
هیچ نبود و بآن سرعت که اسب می‌دوید بالای آن تخته پا برکرده بطرف پهلو و دست مستقیم استاده و قلیان چاق
میکرد و میکشید و چیزی میخورد و بسیار کارهای دیگر میکرد بعد از آن دو نفر آمده پارچه سفیدی را بعرض نیم ذرع
آورده در معبر آن سوار بارتفاع یک ذرع در بالای سر نگاه داشتند آن سوار بهمان قسم که مذکور شد
در روی اسب ایستاده و اسب بتند جولان میداد و آن حلقه میدوید در دست و پای او چسبیده نگرفت همینکه سواره بآن
پارچه سفید رسید چنان از روی آن پارچه بآن طرف جسته و اسب از زیر آن پارچه رفته که در آن طرف مجدد بار
سوار بر پشت اسب فرود می‌آمد و بهمان قسم چندین مرتبه این صنعت را ظاهر میساخت بعد از آن کارنمائی
چند کرد که ذکرش باعث تطویل است غرض که در لندن و فرنگ خیلی از این تماشاها زیاده فهم ملاحظه کردم شب
فرصت ... انتها بعد از تماشای آن تماشاخانه در زیر خزانه تماشا رفته شکارهای عجیب از آن خوش صورت در آنجا
بر پا بود و تماشای جمال و جلال ... و از آنجا بخانه لیدی ... که از زنهای جلیل المملکت است رفته در آنجا
دیر ... داده بعد از تنبیه منزل مراجعت کردیم و یوم جمعه بیست و پنجم بجهت تماشای دکان ... فروش
رفته اسباب بسیار غریب و آلات جراحی و اسباب طبابت و کحالی بنظر رسید هرگز چنین اوضاعی دیده
نبود و بعضی صور انسان ... که در میان آینه‌ها نهاده بودند که جراحان و طبیبان که مرآینه دارند اسباب را بجهة

صنعت

مخزن آن جمله اینست تجربه کرده‌اند و بعد از آن معالجه میکنند و بسیار نادر وصعب دو نوع اطبای ایران علاج نتوانند چنان ...
علاج او را ... اسباب آن ... در ... طفل ... معالجه ... مثانه که ...
جراحی چنان ... بیرون ... در ... معالجه ... قیاس ...
و حالت ... و اسباب فراهم آورده ... تماشای آن اسباب ... قیل ... خوب تماشا
کردیم از آنجمله چاقوی ساخته بودند که هزار و ششصد و پنجاه و تیغه داشت و بسیار خوبی ... غرض از روز یوم یمین
طریق گذشت یوم شنبه و شب هم نیز ... تماشای صنایع ... ملاحظه نمودیم و شب یکشنبه ۲۷
بخانه لارد ... وزیر دنیا ... تمام وزرا و امرا در آنجا حضور داشته
مجلس بسیار عظیمی گذشت از جمله خراب طوری چند ... آورده ... ازینه برکه ... گذاشته
گذارده بودند چنان طوری ... سابق ... ذکر ... و یوم یکشنبه ۲۷ قرب غروب در خانه ...
وزیر هندوستان ... رفته جمیع وزرا و اعیان مملکت و اغلب اکابر هندوستان در آن مجمع حاضر بودند و جمعی از
لیدیان صاحب جمال که از پرتو رخسار ایشان محفل را چون روز منور ساخته در آنجا حاضر بودند بعد از صرف
غذا قدری ... سازها ... خوانند ... مرد ...
بسیار لا ... و از آنجا بخانه لیدی ... که در حسن و جمال بی‌مثال و بیقرین بود رفتیم بطریق
مجلس ...
در ... آن ... تماشا ... مراجعت بمنزل نمودیم و یوم دوشنبه ۲۸ در خانه ...
مهمانی رفته ... مشرف بر باغستان و تماشاگاه زنان و مردان آن مملکت و مکانی باصفا و

فضای ... آب ... محمد اسمعیل ... و در آنجا مهمان بود ... از هر قسم ماکولات و مطبوخات در کمال سلیقه و خوبی
مهیا ... صرف غذا ... از اشعار فارسی و ترکی و عربی و از شعرای ... صحبت در میان آمد و از هر جهت در آن
بسیار خوش گذشت و بعد از آن ... بخانه لیدی ... رفته ... آن ... تماشا ... شب دوشنبه ۲۹
... مذکور نموده در خانه ... تصویر ... که ... تماشا ... امروز در آنجا رفته و
... دیده ... جمیع ... و تصویر ... در ...
دو ... ساختند ... تماشا ... که رفته بودند ... بصورت جمیع ... آن و ...
از ... و تصویر ... وزرا و ... امرا ... و هر یک ...
و ... جواهرات ... آن صورتها ... بعد از دخول در آن خانه ملاحظه
... عظیم ... که ... سلاطین ... آنها ... و این ...
... جواهر ... هر قدر ... آنها ...
که آنها تصویر است تا اینکه پیش رفته و در حلقه ... حرکت نمی‌کند دیگر
خیال ... که اینها تصویر ... چنان ...
انها ... تشخیص دهد که اینها تصویر است خلاصه از ... در آن خانه قدری
تماشا کرده ... در خانه ... داریم ... ابتدا در آن
خانه آورده ... در آن خانه ... و او را در ... و تصویر ... که او خود ملکه است
... در ... رفته ... و از آنجا بیرون آمده بخانه دیگر تماشا رفته و در عمارتی

چند ... بسیار ... اولا ملاحظه کردیم ... آسمان کواکب چنان
نمایان ... بسیار ... تماشا میکند بعد از چند دقیقه که چنان تاریک ...
ملاحظه کردیم ... بسیار عظیمی در برابر ایشان نمایان ... و میان ... بسیار در آن ...
و شعله‌های بسیار بلند در آنجا ... بعد از دقیقه چند ... طلیعه صبح ظاهر ... و ...
آن شعله‌ها خاموش ... آفتاب ... شعاع ... نجوم ... محو و پنهان ...
از آن ... و تعجب ... غریب ... تحقیق ... که این چه ...
... گفته بودند ... ملاحظه ... تا ... نظر ...
باشد گفته بودند که ... گفته بودند که ... و آن او ... تصویر است
... تشخیص ... که اینها تصویر است یا حقیقت ... و آن شعله‌ها ...
... واینها چنان ... باجلا و باصفا ... که ... مقابل ناظرین
واقع ... و فضای ... روشن میکنند ... آن ...
حرکت ... چنان مفهوم ... که آن شعله‌ها ...
آنخانه چنان ... ظاهر ... طلوع آفتاب و غروب کواکب ... امکان
نیست ... که این ... در ... مبالغ گزاف ... آنخانه ... آنجا ...
خلاصه بعد از تماشای آنخانه ... حرکت کرده ... تاریکی و ظلمت ... آمدیم تا اینکه ...
و در ... بسیار عظیمی واقع ... و چراغها ... ظاهر ... صدای

کلاه و جرس آن قریه کوچک انسان می‌رسید و ابر بی‌در هوا بهم پیوسته هنگام طلوع صبح باران دیر بود زمان گرفت برف
و آوازه هدم کوس ملک کرد چشم از سنگ سیاهی بی‌خبر که بعد برف باریدن گذشت در اطاق ضعیف افتاده کلاه پنبه
میان آن که اطاق دور انداز کشتی که جهاد با القریه بالا چنان دود برف کم که آثار آن بالای القریه باقی
نماند بعد از آن آفتاب ظاهر گشته و برف موقوف بعد جمعی از اهالی قریه دیگر مطلع گشته که آن قریه در
انبوه برف فرو رفته خلق بسیار از قرا و دهات با کارهای بسیار بجهت برف روبی بر سر آن قریه آمده اموال و
اموات اهل قریه را بجا آورده و چیزی از زیر آن انبوه برف بیرون آورده و بعضی مرده بود که آن چگونه باز درجه
قسم رخ بوده است باری بعد از القصه العمارات از جای خود حرکت که همچنین تا زیاد و مکان منظور رسیده و
دیدیم آن مجلس را گرفته بعد یک بار از در آن خانه بیرون بعد و بعد از تماشای چنان الخوان نمود انجانب آمده میان
خانه که از تصویرات آمده بود در آنجا بود که در همان صحبت خانه دیگر را داشته و هنگام غروب آنجانب بعزم رفتن
بخانه ملکه در کالسکه نشسته و مرا بعد بر خانه که تصویرات بود چه له گفته مستر فرزن را گفتم ابتدا بار
نوشتن رفته باری و استمزاج حاصل کن بعد ما خواهیم آمد مستر فرزن رفته و مراجعت که وقت ملکه بر تخت
نشسته و پادشاه نیز تشریف دارد و تمام وزرا و امرا نیز در خدمت پادشاه السلام الستاده الامر انجانب
داخل انخانه شدم که دیدم عجب دستگاهی بنظرم آمد پادشاه بر روی تخت مرصع نشسته تاج مرصع بر سر گذاشته
و جمیع لباس از جواهر و همچنین زن پادشاه تاج بر سر و غرق جواهر در پهلوی شاه قرار دارد و دختران و امرای
چند تمام غرق در دو گوهر سر و جلقه زده و امیران و اعیان بسیار در آن مجلس بر پای ایستاده و از هر سمت
چهل چراغها آویزان بلور روشن که عجب محفلی بنظرم رسید با خود گفتم که لابد است در خدمت پادشاه بیکی

خدمت پادشاه ایلالی تعارف سلام نمود رفتم خواستم تعظیم نمایم که مستر فرزن مرا گرفت و خندید تعجب کردم و پرسیدم
سبب خنده چه بود جواب گفت که این تصویر پادشاه است و خود پادشاه نیست چنان حیرتی بر من دست داد که
مافوق آن متصور نیست بالاخره نزدیک رفته تا ملاحظه کردم دیدم که بر آن تخته بجز تصویری کرده که آن تصویرات
باری از آنجا تصویر ملکه را ملاحظه کردم تختی از مرمر مرصع بجواهرات و لآلی نفیسه و بر بالای آن تخت اورنگ
فرنگی خیزان از مشمه و بر روی آن رخت دختری ماه روی عنبرین موی که در تار گیسوانش خراج مملکت فرنگ آویخته جمال
چه دیدم نور آفتاب کرشمه کنان نرگس نیمخواب و چشم خود در خواب و زیبائی لطف الطاف از
سایر حوریات و ماورای آن همچنین هاله که بر اطراف ماه است بر روی کشیده نمی‌شد رخسار شبی از شدت خواب
مکرر دیدار خود مدیده در خواب انجانب محو در جمال آن آفتاب بی‌زوال گشته با خود گفتم سبحان الله این چه حالت است
دایه چه جای خواب است بار گفتم شاید قائلین این چنان باشد نزدیک تر رفتم که از پهلوی آن تخت گذشته باشم
دیدم زالی بسیار مهیب با دندانی درشت دارد و در زیر پای آن دختر ایستاده شاهد گویا که بر کوه پیش پیاله کرده
بیدار نمود ناچار ایستاده و از سمت دیگر رفته مستر فرزن گفت که ملکه همین است دیدم دختری بر سر تاج بر سر گذاشته
غیرت تاج قباد و افسر دارا و در بالای تخت نشسته و جمعی از زنان بر کرسیهای زرین و سیمین باطراف ملکه نشسته اند
هر چه پیشتر رفتم دیدم هر کسی بانجانب تعارف می‌کنند و این مجلس بخلاف قواعد در مجالس دیده بودم همه کس از
متحیر ماندم که اینهمه جمعیت یکی از آنها یا دو نفر از آنها تصویر باشد اینهمه جمعیت چگونه که چه کسی توانم گویم
بالاخره یک نفر از لارد‌ها را که قبلا دیده بودم نزدیک آن رفتم که مراتب از وی سؤال نمایم که این چه اوضاع است
و این جمعیت کدام تصویرات و کدام فی روح است همینکه نزد لارد موصوف رفته بعد از تعارف چند آنکه

پرسش حالت نمودم کنار آن ترا دیده بر سر
طرحه

حاجب
ع

منتظر جواب بودم از وی سخنی نشنیدم دست بر دو دست او گذاردم دیدم که او هم بی‌روح است و تصویر می‌باشد به هر تقدیر
مستر فرزن را خواستم و حقیقت حال را از وی سؤال نمودم مستر فرزن گفت اینها صورت موم است که بعکس مکان برابر
که با انسان هیچ فرق که اشتباه شده و چندین کرور مخارج این تصاویر شده است و این تماشاخانه در ایام سال
انتقال به این زن یادداشت که روزی چندین قران مداخل می‌کند و از اطراف عالم بتماشای این صورتهای
آیند بعد از آن بتفصیل تمام آن صورتها را بتماشا نمودیم بهر تماشا از کار نمایانها مثل ملکت انگلیس
و با وصف اینکه دانستم که آن تصاویر تمام مصنوعیت باز بهر صورت که بصورت دیگر که می‌رسیدم یقین کردم
که انسان است باز که ملاحظه می‌شد تصویر می‌بود بعد از چند دقیقه که کوشش در آنخانه بودیم جمعی از بزرگان
مملکت بتماشای آنجا آمده بودند من ناظر در آن تصاویر مشغول گشته و در هم کردیم بعض نظر که خیال تصویر کردم
و می‌گفتیم که فلان تصویر را عجب حیثیت متحرک شده معلوم گشت که آدم است و بعضی از تصاویر را که گفتیم که
اشخاص نگاه کنید که چگونه ایستاده است و لباس چون آدم است نزدیک رفتیم تصویر بود غرض در آن شب چنان
از ما هوش تا گشته بود که بهیچوجه تمیز فرق نمی‌گذاردیم و این معنی حکمت است که کسی باور نکند
و حمل بر اغراق خواهند کرد ولی این صنایع فرنگستان بر اینهاست باری در آن شب تماشای
عجیب شد و از آنخانه بیرون آمدیم و بقصر ملکه رفتیم قصری در کمال آراستگی و مجلسی در کمال زینت
و پیراستگی از صنایع لطیف و وزراء در آنجا آمده و چهل تا جمعی از بزرگان مملکت در خدمت ایستاده
و بعد از ورود ما در مجلس ملکه مادر ملکه و عمه ملکه و همشیره پادشاه با شد مارا استقبال نمود کمال الفت
و مهمانداری را معمول داشته آنچه لوازم تعارف و تواضع بود بیشتر از ما بظهور رسید و اسم ملکه وکتوریا است

و سن او به هفده سال رسیده و پدرش سلطنت بعویش رسیده است و ملکه عمه و لیعهد پادشاه
که لامحاله بعد از این پادشاه آن دختر خواهد بود لکن چه عمه و لیعهد پادشاه پسری باشد و لیکن
چون عادت آن است سلاطین نیستند خواهند و خویشان تر از سلطنت
را نخواهند داشت و این پادشاه را لیعهد همین ملکه می‌شد که بعد از این پادشاه خواهد شد
و زن پادشاه دختر پادشاه است و اولاد ندارد از این جهت است و سلطنت انتقال بر دختر
بلکه بر شخص خاله نیست و نیز در انگلستان چنین است و دختر پادشاه را لازم نیست پادشاه آن
دیگری نمی‌توان کرد و آن شاهزاده هم باید که مادرش از نسل ملوک باشد و اگر دختر پادشاه شود بعد از آنکه سن
دختر از بیست تجاوز نمود شاهزادگان اطراف بخواستگاری او می‌آیند و در مجالس متعدد بخدمت او رسیده
با یکدیگر مجالست و معاشرت می‌کنند هر کدام را ملکه بخواهد بشوهری قبول داشت ولی امور سلطنت بهیچوجه
دخلی با آن شاهزاده ندارد و اخراجات و مخارج او را خواهند داد با پادشاه مملکت خود آورده و اخراجات
کنند ولی ملکه از چیزی که خود دارد می‌تواند بخشش بشاهزاده کنند و بعد از آنکه اولاد پسری از شاهزاده و ملکه
بهم رسد آن وقت آن اولاد می‌تواند بعد از مادرش در آن مملکت پادشاه شود باری تفصیل قواعد فرنگستان
و سلطنت ایشان بعد از این ذکر خواهد شد باری در آن شب دکتوریه ملکه و مادرش بسیار اظهار محبت با ما نمودند
و لکن ارتش اجتهاد را در آن شب در رفتن بخانه تصویر و وقایع شرح بود بجهت ملکه ذکر نمودیم همگی ایشان از
این سخن خندیدند بسیار خوشحال گشته تا نصف شب در آن مجلس بودیم پارسا زاری نمودند و موسیقار زده و اسباب فراهم
آورده و ملکه گفت از اینکه می دانستم شما را از جمعیت چهار نفر شما بشما را مخصوص کسی این محفل را خاص نمودیم

پدرش برادر پادشاه سابق است که قبل از ولیعهد در سال
قبل از این پادشاه بود و بعد از وفات پدرش
ع

شاهزاده
ع

باری نظر بتقریب که لازم بود شکر نعمت ملکه را بجای آورده و از انجا بیرون آمدیم و از انجا بخانه لیدی [illegible] دیگر باز
زنان معتبر آن مملکت بود رفته اوضاع نهایت در انجا فراهم آورده قدری تماشا که جمعی از زنان که آشنا
بودند صحبت داشتیم و مراجعت بمنزل نمودیم و در شب پنجشنبه [illegible] ایلچی انجانب و اخوان و میرزا ابراهیم [illegible] ۱۲۵۲
و خواجه [illegible] ترجمان [illegible] بعد غروب [illegible] مجمع فرمسیان درآمدیم تا چهار ساعت از شب گذشته در مجمع
نشسته بعد از اسرار و علوم آن فن [illegible] اگرچه قواعد و رسوم [illegible] آدمی [illegible] باشد
وویده باشد و لیکن انچه بر ما مخفی و معلوم چنانچه آدمی رعایت آن قواعد و رسوم نماید منافع بسیار از
دین و دنیا حاصل نمود و در چیز لازمه فرمسن [illegible] یکی آنکه کس [illegible] باید لااقل [illegible] سال باشد و دیگر آنکه
[illegible] و آنکلو باشد و نیز [illegible] آنکلو باشد و زن [illegible] در خانه فرمسان نمیگذارند که داخل شود و چهار مرتبه
از برای فرمسن مرتب و معین است مرتبه اول [illegible] فاصله [illegible] ماه باشد [illegible]
نیز [illegible] فاصله [illegible] باشد و از مرحله سیم الی چهارم [illegible] سال [illegible] و هر کس از مرحله [illegible]
آدمی حاصل نمود [illegible] که فلان کس فلان مرتبه را دریافت نموده [illegible]
کامل شده [illegible] جمعی از بزرگان قوم آن [illegible]
[illegible] بزرگترین فرمسن [illegible]
فرمسن [illegible] که آنکلو باشد چه لفظ فرمسن آنکلو [illegible]
و هر کس [illegible] مرتبه از مرتب اربعه فرمسن حاصل نمود [illegible] مرتبه [illegible] فوق مرتبه مخاطب باشد از مرتبه
[illegible] که از مرتبه مخاطب [illegible] مرتبه [illegible]

زیاد از ان نمی توان سخن گفت باری حمد خدا را که انچه [illegible] از اسرار فرمسن حالا [illegible] سال [illegible]
چه خیر و چه [illegible] فرمسان باشد از برکت [illegible] الکنون [illegible] و بعد از آن [illegible] چهار ساعت از شب گذشته وارد
منزل گردیدیم و [illegible] جمعه [illegible] مشهدی [illegible] منزل [illegible] بعد از آن بخانه لیدی [illegible] شنبه ۲
بضیافت رفته از قرار مجلس سابق گذشت و [illegible] شنبه [illegible] ساعت [illegible] آفتاب [illegible] در خارج شهر لندن [illegible]
تمیس [illegible] لیدی [illegible] در کنار شط [illegible] سابقه ۳
خوش [illegible] جمعی از وزرا و اعیان مملکت و فرقه از خواتین [illegible] در آن [illegible]
داشتند بعد از تماشای گلزار و آب [illegible] آن [illegible] اقسام [illegible]
حلویات و میوه در میان [illegible] پس از صرف غذا در آن گلزار [illegible] خیمه [illegible]
جمیله [illegible] در آن خیمه رفته [illegible] صاحب خانه [illegible] لیدی [illegible] نهایت [illegible]
و ملاحت و شیرین کلامی [illegible] از [illegible]
خوش [illegible] و انجاب [illegible] و عذر [illegible]
برقص [illegible] جمعی از وزرا و بزرگان [illegible]
[illegible] خارج شهر لندن رفته [illegible]
گفتم [illegible] جهار ساعت قبل از ظهر [illegible]
[illegible] خارج از لندن رفته در کنار رودخانه تمیس [illegible] بعد از آن [illegible]
و [illegible] آلات حرب و [illegible] و آلات حرب و [illegible] که معین [illegible]

آن شهر [illegible] که در [illegible] سپاهیان و اوضاع حرب [illegible] ابتدا [illegible] دیگر ۴
[illegible] توپخانه [illegible]
از صاحب منصبان [illegible] توپخانه [illegible]
[illegible] از آمدن [illegible] اطلاع [illegible]
و [illegible] امیر توپخانه و چندین [illegible] صاحب منصب [illegible] توپچیان خارج
از شهر [illegible] و چندین [illegible] توپ [illegible]
[illegible] نهاده [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] توپها خطا [illegible] توپهای [illegible] چندین [illegible] توپ
بزرگ [illegible] سیدیم [illegible] و آلات و [illegible]
[illegible] توپچیان [illegible] توپ [illegible]
و در جایی [illegible] در برابر [illegible] توپ انداختن و آتش افروزی [illegible]
[illegible] توپ آتش [illegible] توپها [illegible] آن تیر [illegible]
بر [illegible] توپخانه [illegible] توپچیان [illegible]
منصب از [illegible] که [illegible] پادشاه [illegible] نقصان [illegible]
و [illegible] شاهی [illegible] سلام [illegible] رسیدیم
چندین [illegible] توپ [illegible] بزرگ [illegible] توپ [illegible] در ایران توپ [illegible]

[illegible] توپ بودن [illegible] مشهور [illegible] که آب کنند گلوله
از این توپ [illegible] توپهای [illegible] امیر توپخانه و سرداران
سپاه [illegible] توپهای بزرگ [illegible] گلوله [illegible] توپها
[illegible] متفرق [illegible] ذرع در [illegible] ذرع [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
در [illegible] ۳ ذرع ۳ ذرع [illegible]
[illegible] و فصل [illegible] خمپاره [illegible] و چنان خوب [illegible] که [illegible] تیر اخطا [illegible] آفرستنه ۴
و هر دفعه نشانه را تجدید [illegible] و گلوله‌ای خمپاره [illegible] که بر هدف [illegible]
متفرق گشته آن [illegible] آلات [illegible]
[illegible] تیر شهاب [illegible] از آهن [illegible] ساخته [illegible] و آن تیر شهاب را
بر [illegible] گلوله چند بر سر آن تیر قرار داده [illegible] آن تیر را [illegible]
درآمده [illegible] و چنان نشانه را خوب [illegible] توپ و خمپاره [illegible]
[illegible] آتش [illegible] توپ و خمپاره [illegible]
گشته [illegible] هزار [illegible] باروت و گلوله [illegible]
و بعد [illegible] که کفایت است آن [illegible] موقوف داشته [illegible] خانه [illegible]

میکنند

آلات و اسباب در آن میکنند بعد از آنجا رفتیم که متصل توپ میریختند مجرائی بسیار وسیع بود چندین کارخانه
بود که در هر کارخانه چندین کرور اخراجات کرده بودند و چنان وسیع بود و مربع و فرسنگ در فرسنگ و هر کارخانه بنظر
زیاده از هزار از جمله مخصوص ریختن و بر قورد دن موقوف از آن طرف توپ که از کوره بیرون می آوردند از این طرف جمع
ایستاده با چرخهای که در خود بخود بواسطه بخار حرکت میکرد میان اطراف آن توپ را آنقدر صیقل میدادند و درون
متصل بهم بیست و پنج هزار توپ بود اما به نحو از توپ خانه سرکاری بیرون می آید و بر یک طرف بسیار از توپ تمام
پیاده ریخته بود فرستادیم بجبه ممالک متصرفه دولت هندوستان و ینگی دنیا و جزایر استرالیه فرستاده باشند و
سی و شش هزار توپ الساعه آمد که مخصوص الات تعبیه بوده میخواستند بفرستند و از آنجا گذشته بکارخانه
متصل بهم چندین هزار از جمله مشغول ساختن بودند و از آنجا گذشته بکارخانه رفتیم که چندین هزار از جمله اسباب بود و
تفنگ سربازی میریختند اسم بهمان قسم از یک طرف بیرون می آمد و از یک طرف بر قوش و قنداق آن را میرسید و
چخماق برو انداخته تفنگی در کمال خوبی میبود و از آنجا به انبار و از سیم انبار میشد و بهمین طریق روزی شش
هزار تفنگ از آن خانه قنداق تیش در انبار میرفت و از آنجا بکارخانه چخماق سازی و قنداق سازی رفتیم چندین
هزار جمله با چرخهای آهن مجموع بخار و آتش متحرک میبودند مشغول ساختن آن اسباب بودند و از آنجا بکارخانه
بسیار وسیع آهن که بکارخانه بود چرخهای بسیار بزرگ و در چنان سالخورده قوی را بهر انداز که میخواستند
قطع که در زیر نموده میانداختند و جمله بسیاری از اسباب و لشکر مشغول بکار بخار بودند و از آنجا گذشته
بکارخانه رفتیم که سیصد نفر اطفال شش ساله و هشت ساله از انسان مشغول تفنگ سازی بودند و پاره
اسباب بدست اطفال داده در کمال سهولت در روزی هزار فشنگ هر طفلی از آن اطفال تمام مینمود

و به انبار داروی میبردند و از آنجا گذشته بخانه رسیدیم جمعی کثیر نشسته آنرا و چندین هزار صندوق در برابر
انها ریخته و برای ملاحظه می نمودند و گفتند این اشخاص مخصوص این می باشند باروت انبار و جهازات
سرکاری و توپخانه و سربازان هر روزه بازدید که باشند که اگر باروت عیب کرده باشد او را تجدید نموده باشند
و در آنجا باروت جهاز سرکاری را دیدیم که بیست سال در جهاز مانده بود و عیب نکرده بود و از آنجا به انبار
بعد و انبار خانههای ایشان رفتیم در آن مکانهای بی پایان از تفنگ و زین و یراق اسب و آلات توپ
و تفنگ و اوضاع سواره پیاده و گلوله آنقدر بنظر رسید که قلم عشری از اعشار آن را ادراک کنم و در غایت
متصل بهم اسباب میباشند و اجمالا آن انبارها را نگاه کرده و میگذشتیم با وصف آن صد یک آن انبارها را
ندیدیم و هر چیزی را بطور نقل در انبارها چیده و مکان داده بودند که نقش حال از دست ما برآمد و در روز
اینقدر تماشا نکردیم و لذت نبردیم در مدت عمر که نمیتوان سیاحت آن اوضاع را از خاطر ما فراموش نخواهد کرد
سبحان الله خداوند عالم چقدر اسباب و دستگاه در دنیا داده است اللهم بارک از بس گردش کرده
خسته و ملال شده بودیم باز بعمارتی ملوکانه و خانه بسیار وسیع بعد آن خانه مخصوص چهار نفر از سرداران
بود آن همه مشغول خدمات و محل ایشان است و از آنجا رفتیم اسباب غریب و اوضاع ایشان در آن خانه
بنظر ما رسید از آن جا گذشته و بعد از آنجا بکالسکه نشسته به منزل مراجعت کردیم و ملح شنبه ششم
طرف عصر در منزل نشسته بودیم خلق از اهل مملکت در کوچه ها میدویدند و رفتند از ابتدای ایام
جبت چه نموده گفتند که امروز کشتی هوائی را میبندند که بلند و از این راه میآید خلق تماشای آن
با طراف میدویدند و بعد از دقیقه آن کشتی نمایان گشته از بالا سر ما گذشت و در این ملاحظه نمودیم

و نفر از بهار صاحب جمال ایستادیم و در آن کشتی بسته و بریط و نوا میخواندند تماشای خوبی که بیک ساعت غروب در خانه
لیدی رفتیم صورت شاهزادگان شخصه آن ملکت بود چنان نشسته بسیار خوش گذشت دیدیم چهار شنبه هفتم
برادر زاده شاه و مهد پادشاه میبود بجهت بادکار و رسم خلیلها در تو بخوبی تصویر خود از جانب شاه و جماعت
بود انجانب و اخوان خطر را بجهت او نشسته از اول دایم انتخاب فقرای شعر را خود کار را بجهت ملکه و گذاشته در باب
بجهت تصویر او نشسته و فرستاده در آن باب این صورت دیگر بر این شش و نظیر کوشش که نشسته و نقش تصویر او
صورت و معنی جمال او بلند است هر کس آن صورت و معنی و نازک را که نشسته و خط شکسته باشد ملیح و پاکیزه در کشت
سنبل و ریحان این نقش باشد که زلف خود است بالا که از شرم تا گلی بلقیس شهید روسیاه از لطف شهزاده ملکه و کشور است
باری ملکه از مضمون اشعار و حسن خط بسیار خوش آمد و قدر شناسی بجای تصویر او را بشستند آن را بخط نستعلیق
چاپ کرده نقش کنند و مضمون او را با فرزین بنویسند و از روزنامه ها به بلاد رسید روز آخر جمعی خواستیم و از روز
نهم بکارخانه رفتیم و موکلین اخبار داده بودیم و از پیش جاری نموده بودیم شدت باران بالمحاق جمعی از اهالی
بر کالسکه نشسته روانه شدیم برکنار نهر قلعه بسیار محکم ساخته اند که اطراف آن حصارها بود و تلم در و عمارات آن
آهنین است اینجا از آهن رسیدیم در کوچ میلیان آن قلعه بر آهن که گشت کرده بعد تماشای والیان آنها
در آنجا نموده با تفاق کلیان آن حصار آمدیم عمارتی عالی مشتمل بر چهار طبقه و تو توی بجهت دو بخانه داده
بنا نهاده بودند و در مرتبه بالا دو بجهت زنان و دختران تیلانه بیمار کیسان و خدمتکاران از آن فلان بوده و در مرتبه زیرین
مخصوص مجانین مردانه و خدام ایشان بوده و ابتدا ما را در مراتب بالا بردند و در آنجا حجرات بسیار پاکیزه و
با صفا مشتمل منظره آن حجرات شرف بر گلزار و بوستان چهار باغهای بسیار خوب و در هر اطاق نهاله و تختخواب

پاکیزه انداخته و جمیع احتیاج آن دیوانگان بالطف و مهربانی و تلطف چنان آماده و مهیا کرده بودند که کسی میسر نیست که دو ان
مجانین مطلق المعنان در آنجا باید سعادت منهند و هر کسانی دختران قبلا صنعتی که در بیان عالم قابلیت داشته بودند و اکنون منعقد
بجهت اینکه طبیعتشان مشغول بکاری باشد بهمان کسب و پیشه مشغول داشته از آنجمله خیاطت و پاره صنایع دیگر بالاخره پاره صنایع
و کارها که اینها از آن دیوانگان ملاحظه کرده و بهر جا که رفتیم اینها صنایع خود آورده می نمودند و از شدت ناخوشی قدرت
حرکت از دست داده کمال اختلاف اینها را ملاحظه کردیم جمعی در زیر بار بودند و فرقه در صحن حوض به آوازه خوش خنده که
از نه حقه صفت اینها نموده گشت خلاصه از گفتن در ترکیب و خلق تشنگی و خوابیدن لباس همه چیز را بالطور
خوش بجهت اینها معین کرده از بار آنها گردش در میان ایشان دختری بسیار خوش صورت دیدیم که در نشو و نما تمه
سئوال کرده و نالیستید گفتم ما از شاهزادگان عجم میباشیم گفت که من خود هر وقت که از آن جا عبور
میکردم همین شاهزاده در لباس بخاطرم میرسید و گفتند اینها در خیر از شهزاده های شهر و این ولایت ابتدا از سئوال کرده که
شاهزادگان هم خواسته که با سر و جرم کشتم که ما دیوانه نیستیم در آنجا باید معلوم است خواهیم رفت بود پاره از آنجا بجهت
تماشا در آنجا این آمده و میرود و لیکن در قبر تماشا نمیکند که ما اصناف باشد چه از تماشا درین وقت هم موقع در شدت باران
آمدیم و مسافر نمودیم باطن که در دل شکام و کاری موقع منعقد تصور میکنیم که ما هم از مجانین باشید لازم است
که چند روزی با ایشان در معالجه احوال پرداخته واز تحصیل او و بندگی خوش کرده و در لوا نموده نموده عرض رسیدیم
بدرستی اکرفته در هر خود خوش بود و نیند و پاره از کارهای ایشان و خیالات خود با ظاهر نموده و پاره اشعار انتخاب
خود خوانده و گوش داده و حیرتی دیده هم که ما شاهزاده در بیخ عالم کرده با کمالات تمام معاوضه بخواهیم کرد
و با وصف اینکه من دیوانه و شاعر هستید منعقد شما را بجنون خود مبادله نخواهم نمود و پاره جهت دیگر است

جرکاند
۴

ود دقیقه از القابی ملکه ای احوال ایشان
خاص منعقد ۳

و این چوب و خیمه بجنون نیست کشند مضر اوقات حالات غریب از ایشان بظهور میرسد بعد از آن از مارپیچ رسیدیم چنانکه گویا از
خدا نترسم قائل از خدا نترسید گفتم البته گفت اینجا که من رسید بطلب بجهة او در نظر جمعیت کرم او دارم دارم گوشم بیک
در چشمها از حقیر جمع گشته گفت اینجانه در پی روی رو برکه از ملاحظه میرزا ابوطالب بنام انگریز او بنزد فرو نشستم و دو ربط
بر فرق خود بسته و از اینجا بجای دیگر رفتیم خلاصه طبقات بالای العمارت تلک که لنتون انجا مکان دارد ستمه بیکار را
لوکن لکو اینقدر امکانی نیز بنیه احوالات بحیثیه مثال بعضی از ایشان را اگر بتفصیل بنویسم اما ممکن نخواهد شد
در آن تکرار و چنین نقد دیوانه خانه بنظر ما رسید و از سیاحت آنان که فارغ شدیم بتماشای غربان پرداختیم در عمارات
تحتانی عمارت سیر مکان مردان دیوانه بود و مردان ایشان بیچون نیست ایشان که ایشان نیز مکانها بالکیره و
با تحلیل ضروریه لازم بود داشتند و هر کس خود را بکاری مشغول کرده بود و منع میشود و از هر یک احوال علیحده ملاحظه کنیم
از انجمله یکی از ان دیوانگان سبب جنونش این بود که مدت سال قبل از این طباخ پادشاه از جهة مرغ خوارک شکار
میشد او را در انجا حبس کرده بودند و او خود را در انجا نیز بجبر سطور نگاه داشته و مشغول شده بود و از ایام قیام ظهور
غرض در حبس او مقرر شده بالکی که بود از جهة او صفحه نهاده و بجهة که بقدر ضرورت نگاه میداشت و زیادتی را
میفروخت و پول از او در جهة میکو و طوطیان چند را تعلیم کرده بود بزبان انگلیسی متکلم میشدند و دیگری
منجم بیت که از امراء بیشمار بود او را هم حبس کرده بود چند نوبتی معلوم با ضرر داشت کتابی چند و ربع مجمع
بود و اسبابی فراوان فراهم آورده بود و در آن علم مشغول بود و دیگر طالب کتب سادی مشغول بود و از هر قسم نسخه
سابق آن در پیچ بود در نجوم جمع کرده بود و خود را مشغول میساخت و جمهور انجمن بر تسان داده میکنند و انها جزو ایشان
قوتی دارد و بار دیگر از انجمن بر زبان زده و لیکن از کل الذات سلطه مرغ فقید و گفتند که اینها هم از حد خود تجاوز

و بخیم

نمونه از یک نفر ایشان بیاد در گرفته و حرکاتش متصل بهم فریاد میزد گفتند که این شخص از مردم ایطالیه است و عمل سازنگ
رغبت و روز لاینقطع بطریق نغمه میزد و صدای او قطع نمیشد و دیگری از مجانین را گفتند که دایم قصد هلاک
خود میکرد و پیش از سالی قبل این ستون بزرگ را آتش زده و سر خود را بر آن آتش گذارده بود نصف سرش سوخته خدام خبر
یافتند و او را از آتش برآوردند و معالجات چند کردند تا اینکه جان بسلامت برد کوس سلامت زده لکوم از فرق سر تا پیشانی او خشک
بود و ملوث پیشانی او پوستی گشیده بود احوالات و حرکات غریب این مردم ملاحظه کردند که گر بانو بجاطر من رسید که اکثر
تریاک را برمین زده میریز و فوراً محو او پاک خواهد شد و دیگر بسیاری دیوانگان و مجانین بطور خوش و بشیوه از حرکت خوب
نظر کردیم است و عدد مردان دیوانه بصد میرسید و از آنجا بجانه آمدیم مخصوص حکما و اطبا میبود و در هفته روز
چند نفر اطبا بجهة معالجه مجانین در انجا جمع میشوند و مجانین بنظر اطبا میرسانند و در باب علاج هر یک ایشان
با یکدیگر مشورت میکنند و هر یک که رفع مرضش نمیشود بعد از تجربه او را دفع میکنند و در قرار ایشان است که تا پنج سال با
و ارشد تجربه بانجام بیمارستان جنون کنند قرب انحصار بار التقیه و دیگر بعد که در یکطرف قلعه جای بسیار خشک بعد دو دراز نوبت
از دختران بسیار خوش شکل از ده سال الی بیست ساله هر یک مشغول بکاری مشغول گشته و در طریقه دیگر سیاهان قسم جلال بسیار خوب
بکار گرفته متصل بهم کارهای مختلف میکنند و صنایع میکنند از ان اوضاع سوال نمودیم گفتند این دختران را
بجهة آن ساخته اند که اگر پسر و دختری در روی گم شوند و یا پدر و مادر آنها معلوم نشود و یا سرکرب بشغل نمی بجهة او
نفع دایم باشند و یا اینکه هر یک باشد که بواسطه آن تحصیل نان نماید هر وقت که نادم گشت از اعمال خود
در صورت معلوم است که لازم است تحصیل وجه معاش نماید این عمارت را بجهة انها بنا نهاده اند که بعد از تمامیت
نمود و مکلفین انتقاله آمده توبه از اعمال گذشته نماید انگاه او را داخل در این قلعه میکنند و از اتمام کسب و عمل معمول

که در آن مسجد دو

ولایت با ایشان داده بهر چه میل میکند تمام میشه بانو تعلیم داده و او را بکار میفرمایند و لباس و خوراک او را داده
و از انجا بیرون نمیرود تا در آن قلعه است اگر خود مانده از آن و اماند و او بیرون میکنند و اگر زن باشد بشوهر رفته و اگر مرد
بهم رسید خواهی و اگر مرد باشد خانه و زنی گرفته بکار خود مشغول میشوند اینجا عجب قرار است بجهة تربیت اینگونه اشخاص چنانچه
تمدن و سیاست مدنی است در انجا مشغول است پس خلق عالم اند در حالت جهالت و نهایت تعطیلات دیدم و در آن هم
بازی از روز ارگس کولوش کیم و بنا شروع نمودیم نشستیم و بمنزل مراجعت کردیم و بهنگام غروب آفتاب بخانه لیز بریگ میس
که از خواتین معتبر بود بمهمانی رفته از اوضاع آنخانه و وضع مجلس از قرار ماسبق و مجلس دیدم که زنان دیدیم سازها
میتواخت و مطابق آهنگ ساز اصوات تمام خوانان بطور سیاق الطریق بسیار خوش تغنی و اظهار آن میکرد که اصل
فرقی میان شیپور و شیبه ما نمیتوان داد و فی الحقیقه کمال صنعت را می نمود قدر آن در انجا محفل لیکر آمده
و با آشنایانی که بعد صحبت داشته مراجعت بخانه نمودیم و در پنجشنبه بخانه گرنیل میلیر بالتبوز بغداد و بعد از آن بود
اور قمه چهار نفر از پسران و دختران او را ملاقات کرده مادر او را بسن هشتاد ساله دیدیم که از فراق پسر گریه
میکرد و پسر او گرنیل میلیر را از ده سالگی بود بهندوستان رفته و مادر او ندیده بود و الحال بیست سال از عمر او میگذرد
و همچنین پسر و دختر از نیز عمو آنها گذشته پدر و مادر از هم جدا شده از هم برای سبب نفاق آنها سوال کردم گفتند قانون
فرنگ این است که طفلی که از هر یک از فرنگان در ممالک بعید بهم رسد بعد از فراغت از رضاعت
او را طبیعت و بعضی بلاد معروف فرنگستان آورده تربیت میکنند و ممکن نیست که از در
مملکت دیگر نشو و نما یابند بهر این سبب از پدر و مادر جدا شده بهمین اقتدار بار قدر از دو آنجا
نشسته لیسپار متعلقان گرنیل میلیر خدمت کنار نمودیم و از انجا برون آمده بخانه

کوهم

و لکوف سیکس را در بابا و بریس فرستیت رفته مطابق عمارات تماشای خانه در کمال آراستگی بنظر درآمد چون جهوش
در انجا حاضر بود ما را در کتابخانه او بلند و کتاب جیبالی در انجا بنظر رسید گفتم کتاب فارسی و عربی چیزی در انجا هم بنظر رسید
ما را انجا نه بعد که از نیوتن تا سقف العمارت را کتب فارسی و عربی چیده از هر نسخه که در مملکت عجم مشهور بود و بهم رسیده
در میان تیمور در انجا یافت میشد قدری بمطالعه آن کتب مشغول گشتیم تا اینکه بلوری داده آمد نهایت ملاطفت
و کمال مهربانی را بعمل آورده و بار بحبهها از هر جا در میان آمد بعد بر خواستیم و او را وداع کرده بیرون آمدیم
و بخانه یکی از ارباب تنجیم رفتیم که شخص از منجمان مشهور بود در انخانه اسباب و آلاتی چند بجهة تحقیق اجرام کواکب و رصد
پیدا کردن بجهة رصد کردن بنظر ما رسید پیش از هر باب فرش چندین خانه و فضای وسیع و کرسی بدیع بنا نهاده بعد
که مجموع انخانه از هر طرف متحرک میشد سقف دو دیوارش با نرک حرکتی که از پیچ قرار داده بعد باز میشد و بسته میگشت و
دوربین های بسیار خوب در انخانه ها بجهة تحقیق کواکب قرار داده بعد در چرخها بهر طرف متحرک میشد که دوربین ها و
هر جای آسمان که خواهد قرب باشد یا سمت الرأس هر گاه کوکبی باشد از اطراف دیوار و سقف عمارت تماما باز که ابر آن
دوربین ها را بان طرف میکنند و کوکب مقصود را در همه انچه خواسته میدیدند و یکی از آن دوربین ها الحجب طول جامع فرع
و جسم قطر یک و نیم ذرع و بر روی چرخ جهار متعدد نصب کرده بود و بهر طرف متحرک میشد و حرکت میکرد و آن دوربین بر روی آن از هر
کواکب را انجه بود نزدیکتر مینمود و بر روی دوربین آن ستاره را از ثوابت و سیار قریب نزدیک آفتاب میدید و آن بازیچه بود
مشتمل بر سیاره بر روی آن ساخته بعد قیمت آن پارچه بلور پانصد هزار تومان بود رسیدیم در میان بلاد که آینه
عظیم ترازو و این آینه هم چندان بزرگ نیست که این مبلغ قیمت داشته باشد گفت این آینه لازم است که
اینقدر صاف و بی عیب باشد که ذره لکه و سر موئی خط در آن نباشد و اگر باشد معیوب است و بکار نخواهد خورد

در چند سال چنین آینه بهرگاه بدست افتد اتفاقی است که از کار بیرون آید لهذا قیمت آن
گزاف خواهد بود باری در پیچ خانهای ایشان رسیدیم اینقدر اسباب و اوضاع بنظر ما رسید
که از حد شمار بیرون بود چون باران بشدت می آمد ممکن نشد که در دوربین چیزی دیده
باشیم تماشائی کرده بخانه مراجعت کردیم بعد از مغرب هوا کم کم باز گشته و کواکب دانه دانه
نمایان گشت باز به پیچ خانه مراجعت کردیم کوکب زحل نزدیک بافق مغرب در شکم افق بود
در آن دوربین بزرگ او را ملاحظه کردیم معاینه بدین شکل بود
و چنان از صفحه و خطوط دوربین مشکل است که در دقیقه لازم بود که دوربین را بان سمت
متحرک سازند و الا از نظر محو می گشت و بر طرف آن کوکب چهار ماه می بود که معاینه در
دوربین محسوس می گشت و بعد از تماشای کوکب زحل دوربین را باماه انداختیم اینقدر
ماه را بزرگ و روشن نمود که گویی بر دهن دوربین طالع و نمودار است و صفحه قمر چنان
بنظر آمد که پنداشتی بر روی صفحه آینه آب بخته از دو باره حباب برآمده که در ماه ملاحظه شد
که اطراف این حبابها بار خطوط سیاهی بدور احاطه نموده بود و در میان آن حبابها بار
خالهای سیاه معلوم بود و نزدیک بآخر صفحه ماه خطی بارتک بطول یک وجب و بعرض
انگشتی ظاهر بود از آن حکیم علامات مخصوصه در ماه را سوال کردیم جواب داد که آنچه بار
ظاهر گشته است و از این دوربین ها و باره اسبابی دیگر که ملاحظه کرده ام مشخص کرده ام
که آن برآمدگی ها و حباب ها که شما می بینید در قرص ماه آنها کوه های بسیار عظیم است

که آفتاب بر آن تابیده چنان نمایان میدهد و اطراف آن کوه خطوط سیاهی است که دامنه کوه است و آفتاب
انجاها را نمی گیرد و کوه سایه بر آن انداخته است و بار نقطه سیاهی بر روی حبابها مشخص مشهود آنها
جبال است و معدن آتش است و متصل بهم دود سیاه از بالای آن معادن متصاعد میگردد
و نقطه های سیاه علامت همان دود است و بس و الا آن خط سیاه که بازار و جنب در آخر ماه مشهود است
آن علامت دره کوه بسیار عظیم است که ما بین بکدیگر کشیده شده است و میان الجبالین دره عظیمی واقع است
که آفتاب در آنجا نمی تابد لهذا آن خط سیاهی در آخر قمر ظاهر است باری از آنکه هوا ابر بود
و گاه گاهی جا می میکرد دیدن بالای زمین میسر نگشت ملاحظه نمود از بعد مسافت زمین با ماه سوال
کردیم که آیا چه قدر مسافت و سالها می باشد مارا در اطاقی دیگر برده دوربین بسیار بزرگ بترکیب غریب
در آنجا نصب بود و بر سر آن دوربین چرخ قرار داده بودند از یک طرف می چرخانیدند آن دوربین در
یکدیگر فرو رفته با از جاری کم می باشد و از طرف دیگر که می چرخانیدند لوله چند از دوربین در آنکه
ده ذرع بلند میگردید و خطوط نحاس بر حسب ظهور بر آن دوربین نشین و مر انچند
قرار داده بودند سرجان حرس کلیم گفت که این دوربین در وقتی که در هم فرو رفته باشد پانصد
مسافت را تشخیص میدهد و بعد او را امتحان باز از هر خطی از خطوط که بر سر آن مسافت
واقع است ضعف آن را خواهد دید و آنچه از این دوربین و سایر آلات دیگر با مشخص شده است و صحت
کدام با ثبوت پیوسته این کره زمین باشد میانه ماه و کوکب قمر مسافت خواهد بود و چنین معلوم
گشته است که در کره قمر آب و هوا نمی باشد و مخلوقی که در آن کره می باشند بعلی مخلوقات که

هستند

که در این کره می باشند و ما معاینه آب و هوا در سایر کواکب سیار سوای آفتاب و قمر در ایام دور کوکب
مشتری بیشتر از سایر کواکب ملاحظه کرده ایم خلاصه اعتقاد ایشان موافق دلایل حسیه و آنچه دیده اند
این است کواکب سیار هر یک مثل کره زمین کره و عالمی میباشند مختلف و بعلاوه مثل کواکب سیار
مشهور آنچه خود آنها تجسس و استقرا کرده اند سه کوکب دیگر نیز پیدا کرده اند و در دوربین آنچه را از سیارات
میدانند که مثل سیارات دیگر متحرک است و آفتاب را مرکز سیار دانند و این سیارات را
بدور آفتاب مرکز است علی الاتصال در گردش میدانند و هر یک را نیز حرکتی خاص معین
میکنند که بدان واسطه قرب و بعد از یکدیگر داشته و بهم رسانند و بار از سیارگان ماه هر از هر
و بار از آنها ماه دار نیستند این عالم متعلق بما می باشد یک ماه دارد و کوکب عطارد و آنچه قرب
جوار آفتاب بار جهت او منسوب است که معین ننمایند و همچنین در کوکب زهره ماهی ملاحظه ننموده است
و مریخ دو ماه دارد و در مشتری چهار ماه دیده اند و ما خود آن در زحل یعنی قریب به زحل ماه دیده ایم یک
بشکل هلال و دیگری قریب بدر دیده و همچنین در سه کوکب دیگر از سیارات یا کره ارض
را نخورد یک از سیارگان باشد بدور آفتاب حرکت می کنند و این آفتاب متعلق با زمین
باشد ساکن و بمنزله مرکز خواهد بود و سایر کواکب ثوابت را ملاحظه نمودیم هر یک بنفسه
آفتابی می باشند و سیارگانی چند که هر یک ماهی علیحده دارد متعلق بانها می باشند
بشرط آنکه سیاره که متعلق به این آفتاب است و لیکن از غایت بعد مکان سیارگانش
مخفی است و بچشم دیده نمی شود در دوربین ها دیده از و معاینه ما نه همین سیارگانش

در خود استقرا کرده اند یکی در ماه
دو ماه دیگر را هر یک
یک ماه دیده اند در جمیع این
سیارات ع

که بدور آفتاب حرکت میکنند چون هوا ابر بود ممکن نشد که تمام ثوابت را ملاحظه کنیم باشم الحکیم نفس سیارکو
از طرف مشرق گوشه افق را ابر گرفته بود اتفاقا گرفته گفت چهار دقیقه دیگر یکی از ثوابت را که ما او را
هرکلس میگوییم از گوشه افق طلوع کند و آن کوکب خود آفتابی است و ماه دارد و یک سیاره قریب با او
میباشد که بمنزله این زمین بدور آفتاب حرکت می نماید چشم بر دوربین نهادیم در سر چهار دقیقه آن کوکب
طالع شد و خارج از دوربین هر قدر ملاحظه کردیم سوای همان کوکب چیزی ندیدیم در دوربین ملاحظه
میکردیم آن کوکب درخشنده و چون ماه تابان بنظر می آید بطوری که ممکن نبود که بیان نمایم الغایب نمایان ستاره
کوکب درخشنده کوچکی بفاصله نیم ذرع ملاحظه کردیم در آن کوکب درخشنده متحرک بود الحکیم بیان نمود
که در هر شب امی ستاره در عرض ساعات شب هر ساعتی بطور قرار از اطراف آن کوکب درخشنده طالع است
و محسوس است که انهم مثل این کره زمین است که باطراف آفتاب میگردد و هر یک از ثوابت کهکشان است که آفتابها
خواهند بود علی اختلافهم هر یک سیاراتی چند متعلق بخود دارند و هر سیاره مثل این عالم مخلوقاتی با
شهادت بحد حساب دارد و این کره ارض با مخلوقاتش در نظر مخلوقات سیارگان دیگر مثل کوکبی بر قرص
نشکنک چون خواهد بود سبحان الله مالک الملک باری اگر چه لذتی بی اندازه از آن علم و تماشا حاصل
نمودیم و لیکن بجهت آنکه غیره ابر بود ممکن نشد که زیاده از این تماشا کنیم با تمام ابر فرق اسا را گرفته تمام ثوابت
و سیارگان پنهان بعد از آن الحکیم ما را در اطاق خود برده جاهای دیگر بجهت با آورده و اسباب مشغول
الحکیم را ملاحظه میکردیم و هوش از سر ما برده بود اینقدر اوضاع و آلات در نوع از هر چیز جمع آمده بود
که ما زائد عقل از حساب آن عاجز گشته و یک یک اوضاع و اسباب الحکیم را تماشا میکردیم در آن اثنا

و نیز دیدیم ع

یکی از شاگردان الحکیم مجلس در آمد و بحکیم گفت فلان جزء از آسمان را که تو خواسته بودی از زیر ابر نمودار گشته و کواکب آن
نمایانند حکیم دست ما را گرفته بر سر زینه بزرگ آمدیم دیوار خانه را که بطرف قطب شمالی و مشرق است
سنجیده سر دوربین را بر آن طرف نموده گفت که این جزء از کواکب بهتر از همه کواکب تماشا دارد ملاحظه
کنید چون سر دوربین را باین مکان ملاحظه میکردیم چند ستاره نزدیک بهم بنظر میرسیدند و لیکن انجه در
و اطراف آن ستارگان امری که روشن تر از سایر مواضع آسمان بنظر میرسید و در دوربین
ملاحظه میکردیم سبحان الله صد هزار هزار کواکب درخشان هر یک مشابه به خورشید درخشان بعضی
در اطراف بعضی چندین ستاره دیگر بر کیفیات الی غیر النهایة و الوان مختلفه حرکت مینمودند و حیرت
چند از ان ستارگان بنظر ما رسید که بعد از سیر ما بیرون رفته و متحیر بودیم که چه چیز از اینها نظاره
کنیم انچه که خواهیم حقیقت و کیفیت آن کواکب را بنویسیم چگونه بود ممکن نخواهد شد کاش همه ارستانیان
خاصه جهل البر نواب سرازیر در انجا حاضر بود و آن تماشای غریب را می نمود بسیار بسیار از آن
تماشا لذت بردیم و حظها نمودیم چون بسیار از شب گذشته بود حکیم را وداع گفته و بمنزل مراجعت
نمودیم و روز جمعه نهم بعزم بازدید کمپنی هندوستان بخانه که دار الحکم ایشان است علیا و بخصیص جهت
ملاحظه و لیکن سرجان کرد که در آن ایام کرسی نشین کمپنی بود از انکه چند مرتبه بار او دیدن
نموده و در مجالس مهمانی دیده بودیم لهذا لازم بود که او را بازدید کرده باشیم لهذا بجهت بازدید سرجان
و تماشای دار الحکم کمپانیان هندوستان بعمارتی عالی و بنیانی مستحکم وقعی درآمدیم
اسباب العمارت را از چیز شاهی پرسیدن و او تماشایش گذشته از چند و چون دار العمارت

بمعنی مجمع

با متعلقات تعلق بکمپنی دارد و لفظ کمپانی بمعنی مجمع عام است و در انجا که کمپنی هندوستان مذکور شود
چنین ابتدا و اول معامله در مدت یکصد سال قبل از این جمعی از متمولین ولایت انگریز به هندوستان
تردد و معامله را داشتند و از خزانه الملک تجارت و انحصار بهم رسانیدند بالاخره در باب
تصرف الملک مشورت منعقد چنین جمعی کثیر از اکابر و اشراف قوم هر یک گروه از دولت و مکنت
میداشتند در باب تصرف هندوستان اتفاق با یکدیگر کردند و ایشان را کمپانی بمعنی مجمع و جمعیت
کمپانی گفته شد و انچه از اسلاف به اولاد و اخلاف ایشان رسید بهمین طریق مقرر است و
بجهت که کمپنی امور هندوستان ده هزار نفر باشند با یکدیگر در خصوص مصالح امور هندوستان
مشارکت دارند و نفع و ضرر یا شد بمشارکت از ایشان بر می آیند و عزل و نصب و وقایع نیز
باستصواب ایشان خواهد بود و رای در باب امور هندوستان دخل و تصرف منیت یعنی عزل و نصب حکام
ان مملکت و تصرف در الولایت باختیار کمپانیان بیست و چهار نفر از ده نفر وزیر که لازم است در مشورت
کمپنی بجهت مصالح هندوستان حضور بهم رسانند هر گاه چیزی منافی حال و مصلحت دولت باشد جرح و تعدیل
کنند و در این اوان سرجان ... ماموربه این خدمت است که او وزیر هندوستان شرق
میگویند و سالیانه مبلغ خطیر ... از منافع هندوستان بخزانه کمپنی رسیده و مخارج در آن مملکت
باش از ایشان بر می آیند و مخارج نوکر و آلات محاربه از جمله سوار و سرباز و توپخانه انتظام می شود
و مذکور چنان است سیصد هزار سرباز و هزار عراده توپ ... با توپ بحری و اسباب در مملکت هندوستان
از سرکار کمپنی مواجب و اخراجات معین دارند الحق ایران و ... میزان بهر ...

کمپانیان

سرکار کمپنی مامور است و مصالح امورات و احکام در باب ایشان از کمپانی مقرر خواهد بود و یا از جمله
ده هزار نفر کمپنی هندوستان می باشند بیست و چهار نفر بهر ... باید در دار الحکم با یکدیگر
نشسته مصالح امور هندوستان را بگذرانند و بهر قسم آن بیست و چهار نفر قرار بدهند آن ده هزار
نفر خلق را تحریر نیست و قرار ایشان را امضا خواهند داشت و یک نفر از آن بیست و چهار نفر
در هر سال کرسی نشین میشود یعنی در آن سال مهتر و بزرگتر آن بیست و چهار نفر خواهد بود و در فرش اعتبار
و نفر از مشورت کنندگان را خواهد داشت و یکنفر دیگر از بیست و چهار نفر نایب کرسی نشین میشود
که در سال این خود آن نایب کرسی نشین خواهد بود و آن کرسی نشین در جزو آن بیست و چهار نفر
مستحیل میگردد و همچنین نایبی بجهت کرسی نشین جدید معین میشود و لذا الی آخر النهایه
و در منصب کرسی نشین هر یک هر گاه در ان سال منافع هندوستان و امورات انسلطان بیشتر
منتظم گردد شهرت و تحسین آن کرسی نشین بیشتر خواهد بود و این افتخار بجهت او باقی خواهد
ماند غرض از بیست و چهار نفر هر ساله یک کرسی نشین و دیگری نایب خواهد بود و ایشان از هر یک
عمارتی و خانه علیحده میباشد ولی بجهت مشورت آن بیست و چهار نفر در دار الحکم العمارت عالی بر پا
شده است که در آن عمارت آن بیست و چهار نفر هر روزه جمع میشوند و تدبیر امور هندوستان
مرکوز گشته و در ان روز ما بعزم ملاقات و بازدید کرسی نشین موصوف در العمارت
در آمدیم و اینقدر از اسباب و اشیاء قطعه متعدده و صنایع هر مملکت و ولایت در آن
عمارت ملاحظه شد که اگر شمه از تعداد انها را بخواهیم بیان کنیم چندین کتاب بجهت تفصیل

انها

انها لازم است و آن کرسی نشین ما را بمنزلی که در خانه بجهت مسکن او بنا شده و آن اشیاء نفیسه غریب که در هر جزو جز ایشان میباشد در یک
از آن خانها بسیار و سایر انواع حیوانات عزیزه در جزایر هندوستان میبود انها را جلد بیرون آورده و در جلوی آنها
بخبه انباشته و در زیر ابگینه در آن جلدها گذاشته تماشای غریبی داشت و همچنین در خانه دیگر اقسام طیور هندوستان
و جزایر چند بسیار آورده در زیر ابگینه گذاشته بجهت تماشا نهاده بودند و اسباب سلاطین هندوستان که مغلوب کمپنی و دولت انگریز گشته بودند
و ولایت ایشان بتصرف در آمده بود تمام و کمال معاینه آورده بودند در انجا نهاده بودند و در آن روز اینقدر تماشا از اسباب
و اسلحه در آن عمارت بنظر ما آمد که چشم از نظاره آن خسته گشت و پاره صنایع از ایران در آن عمارت ملاحظه کردیم
که در ایران ندیده بودیم و بعد از تماشای آن اسباب ما را بکتابخانه بردند در انجا از ده هزار جلد کتاب از هر نسخه بود
کتب چند از خطوط خوش نویسان مشهور بنظر آمد که هرگز در کتابخانه پادشاهان ایران ندیده بودیم از انجمله کلام الله
متعدد بخط میرزا احمد و آقا ابراهیم و خوش نویسان مشهور بنظر در آمد و یکی از آن قرآنها را بخط بسیار خوش نوشته بودند
و ترجمه میرزا فتح الله را با تفسیر لفظ به لفظ در متن و حاشیه نوشته که چنان قرآنی چشم روزگار ندیده است بار قدر
معقول تماشای کتابخانه و رقعات نمودیم بعد از آن ما را بخانه دیگر بردند در آنخانه تصویر بزرگی بود و تصویر خاقان
مغفور فتحعلیشاه را با تمام شاهزادگان با لباس سلطنت و در سرکار و جرگه کشیده بودند هر یک در حضور پادشاه ایستاده
رو بجلو کرده و بتصویر ... مشغول میبودند و اسم شاهزادگان را بخط نستعلیق نوشته بودند مرحوم فتحعلی خان ...
در جلوی شاه مغفور بسیار شبیه بپای کشیده بودند خنجری کشیده و آهوی را از دهان شکار گرفته ...
کنند دستش نمیرسد با ... اشاره بود و بسیار بسیار خوب کشیده بود هر یک از تصاویر را حضرات حضار
اسم هر ... پرسیدند و ما بیان احوال او را میکردیم و بعد از آن حضرات خلاع دستهایه که پادشاه ایران

به ایلچیان و کپتانان خلعت مرحمت که بغداد ارسال داشته بغداد ایلچی را در آنجا جمع کرده بود چند جلد دیوان شاه
مغفور بر رحم الله اسنه بیان شان داده و گفته در تعظیم جلال پادشاه ایران با ما بیشتر از همه سلاطین نگاه میداریم و شهنشاه مانه
فتحعلیخان نیز در آنجا بود الحق خبری که از پادشاه ایران کرده بود نسبت با ایلچیان و کپتانان همگی لایق و شایسته بود و بعد
از آن بگذر خطاب و الفعال ایلچی حاضر گفت بعد از تماشای بسیار برخاسته مجلس دیگر رفته قدری نیز صرف
میوه بخانه مراجعت کردیم و شب شنبه بخانه لیدی [illegible] رفته مجلس بسیار خوبی گذشت و یوم شنبه دهم
در ساعت بغروب آفتاب مانده در خانه کپتانان و کمپانیان هندوستان عمارتی غیر از عمارت محکمه ایشان است
میهمان گشته مجلسی با عظمت و دعوتی چنان در سه آن بود جمیع وزرا و علما و امرا و جمعی از شاهزادگان اطراف
در آن مجلس حضور بهم رسانیده بعد چهار صد نفر متجاوز در آن ساعت بر سر میز نشسته و از هر قسم مطبوخات و ماکولات
موجود بود و از هر نوع میوه و حلویات بر روی میز [illegible] بعد تحمل ضیافت شب قریب بیست هزار تومان
اخراجات شده بود و آن ضیافت جهت آن بود که [illegible] کمپانیان جهت ممالک مدرس گورنر نامزد کرده باشند
و جوانی از اکابر که او را لارد الفنستن گفتندی جهت فرمان روائی مدرس معین گشته و آن ضیافت را جهت تودیع
لارد الفنستن کرده بعد و تمام ارکان [illegible] در حضور جمیع سهارت و اقرار در خدمت ارشادالیه کرده
باشند [illegible] اقدام نماید بنابر این پس خوردن غذا جمعی از اهل مجلس برخواسته و
علیحده علیحده خطبه خوانده [illegible] خطبه گورنر موصوف خواند
و بعد از آن گورنر [illegible] در شکرانه نعمت [illegible] و جد و جهد در خدمتگذاری خود بیان کرده
آن اوضاع و اطوار بسیار تازگی داشت و ما [illegible] چون ساعت نه بالجمع [illegible] در آمدیم ـــــ

لارد الفنستن نیز از روز دخول در انجمع گرفت بدین سبب او را با ما یک نوع محبت و مهربانی عجیب بود کمال الفت و محبت
ظاهر میکرد خلاصه در آن شب از جمله اتفاقاتی که رخ نمود در حین غذا خوردن احوال برادر بکرم والا برحم خورده ابراهیم خان
دیروز [illegible] اعاظم [illegible] حاذق در علم کحالی تحریر نمود [illegible]
[illegible] معالجه بود تا اینکه قریب بصحت افتاده شد و تا این روز برادر بکرم احوال بحمد الله خوب شد
و بعد از صرف غذا قدری با وزرا از هر باب گفتگو نموده مراجعت بخانه نمودیم [illegible] جمعی از اعیان و وزراء
همراه [illegible] بخانه لیدی [illegible] رفته از جهت تماشای کامل حاصل [illegible]
خارج شهر [illegible] ضیافت نموده و [illegible] عظمای مملکت چنان است که هر کس خارج از شهر باغ و خانه
در کمال آراستگی مالک و متصرف است و در فصل تابستان اول بهار از گلستان و بستان است با عیال و اطفال خود
از آن شهر [illegible] با صفا میروند و تا اول پائیز [illegible] و سرکار [illegible] را در چهار سال قبل از این
به صد و [illegible] سیصد هزار تومان [illegible] خریده بود و [illegible] بسیار در آن باغ و عمارت آنجا پس از صرف
نهار که در [illegible] آراسته و گلستانی از جمیع لطائف [illegible] آراسته بود و در جمیع آن عمارت فرش و ظروف طلا و
نقره مهیا و آراسته [illegible] ملاحظات کتابخانه [illegible] اظهار میکرد که پس از
جمع آوری آن کتابخانه [illegible] در آن [illegible] با وجود کتابخانه چنان [illegible] هزار تومان دیگر در
یک مجلس [illegible] کتاب فارسی [illegible] لهذا [illegible] کتابخانه او را از همین یک معامله قیاس نمود [illegible]
از تفرج [illegible] آن باغ بسیار خوش گذشت و [illegible] مراجعت بمنزل نمودیم و یوم چهارشنبه
اخبار [illegible] که کارهای ما تمام شد و نزدیک برفتن میباشیم و یوم پنجشنبه بیستم اخبار رسید

[illegible] چهار [illegible] بر شط فرات [illegible] بغداد [illegible] بواسطه [illegible] باران و طوفان [illegible] از آن مراکب [illegible]
داشت غرق نمود [illegible] بغداد [illegible] و در جمعه بخانه [illegible] از اکابر که او را [illegible] میهمان گشته
جشنی منظم بر پا داشت و تماشای معقولی نمودیم و یوم جمعه [illegible] از خارج شهر لندن بخانه برادر [illegible] بالیوز بغداد
میهمان گشته مکانی خوش آب و هوا و باغی بسیار با صفا داشت الحق کمال مهربانی بعمل آورده [illegible]
وداع نموده [illegible] بغداد [illegible] و یوم شنبه [illegible] برادران [illegible]
با باغات و تماشای [illegible] عزم تفرج [illegible] الحق [illegible] عالم [illegible] از هر جهت [illegible] تمام کرده بمنزل
مراجعت نمودیم و یوم یکشنبه [illegible] لارد [illegible] همراه [illegible] بسیار اظهار محبت نمود [illegible]
و در وقت [illegible] از جانب [illegible] سلیمان پاشا [illegible] بغداد [illegible]
که در [illegible] ملاقات کنند چنانچه [illegible] ملاقات [illegible] چونکه رفتن [illegible]
[illegible] از خارج مملکت [illegible] لازم است [illegible] از هر مملکت [illegible]
[illegible] مراجعت نمود [illegible] طریق [illegible] از [illegible]
معتبر [illegible] میهمان گشته [illegible] خصوصیت و محبت [illegible]
الحق بسیار خوش [illegible] بعضی از [illegible] و مردان [illegible]
در آن مجلس [illegible] بسیار خوش گذشت و یوم [illegible] آب [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
نموده [illegible] الله تعالی بنجف اشرف [illegible] آنحضرت [illegible] آب [illegible] عمیق [illegible]

و نعم ما قیل فی هذا الباب
[illegible]
[illegible]
لمحرره

از دعای خیر و فراموش نمایند و از آنجا [illegible] استادان ماهر از سنگ مرمر و سماق [illegible] تمثال [illegible]
میکنند و صنایع آن استادان را تماشا کردیم و شب چهارشنبه [illegible] میهمان گشته جمعی از دختران [illegible]
[illegible] نغمه سرائی که [illegible] خوش [illegible] و یوم چهارشنبه [illegible]
پادشاهی [illegible] مملکت چنان است که اگر کسی غریب [illegible] مملکت [illegible] دولت داشته باشند
[illegible] ملاقات کنند همین قدر
[illegible]
[illegible]
تماشای باغات و عمارات [illegible]
و بازار [illegible] و با مردم معاشرت میکنند [illegible] تعارف میکنند [illegible] آن ایام [illegible] در انجا
بودیم چندین [illegible] اولایت [illegible] بغداد [illegible] کوچه و بازار [illegible]
[illegible] آنجا [illegible]
روز [illegible] بغروب [illegible] نزول نمودیم [illegible] پادشاه اخبار داده [illegible]
لارد [illegible] وزیر [illegible] خارجه [illegible] در خلوت خاص [illegible]
ما [illegible] بسیار اظهار مرحمت و مهربانی فرموده [illegible]
[illegible] خواهیم [illegible]
آنچه لازمه تواضع و مقتضی [illegible] در شکرانه نعمت و مرحمت پادشاه بعمل آورده و [illegible] خوب [illegible]

و حرافی بحثیت صحیح با شهریار نموده بسیار بسیار پسند افتاد و چون میرزا ابراهیم شیرازی همراه بود و گفتگوی بالا انچه باو متعلق و جمیع
که بطور بسیار خوش عرض مینمود ساختی بعین الطریق در اطاق ایستاده و گفتگو نمودیم و بعد مرخص شده از انجا رجعت نمودیم الحق
پادشاهی مهربان و بسیار متواضع بنظر رسید و شصت پاره از سال گذشته است و شصت سال است بسریر سلطنت متمکن است
و سلسله ایشان از سلاطین سه هیانه و مدت صد و سی سال است سلطنت انگلند درین خانواده است و تفصیل اجمالی
چنانکه سلاطینی که غیر ازین طبقه بعد از ایشان بود و ادم درین ملک بود و خواهرش فانی
شوهر و کالانسیل ازمیان برداشته پادشاه و خود متکفل امر سلطنت بالاستقلال شد و جمعی متعهد شده و پسرش را
برداشتند چون ازو جز پسری دیگر باقی نمانده بود پسرش را بعد از مرگش پادشاه کردند و آن پسر فوت شده و سلسله ایشان
منقرض گردید چند نفر دیگر از خانواده سلطنت پادشاه شده در میان ایشان باقی نبود در کتب تواریخ گذشته ملاحظه کرده
سلاطین سه چندی قبل ازین دختری از سلسله پادشاهان انگلند گرفته‌اند و جمعی از کبار ایشان همه رفته
و از اولاد آن دختر اجداد همین سلاطین را بانگلستان آورده پادشاه کردند و حال که صد و بیست سال است
سلطنت در نسل ایشان مقرر است اگرچه سابق نیز پادشاه بوده‌اند ولی پادشاه معتبر بعد از آن باری در آن زمین
پادشاه رسیدیم و بسیار التفات و مهربانی دیدیم و دیگر پنجشنبه بیست و دوم جمادی سعید خان ایلچی هندوستان
بمنزل ما آمد پس از صحبت و صرف نهار باتفاق مشارالیه بخانه نقاشی رفته و در آنجا ایاغی مانده بودیم و آن نقاش
باوقوف خیالی کمال بود و در شبیه سازی ماهر بود گویا خلقت روح در آدمی ناتمام در شباهت
انسان باقی نمیگذاشت و در پیش تصویر ما سه برادر را چنان شبیه کشیده بر خود ما شبهه میکرد تصویر
میکنیم و سه نفر مثل ما بهم رسیده و در آنخانه نشسته‌اند و هر روز جمعیتی کثیر از زنها الکابر و دختران

اشهر بانی از آن تصاویر بخانه آن نقاش می‌آیند و در آن روز چند نفر از زن و دختران که شکل خوش احوال نیکو خصال
در آنجا بجهة تماشای تصویر ما آمده بودند قدری مصاحبت داشته شد و آن نقاش باوقوف مشتمل بر پنج هنر و کمال عجب را
نموده از روز بدین وتیره گذشت یوم جمعه بیست و سیم در بعضی باغات و تماشاگاهها باتفاق بعضی از خوانین و آشنایان رفته
بسیار خوش گذشت و شب سه شنبه بعد از غروب بخانه حاجی بابا رسولک مهمانی رفته مشارالیه از جمله اهالی ایتالیا بود
که مدت بیست و سه سال در مملکت ایران و آذربایجان الجزیره توقف نموده بود و زبان فارسی را در کمال ملایمت
میدانست و بیان لغات و اشعار فارسی را در نهایت فصاحت میگفت نمود خانه او بوستانی معمور و
شبیه گلستان ارم که از گلهای رنگارنگ بیشتر عکس هر رفتاری محفل در آیینه مجلس آیین دلبری را آغاز کرده و مطلع
جمال سلسله رفتار مجلس داده و محفل دلبرانه از بیت دلها با خوش داغ بهشت میگذشت انگه که گذرکرده
و بسینه گذشت هر سوی که از چشم میدید مرد پیش میدید و در بهارستان زمین گلها و فرش و ریزه و چون
غزالان مست میرسید مستی جولان از جوش هزاران گوهر از سرکنارش آب چون کلاب لقاب بر
زمین قالم گشته و باغبانان آمال نهال تمنا را در انگلستان بدست عنایت و مهربانی نشانده روضه مانند نهرا سیال
بو حتی بیج طرز موزون و بین پر از لاله‌های رنگارنگ و آن پر از میوه‌های گوناگون باد در سایه درختانش
گسترانیده فرش بوقلمون الحق بهشتی آراسته و جشنی پیراسته بنظر آمد و جمعی از اکابر و بزرگان مملکت را
حاضر در آن محفل نموده اغلب ایشان اکثر بعد که زبان فارسی را در هندوستان و ایران آموخته بودند و در آن مجلس
همزبانی با ما میکردند و در تلفظ زبان فارسی ایشان که همزبانی مینمودند از آنجمله دختر سرگوراوزلی آفتاب
جمال از عکس روشن خجل گشته و سرو بستان از رفتار قامتش پای در گل مانده چنانچه گفته‌اند

اگر بر قد بالای تو باشد نه چون قامت دلارای تو باشد بصورت آفرین این کمال است که پنهان در تماشای تو باشد سالار غزل را
خوش می‌نواخت و در میدان دلربایی از توسن جمال دلال در رسید بمقابله تفنن لبس در جنگ چنگ تغنی بر زبان
فارسی شسته بطرز عجیب در الفت با برادر میرزا گفته شعر بیت فارسی نیکو تا من بخوانم و از غزل ابراهیم
آهنگ نوازم با غزل معزالیه این غزل خواجه بجهة او خواند و آن دختر یار گرفته با آن آهنگ خواند و نواخت
که بطرب حریفان این بار پر نخواند در رقص و حالت پیران پا بر ساط و چهار نفر از پسر و دختر خوان لایق پوش شاله
بعد لباس از فاخر ایرانی پوشیده و کلاه بر گیسوان نهاده دختران لطفاً زمان ایرانیان گردانیدند و اختراع
ارایش کرده و در آن مجلس حاضر نموده بودند بهیچوجه تشخیص داده نمیشد در مرتبه که بعد بالاخره مجلس آراسته و
منقطع پیراسته از هر قسم ماکولات و مطبوعات حاضر ساخته و بعد از صرف غذا تا مدتی صحبت داشته و از نزدیک
نو خشنود الحق بسیار خوش گذشت و آخر شب از آنجا بمنزل رجعت نمودیم و دیگر پنجشنبه بیست و چهارم برابر
رفتم شعبه از خرید و بازارها بجهت تماشای لطایف که سابقاً سمت گذارش یافته ملاحظه کرده
و دیگر پنجشنبه بیست و ششم در مدرسه کمپانی هندوستان مهمان میرزا ابراهیم شیرازی که سابقاً احوالات
میرزا ابراهیم معزالیه از حسن رفتار و صلاوت گفتار بیرون از توصیف و شایستگی و محاسن اخلاق با طراز
باعلوم ظاهر جمع نموده و مرحب کمالات صوری و معنوی را بقدم تحقیق پیموده محفل عشرت دوستان را
گلشن ساقی قدح پیما و پیمانه نشاط محبان را دستش طرب افزا جناب مشارالیه خلف صدق
ملا نور محمد شیرازیست که والد او از جمله موالیه الکرام و متوطنین شیراز است و در عهد صغر با
میرزا معزالیه در خدمت والد ایشان متعلم و هم مکتب میبودیم و تحصیل منطق و مقدمات را در

در شیراز کرده و در سفر زیارت مشهد مقدس حضور والد ایشان وفات یافته و از خراسان بعد از مسافت و از آنجا
مراجعت نموده چندی در طهران بوده و از طهران ببلاد روس رفته و در مملکت عثمانی سیاحت کرده و از دریای مغرب
بمملکت انگلند رفته چون کمپانیان هندوستان بجهة مدرسه که بنا نهاده‌اند بعد از علوم فارسی و عربی مدرسی ضرور
بود و چون میرزای مشارالیه را یافته وجود او را مغتنم شمرده با مراتب تمام او را نگاهداشته و اکنون مدت یکسال میشود در
آن مدرسه مدرس است و جمعی از جوانانی که از سرکار انگریز بجهة مصالح و خدمات هندوستان و غیره با دانستن لازم است که از لغات
فارسی و عربی با بهره باشند در نزد میرزای معزالیه تلمذ مینمایند الحق درین مدت قلیل میرزای مشارالیه عجب اطلاعی از
قواعد و علوم ایشان بهم رسانیده و کتاب تاریخی که از جمیع تواریخ است در دست دارد و ترجمه بلغت فارسی مینماید
چنانچه توفیق اتمام بیابد و طبع کند بجهة اطلاع مورخین فرس فارسی آن کتاب خواهد بود درین اوان عجب اقتضای
دوران گذارها در ممالک انگلستان اتفاق افتاده بود و روز فیض ملاقات را بهر یک از جهات برای مضایقه
تحمل گشته و کمال مهربانی را در حق ما نموده و در آن روز بجهة بازدید میرزای معزالیه بمدرسه رفته الحق
مدرسه در کمال انتظام و استحکام بنظر درآمد و مدرسین علوم غریبه از علوم متداوله در میان مسلمین و از علومی که در میان
حکمای فرنگ متداول و مشهور است از ریاضی و هیأت و کیمیا و سیمیا و حکمت حکمای یونان و لغات مختلفه و سایر علوم غریبه
در آنجا بتدریس اشتغال داشتند بجهة که ده هزار نفر جوانان مستعد صاحب ذهن و ذکا مشغول تعلیم علوم و طلبه در آن مدرسه
مجتمعند و زیاده از چهار صد هزار تومان اخراجات سالیانه آن مدرسه است و موقوفات چند زیاده از سالیانه مرسوم آنان
بجهة آن مدرسه معین کرده‌اند که صرف اکل و شرب و ضروریات طلبه آن مدرسه میشود و قریب شصت هزار جلد کتاب
از هر علوم در کتابخانه آنجا ملاحظه کردیم سه هزار جلد آن کتب عربی و فارسی بود و کتابهای چند معتبر از

فابریه هربی در آن کتابخانه ملاحظه شد که اکثر در جابی دیگر دیده بودیم و چهارده قرآن مشهور طلا ... الخط خوش ... نسخ
بود رسم که بود در آن کتابخانه ملاحظه شد که اغلب اشعار و لغات شکلها اختر تفسیر نموده در حواشی آن کتابها نوشته بود
بار دیگر به تماشای مدرسه و کتابخانه غذائی صرف شد بعد از آن در گلزار و بوستانی که متصل بمدرسه بود سیر و گردش
نموده طرف مغرب بمنزل مراجعت نمودیم و شب شنبه بخانه لیدی ... قصد مهمان بوده با نگار رفتیم و بسیار از ... ایشان
انگلند در انجمن بعزم الیرسای جمع آمده و بطریق مجلس دیگر بوده در ظهور طلیعه آن ... قرینه گذشته بطریقی
خوش آن مختصر دلکش خوش گذشت و روز سه شنبه بیست و دوم جمعی از لیدیان صاحب جمال با جلال با ما در باغ
که جانورخانه بزرگ بود بتماشا و تفرج طلبیدند چون اجابت دعوت ایشان لازم بود در آن روز بدان
گلستان رفته از تفرج گلزار و گلگشت گل رویان چهره آرا و تماشای حیوانات و طیور غریبه لذتی بی پایان
حاصل کردید و کرگدن عظیمی که در خانه آهنین در احبس نموده بودند در آن روز آن خانه را شکسته و در فضای
باغ بجولان در آمده بود و بنگاه عربده میکرد و از هر طرف که رو می آورد جمعی را از پیش پراکنده می نمود
تا آنکه مستحفظین اجماع نموده آن حیوان عجیب را به تدبیر از آنکه خرکشته بود و بحال پیشتر باز گردانیده چند
در آن خانه آهنین بسته آرام کردند و تماشای خوبی از رفتار و حرکات آن کرگدن نمودیم بسیار خوش جانورات
و بسیاری از حیوانات و طیور غریبه باز ملاحظه شد و شرح آن موجب ملالت است بار دیگر از سیر باغات و حیوانات
مراجعت بمنزل کردیم و روز چهارشنبه بیست و سوم به بازار دکاکین رفته تماشای صنایع و بدایع آن ملک نمودیم
الحق از هر حرفه صنعتی که تعقل و تفکر حیران میکند چگونه کارهای مشکل را سهل و آسان نموده اند و بچه
قسم بالیزکی و بسیاری و مهارت در آن کارها بکار برده اند از آنجمله در دکان زرگری رفته و آنجا گره

از الماس ساخته بودند که از شعاع رنگین آن الماسها عکس بود هر چند از نظر در آن توان انداخت آنچه بنظر رسید زیاده
از هزار و پانصد قطعه الماس برنگ است و آن کمر را هشت هزار تومان قیمت میگفتند و تومانی که میخریدند شش هزار و پانصد تومان
اجرت زرگری آن کمر خوب میشد سایر صنایع از این قبیل تصور باید کرد و بعد از تماشای دکاکین بجایی عالی
رفتیم که آن عمارت دولت پادشاهی و از زیاده معتبر است اخراجات بنای آن عمارت شده است و آنچه تصویر خوب
در هر جا یافت شده است خریده و تصاویر را در آن خانه آویخته و آن نگارخانه وقف عام است هر کس بخواهد در آنجا
رفته سیر خواهد کرد و پولی نمیدهد و آن قدر تصاویر دلپذیر و الفوش پی نظیر ملاحظه کردید قلم را یارای تحریر
و ذکر شمه از آن نخواهد بود و در یک تصویر حضرت عیسی بن مریم را با جمعی حواریین کشیده بودند که آن حضرت
مریض چندی را بانفاس علوی شفا داده و صحت بخشیده و آن پرده در یکی از شهرهای فرنگ سراغ کرده بهزار تومان
خریده آورده بودند و در آن عمارت آویخته و از جمله ده هزار تومان زیاده و کمتر تصاویر بسیار در آن نگارخانه
مرتب بود و بعد از تماشای آن عمارت بخانه گخص رفتیم کیک را تربیت کرده و تعلیم نموده و حرکاتی چند از آن
کیکان و صنعت بسیاری کاردان شاهد کردید که ذکر هر یک از آنها بجز آنکه مستمعین حمل بر کذب
و دروغ کنند چاره پذیر نیست و امکان ندارد هیچکس باور کند که از کیک ضعیف اینهمه حرکات
بظهور رسد ولی از آنجاییکه بجهة تذکر خواطر خود اقدام بر تحریر این اوراق میکنم برداشتن
دیگر باور دارد یا ندارد مذکور میکنم فهم سخن گو سر دوخت بار این شخص بجهة پرورش دادن
کیکها پاره ظروف و مکانهای رطوبتی ترتیب داده و کیک بسیاری مشتمل کرده و روزی در آنجاها
نگاه داشته در همان هوای رطوبتی ایشان نشو و نما یافته بحد تمیز رسیده بود و بجهة

دیدن آنها و ملاحظه احوال ایشان که آن حیوانات ضعیف زیاد بزرگ مرتبه بر سر صندوق که منزل کیکان است بلور
گذاشته و در آن بلور نگاه کرده حرکت و تهذیب احوال کیکان را مراقبت کرده از کیکها آنکه بکار از جهته ممیز شده آنکه
کسی پر بالای ما از زرده میگیریم و بجهة کاری بار آب چالاکی تعلیم میدهیم بهمین قسم کیک را از زرده گرفته آن شخص
تعلیم میداد ابتدا نظر به آنکه فطرت کیک مجبول بر آن است که پیش از خستن نمی ایستد و راه نمیرود بجهة آنکه اورا
از صرافت جستن انداخته باشد و برفتار آورد اول گلوله کوچک پا مرز آن بار از آهن ساخته و زنجیر باریکی بر آن
گلوله نصب کرده و حلقه باریکی مویی بر سر زنجیر است آن حلقه را بر گردن کیک محکم کرده او را رها میکند آن حیوان
اینقدر جست و خیز میکند تا اینکه خسته شود و بعد کم کم برفتار آمده سلسله را کشیده و جستن بکلی از خاطرش محو میشود
و بعد از آنکه سلسله رفتن آموخت عراده و کالسکه را در کمال خوبی بوزن پنج مثقال ساخته چهار کیک باین چهار آب
بر آن کالسکه بسته و بر روی صفحه از جهته در نهایت جلا آن کالسکه را با طراف آن صفحه میبرند و دو کیک دیگر را
در جلو کالسکه بکار سیمان نشانیده و تازیانه از موی آب بدست ایشان داده معاینه کالسکه که آب از
آن کیک تازیانه بر آن کیکها زده آنها را میراند و آنها به طرف کالسکه را کشانیده مثل اسب رفتار
میکنند و در طرف دیگر آب که کشتی کوچکی بر روی آب نگاه داشته بودند و بر کیک لنگر کشتی زنجیر
باریکی از آن کشتی در آب افتاده و شراع آن جهاز بر دکل ها بسته بود کیکها چند بکار حمله جهاز بر روی
کشتی گردش میکنند آن کفش رو دیگها از رفته و صفیر کشیده دوازده کیک هم دو تا
شن لنگر کشتی را از آب کشیده و بعد از شراع و بادبانها را کشیده آن کشتی بر روی آب روان گشته
و بحرکت در آمده و در گوشه دیگر چرخ و بند چاه و دلو فراهم آورده کیکها چند آب از چاه میکشیدند

در صفحه دیگر کیکها چند گردش میکنند و در زیر آن صفحه صندوقچه ساز بود و بطریقی اوضاع ساز باز آسیابی
و چوبی در بالای آن صفحه بر پا نموده بودند ساز را که کوک کرده و بنوا در آورده کیک تنهایی قاصر و معلق بالای آن
یکی از آنها بر بالای چند رفته بطور اسان رسن بازی نموده و هر چیز که بدست آن کیکها میدادند میگرفتند و هر کاری
میکردند میدادند و بر صفحه دیگر بسیار بزرگ کیکها دیگر بر پا ایستاده و از تیر و بر اموات ستعبه خبر میداد و تفصیل
این اجمال اینکه صفحه را خانه بخانه بطریق صفحه اسطرلاب از ... و بر احوال خطوطی چند نقش کرده بودند و سه دو خط
صفحه نصب کرده زنجیری از آن میخ بگردن بسته بود که ... مطلب خود را قصد که آن سئوال میکرد آن کیک میزد و آن
کیک با تال بحرکت و رفتار می آید و آن میخ نیز متحرک میشد و باین سلسله که میرفت در یکی از خانهای آن صفحه
ایستاده و آن میخ آمده در خانه خطی توقف میکرد و سئوالیکه در ضمیر بجهة استقبال هر مطلبی که کرده بودیم در زیر آن
میخ نوشته بود و آن کیکان را روزی دو مرتبه یکدفعه صبح و یکدفعه عصر غذا میدهند و غذای آنها ظاهراً است
بخون آدمی کیکها بجهت آموزش و رفتار آمده از آنها را بهمین قسم روزی دو بار عضوی و هر کدام نوبت بعد نه
محو نموده از خون آدم محظوظ میسازد سر کنده سر را عضوی میسپارد از پس آن آنها را بکار برده بر روی صفحه
نهاده بکارها رسیده و کشتی رانی و سایر تکالیف لازمه میدارند و آنهایی که در قوطی مشتمل کرده و در هم یا شش و دو بیست
آموزش از سوراخی کوچک از سر قوطی ها بار که آن سوراخ را بر عضو آدمی میگذارند و وقت تغذیه را کیکان
یافته از سوراخ بیرون میآیند و بوری سیرمیالید بر سر قوطی گذارده در مکان کیکان و عشرت داده بفراغ بال خون
خورده تا اینکه سیر شوند بغرض لطف بقدر آن کیکها از فربه و پرواری میکنند و خلاف کیکان ... مرد
رساله از آن ... نگاهداشته بود و بقیمت بسیار نمیداد دو مذکور می نمود که اقل عمر کیک یکسال است و ... دو سال ... نگاه داشته ام

غره جمادی الاولی ۱۲۵۲

باری و آن روز تماشای غریبی از ایران تعلیم یافته کنیم و در یوم جمعه غره شهر جمادی الاولی هنگام عصر به تماشای شهری رفتیم که آن عمارت
در کنار شط تیمس واقع و مکانی با صفا و بوستانی خوش و آب و هوای از متعلقات یکی از اعیان مسیو ... است
دور دیوار کاخی عیار بود و هر روز پسران الشخص یک بار کشته چنین کثیر جمعیت که تماشا را آنجا می‌رفتند
و آن جوانان پاره کارهای برابر بود که بعد از آن شنبه یکشنبه و دوشنبه هر روز دالیر کاه رفته و بر ا را
جاهای که از این و یوم سه‌شنبه بجهت گلگشت هوا و تفریح در خارج لندن بساط ... مسیو معمور را منزل رفتیم و در آن
معموره که خوش آب و هوا و مکانی در غایت طراوت و صفا در میان شط تیمس واقع گشته چون نسبت
بشهر لندن سر آب آن شط واقع است با نسبت آب تیز گوارا است و فضایش با صفا است در هوایی که آنجا را
ستارها بند گفتند بر زوال که آن هوا را امراض چند مسیو هر مرتبه آتش کلکاری با طراوت و بوستانی
مملو از میوه با حلاوه داشت بسیار در آن گلزار و بوستان تفرج که هنگام مغرب غذایی صرف نموده مراجعت
بمنزل نمودیم و یوم پنجشنبه هشتم بعد از ظهر در میان نور افندی ایلچی سلطان محمود شده و از آنجا بیرون آمده
بتماشای کاه رفتیم که یکی از شهرهای معتبر نکه دنیا را که در آن آمد است که نامش مسیو و نام آن شهر لیمبست القصه
که بعد بطریق تصویر شهر لندن ... بقدر شهری عظیم و بسیار باکیزه است و اطراف آن شهر کوهسار بلند
و غلب پر از برف و اطراف کوه‌ها را دریا احاطه کرده عجب مکانی با صفا بنظر آمد و از آنجا بجای دیگر
رفتیم که نقشه شهر ... ایتالیا را با همان قسم نقش که بعد از هر سه دیده شخص نمیداند که آن
زنگ آمیز است با وجود ... بار ... تفصیل آن او ضلع را لازم است آدم خوب دیده
باشد و الا به تحریر درست نمی‌آید و بعد از آن شاه بعزم تفرج در کنار نشسته قدری گردش نمودیم

و شب جمعه در خانه لیدی ... شیم بن مهمانی رفته جمعی از اکابر و عظمای مملکت در آن محفل حضور داشتند بازیهای
غریب و لعبتهای عجیب در آنجا مشاهده گردید و یوم جمعه نهم بعد از ظهر در خانه مستر لیسر که یکی از خوانین مشهور بود
بمهمانی رفته محفلی بسیار سرور بود و اجزای مجلس خواتین لیدیان بودند عجب گرم داشتند زیاده از حد خوش گذشت
و یوم شنبه دهم روز ... باد و لبارت پارلمنت مسرف و در خانه مشورت علمای ... نشستند و تفصیل پارلمنت
و قواعد آن انشاءالله بعد از این ذکر خواهد یافت باری و آن روز حسب التمنای وزرا لبارت پارلمنت رفتیم و تماشای آن
و سنگ عظیم و قانون قدیم را که مراجعت بمنزل نمودیم و یوم یکشنبه یازدهم و دوشنبه دوازدهم روز را تا تماشا کاه رفته
و شب را بمهمانی مسیر رفتیم و یوم سه‌شنبه سیزدهم بخانه مستر ... بمهمانی رفته و شب چهارشنبه بار ...
رفتیم بازیهای عجیب و شعبده‌های غریب ملاحظه نمودیم و تفصیل آن صور عجیبه در تحریر نیست
مگر اینکه معاینه کنند و یوم چهارشنبه چهاردهم ... اخبار از دولت ... مفصلاً بعد انشاءالله
هنگام رفتن خواهد آمد و تا هشتم ... خواهیم رفت امروز را سوار گشته و خارج از شهر لندن مکانی که ...
جمعیت کثیر از کارهای خوانین و سواران مملکت ... و تفرج می‌آیند رفتیم و تفرج ... ۱۳
بتفرج باغات و گلستان خارج از شهر لندن چند میل رفته و مراجعت نمودیم و در هنگام مراجعت در کوچه و
بازار جمعی از اطفال و رجال را دیدیم از هر طرف ... ایشان سؤال نمودیم گفتند که امروز
گنبد هوائی که بزبان ایشان بالون است بهوا سر میدهند ما نیز ... نمودیم کاری ... آن جماعت بجهه باشند
تا اینکه رفته و تماشائی که با هم بعد از رفتن در عقب آن جماعت بفضائی رسیدیم در کنار شهر واقع گشته بود
با گلزار و بوستان در آن محوطه نیز بود و جمعی کثیر از مرد و زن در آن مجمع حاضر آمده منتظر تماشای آن صنعت

می‌بودند و در هوا اجزای بزرگ انتظار می‌نمودند پس از چند دقیقه از دور بادی ... بسیار بزرگ خوب ملاحظه نمودیم
و در هوا باز از آن کبوتر ... آن گنبد اظهار و نمایان گشته زیاده از ده باینه میل از زمین مرتفع گشته و در
فضای هوا طیران می‌نمودند و آن خلق از اطراف اجتماع نموده هر یک بگوشه رفته ملاحظه و تماشای آن لعبت
غریب را می‌نمودند و آن گنبد را همه جا می‌آمدند تا بالای سر ما رسیده و چنان مرتفع بعد باز ... کبوتر
مینمودند یکی از آن پنج گنبد معروف ... آن مرد لطیف که در آن گنبد ... میبین ...
که باعث بر صعود شده بود از گنبد خارج گشته و ... در کشتی هر یک مرد و یک زن
که در آن نشسته بعد از آن ارتفاع بزیر آمد وقتی که باز ... رسیدیم دیدیم آن مرد ... خوش در کوش
نرم شده بود و زن ... همه یقین بود تا امروز که ... گذشته است ... تدابیر حکمای فرنگ و معالی آله که
هنوز ... لیکن اینگونه وقایع از جمله نوادر است باری حفظ خداوند ... اینها اخواهد بود و در شب
جمعه بخانه لیدی ... بمهمانی رفتیم جلسه از اغنیا خالی و جمعی از اهالی در آنخانه همه سیمین عذار و عنبر موی
همه شکر لبان و چشم جادو برسم مهمان نوازی با هزاران گونه عشوه ... در پهلوی ما نشسته انواع تعارفات
و اقسام تکلفات تنظیم رسانیدند و ما نیز برسم ... از جمال همه‌شان ... و ...
قرار دله و راه ... ایام مهاجرت را ... داشتیم بوده و ادن ... بود هم در آن ... لطف و گوش
هر روز سبب ... یاران که رفته آن ... دیدن ... دیدم ... از ... صاحب یاران ...
دلبران بسیار خوش گذشت و یوم جمعه نوزدهم با اصطبل‌های ... هر رفته اسب ... کار ... خصوص
کار و ... سواری مقرر داشته بعد تماشا که الحق جمیع آنها اسب ممتاز بود و با ... اسبهای ...

که از نوع ... اسبها الماس ... در آنجا ملاحظه گردید که آن اسبها قطرش ... ذرع و نیم و کار ... آنها بسیار
بزرگ بود و بال آن اسبها بر روی زمین مسیر ... و هیاکل ... و بس از تماشای انواع اسبها کارهای ... شا
تماشا نمودیم الحق عجب ... عظیم از هر جهت ... از دولت ... است از آنجا که بیرون آمدیم و گاه مراجعت
میکردیم در مکانی ... از کلاب ... گفتند که در این خانه سنگ فروشان است و انواع سنگها
در اینجا بهم ... و اقسام مختلف با نهایت ... و بازی ... و آنها را ... تعلیم ... از آنجمله یک حقیقت
تولد سنگ ... که آن ... صاحبش را ضمن کرده بسیار تعجب کرده سؤال نمودیم
خواص و هنر آن سنگ چیست که اینقدر بار قیمت داشته باشد گفتند این سنگ ... هزار ... قدر
که نهاده و ... از این نوع سنگ ... می‌آید و اکثر دارند ولی سنگ ... صد ... که چهار
و پانصد ... سنگ بسیار بزرگ ... معاینه ... طوطی از
طلاگون ... که چند روز قبل از این این سنگ را ... صد ... خریده
بعد ... وحشی صاحبش این بوده است که آن سنگ را چنین تعلیم داده ... که هر چه در هر کار نهاده
... خانه ... همینقدر که سنگ ... رفته ... میانه سنگ و صاحبش
بر بود ... دیگر نیز از آن سنگ ذکر ... بالاخره ... صاحبش ... رفته و
سنگ را نیز ... اتفاقاً ... شکم ... صاحبش را گرفته ... لندن زیر جامه
... زیر جامه ... اتفاقات در آنوقت هم ... مهمانی
مهمان جمعی از لیدیان بود فرصت اینکه ... و ... لطیف ... زیر جامه ... پوشید

صاحبش

نهاده زیر جامه بالا از پای بیرون آورده دوزید در حضور پنهان میکنند و شلوار و کفش را پوشیده بجامه میزبان در می آید القصه
نیز قصه مستان بوده و جمعی از لیدیهای که بتماشا نشسته بودند از آن شخص در جوقه ایشان در می آید و می نشیند
و بکفش نیز با الحاق او در مجلس حاضر گشته بعد از لحظه رقصا استشمام رایحه مینمایند و کشف از آن شخص میکنند
و جمعه افشا در میهمان کو نشسته گرسته آن بیچاره در باب مرطوب آن مینماید و در اضطراب بهتان آن را بخود نمیپذیرد
را نسبت بان حیوان بیچاره که چوبی بر کمر زده و او را از مجلس بیرون کشیده و از آن تا کالسکه البته بطوریکه بعادت
معهود صاحبش او را فرستاده بیش آن زیر جامه پنهانی از زیر رخت بمجلس آورده باشد و مضمون کواه عاشق صادق
در آستین باشد فورا بیرون رفته و آن جامه کثیف ملوث را بشاهد صادق بر یکسان از خروش بود بر آن گرفته
و حاضرین را تخلیص میکنند آن مرد بیچاره از خجالت و انفعال نزدیک بهلاکت رسیده و روز دیگر بواسطه آن
انفعال سگ را فروخته و ایشان خبر دیدند و سگ دیگر بشان دادند که صاحب خود را در کنار دریا که غرق
شده بود کوشش را به بیرون کرده و سلامت ساحل نجات رسانیده بود و آن یک با ... از آن لاتی میبود بار
بعد از آن تماشا گاه بخانه مراجعت نمودیم و لیله ... بتماشای بعضی از گلستان و تفرج باغ و بوستان
خود را مشغول ساخته و در یوم سه شنبه هم بتماشای جهازی رفتیم که پادشاه انگلستان بجهة سعید امام مسقط
از راه عنایت برسم هدیه میفرستاد اگرچه مدت یازده ... امام مسقط است و تعلق برئیس انگلیس
ولی در سنه هزار و دویست و پنجاه و دو ۱۲۵۲ بجهة فور استحکام مخالصت ... مراسم مواصلت مرکب البور پول را
در دریای هندوستان و خلیج فارس و عمان الی شمال و ... بانضمام چند راس اسب و بعضی تحف
و هدایا بر دولت علیه انگلیس فرستاده پادشاه انگلیس نیز از راه مرحمت الجهاز ... کپیتان کوک

بجهة امام مسقط می فرستادند و از آنجا که رابطه با امام ... و یگانه ... خوشنود شده تحفه که بجهة او ...
... بنظر ما هم رسیده باشد بنا براین یکنفر از کپیتانان ... رفته در آن ... و خوب تماشای آن جهاز با بنه
با ... و خوب ایشان را نمود و آن روز بالاتفاق کپیتان و زنان ایشان خارج از شهر لندن ... مسافت ... بطرف
تیمس در مکانی رسیدیم صحرائی در کنار شط بجهة ساختن و پرداختن جهازات ... اخراجات که مکانی
غریب و بنائی عجیب ساخته و بنا نهاده بودند و تفصیل اماکن مذکوره چنان بود و در کنار شط تیمس ... خانه
متصل بهم و ... هزار قدم در ... هزار قدم و بعضی جا کمتر حفر ... نموده بودند و در هنگام مد که آب بالا می آمد آن
دریچه را بر روی جهازات ... از آن ... و در آن دریاچه ها میشوند و در وقت جذر که آب نقصان بهم رسانید و دریچه را
دریچه را از ... محکم نموده ... آب در آن دریاچه ها باقی ... و بعضی می نشیند در آن وقت آنچه لازم باشد
در هر محلی که احتیاج داشته باشند بتعمیرات جهازات در آنجا می پردازند و باز هر وقت بخواهند جهاز را
آب کنند باز در هنگام مد دریچه را گشوده آب شط در آن محوطه ... اشاله بهر جا که خواهند میبرند و تمام
آن دریاچه را از سنگ و ... اجرائی که در آب متحجر میشود بطور ... ساخته اند و یک دریاچه را
ملاحظه نمودیم و تمام آن دریاچه را از چوب ... سقف ... بودند که بطور ... جهازات و ...
جهازات ... آنجا میرسید و آن ... بجهة ... در هنگام تعمیر جهازات باران ... رسانید و
آفتاب ... مکانی عظیم و بنائی مستقیم بود تماشائی کردیم و بعد از تماشای ... در جهاز ...
در آمدیم و با کمال جهازی ... آراسته و اسباب ... لطافت و ... دیده بودیم اگرچه جهاز ...
چندان بزرگ نبود ولی ... از آن ... و صفا نخواهد بود و ... بدان ... و صفا

عمق آن دریاچه ها هر یک صد ... میشد
دریچه آن آهنین بجهة آن دریاچه ها ... که ... بودند

نبود بود و ... مصرف ... اخراجات آن جهاز ... بود و ... آن جهاز ... قیمت ... توپ ...
هر چه تصور بود در لطافت و نظافت آن کشتی و اسبابی که در آن مهیا کرده ... کم است هر چه بگویم ...
بعد از تماشای جهاز بخانه یکی از کپیتانان ... چندی در هندوستان بوده میهمان بودیم در حرم ... که ...
چندین ... عمارت و بنیانهای بسیار عظیم بنظر ما رسید در کنار شط تیمس بنا نهاده بودند و جمعی کثیر از مردان
در آنجا تماشا و تفرج مشغول بودند و فضائی در کمال خرمی و ... و ... هر ... چندین ساله که
بسیار ... رفتار ... بودند در آنجا هم ... از ... و ... سوال کردم گفتند این عمارت ...
بنا نهاده و مخصوص ... که در ... سرکار ... کرده باشند و ... توانائی ... سلطنت ... باشند و
پس از انجام خدمات در این خانه ها می آیند و نان و لباس و ... معین از ... تنها میرسد که بقیه عمر را
با ... و فراغت ... بگذرانند و هر وقت ... در آن مقبره او را دفن میکنند و اطفال ... را بجهة
تعلیم ... در مدرسه که ساخته اند درس و تعلیم داده و بعد از ... مر ... شغل ...
میکنند ... و این مخصوص ... بجهة ... در ... خدمت میکنند و ... بر ... در آنجا ...
بجائی رفته که تصاویر ... از جهازات و ... دولت ... با سایر سلاطین ... اتفاق
افتاده بود ... که ... ملاحظه ... و ... باعث تطویل است ...
از کپیتانان ... که در ... با فرانسه بعد از ... کلوله خورده و کشته ... جوان
کپیتان ... در ... و ... قبای خون آلود او را آورده و در صندوق ... بودند
و ... تماشای آن تصاویر آن عمارت ... و ... آن قبای خون آلود ...

وحرکت

که ... کپیتان ... شده

با آن قبای خون آلود ... آن تصاویر ملاحظه کردیم خسته شده بودیم بعد از آن از آن خانه بخانه کپیتان ... رفتیم
خانه با صفا و مکانی برکنار شط تیمس داشت و در آنجا غذائی صرف شد بسیار در آن روز خوش گذشت و
یوم یکشنبه ... بخانه مستر ... حکیم رفته ... نا خوشی ... را از ... دستور العمل ... آن
... ناخوشی ... و یوم سه شنبه ... روز چهارشنبه اراده حرکت داریم بجهة وداع لارد پالمستون وزیر دول
خارجه ... رفتیم که او را ملاقات کرده وداع نموده روانه شویم ... عمارتی بسیار بزرگ ...
محکمه وزیر دول خارجه ساخته اند ... بعد از ظهر تا هنگام مغرب در آنجا نشسته و به امورات محوله ...
... و طریقه ایشان چنان است که خود وزیر در اطاق علیحده می نشیند و چند اطاق دیگر مخصوص ...
که در آنجا ... و هر ... مطلبی ... دهر خانه ... اگر از ... شخصی ... با مستر ...
... هر یک جائی ... ایشان آمده ... نشست و ...
میکنند و هر کس مطلب خود را اظهار کرده و گفتگو نموده مرخص میشود و در هنگام رفتن آن شخص ... بزرگ ... آن
عمارت نصب کرده اند ... که مطلب خود را گفت و جواب شنیده ... آن جرس را کشیده ... بار ...
که آن یک نفر ... گذشته است و جواب شنید ... دیگری را احضار میکنند و بهمین طریق ...
فتق مهمات و امورات دول خارجه ... و دفترخانه ها در آنجاست و چندین نفر ... نویسنده ...
متصل بهم ... با اطراف بلاد ... و هر ... بهمین ... بار ... در آن روز با آنجا رفته و
لارد پالمستون را ملاقات کرده و جواب مطالب ما را از روی ... بسیار خوشدل ... بسیار اظهار
مهربانی نموده و ... و قرار ... فیما بین ... دولت انگلستان ... انشاءالله تعالی ...

و توقع نخسته خواهد شد بارین الیه وداع کرده از آنجا بیرون آمدیم و شب چهارشنبه در خانه کپیتان کریط مهمان گشته
و مشارالیه را خانه بود در غایت صفا و گلزار خوش آب و هوا و جمعی از اعیان و دختران بزرگان را وعده
کرده و در آن مجلس حاضر ساعتی بعد بعد از صرف غذا قدری رقص با آهنگ چنگ و ارغنون
و نغمه مطربان بر فنون کرده و بخانه مراجعت نمودیم و لیکن چهارشنبه بیستم تیمور میرزا از ادراک تب عارض گشته
مانع حرکت گردید و لیکن و نفر نوکر همراه بغداد بالاخره با بعضی بارها پیشتر از اسلامبول به بغداد روانه
نموده و خود مهیای حرکت از اسلامبول بودیم و در آن روز بخانه یکی از لیدیان صاحب جمال مهمان
گشته و شب پنجشنبه بجای در کجا به سید ... سقط مرتب بمهمانی و ضیافت رسیم کپیتان لوکس
جمعی از لیدیان و دختران در آنجا بمهمانی طلبیده بسیار خوش گذشت و لیکن ... که نیز بواسطه ناخوشی
تیمور میرزا و اکثر تا روز شنبه تعویقی افتاد و لیکن جمعه که سبب آن نیز توقف نموده و لیکن بیست و سیم مقرر شد
آن چنان نمودیم امروز اسباب سفر ما با نوشته‌جاتی که از لوازم تمنا که بعد همه آماده و مهیا و هیچ چیز
ناتمام و امورات و از لوازم مأموریت ما که در خدمت گذاری بسرالیه اسلامبول باشیم و از اسلامبول بطور خواهش
شاه روانه بغداد نمایم کاری ما را حاضر نموده و مهیای رفتن و حرکت از لندن شدیم و قریب نظیر جمعی از
بزرگان و دوستان حاضر گشته و دیگر بیابان وداع که از شهر لندن بیرون آمدیم و مدت توقف در
لندن سه ماه الا سه روز طول کشیده و لیکن هر روزه با من و هر لحظه بتماشائی بودیم و بسیر شده
همه جا را دیده باشیم لهذا ابجدی زودتر و عده او که آنجا بر رفتیم و از صغیر و کبیر مملکت انگلند با
محبت و مهربانی ملاحظه کردیم که نتوان شمه از آن تحریر نمود و در آن مدت قلیل استادان بجهت

رفتن [illegible]

بهم رسید در هنگام مفارقت رقت دست داده بود و منزل ما در توقف لندن در میمونی کمیلی
هوتل است که بعد و مخارج ما در ایام توقف از سرکار دولت بهیه انگلیس کمال مهربانی فرموده ما را نهایت خجالت
حاصل است باری اگر کسی بشیوه سیاحت در آن مملکت یکسال توقف کند و هر روز ناظر چیزهای تازه و صنعتی
جدید البته خواهد ملاحظه نموده باشد با وجود قوت و قدرت کامل در عرض یکسال عشری از اعشار و اندکی از
بسیار قوانین و دقایق صنایع و بدایع حکمتهای آن مملکت را شاید ادراک نموده و لیکن بمضمون ما لا
یدرک کله لا یترک کله در این مدت قلیل آنچه ملاحظه شد با وجود اختلال حواس و هجوم توقف لسان بعضی
پاره جزئیات از قواعد و مرتب آن نوشته شد و در اینجا نیز لازم است قبل از بیان حرکت از شهر لندن
پاره‌ای از جغرافیای مملکت و بعضی قواعد کلی و قدری از رسوم ملتی نیز نگاشته شود که این مختصر فقدرا الحقه
از هیچ مطلبی بهره نباشد

جغرافیای مملکت انگلستان و پاره‌ای مسائل دیگر

مملکت انگلستان مسمی است برسه جزیره اطراف آن را دریای محیط و بحر شمال احاطه نموده است و شمال آن جزایر
متصل به بحر شمال است و آنچه از دریا قطع مسافت شود بطرف شمال معموره نخواهد بود الا امریکه
که عبارت از ینگی دنیا باشد و مسافت پست روز راه است و از طرف جنوب جلد هوی متصل است
بمملکت فرانسه و دریائی که میانه جزیره انگلند و مملکت فرانسه واقع است بیست و سه میل راه است
و در سه ساعت قطع آن مسافت را توان نمود و از سمت غربی آن اتصال بمملکت اسپانیه دارد
و در شرق مملکت نمسه و بلاد پرسیه است و جزایر مذکوره انگلند و اسکاتلند و ایرلند است و از

انگلند با سکاتلند بخشکی اتصال یافت و در ولایت انگلند و اسکاتلند یک جزیره خواهد بود و ایرلند جزیره
جزیره است و در میانه آن دو جزیره با ایرلند دریائی بمسافت یازده میل واقع است و بعد این جزایر از خط استوا
پنجاه و کسری درجه میباشد و بحسب تقسیم اربعه جهان از قسمت اروپ محسوب میشود و هوایش بواسطه قرب بقطب شمال سرد است
و لیکن قدر مخالف است که در چهار فصل از فصول اربعه طاهر میشود و اغلب هوایش ابر است و فصول اربعه
آن مشخص نیست و بارش باران زمستان در تابستان و بهار و پاییز ... و فصل تابستان ظاهر نمیشود و بارها قطع
وارد شود باران در هر فصل نمیشود و بوستان چمن خرم و سبز است و ممکن نیست سبزی زمین قطع شود و لهذا حیوانات در
عرض سال در بیابانها و چراگاه و مستمر بارش کم میشود و اتفاق چنان است که یک ماه جمیع روز آفتاب مرئی
نمیشود و دائم هوا ابر است و رطوبت هوایش بسیار است و ساعت روزش در نقطه اول سرطان به هجده ساعت و نیم
میرسد یعنی من الطلوع الی الغروب آفتاب باشد و همچنین در هر جدی شش ساعت و نیم میشود
و اغلب قطع فصل معمار در شب واقع میشود و اطراف آن سه جزیره سالار قرار از القدم تحقیق نموده از
سه هزار میل نمیشود و خلایق آن سه جزیره پست و بیست ملیون که پنجاه و چهار کرور باشد برآورد شده است
و مالیاتی که از آن خلایق بدولت بهر ساله میرسد و مصارف میشود چهارصد و شصت کرور است اگر دولت را با دیگر
خارج ... واقع شود زیاده بر این احتیاج خواهد شد و امداد خواهند نمود چنانچه در سنوات سابقه فیما بین
انگریز و بناپارت سالها منعقد گردید و مخارج جدال را احتیاج بدولت میدادند و در این جزایر از معادن معدن
طلا و نقره و مس و سرب و قلع و در ... و ذغال و لوکو و نفت و زرنیخ و نمک کلاهم بسیار است
و مسالمها متنافع است و زیاده از طلا منفعت ذغال است که ... منفعه آن از طلا بیشتر باشد و همه کارها را

از عمارات تجارتی و ... و سنایی تمام مملکت و تمیز مسافرت است تمام و کمال بواسطه مصرف ذغال و منفعت آن خواهد بود
و آنچه برآورد کرده‌اند از منفعت آن معین معدن ذغال روزی یک کرور و نیم است و شهرهای مختصه در انگلند واقع است
و مشهور چندان است هر چند جزیره از زمین این جزیره خالی از خلایق و آبادی نیست نمی‌توان در شهرستان و قراء از یکدیگر
جدا و مفروز نمود و لیکن آنچه از اعمارات که از بعد لندن خوانده‌اند مثل که عبارت از چهار کرور باشد
جمعیت خلق آنجا معین نموده از خانه به خانه آن ثبت کرده از این چهار کرور آنکه هجده صاحب کرور
و الوهند و ماه دام ... سرمایه دولت را بنا نمایند و در آن شهر نمی‌توان از خانه در دستها باشد و این چهار کرور خلایق
اینجا صاحب ثروت و مکنت می‌باشند و یکی از علامات دولت و فور دولت است که در مملکت هر کس را که خانه در شهر
باشد همیشه ساکن نمی‌کنند در شهر گذران ... لازم است که خانه شهر فروخته و در بیرون از شهر خانه و مسکن
گیرد و از هجوم خلایق در کل این جزیره و جزیره دیگر و بخصوص در شهر لندن قیمت زمین بسیار است و در بسیط
شهر لندن نمی‌گذارند از عمارت باشد یک وجب در یک وجب با زاده خشتی باشد لصد تومان داد ستد می‌شود
و پاره باغچه‌ها که در بعضی خانه‌ها واقع است بصد هزار تومان و چهارصد هزار تومان داد و ستد می‌شود و در جمله
مدائن در کل معموره جهان بعظمت مشهور است شهری است که ترتیب عظمت دو نفر جمعیت
آنجا در سنه و افواه مذکور است اول شهر لندن که پای تخت مملکت انگلستان است دوم شهر پکین که
پای تخت مملکت چین است اگرچه شهر پکین که پای تخت مملکت چین است به آراستگی و معموری لندن
نمی‌شود و لیکن آنچه تحقیق شده است و در تواریخ فرنگستان ثبت است در این اوقات پای تخت مملکت چین
بحد بیست و شش صد ملیون که عبارت از هزار و بیست کرور خلق باشد در مملکت چین موجود است

ششم شهر پاریس است که پای تخت مملکت فرانسه است چهارم شهر اسلامبول است که پای تخت مملکت قسطنطنیه است پنجم شهر کلکته است
که حال بتصرف پادشاه انگریز است ششم شهر رم است که پای تخت مملکت روم است هفتم شهر ویینه است که پای تخت قیصر
نمسه است هشتم پطرس برگ است که پای تخت روس است و این هشت مدینه اعظم مدن عالم است و از همه معموره
تر و خلایق آن بیشتر شهر لندن است و شط تمس در وسط معموره شهر میگذرد و اگرچه آب آن شط بقدر شط فرات بلکه
کمتر از آن است ولیکن بجهة عبور و تردد جهازات بزرگ آن آب را ببالا بر میگرداند که جلو آب بسته می بندند و پلها محکم تنها
بکار میبرند و آب را بالا میکشند بطوریکه جهازات متواتر بجای عبور از آن شط میکنند و دوازده پل در آن
شط بسته اند که هر یک از آنها سه کرور و چهار کرور بلکه متجاوز اخراجات کرده اند و یکی از آنها پلی است که از آهن بسته اند
و مثقالی سنگ و گل و چوب صرف آن نشده است و تمام از پارچه ها و زنجیرهای آهنی است که پایه های آن از آهن لوله ساخته اند
و پلی ساخته اند و پلی که از زیر زمین ساخته اند و پلها دیگر معلق است و سابقا ذکرش گذشت بر روی همین شط دایم قیمت
و در آن شط عظیم هر قدر که نظاره شود از کثرت کشتی و جهازات آب پیدا نیست و در شط را انجمع جهاز
گرفته است و جهازات سرکاری مخصوص جنگ است و کشتی جنگ و آوردن مکاتیب و اخبار ممالک بحر است دیگر با مور
هم تخمیناً هزار و دویست فروند کشتی میشود که هر یک از پانصد و دویست توپ دارد آن جهازات می باشد و تا سی توپ کمتر
ندارند و این مخصوص جنگ است و تجار ممالک انگلستان از قرار یکه برآورد شده است دویست هزار فروند جهاز دارند
که بجهة تجارت معین نموده اند و همچنین از ولایات دیگر بجهة معامله جهازات بیحد و حساب بمملکت انگلند می آیند
و در شط دریا اسباب از جهازات و کشتیهای است الحق قوت حملات انگریز در دریا و جهازات و افتخار ایشان
بهمین جهت می باشد چنانچه پادشاه ... در عهد برادرش و پدرش پادشاه بقدر ادکیتان باریک

جهازات بجهة و غنیمت دیگر دنیا بجهت باربری انچه برآورد کرده اند اگر جهازات ممالک عالم متفق شوند عدد جهازات
انگریز زیاده از آنها است و در جایها و جلد و تیر کش است ده جهاز جنگ جهازات ایشان نمی توانند جنبید و هر طایفه به پیشه
بر روی آب مغلوب ایشان شده اند و از جمله ادارات ... یک نفر بر امورات جهازات سرکاری است و در این اوان
لارد ملویل وزیر جهازات می باشد و تعلیم این جهازات مذکور که در ینگی دنیا و جزایر استرالیه و
هندوستان جهازات بسیار بیحد و شمار از آن حالت می باشد و در وقت ضرورت فرمان بردار خواهند بود
داخل جهازات سرکاری در این شط تمس ملاحظه کردید و آن آب متصل در بام نمیرود ولیکن آن بسیار کثیف
کثیف است و آشامیدن نشاید چه از آن آب بهم میرسد و اهل مملکت در چند بیت سنگ به روز یک دفعه بجهة
ضرورت آب بخورند و دکاکین و کارخانه صنایع المملکت تمام خارج از شهر است مگر آنکه هر متاعی که باتمام رسید
در دکان شهر آورده و بعضی می ستانند و بازارش بکارخانه چنین است و هر کوچه اش صد هزار راه در پای
و جمیع خانه هایش نه طبقه عمارت است و هر طبقه دریچه آینه دارد که رو بکوچه باز میشود و اطراف خانه ها
ظاهر و دیوار آهنین بطور بسیار خوش منقش کرده اند که لذت از تماشایش حاصل میشود و در این خانه ها
مجموع راه در طبقه بی پایان باز میشود چه در ... شعل مقبول هر حقی چهار صد گلی زیاده و کمتر از آن
دارد و اسم صاحب خانه و محله با شغل و کسب و دارد بر بالای در آن خانه نوشته اند و تمام صاحب دکانها
چنان است که دکان و خانه اش پهلوی هم است و از دکان جز خانه اش نمی باشد و پایه مقصان شغل و کسب دارند
علامتی بر در خانه نصب کرده اند که اگر کسی غریب باشد و صاحب حرفه را محتاج باشد بهمان علامت خواهد
شناخت مثلا هر گاه کسی در میان شهر زخم خورده باشد و جراح بخواهد یا آنکه ناخوش صعب شده باشد

[illegible]

و طبیب بخواهد بهمان علامت در خانه میتوان رفع احتیاج خود را از ایشان نمود ... که باشد و نیز بجهة سهولت
کار خانه ها یکه تمام در لندن است مجلد چند تقسیم کرده اند و آن محلات را بر کوچه های چند منقسم ساخته اند و آن کوچه ها را
نیز معین کرده اند که چند خانه دارد و خانه را هم بترتیب اسم کرده نوشته اند و نمره نهاده اند از اول و دوم الی آخر و
مجموع آن پیوست را کتابی نوشته اند و چاپ کرده اند و در هر خانه و هر کسی یکی از آن کتاب بها دارد مثلا هر گاه بخواهد
که بکسی کاغذی بنویسد و نمیداند خانه او کجاست فوراً در همان کتاب ملاحظه کرده اسم خانه و اسم خود و اسم محله
او و کوچه را از روی کتاب معین کرده بر سر کاغذ می نویسد و کاغذ را در آن سوراخها که بجهة مکاتیب معین کرده اند
انداخته و چند ساعت دیگر باز بر سر سوراخ رفته جواب نوشته خود را میدارد و بهمین طریق جواب امورات را سهل
و آسان نموده اند و قواعد چند در رسوم زندگانی و گذران ایشان است که در نظر اول محال می نماید ولیکن
هر چه اینقدر سهل و آسان نموده اند که در کمال الجمعی و فراغت کمتر زندگانی میسر است و اقدام بهر امری
میتوان نمود و جمیع میوه های سردسیری و گرمسیری را در آنجا بعمل می آورند ولی بحرارت آتش چنانچه سابق
مذکور شد و قیمت آنها بسیار غالی و گران است و از سایر ممالک نیز پاره از میوه و مأکولات در آنجا میاورند
حتی برای ایشان که از جمله قوت و شرب غالب است اقسام متعدد دارد و مثقالی در آن مملکت بعمل نمی آید
و هر یک از آنها را از هر مملکتی می آورند و همه ضروریات ایشان از قبیل پشم و پنبه و شکر و برنج
و ادویه و قهوه و گندم و جو و سایر حبوبات و پاره میوه و نباتات را از ینگی دنیا میاورند و قبل از
آنکه این اشیا در ینگی دنیا بعمل آید همین متاع و ضروریات را از هندوستان می آوردند و مبالغ کلی
منافع و معامله آنها میشد اکنون در ینگی دنیا همه بعمل میاورند و مثقالی از متاع هندوستان ...

خود محتاج نیستند و نمی آید از آنچه برنج و در چندین ینگی دنیا اینقدر ممتاز است که نهایت ندارد و چون برف بسیار است ... او
لطافت و نزاکت در روان آب میشود و سایر متاع و دیگر شیی ینگی دنیا در کمال اعتبار است و اینقدر بعمل میاورند که کفاف
خود را کرده و کفایت انگلستان و فرنگستان را نیز میکنند اما چیزی را کفایت نمیکنند و از هندوستان بمملکت انگلستان میاورند منحصر
به پنبه است که هر روز هم متصل جهاز پنبه از هندوستان روانه انگلند میشود ولیکن چنان است که اسباب و وضع هر کاری
و بافتن هر پارچه را بواسطه اسباب بخار آسان کرده اند چنانچه پنبه را از هندوستان خریده بجهاز کرایه کشتی میدهند و در ...
آن پنبه میاورند بالطبع ... الکا ... و مالیات آن که در ... وکذالک ... و اجرت رشتن و بافتن آن که
محسوب کرده پارچه آن پارچه و چلواری از آن پنبه بعمل آمده است همان پارچه را بهتر و ارزانتر که بجهاز دیگر کرایه داده
با مملکت هندوستان برسد در آنجا ارزان تر از آن پارچه میشود که است در آنجا خود اینها بعمل آورده اند بفروش میرسانند
و بواسطه همین سهولتی در کارها اختراع کرده و در صنایع بر آورده اند تمام کسبه ممالک بعینه را لیسوه آورده اند
و از نقد و عمل باز و اسکه اند ولیکن در مملکت خود ایشان چنین است اگر کار را سهل بهم رسد که موجب ضرر عموم خلق
المملکت باشد و جمیع بواسطه آنکه ضرران ضرر بینند اگرچه نفع آن دخل آن بسیار باشد مرتکب نخواهند شد
و از جمله قدغن خواهند شد که نزدیک آن نمی نروند مثل اینکه در مملکت فرانسه متداول است که چقدر قند و شکر بسیار
خوب میسازند و بسیار ارزان تمام میشود و در این اوقات جمعی در انگلند چغندر بسیار خوب بعمل آورده خواستند ایشان
نیز از چغندر قند و شکر بسازند ... کاملی به تجار و علمای ینگی دنیا ... رسید که ... گشتن و شکر فروختن ایشان
لهذا از ترک آنکه شد و قدغن شد که کسی مرتکب نشود خلاصه مردمش از زیادتی فکر و تدبیر تجارتی امورات دنیا
دار را منظم و منسق کرده اند که بالاتر بر آن متصور باشد و آنچه در نوع عقل و شعور آید در نوع ایشان بهم

دستان است و اهالی آن مملکت نازک مزاج و نازک طبیعت می‌باشند و اغلب خواتین و نسوان ایشان لطیف و زیرک‌تر
لطیف‌تر و نازک‌تر می‌باشند و بروی اغراق مردمان آن صفحه بسیار کمتر است و مردمان نازک و زود رنج و لیکن
بسیار با ادب در محاورات هر چند در کمال خصومت باشند باز قانون ادب را از دست نداده و لو اینکه در قصد
هلاک یکدیگر باشند باز با ادب جواب و سؤال می‌کنند فحاشی و هرزه گوئی که معاذ الله بهیچ وجه متعارف نیست
مثلهای فحش آمیز است که اگر کسی بکسی بگوید شما دروغ میگوئید این مثلهای خصومت است مگر کسی که قصد هلاک
کسی را داشته باشد بتواند چنین حرفی را بزند و بسیار دروغ گفتن کسی بر بد البته این طور منجر بقصب خواهد
شد طوریکه در میان پنج ایشان مرضع است و گاهی اتفاق می‌افتد و آن چنان است که اگر در مجلس
حرکتی یا سخنی ناصواب از کسی بظهور رسد که باعث رنجش خاطر دیگری گردد آن شخص در آن مجلس هیچ نمیگوید
و بیرون میرود و آن کیفیت را با رفیقی که دارد در میان نهاده آن رفیق با آن خواهد گفت که فلان شخص چنین
نیست که پنداشته و گاه باشد که سخنی گفته و منظورش رنجش خاطر شما نبوده است و چنین اتفاق افتاده است تو
رقعه نوشته و من نیز در رقعه تحقیق مطلب را خواهم کرد آن شخص رقعه در کمال احترام و حرمت می‌نویسد که در
فلان مجلس فلان سخن را از شما شنیدم و دل من از شما رنجش بهم رسانیده و کیفیت آن را محض تحقیق تصدیع
کشیده اعلام فرمائید که دانسته باشم و آن رقعه را بدست آن شخص و رفیق دلهم روانه نموده میکنند و
لا بد است که آن شخص و لیکن چند مرتبه رقعه تا محض تسلی خود بدست مدعی داده باشد و آن شخص مدعی را از منظور
نداشته باشد و اتفاقا سخنی گفته باشد که باعث ملال خاطر شما نیست در جواب رقعه با ادب تمام می‌نویسد که
بهیچ وجه منظور نبوده و مقصودم رنجش خاطر شما نیست چنانچه سهواً خطائی رفته است عفو کنید

که غیب من بشما صحیح است و بهمین قدر عذرخواهی کفایت است و هرگاه بخلاف منظور شد از آن صحبت خصومت بهم رسیده
عذرخواهی نمیکنند و در جواب می‌نویسد که رقعه شما رسید و من نخواستم که جواب شما را نوشته باشم فلان ساعت بفلان محل
اعلام شد تا بالمشافهه جواب حاله شما شنیده باشد و این معنی دلیل است بر خصومت و دعوا طپانچه و بعد از
نوشتن چنین کاغذ آن شخص رنجش کاغذ جواب را برداشته نزد رفیقش رفته میگوید که با فلان شخص مرا دعوا
طپانچه است و فلان جنس که دانسته است آن رفیق هر قدر نصیحت یا سعی میکند مانع نمی‌شود و میگوید با فلان شخص
خصومت دارم و وعده کرده‌ام که در فلان ساعت با رفیقش در فلان مکان حاضر شوند و تو نیز باید که در رفاقت
با من باشی و طپانچه خصم را بگیری آن رفیق لابد است از اینکه رفاقت کند تا روز دیگر که ساعت موعود میرسد
اگر کسی از آن مطلع شود مراتب بکلانتر و داروغه خواهد گفت و ایشان محصلین چند تعیین کرده مدعی و
مدعی علیه را با رفقاشان بمجلس میبرند و مادام که ضامن معتبر ندهند که توبه از این حرکت کنیم
استخلاص ایشان ممکن نیست و بعد از دادن ضامن آن حرکت را موقوف داشته و مرتکب نمی‌شوند و اگر
کسی از این معنی مطلع نشود روز دیگر بساعت مکان معین را [illegible] هر دو با رفقا و کلاه و طپانچه
هر یک را رفیق دیگری بر که و هر قدر نصیحت کنند مفید نخواهد شد بیست قدم از همدیگر دور ایستاده طپانچه
را محاذی سینه یکدیگر باز داشته و بجای خود ایستاده یک دفعه صدائی بر خیزد که علامت زدن باشد آن
وقت طپانچه را آتش داده تا بخت و طالع هر یک چه کند بحکم قضا هر دو یا یکی بمیرد
یا یکی از آن در هلاک شود یا هر دو زخمی شوند یا نشوند به هر تقدیر بهر قسم شود بعد از آن وارث را
درین خصوص حرفی نیست و چون امر برضا طرفین بعمل آمده نزد ایشان حکمی درین خصوص نخواهد شد

[illegible] قصاص میرود و مرتب را میکوید و داد مستعد [illegible] را منع نمود از ینطرف هم آن شخص مدعیم

مقدمه

القصار

و دعوای طپانچه که از این جهت مشهور است بدین طریق است و این طور جهال انطالیه است و از قدیم الایام مشهور که
در مجوس قاعده بوده است که مدعی و مدعی علیه در وقت منازعه با آتش سر فتند و معتقد چنان بوده‌اند که آتش
گناه‌کار را میسوزد و بیگناه را نمی‌سوزد ایشان نیز اعتقاد چنین بهم رسانیده‌اند که طپانچه آسیب به بیگناه نخواهد رسانید
و این رسم قدیم اکنون در میان جهال فرنگستان خصوص در فرانسه متداول است و درین اوقات یکی از بزرگان
فرانسه بهمین طریق هلاک شد پادشاه سابق را این قرار داده در تواریخ ایشان مسطور است اهل فرنگستان خصوص اهل
انگلستان از قتل بهائم و حیوانات [illegible] بهیچ وجه مضایقه ندارند و غالب در [illegible]
و گوشت حیوانات گوشتی و غالب غذای ایشان نباتات میوه و اگر باکی در میان ایشان بهم رسد چندان
نمی‌گذرد که او را بقتل میرسانند و در بعضی اوقات با تسلط پادشاه جمعی کثیر را بقتل رسانیده و اغلب
در میانه پادشاه و رعایا خصومت بر قرار بوده جور و تعدی و ظلم و ستم زیاده از حد با رعیه و مردم بجان آمده
جور و [illegible] مشرق بعضی [illegible] دنیا و سایر جزایر بحر گذشته بهیچ وجه آثاری [illegible] ظاهر نیست هر دو قسم را آزاد
بجهت [illegible] هر مملکت از غایت حکمت حضرت رب العزت جور و عدوان در ناحیه و مملکتی مقرر میدارد
چنانچه درین اوان این صنعت و تیمه در ممالک آسیا بلاد شرقی شیوع تمام دارد و در حدت و طغیان بیکار از میان
خلق آن مملکت برداشته نیست و بخلاف آن در ممالک اروپا محال است که ظلم واقع شود و ستم بهر اهل آن کنند
در هر جا که رسیدیم و ملاحظه کردیم از غایت معقول‌تر خلق آنجا [illegible] رفتار میکنند بهیچ وجه حاکم و
بزرگتر از هر دو بهیچ وجه احتیاج بحاکم و حکم در میان ایشان نیست انصاف و درستکاری ایشان خود حکم قطع
و فصل مهمات است و در آن مملکت تماماً حریت و آزادی است هر کس هر چه بخواهد موافق قانون خواهد نمود

و وزرا و امرا حتی پادشاه قدرت ندارد که [illegible] کشته باشد چنانچه مثلاً در غیر موسم بطیور و وحوش صحرائی
پادشاه تفنگ انداز داد حکما بمحکمه شرع بعد حکمی که برای این عمل مقرر است در حق او نیز ثابت و جاری خواهند کرد
و هر کس در آن مملکت آزاد است و رسم یکی [illegible] در نزد ایشان مذموم است و اگر کسی در آن مملکت زن دوم
داشته باشد آن زن ثانی [illegible] خواهد بود و [illegible] بهیچ وجه [illegible] نیست و درین باب اسرار اهالی مملکت زیاده از حد است
چنانچه درین اوقات که در ینگی دنیا و ممالک امریکه بجهت وفور آب و زمین آباد [illegible] بهم رسیده و خلق آنجا از هر نوع متاع در آنجا
بعمل آورده [illegible] و صنایع هر مملکت [illegible] بجهت عدم جمعیت و قلت [illegible] زراعت و عمله و کارکنان
لهذا از اطراف ممالک افریقیه [illegible] سلسله جمعی کثیر از غلامان و کنیزان سیاه آورده در آنجا بکار زراعت
[illegible] مشغول داشته و بطریقه [illegible] جور و ستم زیاده از حد بر ایشان [illegible] خدمات میکنند حضرات انگریز
بر این معنی وقوف یافته در پارلمنت [illegible] منع کردند که متاع ضروریه [illegible] غله و غیره [illegible]
از [illegible] اهالی آنجا [illegible] بندگان خدا [illegible] آوردن این اشیا حاصل میکرد و آن ماکولات و [illegible]
حرام خواهد بود و از ان طرف اگر ایشان حکم بحریت [illegible] کنیم و از این معنی [illegible] خسران کلی
بانجا خواهد رسید آن [illegible] خواهد بود و بجهت اینکه [illegible] و اخراجات [illegible] آن بندگان را ایشان
[illegible] درمیان انها چندین دفعه [illegible] شده و [illegible] آن بندگان [illegible]
و این تکلیف بر ایشان جبر [illegible] خواهد بود مدت [illegible] در این مقدمه مشورت کردند تا آخر مصلحت چنان دیدند
که [illegible] آن بندگان حریت [illegible] و در سلسله خدا آزاد گشته لهذا در سال گذشته [illegible]
که [illegible] آن بندگان را حریت و آزاد کنند و قرار داده [illegible] بعد از این [illegible] مملکت

در همین جای که مرقوم شد [illegible] کوه و شهر مردم آنجا در ظهور شهر و [illegible] اسرار دارند و طالب اسم و آوازه و شهرت
بنام نیک بسیار نزد چنانچه کسی چیزی بشهری و کلای داشته باشد هزار ریال بر سر آن بریزد خواهد که کمال خود را جلوه دهد و بر خلق ظاهر سازد
در جای [illegible] نظر اهالی آنجا علو طبع دارد و بطریق اهالی شرق در میان [illegible] نمیکنند و بسیار
یکانه و در [illegible] باشند و مادام صرفه در امور ملاحظه کنند دیناری اخراجات نخواهند کرد و اگر صرفه در کار
نباشد در اخراجات کرور را مضایقه ندارند و لوانیکه ثمر آن در تاریخ صد سال بعد ظاهر شود بلند ابرام و اقدام در آن کار
امر خواهند کرد و در خیرات و انفاق بفقرا و ایتام کمال جد و جهد بسیار دارند چنانچه هر سال که سالیانه از ابتدای آن
مدخل [illegible] باشد البته بنا چار آن مال فقرا و مساکین است و بواسطه غلو اسعار و فقدان آذوقه
فقرای مملکت بسیار [illegible] و تجملی که از بیست و هشت ملیون بعشت ملیون آن گدا و فقیر باشند ولی
یک نفر ایشان سوال نمیکنند و در تمام مملکت [illegible] و هر کاه کسی سوال کند از و در حکومت
مواخذه و مورد مسئولیت خواهد بود ولی در هر محله خانه بجهة خیرات و مبرات ساخته اند و مسکینان در آنجا
جمع آمده و مباشر معتبر بجهة کفایت احوال فقرا بآنجا [illegible] معین است که هر ساله بخواهد که ارباب خیرات
هر کس [illegible] نموده شخص جمع شده روز بروز بمصرف غذا و لباس فقرا میرسد و [illegible]
ارباب العموم خلق [illegible] و همچنین در هر محله دار الشفائی ساخته اند و چندین هزار مکان مخارج
هر دار الشفائی [illegible] و موقوفاتی چند هر ساله مصروف است که بدست عامه الفقرا میرسد که بجهة
دار الشفا خرج [illegible] لازم است که [illegible] و بانی بر آن
کار خیر [illegible] که هر دیناری را در مقابل خرج حسابی دارد از موجب اطبا و جراحان

و صرف غذا و لباس بیماران و در باره خدامان چنانچه اخراجات مذکور کفایت کند نعم المطلوب و
چنانچه نکند آنچه را باز خرج شود خواهند داد و چنانچه زیاد آید همان باز را در معامله امر خیر نمایند اگر سال آینده
مبلغ آن کم باشد بیافت و با اطلاع انجمن دار الشفا و [illegible] و بر موقوفات و اسباب انجام را فراهم اند
غرض اینکه روز بروز آبادی و آثار خیر المملکت افزونی شود و تصور بهم میرسد و این ترتیب و قیام از
[illegible] سال این حال در میان ایشان ظهور یافته است و الاقبل ازین [illegible] و حیوانات [illegible]
و اکنون هر علمی از علوم که ایشان متداول است شاید که اطفال ایشان بیت علم را بالغات مختلفه با هم
مدرس میکنند و دقیقه اوقات ضایع نکرده و نخواهند کرد و بهترین صفات نمود ایشان تضییع اوقات
و هر کاری جمع است که صغیر و کبیر ایشان [illegible] کنند و تحریک کنند و تعلیم این جمعیت بیت [illegible]
مذکور شد محال است متغیر ایشان [illegible] خواندن و نوشتن [illegible] مادر زاد باشند والا هر کس را که تصور کنید
از خورد و بزرگ و زن و مرد لا محاله خط و سواد دارد و معتقد [illegible] نوشتن [illegible] نوشتن بجهة خواندن و رفع
احتیاجات است [illegible] کافیست و بعد خوبی خط را جز تضییع اوقات خواهد بود [illegible] وقتی که
صرف خوبی خط شود بکار دیگر مفید [illegible] و چندین هزار مدرسه بجهة طلبه علوم [illegible]
بنا نهاده اند و کرورها منافع بجهة طلاب علوم [illegible] و علم بر لغات مختلفه [illegible] بسیار کامل است و بهتر از همه علم
الحق [illegible] عظمت و خلقی با آن اسباب و حکمت [illegible]
تمام حالات ایشان در کارهاست و صنایع [illegible] اختراع میکنند و باقطار عالم [illegible]
از زر خالص بعوض آن اشیاء [illegible] مملکت [illegible] طریقه حکمرانی [illegible]

ھمت

داد و دهی

اینست که اگر کسی مملکتی را تصرف کند و بخواهد که آن مملکت سالها [illegible] در اختیار دارد و باید [illegible]
[illegible] مملکت را [illegible] نگاه داشت [illegible]
[illegible] مملکت [illegible] منفعت [illegible]
[illegible] منفعه [illegible] دارد و بهمین [illegible] تجارت است [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] و منفعه [illegible] و ضرورت [illegible] و بدین ملاحظات [illegible] مملکت
[illegible] احوال ایشان [illegible] مملکت [illegible] مضایقه ندارند که کرورها اخراجات کنند
[illegible] در میان [illegible] مصلحت در میان آنها [illegible] که در هر حالت در حال
[illegible] احتیاج [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] تجارت [illegible] در میان ایشان [illegible]
[illegible] که هر روز چندین هزار نفر [illegible]
بجهة [illegible] جمع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان

بشمار و فی الحقیقه نوعی از قمار بازیست خلاصه امور تجارت در آن مملکت رواج کلی دارد و در ترقی است و آن مملکت
بسیار سنگین است و بهر جا که [illegible] زیرا که همه چیز در آنجا غالی و گران است و بطریقه فقرا هر کس بخواهد در آنجا
گذران کند [illegible] و نان خالی خورده لا اقل روزی یک تومان اخراجات دارد حتی اینکه هر کاه کسی بخواهد گدائی کند
بایستی [illegible] و گداهای مملکت [illegible] که ساز خریده در خانه‌ها بنوازند و
گدائی کنند ممکن نیست که کسی بآنها چیز دهد و مزد و ربح مملکت زیاده از قیمت اصلیه است مثلا اگر زر
ده مثقال طلا [illegible] ده مثقال طلا [illegible] و اگر قبای [illegible] خیاطی [illegible]
پارچه [illegible] مزد از زیاده از قیمت متاع میگیرند و در
معاملات [illegible] اول بر قرار است و قیمت اشیا و اسعار کم و زیاد ندارد [illegible]
نمیرسد که زیاده و نقصان کنند [illegible] نقصان در قیمت کنند [illegible]
و پولی که رایج مملکت است اغلب ورق کاغذیست که [illegible] مهر بر آن زده اند و آن کاغذ رواج
مملکت است و [illegible] صرف دارد بجهة اینکه صد هزار تومان [illegible] میتوان [illegible] گذارد
هر جا مسافرت نمود ولی حمل و نقل پول [illegible] اشکال عظیم دارد و با این سبب تجار [illegible] هستند
صرف [illegible] و آن اوراق [illegible] احتیاج باشد خریده [illegible] و از یک تومان تا
هزار تومان مقرر است که آن اوراق چاپ [illegible] و تا مملکت [illegible] آن پول رواج دارد و در
ممالک مشرق رواج [illegible] حضرات انگریز [illegible] ایشان [illegible] روانه
لندن کنند و در هند [illegible] رواج است غرض [illegible]

[illegible]

سهولت است و از آن کم می‌برد و حساب آن اوراق که به‌جای سکه است سالی کرورها منفعت دولت است که در همین کارخانه می‌شود
و در ضرب و صدور الملک قطع می‌شود و لازم است که از راه اخراجات اخراجاتی ... و عموم خلق امداد بر آن وضع کنند بعد از آنکه
معلوم است آن در پایتخت که چه عموم است شده و به اتفاق در بعضی لیکن آنکه این فتح لازم است
و باری که ... باشد هر قدر که بخواهند از مردم چیز از آن محل را بر تسعیرات و کرایه مراکب و کارها و قیمت
صنایع و اجرت کسبه می‌افزاید و از حمال و مباشرین هر ... آن محل با یافت می‌شود و مطلقا اکثر
نمی‌گوید که بار فلان محل را ببرد ولیکن قیمت و اسعار اشیاء بالا می‌رود و همان منفعت بعینه لازم است
به دولت خواهد رسید و بعد از اتصال محل الا این بار نرخ اجناس و اشیاء به قیمت اول برگردد و غلبه کرایه
و بارکشی المملکت به عراده است و عراده را حیوانان روان و غلطان می‌سازند در جنس سال خورده و قوی که بالقصد نقل
حمل و نقل نتوانند کرد بر هر عراده با چرخ که تقلید کرده از در نقرخوار که هر دو اسب عراده به هر جا که بخواهند
کشیدن و همین و همچنین نوادری از آن اکثر عراده‌بانان و کالسکه‌ها است و بعضی از سنگ‌ها قوی جثه را تقیم
داده‌اند که عراده‌کشی می‌کنند و غلبه بر کارها کوچک‌تر سنگ‌ها معلم لشکر است چنانچه خود من در منزل
که بایع این قسم حیوانات بود سه اسب را به چهار صد تومان به تخمین خرید و من از وی سؤال کردم
چرا چنین علیق می‌شاید و چه خاصیت دارد این خرید تو جواب گفت که این گونه اسب‌ها را خواستن اکثر از
بسیار هستند ... و من هم می‌خواهم فروخت و نفع کلی به جهت من دارد و تعلیمات غریب الکلاب
می‌دهند و آن حیوانات در فراق برخی کاهی ... و ... که کفش پا دکان دارد
باشد و سگ آن دکان ... که ... چنانچه آن شخص فرصت رفتن به آن دکان را ندارد

یک حیوان ... که ... در ... می‌گوید
... و ... خاصه

۲ معامله

در برابر سگ آورده و پولیه در آن زنبیل می‌اندازد و هر چه بخواهد که کاغذ نوشته در زنبیل می‌اندازد و دسته زنبیل را برگردن
آن سگ انداخته آن سگ به دکان آن مرد می‌رود نوشته و پول را داده متاعی را که نوشته است آن شخص در زنبیل کرده و به گردن
سگ انداخته سگ را روانه کنند و به خانه مراجعت می‌نماید و همچنین بسیاری حکایات و اطوار غریب از کلاب آن بلاد مشهور است
که مناسب با این مقام نیست و هیچ حیوانی را در آنجا بیکار نگاه نمی‌دارند و هر چه نگاه دارند و متوجه شوند لا
محاله چشم داشت منفعه از آن خواهند داشت و اگر نفعی نرسیده باشد او را رها می‌کنند و در آبادی دولت
اصرار زیادی دارند و تا به مقدور می‌کوشند و طالب اسم و شهرت بسیار هستند و از وقایع هر دولتی و امورات مملکت
طالب و جویای اخبارند و هر یک از بزرگ و کوچک اطلاع بر قانون و طریقه دولت دارند و هر نفس را در آن
مملکت می‌رسد که در مصالح دولت هر کار چیزی به خاطرش رسد بگوید و تصرف کند و بزرگی که در آن مملکت تحت
حقیقت و نسبت و نسب در آنجا منسوخ است هر کس عاقل باشد و در حقیقت به تجربه رسیده باشد شاید وزیر
اعظم شود و بخلاف پسر وزیر اعظم اگر کامل نباشد در سلک جهال منسلک خواهد بود و لفظ دولت که از اتفاق
در السنه و افواه مشهور است بر دو قسم است یکی دولت خاص است و دیگر دولت عام و دولت خاص که می‌گویند
منظور پادشاه است و وزرا و بعضی از ارکان دولت و دولت عام که می‌گویند منظور نفوس المملکت از شاه
گرفته الی فقیر هیچ را به هیئات اجتماعیه منظور دارند و اغلب است که لفظ دولت که در میان ایشان تلفظ
می‌شود همان معنی عام مطلوب و منظور است زیرا که آن دولت تعلق به علم و همه شراکت دارند و قانون وزرا
برای قرار دولت است و به سبب استقامت و کثرت مکنت خود نیز در اتفاق آراء و مشارکت عموم و اسم آنهم
واضح ... است بعد از آنکه هر کس فی نفسه شریک در آن دولت باشد هر یک صرفه و صلاح خود را داند

و آنچه می ...

نخواهند داد و مقصود و صدد خیرخواهی دولت خواهند بود و بعد از آنکه کمی کیفیت دولت معلوم است و در فصل
مهمات اتفاق آرا شرط است لازم آید در هر جزء مطلب عموم اجماع و مشورت کنند که باید شنیدن امر
محال بلا واسطه آنکه اجماع چندین کرور خلق در یک جا ممکن نیست بنابراین قرار کار ایشان
در میان ایشان مقرر گردید و تفصیل این اجمال آنکه عموم دولت که اجماع خود ایشان در یک جا صورت نمی‌گرفت
از جانب خود وکلاء چند مقرر کرده‌اند که مبنی بر خیرخواهی و مصلحت ایشان است و آنچه به عقل ایشان
رسد در قرار و مدار مهمات میانه خود و خدا کوتاهی نکنند و کم و بیش را از مال ایشان نگذارند که
به مصرف خرج خود و آن وکلا از تمام مملکت انگلستان ششصد و پنجاه نفر مقرر است و آن اشخاص
کسانی هستند از معتمدین و امثال که به جهت دیناری از مال خلق که به مصرف خرج خود مضایقه دارند
که خود را مستحق و مستعد و این ششصد و پنجاه نفر را کامنس عام گویند و وزرا دولت که ایشان را
خدمت حل و عقد عظیم محول است که بعد از این ذکر خواهد شد ایشان را کامنس خاص گویند و بعضی از امرا
و ارکان دولت هستند که ایشان را لارد می‌گویند و لارد در لغت ایشان به معنی بزرگ است و در ترجمه
به جای خان است و لارد به حسب نسبت می‌تواند شد و شاید هم که لارد منجم باشد و پادشاه تازه او را
ملقب به لارد کرده باشد غرض اشخاصی که لارد هستند ایشان را نیز کامنس علیحده می‌نامند که در حقیقت
ایشان کالنجباء هستند که چون الامام و الناس می‌باشند و آنها عدد ایشان معین نیست و آنچه که لارد
باشند می‌توانند داخل در مجمع کامنس شوند الا لارد کلات لیکن که زیاده از سی و دو نفر
در انجمن ... از جمله بنابراین مجمع کامنس بر سه فرقه منقسم گردید فرقه عموم و وکلا و متفق باشند

و وزرا که در امور سلطنت اند و فرقه هم لاردها که ارکان دولت محسوب می‌شوند و هر یک از این سه کامنس را عمارتی است علیحده
در شهر لندن می‌باشد که محل اجماع و مشورت ایشان است لا مشورت آن ششصد و پنجاه نفر که وکلا خلق‌اند آن عمارت را
پارلمنت گویند و معنی آن حیا بر پارلمنت می‌باشد و قطع و فصل تمام مهمات در آن عمارت می‌شود و عمارتی دیگر در قرب
با این ... در خصوص مشورت وزرا است و آن را کامنس خاص گویند و کلیه وزرا و هر یک در آن جا اجازه دارد و هر یک از وزرا
فی نفسه در ... و ... محکمه علیحده دارند و در خصوص قطع و فصل همان هم فی خصوص که در دست دارد دخول ایشان و لاردها را
نیز خانه علیحده است که در آنجا به جهت کامنس اجماع می‌کنند و بعضی از وزرا می‌توانند که هم لارد باشند و هم وزیر اعظم اینکه
لارد باشند می‌توانند در کامنس لاردها رفته باشند و با ایشان شریک در مشورت گردند و در مشورت خانه وزرا نیز
می‌توانند رفت از جهت آنکه وزیر هستند و شاید هم که وزیر لارد باشد و هم وکیل جمعی از رعایا که از جمله ششصد و پنجاه
نفر محسوب گردد و در آن صورت قدرت دارد که در هر سه خانه رفته باشد و تصرف در هر سه قسمت نماید و لارد میلاد که و کیل
خلق باشد و همان دستور می‌تواند در کامنس عموم رسیده باشد و تصرف کند در میان آنها عموم و خصوصیت بنا بر قرار دادن
براینست که در روز ماه ایضا سال و کلا خلق تمام وکلا در لندن جمع شوند و وزرا و لاردها هر کس هر جا باشد به خانه
در رسیده باشند ... در لندن اجماع خواهند شد و پادشاه نیز در هر جا که باشد دارالوزرا به لندن آمده و پادشاه در تخت
که و تاج پادشاهی ... گذاشته و در کالسکه طلای دولتی که مجموع از زر ناب است نشسته و با حشمت و دستگاهی
تمام آمده در ... عموم که پارلمنت گویند و کرسی نشیمن در خانه مشورت وزرا و عموم خلق باید دارند
و تصدیق باشد داده ... از جمله وزرا محسوب است کلید آورده و در پارلمنت را باز می‌کنند و تخت مرصع شاهی
در آن عمارت نهاده پادشاه بر روی تخت قرار می‌گیرد و آن ششصد و پنجاه نفر وکلا و وزرا و لاردها در انجمن

حاضر خواهند بود و چهارصد نفر از رئیسان بزرگان و وزرا [illegible] خود در آن مجلس و حضور پادشاه [illegible] و تمام چند [illegible]
زرین لبسته تماشا میکنند و پس از اجتماع و حضور پادشاه بر کرسی نشسته خطبه در کمال فصاحت [illegible] میخواند و
بعد از آن [illegible] بگفتار مجلس که میگوید که الله الحمد [illegible] بر قرار است و امور خارج و داخل این مملکت بانتظام
کامل از هر جهت حاصل است و پادشاهان اطراف همگی با ما [illegible] خیر خواه هستند و تمام الفت و مراوده با ما
دارند و رواج تجارت این مملکت بسر حد کمال است و در سال گذشته بکمال سعی و اهتمام در خیر خواهی این دولت
بظهور رسید و در سال آینده نیز از شما توقع دارم که افکار صائب و آرای متین در صلاح دولت ظاهر کنید که قصور
در کارها بهم نرسد و چنانچه ملت را با دولتی دیگر خصومت و منازعه بهم رسیده باشد یا اینکه دولتی [illegible] باشد در هر
صورت [illegible] رغبت بر دولتی یا تحریک بر دشمن خصم خواهند نمود بار دیگر [illegible] از این
تقریرات که پادشاه بیان نمود همگی تصدیق بر فرمایش پادشاه کرده و تعهد خدمات و مصلحت مهمات را
خواهند کرد و پادشاه بعد از فراغت دو ساعت بعد باز بهمان اوضاع از آنجا بیرون آمده و در [illegible]
کالسکه سوار شده و آن خانه پارلمنت [illegible] است و از یک ساعت بعد از ظهر تا چهار ساعت از شب گذشته
هر شبانه روز بجز شب یکشنبه و روز یکشنبه آن ششصد و پنجاه نفر با یکدیگر در آن مجمع نشسته و در امور
جزئی و کلی از امور مشورت میکنند و قطع و فصل مهمات دولت را از داخل و خارج مملکت مینمایند
و همچنین وزرا و لاردها هر شب در مجمع عام حاضر میشوند بجهت مشورت و اگر اختلاف در رای آنها
بهم رسد ایقدر قیل و قال خواهد شد که [illegible] آواز کسی [illegible] المجمع بهمین طریق [illegible]
تا چهار ماه از سال گذشته و بعد از چهار ماه باز روز معین پادشاه بهمان اسامی و اسباب در آن مجلس [illegible]

و بعد از ادای خطبه قدر شکر احسان خلق الله نموده و میگوید که چون مدتی است که شما در مرارت خیال [illegible] از خانه های خود
دور افتاده‌اید الحال بجهت آسایش شما من خود اسم پارلمنت را بستم و شما هر یک بخانه‌های خود رفته آسایش کنید بعد از آن پادشاه
برخاسته و همگی از خانه بیرون میروند و کرسی نشین پارلمنت کلید آورده و در پارلمنت را قفل میکنند بعد از آن خانه
بسته است و مشورت عام موقوف است و هر کس بخانه خود و چون بنای این دولت بر [illegible] امور از جانب
امت است چنانچه بعد از بستن پارلمنت امری جزئی واقع شود وزرا خود بدون مشورت عام توانند کرد و اگر چنانچه امری
کلی واقع شود که مشورت عامه در آن واجب گردد لابد است که پادشاه آمده و پارلمنت را [illegible] و باز کالنسیل و وکلا جمع شوند
و مشورت نمایند و لیکن اتفاق از جمله نوادر اتفاقات است و کیفیت کالنسیل بهمین قسم که نوشته شد [illegible] آن جماعت
که آن سه فرقه که مجمع عام و خاص و مجمع لاردها باشد مذکور شد که هر فرقه بخصوص کرسی خاص دارند که مشورت در آنجا میکنند
و بجهت مهمات همگی در شبها به پارلمنت میروند و مهماتی که صادر گردد از جزئی و کلی ابتداء آن امر از وزرا باید صادر
یا بجزئی هر مطلبی که باشد و اقدام در آن امر لازم آید اول در مجمع وزرا مشورت آن مهم نموده و بعد از آن وزرا آن مطلب را
بیان میکنند اگر [illegible] گفتند که مرجح خواهد بود و هر گاه بعضی رد کنند و بعضی قبول [illegible] پس از قیل و قال که
بر آن [illegible] از طرف گفته شود آن وقت قسمت میشوند هر طرف که بیشتر باشند آن طرف رجحان دارد و اگر
مساوی باشند آن طرف که وزیر باشد که امور مذکور متعلق به دولت راجح خواهد بود بار دیگر [illegible] در مشورت
وزرا گذشت و همگی تصدیق کردند آن مطلب [illegible] لکالنسیل لاردها و اگر ایشان رد کنند آن وقت وزرا میتوانند
از مشورت لاردها صرف نظر نموده و آن مطلب را در مشورت عموم اهل پارلمنت بگذارند و هر گاه جمله قبول کنند
آن وقت لاردها قدرتی به این ندارند که رد کنند و هر گاه اختلاف در فرقه لاردها باشد وزرا و لاردها بار دیگر قسمت میشوند

آن

هر طرف که بیشتر باشند قبول آن را خواهند کرد و اگر طرف [illegible] ضعیف باشد باز آن مطلب به پارلمنت خواهد رفت
و اگر لاردها هم قبول [illegible] بر آن [illegible] فلان مطلب در مشورت وزرا و لاردها گذشت آن وقت وزرا و لاردها که در پارلمنت
نشسته‌اند در مشورت عام مطلب مذکور را یکی از وزرا بیان میکند هر گاه جمله آن مطلب را قبول کنند که گذشته است
و هر گاه رد کنند که مردود است و [illegible] قدرت مخالفت عام ندارد و هر گاه بعضی قبول نمایند و بعضی رد کنند
موافق طریق خواهد شد و از اطراف دلایل و براهین ایقدر گفته خواهد شد که پایان ندارد و دو گاه باشد که یکی از وزرا
متعهد میشود که آن مجمع را [illegible] هر شبانه روز در آن مطلب گفتگو میکنند و [illegible] جواب میکنند
و اگر جواب نگوید و اختلاف بهم رسد آن وقت قسمت میشوند [illegible]
کرسی نشین آنها را شماره هر طرف که بیشتر باشند آن طرف اقوی خواهد بود و بعد از آنکه مطلب مذکور در
پارلمنت و مشورت عام [illegible] آن وقت آن امر گذشته است آن وقت وزیر اعظم مهم مذکور را بجهت
پادشاه به عرض میرساند که [illegible] صلاح دانستند آن وقت پادشاه نیز میرسد که رد کنند و لیکن
هرگز نخواهد کرد و لابد است قبول و تصدیق بر آن مطلب کند آن وقت مطلب مذکور [illegible]
باو داده خواهد گذرانید و خرج و مالیاتی که [illegible] بخزانه سالانه مذکور که [illegible]
کرور میشود و در هنگام مشورت [illegible] این نیز [illegible] میشود و این چهارصد [illegible] لازم است
که وزرا محاسبه [illegible] پس [illegible] که هر کس [illegible] در آن سال [illegible] مالیات بجهت مصرف
خرج شده است [illegible] هر گاه خارج آن [illegible] مشورت عام [illegible]
و اگر دیناری بی حساب خرج شده باشد فضیحت خواهند کرد و در حساب سال جدید خواهند آورد [illegible]

که دیناری بیجا و بیجهت خرج نمود و تمام و کمال [illegible] از خزانه با اجلاس وکلا عاید نماید و تحصیل آن [illegible]
که هر کس دیناری از آن خزانه را [illegible] که بجهت مصرف [illegible] و اگر کسی دیگری از این خزانه [illegible]
با حق [illegible] که در مجمع عام برخواسته [illegible] وزرا [illegible] که خزانه را بجهت مصرف خرج کرده [illegible]
و لازم است که وزرا خرج [illegible] و بعضی مخارجات که از آن مصلحت دولت است [illegible]
که فلان خزانه بجهت مصرف [illegible] بجهت آن خارج خزانه معین [illegible] و در آن باب
وزرا [illegible] بهر طریق که وزرا اصلاح دانند قرار خواهند کرد و وکلا
خلق که عبارت از ششصد و پنجاه نفر باشند هر یک از آنها را جمعی کثیر جمع گشته و [illegible]
و کسی که اند و ایشان مردان معتبر متمول [illegible] منفعه ظاهری در وکالت بجهت ایشان نیست
و [illegible] قبول عامه [illegible] که در خیر خواهی خلق [illegible] بظهور [illegible] و وزرا [illegible]
آنچه لازمه خدمات و مهمات دولت است [illegible] خواهد بود اول وزیر اعظم است که در امورات
داخله و خارجه دخل تصرف که نایب مناب پادشاه است و بحسب مرتبه رتبه او بالاتر از همه وزرا است
دویم وزیر امورات [illegible] و تصرف [illegible]
او اقدام در آن امر خواهد نمود سیم [illegible] خارجه [illegible] مثل [illegible]
و بالیوزان هر مملکت و سر کار [illegible] که از دول خارجه در انگلند باشند و ارسال مکاتیب و ایصال
نوشته جات که از اطراف ممالک آید و جواب آن نوشته تمام و کمال بکفایت او محول است و مشار الیه
در مهمات مذکوره [illegible] چهارم وزیر [illegible] که مصالح آن ممالک عظیم [illegible]

میکنند پنجم وزیر مراکب بحری است که او را امیر بحر خوانند تمام مراکب سرکاری و عزل و نصب کپتانان و ارسال آن سفاین
باطراف ممالک عالم باختیار اوست ششم وزیر خزانه است که تحویل ملک کلاً تسلیم باو شده و تنخواه جملگی نیز
حواله بوی میشود و حساب آمد و خرج را در آخر سال جزء بجزء بامیر و پارلمنت رد کند و بجهة آگاهی خلق که بر منظم
وزیر مصالح هندوستان است جزوی از آن با مجمع کمپنی متعلق باشد و در آن مجلس خود ... و لیکن چون
لوازم تعیین متوطن بجهة آن ملک لازم است که باذن او شده و جزو مشورت است و در هر کار شان ... را
مداخلت است ازین جهة وزیر از ولایت بجهة این امور معین است که بدون مشورت وزیر مذکور در مجمع کمپنی
امری بانجام نگذرد هشتم وزیر نظم بلاد است که تمام نظم و سر انجام کار رعیت و اختیار عزل و نصب جنرال و کرنیل
با صاحب منصبان ایشان کلا لبقاء است و او را امیر نظام گویند نهم وزیری است که نظام بلاد در تصرف
و اختیار اوست و ضبط و ربط آن مهم متوجه اوست دهم وزیر توپخانه است که توپخانه سرکاری و توپچیان
همه ... است یازدهم وزیر امورات و مشاغل کار بهار ممالک است که تمام کار سرکاری و کار اهل ملک را با مر
حساب نجوم و مالیات او واجب کرده و کار بهار کار ... باطراف بلاد دیگر ... و توجه
آن جهات میشود دوازدهم وزیری است که کرسی نشین مجمع علما است و شعوار او منت که در پارلمنت
مصدق ... و مجبر اقوال باشد هر گاه اختلافی در میانه اهل کالسل بهم رسد او ممیز باشد و ... لنسل
را قسمت کند ... این منصب بسیار جلیل القدر است و در پارلمنت وزیر ... کرسی
نشین است و بالاتر از وزیر اعظم نشسته و نحوی از ... اعتبار دارد ... وزیر
حضرت ... ملک ... مذکور لازم است تحول ایشان ... منحصر ... میباشد

که هر یک قایم مقام و نایب مناب یا چندین هزار نفر خواهند میباشد دارند که در شبانه روزی دقیقه فرو گذاشت بجهة آنها
محال است و طالا اتصال در خدمات دولت مشغول میباشند و کللین چون اکثر آن نفر اشخاص استند که بمرتبه وزارت
رسیده اند و لیکن مهمات خطیر از دولت محول آنها میباشد که قریب بمرتبه وزارت است هر چند هزار این امور
محول بوزیر میباشد مع ذلک بدون مشورت بایشان کاری نکنند ... خود و هر کار ... مشاورت و
صلاح ... مینمایند و ... وزارت و شکار ... از دولت محول بر دو فرقه است یکی را ... گویند
و فرقه را طوری گویند و اختلاف آن دو طایفه بحسب اعتقاد در معمولات دولت و مهمات در مملکت است
و هر یک اعتقاد آنست که بامر ... رفتار نمود و در هر آن که عموم خلایق متفق بر اعتقاد بر یکی از آن
دو طایفه ... اعتقاد عامه معروض به اعتقاد یکی از این دو فرقه باشد آن طایفه وزیر و شکار ملک خواهند
بود و لازم است همه وزرا با دیگر باشند یا طوری و یا المساعده خواهند شد و یا مرکه در عرض سال
در مرتبه این طایفه مقصد امر وزارت کنند و در مرتبه آن طایفه را کستند و در میان ایشان اختلاف
بحسب اعتقاد است و میتوان بود که مرد یکی باشد و پسر طوری و یا مرکه برادر یکی باشد و برادر دیگر
طوری و همچنین ... در عزل طایفه و نصب فرقه دیگر نیست که معمولات سابقه را برهم زنند و در گیرند
چنین نیست بلکه طایفه که منصوب کنند قرار داد وزرای معزوله را محترم و بر قرار خواهند داشت
و چون رفتار هر کس در آن مملکت بمقتضای دولت خواهی است احدی را در آن باب سخن نیست
و اما اختلافات اعتقادات آن دو طایفه چنین است طوری از قدیم الایام همیشه شکار و وزیر
بوده اند و دایم ... منصب وزارت ... تدبیر ... منافع بجهة خود در معمولات

داده قرار داده اند که اکنون هر یک صاحب آلاف و کرورها در دو شغل وزارت سخن ایشان نیست که ما از اول در سیصد سال
قبل ازین شب بهایم العجم و مملکت ما از همه ممالک و یلان و خرابتر بوده و ... حکمت بالفعل در ... دایم رفتار کرده
قواعد و ارکان سلطنت را در ... تا اینکه مملکت ما باین معموری رسیده است ... ازین قواعد و قانون
که این همه برکت و منفعت ... لهذا باید بقانون قدیمه رفتار نمود و ازینکه منفعت خود در
آن معمولات قدیم ملاحظه میکنند ... آن قواعد متروک کنند و اما ... سخن آنست که در هر وقت مقتضای آن
... رفتار بالاتر ... معمول ... و ... معمولات ... قدیم
متضمن منفعت ... نیست و بالفعل چون ... است باید بطرز دیگر رفتار کنند که فاید ... عام باشد و منافع قواعد ملک
... و تمام خلق ... نمایند ... باید ... که ... چون ... معروف
بمصلحت عالم است اکنون عامه خلق بطرف ... میباشند و از آنجهة منصب وزارت اکنون در این فرقه است و فرقه طوری
بجهة ... ایشان در پارلمنت بر سر هر جزئی مشورتی و ... میکنند و جواب ... دلیل
میانه ایشان ... است و از جمله ... در آن دولت منافع آن ... است و هر کس را علم ... و ... اخبارات
و طریقه ... است که جمعی از ... مورخان که در علم ... و ... آگاه باشند و ... اعتماد ... آن
... باشد ... کارخانه ... عظیم است و اسباب ... بجهة چاپ در آن ... فراهم ... چندین هزار ... جمله
در آن کارخانه مشغول کار میباشند و در هر شبانه روزی جمله اخبارات ایشان در ... شهر داروغه ولایت
... و ... در محلات ... و ... در شهر واقع ... و ... و ... قولد ... و ... ولادت
و بیع و شرا ... و ... و ... آنچه باشد اخبار ... و در آن مجمع اخبار میرسد ... در خدمت

پادشاه و ملکه و در نزد وزرا و امرا جمعی معین کرده اند که رفتار و گفتار و حرکات ایشان را جزء بجزء اخبار داده و در آن مجمع میرسانند و
کذلک در نزد تجار و مراتب جزئی ... کارخانه اخبار ... از نزد وزیر جمال ... که هر روز چند ... از ... و ... بالطراف
ممالک ... آدم ... که هر خبر ... از ... اقسام ... باشند و در هر قریه از قرا عالم که امری واقع شود ... باشد
آن خبر ... در آن مجمع میرسانند و یک نفر از ... آن طایفه مامور است که شب ... در پارلمنت و ... علم
هر فقره ... متکلم شود در هر باب ... و ... متصدی هم در مجمع اخبار ... و فورا چاپ میشود و ... بحث
... در پارلمنت ... است که ... انتظار چاپ شده ... و ... باری بهمین طریقی که مذکور شد هر
اخبار ... باشد ... جمع کرده ... که ذکر آنها بجهة اهل مملکت ... باشد از آنجمله انتخاب کرده آن
معنی ... اخبار ... در ورقه بسیار بزرگ است ... کاغذ را چاپ میکنند و روزی چندین هزار ورق
در آن کارخانه چاپ میشود و هر شبانه روز آن ورق ... آن اخبار ... غیر اخبار روز گذشته است و ... چاپ ایشان
آن اوراق را بجهة ... دکان که در اطراف شهر لندن مخصوص اخبار فروشی ساخته اند متفرق که هر کس در هر روز آن اخبار
خریده میخوانند و همه اهل آن مملکت اطلاع از جزء و کل امورات دنیا دارند ... که ... اتفاق ... باب
... ایشان ... و ... اهل کالسل و وزرا و ... خلق ... و در روزی چندین هزار ... منفعه
آن کاغذ اخبار ... میرسد و آن کاغذ را ... مملکت ... بجهة اطلاع باطراف و نواحی ممالک میفرستند
و آن اوراق ... میگویند زیرا که ... بزبان آنها جوان و ... بالا گویند و ... کاغذ است
چون هر روز اخبارات آن اوراق تازه و جدید است اسم ... است و از جمله کالائی که منفعت آن ...
... حاصل میکند ... ایشان ... و تفصیل این احوال ... بجهة ...

کار او و رایج امر جلالی به جهت ارسال و ایصال مکاتیب در تمام بازارها و کوچه‌های لندن هر چند در آنجاها و نقش دانها منقش
ساخته‌اند هر کس بخواهد به خصوص در شهر لندن یا خارج به این قصبه‌ها و ملل عالم خواه مکاتبات پستی باشد یا تجارتی کاغذ را به
مکتوب خود را خواهد نوشت و بر سر کاغذ به طوری که مذکور شد اسم آن شخص و ولایت او و مسکن دارد و محله و خانه‌اش را نوشته
آن کاغذ را سر مهر در آن سوراخها انداخته در هر محله یک نفر معین است که صبح و عصر تو بره دسته مکاتیب آن محله را که
در صندوق جمع شده است در تو بره به جهت میبرد و در جای بسیار وسیع انبار میکنند و یک از لاردهای معتبر متصدی این امر است
و چندین کاری و چندین هزار اعمله به جهت این کار معین است و به قدر پانصد نفر عمله نشسته‌اند به اطراف آن خرمن
مکاتیب و ترتیب آن نشسته حساب را متصدی به هم خواهند و مال هر مملکتی را علیحده میگذارند و بعد از آن جمعی نشسته‌اند و
مکاتیب توابع و ولایات هر مملکتی را پیدا میکنند و جمع دیگر محلات آن ولایت را علیحده میگذارند تا به همین ترتیب
تمام آن مکاتیب را بسته و پیچیده و در جوالها ریخته فوراً حمل به کالسکه‌های بسیار خوب که روانه میکنند و بهترین
کارها در مملکت انگلند مخصوص این کار مهیاست و آن کاری هر یک به طرفی رفته به هر آبادی و معموره که میرسد از
پستچی پرزده و در آن ولایت دیگری که متصدی این کار است آواز پستچی را شنیده بیرون آمده تو بره‌ای که نشسته جات را
میگیرد و در آن ولایت به صاحبانش میرساند و پولی که به جهت اجرت آن مکاتیب معین است با جواب مکتوب‌ها گرفته یک کام
مراجعت آن کاری یا کاری دیگر با صدای پستچی پرسیده سر راه آمده جواب مکاتیب را باتحویل تسلیم خواهد
کرد و به همین طریق روزی پانصد کاری صبح و عصر از لندن نوشته‌جات به اطراف ممالک عالم از هر کس میبرند
و به قدر ده هزار اعمله متصدی آن شغل میباشند و مکاتیب هر کس به زودی به سهولت و زودی به صاحبانش رسیده
جواب گرفته میرسانند و اگر کسی نخواسته بنویسد و اجرت را در بر هم در همان مینویسد که کرایه این کاغذ رسیده

بصاحبانش

دیگر مطالبه کرایه از کسی که میرسانند نمیکنند و هر گاه آن شخص نمیخواهد از آن کس که کاغذ به اسم او است میگیرند و چه چیز خرابی از این کاغذ
میگیرند و هر قدر کاغذ بزرگتر باشد و ملفوفه دار باشد بیشتر میگیرند و لیکن فی الحقیقت بسیار چیز خوبی است و از همین یک ماده
که در منافع محال مشغول که چهار کرور از آن منافع متصدیان آن شغل نشسته‌اند شش کرور دیگر داخل خزانه میشود و منافع آن به جهت
خلق مملکت بسیار است و دیگر از افکار صائبه و حکمای ایشان در باب روشنایی آن مملکت است به جهتی [illegible]
در آن مملکت از شعاع چراغان و قنادیل در شبها به هیچ وجه با روز فرقی ندارد و در تردد و طرق و نواحی و آمد و شد بازار
از بلدان و مزارع معظم الامر بالبیان لغایت دانی نیست زیرا که در آن مملکت از طرق و نواحی و بوستان و مزارع و صحرا
و جبال و کوچه و بازار و دکاکین دکاکر در شب چراغان است و روغن آن چراغان از بخور حاصل میشود از ذغال سنگ
جاری در دیله مانند نهر در همه جا ساری است و عمارات و خانه‌ها بهره از آن و در طرق و نواحی و بوستان و مزارع نیز
به همین دستور روغن چون آب جاری و روان است و در هر معموره که بخواهند آن روغن را حاصل کنند عمارات و
معابر به هم بافته طریقه‌اش این است چند میل خارج از شهر مکانی مرتفع ساخته چندین دیگ آهنی هر یک به مثابه
خانه از آهن ساخته بر پایه‌ها محکم و با بهار آهنین بر آن قرار داده‌اند و محکم کرده‌اند و روزی چندین هزار
خروار ذغال معدنی آورده در آن دیگها میریزند و در زیر دیگها آتش به شدت تمام از بهای ذغال آتش افروخته
تا بخاری که از آن ذغال متصاعد شده روغن چراغ و نفت سیاه روغن بعینه سیاه را از هر یک دیگ لوله‌ای کار گذاشته‌اند تمام آن دود و بخارها
از لوله‌ها متصاعد میشود در برکه از آهن به مثابه حوضی عمیق است در آنجا جمع گشته و بر سر آن حوض چراغ از آهن سرپوشی
ساخته‌اند که اگر بخار زیادتی بهم رسد شکستن لوله‌ها باشد در روغن باشد از آنجا بر دهانه باشد و آن بخار به معبر بنا نمیر
و از آن حوض عمیق لوله‌های بسیار بزرگ که نه ذرع رسیده آن لوله میگذرند تا قریب شهر و بر هر جا که بخواهند روغن

دخل هر [illegible] قرار داده باشند و متصل در آن لوله روغن به مثابه آب جاری است و قریب لوله چند که از آن لوله
هر یک لوله بسیار مفروز و ناخرج نموده متصل است بان لوله بزرگ تا وارد شهر و عمارات میشود و در هر محله لوله
علیحده دارد که منشعب از آن میشود و از لوله محلات به جهت خانه‌ها هر یک مجرایی مخصوص ملحق میکنند و در هر خانه
نیز به همین طریق سایر که در خانه به هر موضع یا دو صد موضع روشنایی روشن میشود و در هر مکان مجرایی علیحده
دارد و لیکن همه مجرا متصل است بان لوله که در خانه است و مجموع این لوله‌ها در بیرون خانه سوراخی دارد که
هر یک از آن دهن‌ها را که حرکت دهند آن چراغ خاموش میشود و دهن بزرگ را که حرکت میسازند جمیع چراغهای
آن خانه خاموش میشود و آن روغن به مثابه باد لطیف و در هر چراغی که آن بخار را راه داده‌اند در وسط
آن مجراها سوراخی چون سوراخ سوزن نگاه داشته‌اند آن بخار که روغن باشد متصل به هم از آن طرف که دارد از آن
سوراخ متصاعد است هر گاه بخواهند که روشن کنند از یک شعله یا روشنایی مر آن بخار را بسوزند فی الفور
مشتعل میکند و نور شدید بدهد از هر روغنی [illegible] و ما دام آنکه دهن [illegible] خواهد سوخت و چنین
خواهند در خاموش کنند حرکتی به آن سر داده مجاری آن تا جای به روغن نمیرسد و خاموش میشود و جمیع چراغهای
آن مملکت را غروب آفتاب به همین قسم روشن کنند و طلوع صبح از آن طریق منطفی میسازند و آن روغن به مثابه
مثل آب جاری است فی المثل اگر کسی بخواهد که در خانه خود در سه چهار موضع علیحده روشنایی داشته باشد
مجدداً روشنایی آورده باید ابتدا در نزد متصدیان و عاملین آن عمل رفته پولی که باید بدهد لوله‌ها
که لوله بزرگ محله نصب میکنند و از آنجا روشنایی و آن روغن را داخل خانه آورده در سر جا و هر
موضع که بخواهد نصب مینمایند و روغن به مثل آب از سوراخ چراغ مثل مجرای فواره جاری خواهد کرد

محمد صالح

و از عجایب روشنایی به همین طریق است [illegible] که در خانه‌نشین خود ایشان شمع کافوری بر بالای
خانه‌ها و تماشاگاه‌ها و دکاکین و نواحی و بازار و کوچه‌ها از همین روغن بدین طریق گذران مینمایند انصافاً عجب نعمتی است
و بهترین افکارات و از عجایب علمای علم کیمیا در این شغل حکمی یا حرفی میباشند در موضع مطالعه و غیره
چراغی بالگاه آن را کار میکنند که خواهند روشنایی با شدت هر چراغ را چراغ پایین آن بخار را [illegible]
میکشند از آن روشنایی که باد خاموش نکند تا هر وقت که بخواهند در کمال خوبی خواهد سوخت و به هیچ وجه زحمت
روغن ریختن و شمع گرفتن ندارد و هر وقت که رفع احتیاج شد دهن را به خلاف پیچانند چراغ
خاموش خواهد شد و در سالی چندین کرور از مداخل این عمل واصل به خزانه دولت میشود و از آنجا است که گفته‌اند
که مداخل معدن ذغال در مملکت انگلند زیاده از معدن طلا است و از غلب بلاد اخرى و منافع ایشان از سهولت کارها
حاصل میشود و از آن جمله جمعی از تجار آن مملکت به جهت حمل امتعه به اطراف و نواحی آن ولایت و معامله در
حوالی و حواشی آن نواحی از نهر تمس یا نهر جداول وسیع انهار عظیم بریده‌اند که آب به اطراف بلاد
جاری و روان گشته است از لندن هر گاه خواهند که متاع خود را حمل و نقل به آن طرفها که باشند باید
تخته‌ها بر کشتی سنگین ساخته‌اند به قدر شش هزار من بار یا زیاده یا کمتر بر روی آن تخته‌ها گذاشته و بر سر آن
کشتی ریسمانها بسته‌اند و همه جا از لب آب از کنار به رابطه آن کشتی را در روی آب کشیده به هر جا که خواهند
میبرند خلاصه اینکه از یک اسب شش هزار من بار کشی میکنند سایر کارهای دیگر را نیز میتوان قیاس کرد که عقلای
ایشان چه خیال بوده و عجایب ایشان از حد بیرون است و در نزد ایشان بیکاری و بیهوده گذرانیدن از
چیزهای شر است و ساعات روز و شب هر کس به جهت شغل و مکاسب جمع تقسیم که ممکن است

دقیقه خلاف بهم رسد و رعایت وقت در نزد ایشان بسیار معتبر است و هرگاه کسی تغییر وعده و یا از تعیین ملاقات یا
معاملات یا ضیافت یا سیر و سیاحت آنچه تصور کنی از بیم و امید یا غیر آن همین قدر را وعده اصلا صادق
دهند لامحاله مقرون بصدق و موقوف بوقوع است و ازین جهة در پیش طاق عمارات اکابر و بر کلیسیاها
کنایس از چهار سمت ساعتهای بزرگ قرار داده اند که در ساعت شمار هر ساعتی که از دست رفته چنان زنگ
و ناقوس میزند که آواز آن تا مسافت بعیده میرسد و بحدی که ازین قبیل ساعت که نصب بر دیوار عمارات کرده اند
در شهر لندن یا نصد هزار ساعت بیشتر باشد و در باره شمارها و کتیبه ها بجهة شب بارها ساعت
ساخته اند که در پشت آن ساعت چراغ روشن میکنند که عقربهای ساعت را از کمیت آن مشخص است
و میتوان تشخیص داد که از شب چه قدر گذشته است و بمعاینه قرص ماهی بر آن عقربهای ساعت و دقیقه
قرار میشد و بخلاف اهل مشرق که از غروب و طلوع حساب میکنند ظاهر است که تغییر در اوقات
بهم نرسد بواسطه آنکه در هر فصلی از فصول شب و روز در تزاید و تناقص است و از نصف النهار
و نصف اللیل ابدا تغییر نیست بارے چون ایشان مخترع این صنعت میباشند اقتباس ما از ایشان
اولی است و پاره دیگر از قواعد و مرکبات جزئی در میان ایشان مستعمل و مصطلح است که ذکر پاره
از آنها خالی از ملالت و تنفع (?) نیست چنانچه اگر پاره از قواعد ایشان رعایت کنند در سالی خواهد بود از آن
جمله خانهائی که در آن مملکت است بجهة مهمان خانه در اردوی معین شده است آن عمارات را هوتل خوانند
و نظیر کاروانسرا است در عجم ولی هر عمارتی از آن زیاده از دویست هزار تومان خراجات بنائی
آنها شده است و زیاده از هر گونه اوضاع و اسباب در آن مهیا میباشد و تمام ظروف و اوانی در آنجا

آن

از طلا و نقره و بلور و چینی خام مهیا باشد و آنچه تصور شود در آنجا مهیا و آماده است چون قانون مملکت نیست که مهمان در خانه کسی منزل
کند حتی رفیق یار را در کیسه باشد لازم است که در هوتل نزول نماید هر قدر که در آن مملکت باشد منزل او در آنجا خواهد بود
از آنجهة چنین محلات و مهمان خانها مرتب و معمور ساخته اند که از سلاطین و شاهزادگان و امرا و بزرگان که از اطراف
می آیند در آن مکان نزول مینمایند و در هر هوتل زیاده از دویست هزار تومان اسباب مهیا باشد و قریب بهفتصد بلکه زیاده نوکر
مردانه و زنانه دارد که دقیقه از خدمتگذاری شب و روز غافل نمیشوند و چنان از صمیم قلب و مشتاقانه خدمت میکنند
که بلاد دیار کسی باین قسم مهمان نخواهد بود بهتر از آنها فرمان بجا بردن و خدمتگذاری نتوان تصور کرد و آن محلات
مشتمل است بر هفتصد اطاق زیاده یا کمتر و در هر اطاقی علیحده از اسباب ضروریه لازمه زندگانی نیست از
نشستن و خفتن و شستن و نوشتن و خواندن آنچه ضرور باشد آماده و مهیا گذاشته اند و بخاری که بجهة آتش
و اسباب چراغ و روشنائی و ظروف و بلورآلات از قسمی که بهتر از آن متصور نباشد و در هر خانه در کمال آراستگی
نهاده اند و چندین زنانه و مردانه معین است که دقیقه از دقایق روز و شب غافل از خدمت نمیشوند و بهر
اطاقی بجهة خدمت آن خانه بهوائی چند ساخته اند که همه جا از خدمتکاران نیست و در سطح آن سوراخها
صفه مرور بنا نهاده اند و در اطراف آن صفه زنگ و جرس بسیار تعبیه در خانهای آن عمارت بر دیوار او بجهة آنکه
و در زیر جرس نوشته اند که این جرس متعلق بکدام اطاق میباشد و بر سر جرس سیمی از سیم بسته و سر دیگر را
در اطاقها آورده که بطرز نقش خوش ساخته و بر دو طرف آئینه های بزرگ که در عمارت نصب است
آویخته و در آنخانه ها هر کس که را مطلبی باشد و خدمتکاری بخواهد آن سیم را آهسته بکشد جرس در آنخانه بحرکت
می آید و خدمتکاران که در آنجا ملاحظه میکنند که کدام جرس متحرک است زیر جرس نوشته را میخوانند و میدانند که

متعلق بکدام اطاق است فی الفور حاضر گشته اقدام در خدمت خواهند نمود و بجهة تجربه فی الحال هر وقت اراده مینمودیم جرس
جرس را متحرک میساختیم فی الفور خدام حاضر گشته و هر چه میخواستیم حاضر و مهیا میکردند و چند اطاق بسیار نفیس بجهة اسباب اندام
خانه را اجاره کرده و نشستن و خفتن میمودیم در بالاخانهای ...ی مسکن بودیم و همچنان فضای خانهها را لطیف و پاکیزه میکنند که هر
که کفش پا را بصد و ترده کند مثل آئینه عکس آدمی نموده است و هر روز دو بار آب جاری که بر صحن از زمین میبارد جاری
که بجهت نادر خانه آورده در بنیاد آتش شن ابدی ساز سدره بیان لطف آن کرد و جمله را آتش آب آن فی بالای بسیار رود در آفتاب
آن هرا به لطف چون نقش آب پاکیزه که بطرز نقش طراوت و صفا میشد که از آن بهتر متصور نخواهد شد و در آن عمارت بعضی از
خدام مهیا هستند که هر روز رخوت و البسه مرد و زن را بقسمی چنان پاک و نظیف شسته و در زیر که گوئی تازه از دکان خیاط آورده
پاکیزگی و نظافت ایشان هر قدر که تصور شود زیاده بر آن است و در کار پیرهن چنان مهارتی دارند و جامهها پاک میکنند که گوئی
مستعمل نشده است و روزی دو دفعه یا سه دفعه همه با کمال پاکیزه لباس خود را تبدیل مینمایند که جامههای ایشان هرگز چرکین نمیشود و بسیار بهتر
در نزد ایشان که اگر کسی لباس چرک و کثیف بپوشد بد باشد و تمام خلق آن مملکت از اعلی و ادنی هر کس بنوعی لباس میپوشند و
بهیچوجه تغییر و تبدیل در لباس ایشان نیست مگر قدری در باب مناصب در مناصب که اسلحه یا شمشیر به سر بندند از آن قبیل لباس سلاطین میپوشند
و کسبه و ارباب حرف نیز لباس بطرز پوشیده در طریقه عموم یکسان بسر بنهند و در آن مملکت قاعده نیست که کسی خدام با نوکر در اطاق
باشد مگر بر کیان و کار بطرز خدمتکارانی که متوجه کار است همراه خواهد بود حتی زنان دور ... در کوچه و بازار تنها
سواره میروند و بکالسکه نشسته سیر و تفرج مینمایند و شاهزادگان نیز همین قرار منفرد میگردند و بسیار میشود که پادشاه مملکت ایشان
لباس پوشیده بهر جا میرود معاشرت با هر کس میکند معتقد که لباس شاهی در بر نگرفته باشند کسی او را تعظیم نخواهد کرد
و بطریقه متعارف با ایشان رفتار میکنند هر چند نشناسند که او پادشاه است تغییر در رفتار نسبت با ایشان نمیدهند و سلاطین آن مملکت

بوده اند نسل سلاطین دیگران منتشر شده و قانون ایشان از مملکت مشرق متفرق و متداول ایشان برای ایشان حرام است چون خود را مبرا و پاک میدانند
بدین جهة حرام میدانند و همچنین نویسندگان ایشان ملوک و خسروان میشمارند و این قاعده در تمام ممالک اروپ و فرنگستان متداول است
و در قرار است در رسم حریت و آزادی در آن مملکت متداول است و در بلاد و ممالک الگلند و فرانسه این شیوه رعایت میکنند و بهتر از هر
رعایا در بلاد و ممالک ایشان بیشتر این طریقه تحسین قرار است و بانی سبب روز بروز مملکت ایشان آباد میشود و خلایق از اطراف و اکناف
بلاد در جنب وطن و آسایش که گذشته بر آن مملکت فرار آورده الکنون مستغنی و جمعی در فرنگستان نیست که اهل آنجا بهره و نصیب نباشد
هر چند جمیع اهالی انقلاب ملک اروپ فرار نمودند و الکنون چنان مسلط و از خود شده اند که گر ایشان بطلبند مراد او را تمکین
از آزادی و حریت بیرون است تمام ممالک ... و در این اعلام شده است و حسن قرب پادشاه این سر فوق حال ایشان از همه جا لطیفه
بیشتر حاصل شد و بهار و ممالک ایشان بسیار بتصرف حرکات ایشان بیرون است و قلیلی ملت آزاد شده اند ولی بر ذوق و آزاد
تمام ممالک را خواهند نمود بلکه بسیار از ضد وقوع خواهند شد بارے در هر جا که عدل و انصاف بیشتر است و معموری و آبادی زیاده خواهد
بود چنانچه در شهر لندن قصد از اینکه بنیاد عدل و انصاف مقرر کند و این قانون در میان خلق آنجا بر آمده ایمان کنند
مثل حیوانات و بهائم در میان شهر که بالفعل چهار کرور خلایق بر آن قسم است ساخته اند و بعضی شکل زنانه ایشان در باره
در چنان بر بهره و از نفیس حیوانات لباس که وکیل در آمده ادا میشود و الکن بزرگتر از آن مملکت بقدر چهار هزار از آن اطاقی
و در دیوار ... بطراف خانه دارد و در آن نظافت و طراوت و حوز ایشان لباس پوشیده از آن خانه بیرون شده کفر
پس معلوم شد که همه این نعمتها از اعدل و انصاف است و ابدا رسم مهربانی در حق یکدیگر چنانچه از حاصله و خلاصه بوجهات
بعضی است که سعی شده الملک یبقی بالکفر و لایبقی بالظلم بارے از هر گونه نعمتی که تصور شود نعمت دنیا بر ایشان تمام است
از خوردن و پوشیدن و لذت النفس فی قصور بجهة ایشان باقی نیست و عمارات ایشان مثل قصر بهشت اگر بهشت بلا موت ...

چنان باشد و ... چنین ... اگر چه ... و در آن مملکت آب ... خانه‌ها و کوچه‌ها ... جاری

باشد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معتقد نیستند و ... بگذر ... کاری ... از نظر اقوام ... مهمان میکنند و هر روز بباغ و صحرا به تماشا
رفته خوشی گذرانی نموده بعد از آن ... خبر بهم رسید و گاه میشود با اتفاق یکدیگر ... میروند تا یکسال اول
سیاحت و تفرج در ممالک میکنند و در هر ملکی ... عمارات مخصوص ... که اگر کسی ... کمتر از
و در آن ... خوش آب و هوا رفته هر قدر ... توقف باشند بقدر ... خاطر ... خواهند بود
بعد از انقضای ایام سیر و تفرج که ... مراجعت میکنند آنوقت ... و یاران ... به مبارکباد
ایشان خواهند آمد و هر زنی که شوهر کند اسم ... بر سر اسم شوهر ... طلاق ... میکنند و مادام که شوهر
نموده است اسم قبیله را و طلاق نمیشود و بعد از آنکه شوهر کرد او را ... میگویند ... اسم شوهر و در فرنگستان ...
فرنگ ... اسم عام ... که همه قبیله و ... با آن اسم ... و دیگر اسامی مخصوصه است که اختصاص
بشخص خاص دارد مثلاً فرنگ ... جان و ... که ... باشند تمام فرنگ ...
خلاف آن باشد ... مثل لفظ جاج و جان و دل و آن اسامی خاصه است که ... فرنگ گویند
ولیکن بجهت اعتبار خواهند گفت جاج فرنگ و جان فرنگ و غیر آن و اگر در زن طلاق ... هرگاه
دختر باشد مس فرنگ و اگر شوهر کرده باشد مستر ... اسم شوهر را طلاق ... و حرمت زنان
ایشان اعظم و اکبر واجبات است ادنی زنی مقدم بر سلاطین اعظم ... و خدمت زنان
بر ایشان واجب و لازم است و امرا و وزرا و شاهزادگان ... در مجالس ... و خدمت زنان را
در کمال تعظیم و تکریم بجا میآورند و در خدمت ... سبقت ... و طلاق در مذهب ایشان
امریست بسیار صعب و ... مگر آنکه ... خود را ... و تا ... علمای ... کنند

باسم شوهر میخوانند و ... شوهر ... او ... میگویند ... اسم ... شوهر ... [illegible]

۱۲۵۲ در آنوقت میتواند طلاق بگیرد ولیکن بعد از وقوع طلاق زن و مرد هر دو در نظر اقوام خوار و بی اعتبار میباشند و بعد از این ...
بزرگان و معارف ایران ... مهمانی ... مهمانی ایشان ... و ... از ... میخوانند
و ... با آن ... قواعد و رسومات ایشان آنچه ... و ...
و بهمین ... از احوالات خلق لندن ... خلاصه ... با اتفاق مستر ...
خواهر او که با ما همسفر گشته ... عمارات و شهرهای معمور ... قطع ... میل
بمعموره ... مغرب رسیدیم و در هوتل بسیار عالی نزول نمودیم و از هر چیز که ... در
آماده ... ظروف ... از هر طرف ... از هر جهت ...
و فارغ البال گشتیم و بعد از صرف غذا چون منزل اول بود ... دوشنبه ... چهارم بعد از صرف
نهار ... قبل از ظهر ... شهر کنتربری شهری ... آراسته و ...
پیراسته بنظر در آمد و بستان و باغات بسیار در اطراف آن شهر بود و ... فصل خزان ...
چون ... سبز و خرم بود و در آن شهر چند دقیقه توقف کرده ... و از آنجا ...
بشهر داور رسیدیم و بهوتل بسیار عالی مشرف بر دریا نزول نمودیم و آن شهر ... انگلند
و بر لب دریا واقع است که آن دریا فاصله ... مابین ... و فرانسه ... در
چند مرتبه ... آمد و رفت ... و بعضی ... مملکت فرانسه از این طرف ...
و ... در ... آمد و رفت میکنند و در آن ... قطع ...
و شام نزول ... اظهار مسرت نموده و در آن شب ... که ...

کاری

سرکار کشتی بمملکت فرانسه روانه شدیم و هنگام حرکت باد و باران و طوفان بسیار شدید واقع گشته که امکان
حرکت نبود ناچار یک روز را توقف کرده تا چهار ساعت بعد از ظهر ... که هوا آرام گردید ...
از خاک انگلند متوجه بلاد فرانسه گشتیم و در مدت ... ساعت و نیم آن شعبه دریا که ... مسافت است طی نمودیم
بشهر کالس فرود آمدیم و در هوتلی نزول نموده جمیع اسباب ... ایشان ... انگریز ... بود
و یوم سه شنبه ۲۶ از آنجا حرکت کرده همه جا بشهرهای معتبر و حصارهای محکم عبور نمودیم و جمیع مملکت چون زمین سبز
و از کثرت اشجار ... بنظر رسید و ...
... و همچنین ... از آن مملکت ... بسیار ... میشد و در هر جا
بطریقه ... آن ملک ملاحظه میکردید تا غروب آفتاب ... بشهر ... که ... فرانسه است
گشته و بهوتل بسیار عالی فرود آمدیم و در آن روز ... میل قطع مسافت نمودیم و یوم چهارشنبه ۲۷
از آنجا حرکت کرده بشهر عظیمی رسیدیم که آنجا را ... میگفتند و از آنجا بشهر ... در آمدیم و چهار ساعت
در آن شهر عظیم توقف نموده خلق بسیار بدور ما جمع گشته و تماشای ... و لباس ما میکردند و ما نیز
سیاحت آنها را میکردیم و آن شهر از شهرهای خاک فرانسه بود که مملکت فرانسه از جمله ممالک مشهور است
در اروپ ... و وسعت و کثرت زیاده از انگلند میباشد ولیکن ... اوضاع و ترتیب انگلند معمور است
و شهر پای تخت فرانسه پاریس است که از جمله شهرهای مشهور عالم محسوب میشود و اعتدال آب و هوایش
بهتر از انگلند میباشد و حدود ... از طرف مشرق متصل ... و ...
و مغرب و شمال ... متصل بدریای محیط و جنوب ... مملکت اسپانیه و دریای مغرب ... مملکت

فرانسه ... و بلاد متصرفه دولت فرانسه در خارج مملکت از
... دنیا و مملکت ... بسیار است ... در آن مملکت زیاده از انگلند ...
... قواعد ... انگلند ... و احکامات ... در میان ایشان جاری و رسم
پادشاه فرانسه لوئیس فیلیپ است ... مملکت ... اعتبار ...
... در آن ...
بسیار است که بالفعل متصرف اند ... فرانسه بر ... ممالک اروپ ...
ایشان ... فرنگستان ...
... مملکت ... انگلند ... دولت فرانسه ...
که ... فرانسه در فرنگستان مشهور ... ممالک اروپ ...
مخصوص است ولیکن ... فرانسه در میان ایشان ... سلاطین ...
الممالک است که ... مملکت فرانسه ... معامله ... مملکت است ...
... ملاحظه ... که ... سال ... منفعه ...
در آن مملکت ... که ... معامله ...
بلاد اروپ ... بعد از توقف در شهر ... از آنجا حرکت نموده ... اول
مملکت ... که ... رسیدیم ... چند شهر ... در آمدیم ... آراسته
و عظیم ... و ... که ...

و یکی تا آن روز هنوز آبرا از زمین بر آمده بود و آن مجرش جمعیت دیگر گوار گشته و برابر بهار مرتفع بر آمده شان بالکه بسته منظار بر میرزا ارد چام ایشان

بر پای کرده بار بر آن شهر هم گذشته و بهر جا در کوچه باغها و سایه درختان میآمدیم تا طالار شهر دیگر رسیدیم گذشته علاوه آمدیم و در آن روز

رفتن مسافت طی نموده بودیم و دوشنبه بیست و نهم از آن شهر حرکت کرده و بهر جا در باغات و عمارات قطع مسافت نمودیم تا پای تخت رسیدیم

که آمدیم طالار شهر رم پای تخت ملک پاپ که شهر عظیم و دیدنی و دو فرسخ ملاحظه کردید چند پایه ایوان با شکسته بود و آن

شهر پای تخت یک شهر رم شده آن روز سه شنبه سیاحت در آن شهر توقف کرده و تمیز رال العزم سیاحت در آن شهر کردیم که آنها کلیسای بسیار

مرتفع را بر آن بود تمام شهر در زیر قدم ایشان بود و در آنجا کلیسائی بسیار عظیم که در مدت سال قبل از این بنا نهاده بودند و واقع گشته

و چون آن روز عید از طوائف نصاری بود از اهل آن مملکت از دحام زیاد در آن کلیسا بود و جمعی از نصاری و راهب اطراف

با قسام مختلف خود را آراسته و در آن عبادت می‌نمودند و صدای ناقوس از آن کلیسا بلند بود میرفت و تصاویر بلند

و در وسط کلیسا در قبه تصویر یکی از سلاطین با لباس مرصع و تاج جواهر که در دست داشت با اوضاع سلطنت در آنجا چون

کشیده‌اند و آن پاپ را آن کلیسا کنند در جای صندلی قبل از وفات باو گذشته و چون آن چیز بوده است او را زیارت میکنند

و بر گرداندیم در آن کلیسا تصویر حضرت عیسی را از طلا بر سر صلیب ساخته و همچنین تصویر حضرت مریم را از نقره ساخته بودند

و در بالای سر آن تصویر آن ضعیف العقل تصویر شخص پیر از حضرت رب العزه تصویر نموده‌اند

بلند کشیده‌اند که گویا از عالم بالا نظاره میکند و نظر بحضرت عیسی میکنند اعتقاد آن تصاویر را از جهت لقای

خوب کشیده بودند که بعد از آن تصویر نمیشود و آن هر سه تصویر را خدایان خلق و خود میدانند و ستایش میکنند و در طرف دیگر

آن کلیسا تصویر حضرت یحیی کشیده بودند که جبرائیل شمشیر در دست گرفته حضرت آدم و حوا را از بهشت بیرون میکنند و ایشان

رو به زمین تعالی خبر اثر آثار العذاب که به طور خبر آن صورت را کشیده بودند و خارج از کلیسا مکانی بسیار با صفا

ملاحظه نمودیم چهار هزار نفر آدم را در آنجا بطریق نظم و ترتیب یکدیگر دفن نموده بودند و کیفیت آن مکان چنین بوده است که در صد سال قبل از این

در میان اهالی آن شهر نزاع واقع گشته و هر دو طرف بهم حمله کرده بودند و جنگ نموده در مخاصمت با یکدیگر توپ بکار بردند و همه

و منازعه با یکدیگر بنا نهاده از قضای اتفاق نصف از آنکه متصرف نصف از اهل شهر آمده و نصف دیگر متصرف نصف دیگر قلاع

و تکیه را بر صفوف یکدیگر بسته بسیار نزاع نمودند و حمله اول آن چهار هزار نفر بضرب گلوله و چهار پاره توپ از پا در آمدند آنگاه از طرفین

منازعه موقوف کردید و آن چهار هزار نفر را در آن مکان آورده دفن نمودند و ما بعد از ملاحظه آن مقبره عظیم با یکدیگر صلح کرده مراجعت

نمودند خلاصه کلام در آن روز تیمور میرزا سیاحت معقولی کرده بود از وضع آن شهر و عصر آن روز سر سیر تیمور ایلچی دولت انگریز

که در آن شهر بود بدیدن آمده اظهار رسمی و مهربانی زیاد از حد نمود و در شب جمعه بنا گذاشتیم از آن شهر برویم که بطریق ایلچی لندن از بحر

سفر نمائیم و در قامی از حرب هیچ تو شان معقولی از هر جهت نموده و در جمعه بیست و ششم بجهت تعمیر عرابه و فرد تا ظهر در آن شهر توقف

نمودیم و بعد از صرف نهار از آنجا بیرون آمدیم تا مملکت بلجیک که مشهور به برکسل است و در سنوات قبل جزو مملکت هولند بوده است که پادشاه

هولند حکمران آن مملکت بوده چند سال قبل از این اهالی برکسل نسبت به آن حرکت مایل گشته و پادشاه هولند را عاجز کردند و پسر پادشاه

که او را پرنس اورنج گویند و با خود او را در لندن ملاقات نمودیم لشگر مملکت برکسل کشیده و مقهور مراجعت نموده و کرت ثانی لشگر

پکرانی آراسته و مصادرت بر سر ایشان کرده در دو حمله در قلع خود مقابله با آن پادشاه را نزدیک به تسلیم کرده و در جزو برکسل

فرانسه ملتجی گشته چون دولت فرانسه حامی بلجیک بودند یکی از جنرال معتبر را با چهل هزار سرباز و توپخانه مامور کردند که آمده و

شاهزاده هولند را از مملکت بیرون کرده و اهل مملکت را مصلحت العنان ساخته و بعد از دو جنرال شاهزاده هولند را امت

دولت فرانسه را در قلع خود نزد آن مملکت کذاشته مملکت خود مراجعت نمود و اهل برکسل از مطلق العنان گشته

یکنفر از شاهزادگان نمسه آورده و تاج سلطنت بر سر او گذارده منشور سلطنت او را کمر سلاطین است و چون جمیع نمود بالفعل پادشاه

مملکت پادشاه و اسم او لیوپولد و یک پولیس مشهور است که معنی آن چنین است که اتحاد و اتفاق خلق با یکدیگر مایه نجات و آزادی است خلاصه اهل آن مملکت

نیز از آزاد و فارغ البال میباشند و از قراریکه معین شده است جمعیت آن مملکت ده میلیان است و در کرد عجیب شهر میباشد شهر غلیظ و جای دوران آن

مملکت پیش از آن کلکته و فرانسه ملاحظه کردیم و بهم در آنجا از چند رفته بود ریحان سیاه و زرد و مملکت برکسل که معروف به بلجیم است از طرف

مشرق شهر مکو به جانب جنوب و از طرف مغرب و شمال و مغرب آن متصل به دریای شمال و جنوب آن مملکت فرانسه و شهر برکسل را جمعیت

از است که عمارات شایسته با زینت و کوچه‌های سنگفرش و از جمله عمارتی که مشهور جهان است عمارتی است در آن مملکت که بنیان آن عمارت را از

پرنس و اورنج شاهزاده هولند نموده است و ما در ایام حرکت از شهر برکسل بتماشای آن عمارت رسیدیم و قصر خسروانه و شیم الحلی الذی از ابنیات

آن عمارت و قطعاتی که در آنجا از هر چیز نفیس گذاشته بودند تعیین بود و تفصیل آن عمارت چنین است که پادشاه هولند که قبل از این ما

بر مملکت برکسل حکمران بوده آن مملکت را بپسر خود پرنس داریخ تفویض نموده و از ضیافت اصطبل و آب و هوای شهر برکسل شاهزاده مذکور

بجهة زینت که شهر پادشاه روشن برکرانه شهر عمارتی ساخته است که اطراف آن عمارت جمیعاً گلزار و لاله‌زار است چشم روزگار

بهتر از آن گلستان ندیده و زمین آن قصر ریگ میمون فرش زمرد است که چهار کرسی جسم میباشد و اسبیقه بیاب هانشیا نفیسه

و امتعه قیمتی دار در آن عمارت گذارده و نهاده‌اند که بخیر تحریر نخواهد آمد و اطراف آن عمارت را از سنگهای سپاق

مصقول بالقلع پایه فرع بر آورده و از چشم در دیدار آن عمارت نمایان است و فرش بیوتات آن عمارت تماماً از

چوب فوفل و صندل لطایفه خاتم بندی با الوان و اشکال مختلف طراحی و نقش کرده‌اند و بجهت دخول در آن عمارت

کفش‌های مخملی پوشیده داخل شدند و فرش نازنین و اسپقدر اسباب و اوضاع مجلس در آن عمارت آماده و مهیا

ساخته‌اند که پایانی بر آن متصور نیست و از جمله اشیاء نفیسه در آنجا ملاحظه شد در عمارتی که بجهت نشاط و سرور ساخته

بودند گذشته از اسبابهای لایق چراغ و شمع از طلا با اطراف آن خانه نهاده بودند که هر یک چندین چراغ داشت

و بسیار خوب ساخته بودند و هر یک از آن شمع دانها ده هزار الکن تمام شده بود و دیوار هر خانه از سنگ مرمر و جمیع گلهای سنگی بر یک علاوه

میخواستند از سنگ‌های الوان با نقش مطلا نقش سطحی بودند که در حجره بنظر آن صنایع لطیف میکرد و در تمام دیوارها از سقف تا زمین

روپوشها مخمل زرد رنگ بر آن آویخته و پرده‌ها آویخته بودند که هر یک از آن تمثالهای تمثال هوش ربا هر یک بر دو تصویر و شیر از

بر روی آن تمثال شاهزاده معز الیه بر پرده آویخته و سنگ آبی پایه دارد که از سنگ خاک حقاق ملون بطریقه الماس تراش داده بودند

بر روی آن پرده الکسندر پادشاه روس بجهه دختر خود که زن شاهزاده بود فرستاده و در یکی از آن خانه‌ها نظر رسید که حجره جعبه بود

و یک پایه سنگی دیگر که شبیه بر زمرد بود و یا خوش تراز زمرد بود در پیش آینه جزو عمارت نصب کرده بودند که اول العهد هزار الکن

قیمت کرده بودند و همچنین گلدانی پایه دار و سنگهای دیگر که نوعی از سنگهای فیروزه است بجز کرد در عمارت دیگر از جمله آنها ملاحظه گردید

که آن سنگها پایه بر روی ده هزار الکن قیمت کرده بودند و بعضی از عمارت آنها را که ستونهای مرمر بسیار نفیسه با پایه مطلا قرار داده بودند

که از لطافت و نظافت آن سنگ باشند میان شکوه نمود عرض عمارتی بآن خوبی و دلکشی چشم روزگار کمتر دیده و طرفه تر

اینکه بعد از اتمام چنان عمارتی اهل آن مملکت چنانچه در سابق ذکر یافت بحرکت مایل گشته و بر آن شاهزاده شوریده و پادشاه فرانسه

نیز حمایت به اهل بلجیم نموده شاهزاده را از آن مملکت بیرون کردند و تمامی قسمت آن اسباب و عشرت را در آن عمارت چون جنت بیافته

و العهد هزار حسرت چنان عمارتی را گذاشته و بمملکت پدر شتافت و لیکن از آن جا که آن عمارت را از خواص خود ساخته بود و آنچه در آن عمارت

بی‌سبب از مال او بوده است هر که بالفعل از شاهزادگان نیست و اهل آن مملکت بر خود پادشاه نمودند قدرت آن را ندارند که در آن عمارت

پای تصرف گذارند و هر قدر زیرا آن شاهزاده اظهار در فروش آن خانه نمودند از شاهزاده هولند تکلیف است و گفته است که اگر تمام آن

عمارت معدوم شود که مرا نخواهم سنگ از حصار آن فروش و قیمت آن عمارت با آنچه در اوست چهار میلیون لیره می‌باشد که در

باشد پادشاه بلجیم داده و شاهزاده بفروشد است و اکنون کلاکان جمعی از خدام خود را شاهزاده مولند در آن ساکن کرده

و ضبط بیمها طلا و نقره به اطراف جلنها نهاده و یکی صورت چند با اطراف آویخته بودند

آن عمارت سرای دارای کیسه و متوجه اسباب [illegible] قیمت شد و مردم جمع شده بتماشا آن گفته میرفتند و بر حسرت آن شهر افسوس
میخوردند و تمام آن اسباب ها و آلات بطریقه کوتی [illegible] [illegible] خلاصه بعد از تماشای آن عمارت رو بالا آمدیم
از شهر بیرون که خارج شده بودیم در خیابانی افتادیم که [illegible] سیل [illegible] چهار سیاه قوی بلند بجهة دکان جهات کشته بودند و هیچ
انتها سال و دور گذشته و بنظام [illegible] رسیده بود و در آن [illegible] طول و عرض در هر سمت خیابانها [illegible] بود
که در هر خیابانی [illegible] و در آفتاب [illegible] سطح آن زمین [illegible] الحق عجب مکانی با صفا و درخشان [illegible] بود
خلاصه علم قیمت آن [illegible] دانند که چقدر بوده است باری بعد از گذشتن از آن [illegible] شهرهای آن مملکت [illegible]
لوکس گفتند شهری [illegible] آراسته و [illegible] بسیار [illegible] بنظر رسید عبور [illegible] کردیم و خانه بسیار [illegible] در آن
شهر بود که [illegible] بجهة [illegible] بعد [illegible] ملاحظه آن شهر [illegible] شهر [illegible] شنیدیم چون
۱۲۵۳ در آن روز [illegible] حرکت کرده بودیم [illegible] قطع مراحل نمودیم و [illegible] جمادی الاخر [illegible] حرکت
نموده و همه جا در باغات و عمارات [illegible] شهر رسیدیم که [illegible] گفتند [illegible] در آن شهر
رسیده [illegible] در آن شهر [illegible] گذشتیم [illegible] شهر بسیار عظیم که آخر مملکت [illegible] بود
رسیدیم و تمام آن شهر را [illegible] ملاحظه کردیم [illegible]
[illegible] در هر گوشه [illegible] آراسته و [illegible] بسیار عظیم [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] در هر طرف [illegible] طول [illegible] واقع گشته [illegible] آن مدینه فرود آمدیم و [illegible]
[illegible] باطراف [illegible] بسیار [illegible] جمع [illegible] و [illegible] بودند [illegible]
[illegible] ملاحظه کردیم باری بعد از آن [illegible] حرکت نموده [illegible] عمارت و [illegible]

تا بدولت خانه پروسیه رسیدیم [illegible] ملاحظه [illegible] که در [illegible] بود [illegible] و در آن مملکت [illegible]
قدم نهادیم و [illegible] گذشته [illegible] شهر [illegible] و در آن روز [illegible] رسیدیم [illegible] شهر [illegible]
مشهور مملکت پروسیه بود از وفور جمعیت و کثرت [illegible] در آن شب [illegible] منزل کردیم [illegible] بجهة
[illegible] بود و در هوتل [illegible] رفتیم [illegible] حرکت نموده بود از قطع [illegible] شهر [illegible]
معتبر پروسیه بود رسیدیم چند حصار [illegible] شهر [illegible] و خندق [illegible] واقع گشته
بسیار [illegible] بنظر در آمد و از آن شهر گذشته شهری دیگر رسیدیم که آنجا را [illegible] میگفتند عجب [illegible] آراسته و [illegible]
[illegible] بنظر در آمد در هوتل بجهة نهار خوردن فرود آمدیم و [illegible] نهار خوردن در آن هوتل [illegible]
هوتل [illegible] معین [illegible] که در [illegible] میز [illegible] و از هر قسم [illegible] مهیا [illegible] نفر
از بزرگان و اعیان [illegible] که از اهل مملکت باشند و [illegible] که غریب آن دیار باشند در [illegible] آن مجمع حاضر
گشته [illegible] معین [illegible] هر چه بخواهد در آن مجمع حاضر و موجود خواهد بود و در هنگام غذا خوردن
[illegible] بسیار [illegible] و ساعت [illegible] آن جمعیت بطریقه رفاقت [illegible]
[illegible] در آن [illegible] نشسته و [illegible] غذا [illegible]
[illegible] باری [illegible] بسیار [illegible] طریقه [illegible]
و این [illegible] در مملکت پروسیه [illegible] از فرنگستان متعارف است و بعد از آن از آن شهر حرکت کرده [illegible]
بر شط بسیار عظیم رسیدیم که آن شط را شط رین گفتند و [illegible] آن شط [illegible] مملکت فرانسه و ایطالیه [illegible]
و از مملکت پروسیه میگذرد و در مملکت [illegible] مانند دجله بغداد است و بسیار [illegible]

بر [illegible] آن شط [illegible] بطول شط از [illegible] که [illegible] است و در آن [illegible]
شط [illegible] آبادی و معمور [illegible] قصر و قلعه های محکم در کنار آن شط [illegible] باغات
و باغات اطراف شط [illegible] و مکانی [illegible] با طراوت و صفا [illegible] در عالم [illegible] آب
بهترین آبهای ممالک اروپ است باری [illegible] شط [illegible] کنار [illegible] معتدل [illegible]
[illegible] آمدیم تا هنگام غروب آفتاب بشهر [illegible] رسیدیم و در هوتل بسیار خوب [illegible]
[illegible] که [illegible] بنظر [illegible] که در [illegible] آن هوتل [illegible]
[illegible] چنان [illegible] تمام خانه را [illegible]
[illegible] در آن خانه [illegible] قدر [illegible] و آن صنعت بسیار خوب
[illegible] باری در آن شب [illegible] حاصل نموده و آن منزل [illegible] قطع [illegible]
نمودیم و در [illegible] سیم از آن شهر حرکت نموده و همه جا در کنار شط رین و در میان مرغزار [illegible] مملو از
اشجار [illegible] آمدیم و آن [illegible] چنان اتفاق افتاده بود که از دو طرف شط [illegible] بسیار [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] واقع گشته و آن شط از [illegible] آن [illegible] تمام جبال و اطراف شط از هر قسم
اشجار مملو [illegible] آنچه در [illegible] تمام [illegible] بود از آنجمله [illegible]
ملاحظه نمودیم که [illegible] الطاف [illegible] بود و انگور بسیار در آن [illegible]
[illegible] نموده بودند و [illegible] دیگر [illegible] چنان [illegible]
[illegible] ساخته بودند که حیرت بسیار از آن قدرت و آن صنع [illegible] باری در فصل خزان [illegible]

دلوئه آن صورتها در دیوار خانه
کار گذارده بودند

[illegible] هوا [illegible] و [illegible] حال [illegible] هوائی [illegible] ملاحظه کرده بودیم
و همه جا در [illegible] رسیدیم [illegible] و جلگه و سیع کنار آن شط ملاحظه نمودیم [illegible]
بسیار وسیع از کثرت [illegible] سیاه [illegible] از [illegible] هجوم خلایق [illegible] بود [illegible]
[illegible] از هجوم خلایق و [illegible] آن سپاه [illegible] مملکت [illegible]
بر این است که تمام اهل مملکت [illegible] سپاهی و [illegible] علما [illegible] هر کس [illegible]
و [illegible] نظام [illegible] سال متصل [illegible] فنون سپاه
[illegible] سال هر کس در پی شغل و [illegible] خود [illegible]
شهر [illegible] بسیار [illegible] در آن عمارت [illegible]
[illegible] هرگاه [illegible] آن [illegible] بسیار [illegible]
دفع آن خصم [illegible] اهل آن مملکت [illegible] سپاهی [illegible] طریقه [illegible]
میکنند و بجهة اینکه اهل مملکت [illegible] و [illegible] از قواعد و رسم [illegible]
سالی [illegible] از مملکت پروسیه [illegible] روز [illegible] خود [illegible]
[illegible] که [illegible] روز از آن [illegible] سپاه
این شهر که [illegible] زیاده از چهل هزار سوار و [illegible] نفر از شاهزادگان پروسیه در آنجا [illegible]
[illegible] سرباز [illegible] و در هر یک از ولایات از ممالک پروسیه [illegible] همین [illegible]
بود باری از [illegible] بسیار [illegible] از [illegible] الفاقات امروز [illegible] خواهیم کرد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از تماشای این حیوانات مرتبه فوقانی آن عمارت در آمدیم و ... انواع طیور ... از هزار قسم به نظر در آمد که تفصیل آن موجب ملال خواهد شد

و در عمارت دیگر قسمی ... حیوانات دریائی ... ملاحظه کردیم ... حیوانات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چند ساخته و کهنه گشته و در محلات متعدده آن شهر جمهور که وده قمر شهر باز بیکدیگر پیوسته مسکنها و بناهای بسیار خوب بر روی آن شط از هر طرف
بسته اند و باغات و بساتین بسیار در کنار آن شط واقع است در مکانی با صفا و حدایق خوش آب و هوا آن شهر واقع گشته و در چشمه [illegible]
قرین شط [illegible] انگور بسیار میشود که در حوالی کوه الپ است میان کوهی در میانه ایطالیه و فرانسه واقع است و آن شط بجانب
ممالک پیدمونت و لمباردیه جاری گشته بمملکت [illegible] سر میرود و از آنجا گذشته بدریای [illegible] میریزد و از ابتدای آن شط الی انتهای آن شط
هزار و پانصد میل مسافت است و کشتی بسیار از اطراف و نواحی در آن شط حرکت میکنند مملکت [illegible] آن آب عبور میکنند و اکثرت [illegible]
در چهار ماه از زمستان چنانکه آن شط یخ می بندد که کاری از آن ساخته نمیشود تا لب دریای [illegible] در آن آب عبور میکنند
باری در آن روز بعد از صرف نهار از شهر [illegible] حرکت نموده و هنگام غروب به شهر [illegible] بهوتل فرود آمده در منزل [illegible]
و در آن روز چهل و سه میل قطع مسافت کرده بودیم و هم چهارشنبه از آن منزل حرکت نموده قبل از زوال بشهر [illegible] رسیدیم که [illegible]
و [illegible] کشتند بجهته نهار خوردن در هوتل فرود آمدیم و خلق آن شهر که از آمدن ما اطلاع بهم رسانیده بودند [illegible] از
هر طرف بجهته تماشای ما آمده قریب سیصد نفر از هر کس بردند در هوتل جمع شده و انگور بسیار خوبی بجهته ما صاحب هوتل آورده بود قدری
ما خوردیم و چند خوشه از آن انگور را اسدالله خان که همراه ما بود برداشته [illegible] چون [illegible] در [illegible] حال
انگور خوردن [illegible] چند خوشه انگور را در [illegible] کاغذ پیچیده [illegible] در آن جمعیت و ازدحام [illegible]
که با اضطراب و عجلت تمام [illegible] کلاه [illegible]
انگور خورده کلاه و خوشه های انگور در میان کلاه [illegible] در میان آن جماعت [illegible] خورد و در آن [illegible]
که [illegible] انگور را در کلاه [illegible] از آن جا [illegible]
حاصل کلام که تا آن شرح [illegible] تعجب تمام [illegible] الحمد لله [illegible]

در [illegible] که گذشتیم و [illegible] بردیم [illegible] از آن اتفاق [illegible] خندیدیم که تا آن شرح نمود خلاصه آن شهر را گذشته و پس از [illegible]
[illegible] بسیار عظیم رسیدیم که آن [illegible] گفتند و از آن [illegible] گذشته [illegible] شط [illegible] که نصف آن متعلق بمملکت [illegible]
و نصف دیگر متعلق بمملکت [illegible] است و [illegible] مملکت ایطالیه از جمله ممالک [illegible] [illegible] است [illegible]
شهر [illegible] واسم پایتخت آن [illegible] است [illegible]
[illegible] و کثرت جمعیت آن مملکت [illegible]
[illegible] سیاحت [illegible] سال [illegible] میکنند [illegible]
کشور [illegible] معیشت [illegible] میکنند [illegible]
بجهته [illegible] نمایند [illegible]
[illegible] فرنگستان [illegible]
دیگر [illegible] از مملکت ایطالیه [illegible] رسیدیم [illegible]
مملکت [illegible] پاسپورت [illegible]
ممالک فرنگستان [illegible] ممالک فرنگستان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پاسپورت [illegible]
و تا [illegible] پاسپورت [illegible]

و در هر منزل که مسافر [illegible] صاحب هوتل [illegible] کاغذ و قلم آورده [illegible]
[illegible] بنویسد [illegible]
و [illegible] پاسپورت [illegible] مملکت [illegible]
که [illegible] قطع مسافت [illegible]
[illegible] حرکت نموده [illegible]
[illegible] قطع مسافت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسیدیم که [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] در میان آن کوه [illegible]
که چنان عمارت و بنا [illegible] عظیم و رفیع [illegible]
[illegible] عمارت [illegible]
که [illegible] حضرت عیسی [illegible]
مؤلف [illegible] خدمت [illegible]
[illegible]

و [illegible] کلیسای [illegible]
[illegible] العمر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] داده [illegible]
[illegible] کلیسای [illegible]
[illegible]
[illegible] زمستان [illegible]
[illegible] کلیسای [illegible]
[illegible]
[illegible] کتابخانه [illegible]
[illegible] رسیدیم [illegible]
[illegible] قطع مسافت [illegible] شهر [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible]
[illegible]
[illegible] مملکت [illegible]

آن وقت مهریه و [illegible] بودیم و کمال صنعت و [illegible] را و آنرا این بود که شخص در جلد بوزینه رفته و معنای آن حیوان بابنه
حرکات می‌کرد که مطلقا کسی نمی‌شد که بوزینه یا انسان است و صد هزار مرتبه چالاک‌تر از بوزینه بود و تصدی حرکات او در
فن حرکت و همچنین از [illegible] و [illegible] جلد [illegible] و همان شخص در جلد [illegible] صنایع [illegible] بظهور رسانید
که حقیقتا [illegible] و [illegible] عظیم [illegible] الی اللیل حرکات تقلید این حیوان [illegible] تماشای [illegible] داشت
دوشنبه نوزدهم را نیز در [illegible] توقف نمودیم [illegible] آمد و [illegible] یکشنبه [illegible] سلطان [illegible]
و در منزل شام خورده و از [illegible] که در مجلس [illegible] آورده بعضی و بسیار [illegible] قسم [illegible]
و بهر [illegible] مسطح که [illegible] بطرف [illegible] که آن [illegible] چون [illegible]
آن میوه [illegible] و [illegible] آن میوه را [illegible] مختلفه [illegible] تفرقه کند [illegible]
صرف طعام [illegible] تماشاخانه رفتیم که بطریق [illegible] از قسم [illegible] طرب [illegible]
و سر [illegible] در آن [illegible] بازی [illegible] و [illegible]
شرح [illegible] فهمید و [illegible] تماشای خوبی [illegible]
جمعه [illegible] و [illegible] را نیز در شهر توقف کرده [illegible] تماشای [illegible] بازار و محلات
شهر رفتیم و آن روز را تا عصر در شهر [illegible] دو دقیقه آرام [illegible] صنایع [illegible]
[illegible] متعجب [illegible] شنبه [illegible] خانه [illegible] دو شب [illegible] تماشاخانه
بسیار خوبی رفته و [illegible] شنبه [illegible] در آن [illegible] توقف کرده [illegible] و [illegible]
از چنین [illegible] تماشا [illegible] و [illegible] تا [illegible]

دوشنبه ۲

جمعه ۳

آن بارگاه آن اسباب [illegible] در آن خانه آورده [illegible] که عقل متحیر می‌شود [illegible]
و اسلحه [illegible] و هر یک از سلاطین [illegible] هر یک آن اسباب و اسلحه [illegible] که [illegible]
[illegible] که از [illegible] اسلحه [illegible] و [illegible]
[illegible] سلاطین بزرگان [illegible] لباس [illegible]
که از فرق سر و صورت [illegible] و [illegible] تمام [illegible]
[illegible] که چهار هزار سال قبل [illegible]
[illegible] و اسباب [illegible] هزار [illegible] اسباب و [illegible]
تصور [illegible] ملاحظه [illegible] تصور کنند [illegible]
[illegible] در آن خانه ملاحظه [illegible]
ملاحظه [illegible] که از هند [illegible] به ایران رفته و آن [illegible] از طرف ایران [illegible]
[illegible] گذارش ایران [illegible]
[illegible] غذا خورده [illegible]
[illegible] و در آن [illegible]
توقف کرده و غذای [illegible] از غذا [illegible] جمعه [illegible]
رسیدیم و در [illegible] قطع [illegible] کرده [illegible] و در آن شهر [illegible] فرود آمدیم [illegible]
مملکت [illegible] و مملکت [illegible] الکنون

غذا ۲

چند [illegible] که آن مملکت [illegible] انگلیس [illegible] که [illegible]
مالیات [illegible] لشکر [illegible] چالاک [illegible]
و [illegible] بسیار عظیم [illegible]
با [illegible] ایران [illegible] جمعیت آن شهر [illegible] شهر [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] حرکت کرده [illegible] آن زمین [illegible]
زمین [illegible] لازم بود که [illegible]
و [illegible] فرود آمدیم و [illegible] غذا [illegible]
[illegible] شنبه [illegible] از آن منزل حرکت کرده [illegible]
[illegible] گذشته [illegible] فرود [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حرکت [illegible]
و در [illegible] فرود [illegible] قریه [illegible]
[illegible] توقف کرده [illegible] قریه [illegible]
[illegible]
قطع [illegible] شد که [illegible] آن قریه [illegible] توقف کرده [illegible]
آن [illegible] از شدت [illegible]
[illegible] رسیدیم و از شدت [illegible]

[illegible]

[illegible]

قریه ۴

باقی [illegible] و [illegible] در آن [illegible] تا قریب [illegible]
چون [illegible] خورده [illegible] و [illegible] سیم [illegible]
احوال [illegible] در آن قریه [illegible] توقف کرده [illegible] ظهر از آنجا حرکت نموده [illegible] قطع [illegible] رسیدیم
چون [illegible] در آن شهر توقف کرده [illegible] شهر [illegible]
و [illegible] حمام [illegible] آن شهر [illegible] فرود آمدیم و در آن [illegible]
[illegible] از آن شهر حرکت کرده [illegible] رسیدیم [illegible]
و [illegible] ساعت [illegible] قطع [illegible] کرده [illegible] رسیدیم [illegible]
گذشته [illegible] فرود [illegible] که [illegible]
[illegible] بسیار بزرگ [illegible] که چنان [illegible]
[illegible] تماشای [illegible]
[illegible] از آن منزل حرکت کرده آمدیم تا قریب [illegible] شهر رسیدیم که [illegible]
[illegible] در آن شهر [illegible] فرود آمدیم غذا [illegible]
و [illegible] از آن شهر حرکت کرده تا [illegible] رسیدیم
که [illegible] فرود آمدیم و [illegible]
از آن منزل حرکت کرده [illegible] قطع [illegible] و [illegible] فرود آمدیم که [illegible]
[illegible] از آنجا حرکت کرده [illegible] قطع کرده [illegible]

دلیکن بهم طرق آنجا به عبور کالسکه جاری و قطار کیه مجدد در نهایت سهولت از آن راه عبور می‌شد و در آن روز قبل از
ظهر از خاک مملکت منتگری گذشته به خاک مملکت ترانسلوانیه رسیدیم و همین آنچه از مملکت منتگری به نظر رسید معمور
و زرعت بسیار بلاد اروپا است و خلق آن مملکت نسبت به سایر بلاد که ملحوظ شده نسبت به رعیت شهرنشینی خوب می‌باشد و نعمت ارزانی
در آن مملکت بسیار است و اکنون جزو ایالات مملکت نمسه محسوب می‌شود و والی و ولایی از دولت نمسه تعیین می‌شود و بعوض مالیات نوکر می‌دهند
و کاهای آن مملکت بسیار قوی هیکل و خوش منظر می‌باشند و سنگ‌های بسیار بلند و ظریف دارند بار در آنجا نیز بعد از قطع مسافت
پناه میل به شهر نیه رسیدیم که آنرا سیکنند و در آنجا توقف کرده و دوم شنبه بیست و ششم از آنجا حرکت کرده
و به جاده معمور سلطانی که در جبال واقع است عبور نمودیم تا آنکه هنگام مغرب لیلا از قطع مسافت پناه و شش میل وارد شهر نیشیم
که از شهرهای معتبر مستند می‌گفتند و آن شهر پای تخت مملکت ترانسلوانیه محسوب می‌شود و آن مملکت نیز جزو ممالک نمسه
محسوب است شب را در آنجا توقف کرده و دوم شنبه بیست و نهم نیز در آن شهر توقف کرده چون از سلسله جبال بوکه از سلسله آلپ است
به جهت استعداد راه آنرا نمودیم مذکور گردید که سلسله کوه‌های آن شرو با صفا و بجهت آن عرض تردد بخواهد شد و سلسله
دیگر پیرونیس است تمام آن سلسله جبال مرتفعه و کوهسار صعب است و کار راه عبور از آن سلسله بغایت عظیم صعب باشد
چون در سلسله گران ... باخوش بود تا چاپار فتن کوهسار دو طرف و شوارع مسدود دیلم (؟) ... رجب المرجب
از آنجا حرکت کرده بعد از قطع مسافت چند میل با اول جبال گذشته رسیدیم که راه بغایت صعب و طرفین شاخ و برگ
تعجب در نظر آید و با وجود آبهای بسیار که تمام آن کوهسار را ابر بپوشیده و معبر کاروان رسیده بعد از یک طرف آن سلسله
در آن عمیق که در خانه و سیع از وسط آن در میگذرند و یک طرف آن سلسله کمر های بسیار بلند که هر دو آن
نظر می‌گذشتیم و عقاب تیز پر قله آن کوهسار را شوخ تر دیده واقع گشته و همه جا از آن راه‌های صعب گذشت

کلاهها بر رفعت حیرت می‌گوییم تا قبل از زوال درمیان کوه بسیار بلند و کنار رودخانه رسیدیم که آنجا منتهای خاک مملکت
نمسه و اول خاک مملکت فلاخ می‌بود و در آنجا حصاری به جهت کارنتین کشیده بودند که از ممالک مشرق و مملکت بنی عثمان
هر کس به ممالک بنی عثمان اروپ و فرنگستان آید در آنجا کارنتین پنج روز توقف نمود و قواعد کارنتین از قراری است
که سابقاً بسمت تحریر یافته والا مملکت استریه که معروف و مشهور به نمسه است از جمله ممالک کبار اروپ محسوب
و طول آن در ... مسافت ... و حدودش از مشرق منتهی می‌شود به مملکت ولاخیه و دولاشیه که آن هم مملکت دیگر
مشهور به فلاخ و بغدان است و از طرف مغرب متصل است به ممالک ... و ... نیز ... و دوله
و شمالش منتهی می‌شود به ولایت سلزینه و پولنیه و دولاریه و جنوبش متصل است به بلاد بنی عثمان و بحر ادریه
و ایطالیه و شطو ... که از معظم شطوط اروپ است در اکثر آن مملکت جاری است و دستگاه سلطنت آن دولت
که در میان آن دو نهر ... واقع است و بر سر هر نهر نیز ... واقع است که در دنیا مشهور و در دیگر
که عبارت از کنز زمین است نقش کرده اند و آن ... علامت از آن مملکت عظیم است که در تصرف آن
دولت می‌باشد که استریه و بهیمیه و هنگریه باشد و ... ایالات که با سعادت
... بتصرف در آورده اند و جمعیت آن مملکت ... که شصت و شش کرور باشد
و لشکر آن ... سیصد هزار ... و مداخل آن مملکت که داخل خزانه می‌شود سالی چند کرور
کرور است و اسم آن پادشاه فرنسیس است و شهر پای تخت آن مملکت وینه است که از جمله شهرهای مشهور دنیا است
و جمعیت شهر وینه سیصد هزار کس است و بطریقه سایر فرنگستان پارلمنت و مشورت عامه در میان ایشان متداول
نیست و قطع و فصل مهمات بکفایت و درایت وزراء خاصه وزیر اعظم است که در نهایت ... و اقتدار است

هشتار ٣

و در این اوان پرنس مترنیخ وزیر اعظم است که بصاحب تدبیر و کاردانی مشهور تمام عالم است و فی‌الحقیقه وقت و اقتدار او زیاد از حد است
و عمر او نزدیک هفتاد سال رسیده و اعتماد کلی خلق آن مملکت نسبت به او از دیر زمان تا حال است و سلطنت در خاندان مملکت نمسه می‌باشد و متوارث است
و در سنوات سلف که با دولت قیصری در اغلب اوقات میانه سلاطین بنی عثمان و پادشاهان نمسه غزوات کثیره واقع گشته و کار
ممالک بنی عثمان و ... پیروزی آمده و سلاطین اروپ اعانت قیصر نمسه نموده و آن ... به جهت آن
حرب ... که عرض آن ... از طرفین ... گشته ... مال کار
قرب ... گرفته و اکنون خارج از ...
عمارت و ... بسیار ... و ... که مشهور ... آن مملکت ...
پادشاهی ... دختر قیصر ... در آورده ... قیصر ... گویند و ...
از اهالی مملکت اروپ هر کس غریب باشد و لباس فرنگی نپوشیده باشد زیاده از بیست و چهار ساعت توقف نتواند و اگر
بخواهد زیاده توقف کند باید ضامن معتبر بدهد که مادام توقف در آن شهر از قبیل ...
خلاف نشد کرد و ... اختصاص با هر فرنگستان دارد ... ممالک را معترض ... و ... در آن
مملکت بسیار است چون توقف زیاد نشد که ... کاملاً حاصل ... ازین ... بیار ...
آنروز بعد از گذشتن از کارنتین ... به اول خاک فلاخ ... فلاخ ... امیر فلاخ که او را الکسندر ... گفتند ... از
... آن مملکت باخبر بود ... جمعی سوار ... کالسکه ... باتفاق ... احکام آن
مملکت ... بطریقه ... و ... به اول خاک آنجا ... که ... و سلامت ما را از
آن سلسله کوه ... گذرانیده باشند ... که ... بتقدیم ... نمود

در آن کوهساران می‌آمدیم و هر کجا ... که داران ... بسته بودند و ... از طرف کار و ...
... که اگر آن سلسله ... کار ... و بدین جهت ...
قطع آن مسافت ... گویم تا قریب زوال ... از سرداران مملکت بود که او را ... می‌گفتند و ...
خوب ... و ... مهمان ... مهربانی ... معمول ...
ساخته بود ... حرکت ... مهمان ... مشقت ... بسیار ... آن کوهسار ... تمام ...
سبز و خرم ... از هر ... چشمه ... خانه ... عظیم ... خوشگوار ... که در آن ...
غذا صرف نمودیم ... کوهسار ... طراوت ... و ... کوهسار ... چشمه ...
می‌آمدیم تا هنگام غروب به قریه رسیدیم که او را ... میگفتند ... خسته ... بودیم در آن قریه ... گذشتیم و ...
سلسله در آن روز ... آمد و ... از آنجا حرکت کرده ... صعب ... روز ... گذشته
... امیر فلاخ ... همه ... آمیاد ... تا قریب ... به قصبه ... رسیدیم ...
بلور ... که باستقبال ما آمده بود ... در آن خانه ... نمودند و ... از
... و ... از آنجا حرکت کرده ... بالیوز ... که در مملکت فلاخ و ...
ابو ... با جمعی از خواصان بالیوز باستقبال ما آمده و ... بالیوز فلاخ ... در ...
... بتقدیم ... بعد از ملاقات نایب بالیوز ... رسیدیم که آنجا را ... بنا
عظیم و عمارتی قدیم بود در حوالی ... سواران ... دیگر ... نایب ... باتفاق ... از
سرداران از جانب امیر فلاخ باستقبال ما آمده ... نیز ملحق ... گشته و در عبور از آن معبر

بحث ما را امداد و اعانت میکنند و همه جا میسائیدیم تا چهار ساعت از شب گذشته به قصبه رسیدیم که آنجا را   میگفتند در خانه حاکم
آنجا پیاده گشته شب را گذرانده صبح و آنا ناهار نموده بعد در ساعت سه تا عدالتی صرف نموده از آنجا حرکت کردیم تا بصبح تحصیل
تمام مرا ادیم کوهسار را با شهار رسیده حکم کرد که سپاه و سعی در پیش آمده و یوم چهارشنبه سیم را نیز تا زوال راه میسائیدیم تا آنکه شهر
ابوالکریس منظر در آمد قریب شهر جماعتی بسیار از سرداران و سپاهیان خود امیر فلاح باستقبال ما فرستاده و بکمال در حالت
مهربانی و تواضع شعر رسیده احوال پرسیده و بکمالات باباب و اعلام سپاه را با خود در همه جا در اطراف کار
ما تا جشن افزار و اکرام و اسلام و اتیه تا مهمان خانه که امیر جهة ما معین کرده بود ما را پیاده نموده و سپاهیان بسیار جهة
اکرام در آنجا بر در خانه معین ساخته سرکردگان بالیوز دولت انگریز در خانه ما آمده و ما را ملاقات نمودند الحاصل
عمارتی با او خدام چند در آن خانه معین ساخته بعد از ورود بمنزل و ملاقات با بالیوز در آن خاص کرده در آن
در روز ... مقصد ... قطع مسافت که نموده و همه جا در جبال که کوهسار سنگلاخ آمده بودیم و چنان
مذکور بود که آن کوهسار سابق راهها ... معبر نبوده و مطلقا تردد در آن کار ... در ... سال قبل که روس
لشکر بر قسطنطنیه کشید ... از ممالک بنی عثمان را متصرف در آورده ... دولت ... ملاعه
لشکر روس بجهة آنجا را متصرف و آن جبال صعب را بجهة تردد کاری ... و هموار نموده و کردها گذر را
که چنان راه ... آورده ... سلسلة النحبة ... و من ... آن ... که بکمال حیرت از آن ... بیت
حاصل ... در آن روز ... احکام ... بالیوز ... الکلیف برفتن حمام نمود و باتفاق بالیوز در کار ... گشته
بحمام رفتیم بعد از مدت ... ماه که حمام نرفته بودیم و بدن ... بودیم در آن روز حمام بسیار خوب
ملاحظه شد بالیوز بر سر حمام نشسته و ما داخل حمام شدیم و شست و شوی کرده بیرون آمدیم در پنجشنبه مهمان بالیوز

گشته و کباب   در شیم همشیره بالیوز که او را مسترس   میگفتند در آنجا مهمان بسیار تواضع و مهربانی ظاهر ساخت از اقسام
ماکولات و مرطوبات و میان آورده در عدالتی صرف شد تا مدتی از شب را بصحبت گذرانده بودیم اسفار ... ملاحظه در
میان آن مدت ... بالا ... که از این خسته ... که ... بر ... افتاده ... که الکنون تمام آن ...
تا خوش ... و سلام ... که الکلاس رقصه از ... و ... و بجز ... بسلامتی ... خواهد رفت
و در سلامتی با خوش ... شیوع دارد ... خیر ... تمام حاصل گشت و در ایستم که ... ریکوس ... بسیار
از خانه بالیوز بمنزل خود آمدیم و یوم پنجشنبه جواب ... سکندر امیر فلاح ... مصحوب ... تا ... روانه
امیر ... بکمال احترام و اکرام ... خواهشمند ملاقات ... و نیز در باب ... و در آن
و توقف در ابوکریس قرار ... شد که ... باب ... دولت انگریز که در سلامتی ... نوشته ... تم ... البیه
صلاح ... که ... جمعی ... و قرار توقف در ابوکریس چهارده یوم مقرر گشته و در شب جمعه در خانه بالیوز مهمان شده
جمعی از ... انگریز در آن مجمع حاضر بوده ... تا اواخر ... و التکلم ... مشغول بودیم و یوم جمعه ... از
اسلامبول خبر رسید که ... طاعون در ... شدید گشته است و در روز جمعی کثیر تلف میشوند و نیز ... از
جبل ... امیر فلاح ... احوال ... ما ... و ... بحث ... طاهر ... و در شب شنبه ... سکندر
که ... از ... بار انگریز ... مهمان گشتیم و در آن ... و ... شان ... ارسته آواز چنگ و چغانه
در آن خانه ... آواز ... از ... کاسه ... و عکس ... حجت ... چنانه ... بالای ... مهمان ... خانه
خوبی ... و فراز ... نمود ... افرود ... بهجت فروز ... در ... در آن مجلس بصحبت
یاران اهل و تماشا ... رفاه ... گشته ... بمنزل آمدیم و یوم شنبه ... امیر الکسندر

بالیوز ... با احسن ... امیر معظم الیه ملاقات نمائیم این خبر که ... رسید ... با جمعی از بزرگان مملکت
و سرداران ... با سپاهیان و ... سلطنت ... در خانه ... در کار ... شدیم و بالیوز ... گشته
گشته و باتفاق بالیوز با مجلس امیر در آمدیم امیر بکمال تواضع و تعارف ... سایند ... و سخن از ... کان
و ... با کاملی ... از عالم و کرامت ... در آمد و ... از ... بیت ... مجلس ... بابای ... زبان
ترکی ... حال ... احوال کشور ... لیس ... امیر و ... اعظم ... و طایفه ... معرفی که ... یک
ایشان ... و ... اللتی ... بشهر ... در ... امیر ... بکار ... ایکار
گشته با ... و ... بمنزل آمدیم و ... شنبه ... در خانه بالیوز مهمان بوده و جمعی از اشراف و اقربای امیر در
آنجا مهمان بودند و عموی امیر که او را   میگفتند مردی معمر بود و از علم لغات ... کاملا داشت با او ... به
... و در ... بسیار خوش گذشت و یوم یکشنبه ... هنگام زوال امیر الکسندر ... جلال بعزم
باز دید با جمعی ... بمنزل ما آمد و جمعی از روسای مملکت و سرداران سپاهی نیز آمده ... تشریف قدوم
چنان مهمانی ... بظهور رسیده ... و ... در میان آمد   ... و نشستند
و عصر آن روز باتفاق ... مستر ... همشیره بالیوز خارج از شهر ابوکریس بقصر خواهر امیر ... شرقی آن شهر واقع است
رفته و آن قصر در باغی ... و ... اتفاق ... و ... طرح ... بعضی باغات ایران ... دارد و ... باشد
بکنار آن قصر ... قدری ... تماشا ... امیر ... بمنزل مراجعت نمودیم و یوم ... جمعی از ... مهمان ... امیر
و ... در خانه بالیوز مهمان بودیم و یوم ... از قسطنطنیه ... خبر رسید که ... طاعون ... در روز ... از ... نفر
هلاک میشوند و شب ... در خانه بالیوز مهمان بودیم ... امیر فلاح که ... خوش ... و ... درآن ... محفل

حضور ... بود ... المقتضات ... مهمات ... و ... مسموع ... خوش ... گشته ... که ... سلیمه ... ساز
و آواز ... با ... کوشیم ... سعادت ... که ... تا ... استماع ... فی الفور ... و ... خیر ... کر شته
... و ... خوب بود ... در ... و یوم ... بعد از ظهر ... امیر فلاح خارج از شهر رفته
و در آنجا با جمعی از عظمای مملکت ... مهمان ... بالیوز بودیم در ... کنار ... شهر ... کنار ... آب
چند ... بعد آن ... و ... خوش ... که ... تمام ... اطراف ... کنار ... غذا خوردن ... بر
... از هر چیز ... غذائی صرف ... بعد از صرف غذا ... باغ ... چون ... آفتاب ... رو
بافول ... بمنزل آمدیم و یوم جمعه ۱۲ و شنبه ۱۳ و یکشنبه ۱۴ و دوشنبه ۱۵ جاری حالات ... سابق گذشت
و یوم سه‌شنبه ۱۶ از قسطنطنیه اخبار آمد که طاعون شدتی ... و در روز ... نفر تلف میشوند و در ... بیست
بودیم که ... مدت ... مسافرت ... در ... و ... آن ... حکیم کاملی ... رطلی
در قسطنطنیه و ... باطله ... دیده ... و ... بدون ... بجز ... حکیم ... چنان
... مملکت ... و ... اختیار ... زمین ... و همه ... در حسرت
بحسرت ... و ... محصور ... چه ... نشسته ... که بکجا رویم و در چه مملکت توقف
کنیم از هر طرف ... خبر ... حضرت قاضی الحاجات
نموده باز در همان شهر توقف کرده منتظر اخبار میبودیم یوم شنبه ۱۷ و یکشنبه ۱۸ و جمعه ۱۹ و شنبه ۲۰ کاغذی ... خارج از شهر
رفته ... منتظر اخبار اسلامبول میبودیم و یوم یکشنبه ۲۱ و دوشنبه ۲۲ ... ایلچی دولت انگریز نوشته
رسید الحمد لله ... در اسلامبول تخفیف یافته و در ... قرب قسطنطنیه ... رفع گردیده است و حضرت سلطان محمود

بعد از استماع آمدن شاهزادگان سرایه خود ... تحلیه فرموده محمود ... که از خواص سلطنت است او را با اسباب و اسامی لازمه مهماندار

معین فرموده از خانه مرحمت ... و در هر باب قصور ... مقرر نشده ... شاهزادگان ... بعد از اطلاع بر مضمون نوشته

ایلچی ... خوانده ... و مدت توقف ... [illegible]

مدت مذکوره ... عمارات قسطنطنیه ... دویم شنبه و سیم ... قرار گذشته توقف ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٢٥٣

[illegible]

مرخص کردم رجعت کنند و تنها با دو جانی دیگر که همه جا با ما آمده بودند تا ایلچی عثمانیه و شیخ شیبانیه از عقب آمدند
معمور گشته ایم که آنجا را ابرا ایلف میگفتند در خانه نایب بالیوز کلاس فرود آمدیم چون بسیار خسته و بیحال بودیم اثر حرکت کوچم
آن روز شبانه و یکی روز را مصروف به رفع خستگی بودیم و ابرا ایلف آخر مملکت فلاخ است و در کنار رودخانه طونه واقع است
و در سابق اینجا بر کنار رودخانه در یک قلعه بوده است که کرجیات مسیات الفقعه مشهور و اتفاق بوده است و آن حصن حصین در
تصرف دولت عثمانیه بود در سنه ۱۲۲۵ اسپار و بعد از فتح بحر که لشکر روسیه بعزم تصرف قسطنطنیه رو آورده مملکت
فلاخ را متصرف و در ابرا ایلف بواسطه حصن الفقعه مبارزت کرد در میان لشکرین وقوع یافته و جمعی کثیر از طرفین
مقتول گردید عاقبت الفقعه حصین نیز بتصرف روسیه در آمد و بقصد استیلای روسیه بر الفقعه عثمانیان بجلادت تمام در قلعه
کیان ... روزنامه جلال در میانه اتفاق استغفال داشته و دو شاه برج بسیار بزرگ منتظم توپخانه و جاکر السیار بود
در مقابل لشکر روسیه پایدار و برقرار ایستاده و در میان آن برج عظیم بلا واقع شده بود که بیشترین جای حوادث توپ و گلوله بر آن
برج میبود چنین شبانه روز تا آن برج مانع از تصرف و لشکر روس برای انحصار و برج بعد د مقابله نموده بعد عاقبت وقوع
الامر بتصرف سپاه انحصار گرفته سه حالی در نقب زدن در ایشان نمیدانیم در آن برج الفقعه زده بار دو
زیاده ریخته و اخراج توپ در سر باروت توپخانه بعد در انگلیس که سرکشان لشکر آل عثمان در آن دیگر نبعد کنیم یک نعه
نقب را آتش زده چهار ده هزار کس روس و عثمانی در طرفة العین بر خاک هلاک افتادند و انحصار بتصرف لشکر روسیه در آمد
و تعمیر قلعه بالکل در یک جا مدفون ساختند و قبرستان عظیم بر کنار طرف المعمور ساختند و آن وقع گشته بود که بعد از هشت سال
که عبور ما از آنجا بود هنوز استخوانهای آن اموات کشتگان بر روی زمین ریخته بود بارزی ابرا ایلف آخر بلاد فلاخ است و در کنار
رودخانه طونه واقع است اما بلاد روسیه در عرب شهر بغلاتیت از ممالک متصرفه آل عثمان است حدود دیگر از

از جانب شرق و مغرب است بلاد ملداویه و سمت مغرب آن شهر میتو ممالک متصرفه دولت نمسه و جنوب آن بلاد ترک
و بین عثمان و انسیس که طول آن پنجاه و چهار ساعت راه و عرض آن تخمیناً سی و شش ساعت راه است و در آن مملکت کوهسار
و جبال بسیار و آب و هوا خوب دارد در سابق را اینها سلاطین قسطنطنیه بهادر تسلط در آن مملکت داشته اند و منافع بسیار از
محصولات آن دیار بر دولت عثمانی میرسید و بعد از تصرف روسیه و قرار مصالحه فیما بین دولت روس و بین عثمان مقرر و متفق
چنین مقرر گردید حکمران و الاکیه و ملداویه خارج از دولت عثمانی باشد و در سالی بیست هزار کیسه پول بسرکار ان باب
بر دولت سلطان محمود مرحوم مطالعه ارسال دارند و در ظل حمایت دولت روس باشند الکتنبی تالخمر فرکور حکمران مملکت مذکوره
نظام و احکام آنجا بطریقه و قانون روسیه میباشد متاع آن ولایت خرد و بعوض ولایت بزرگ آنجا که از انتخاب بزرگان و
صیرفه و بزرگان مملکت حاصل خرج است و تسعیرات آنجا بسیار رخیص و ارزان و غلب از آن را اثمار در آنجا یافت میشود و در شش
بنای عمارات مصور و مناهی میباشد و معمورات پای تخت آن شهر بوکارش است که قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت در آن
شهر میباشد اگر چه بنای عالیه و عمارات معتبر ندارد و در آنجا رسیده ولایات سیاسی که امیر در آنجا و کاری با او بنیان
نهاده معلوم گردید و فرق آن هم دو نیز بطریقه ممالک اروپ معمور گشته و امر تجارت در آن مملکت رواج دارد
و عساکر موجود امیر فلاخ چهار هزار سواره و سرباز میباشد و کثرت جمعیت بلاد فلاخ در تعیین نفوس است که چهار کرور تخمیناً باشد
و در آن مملکت ابریشم نیکو بهار آمده بارزی در قوم پنجشنبه نهم جمیع اعاظم مملکت ملداویه و احکام کلاس در ابرا ایلف
باستقبال ما فرستاده و بعد از ملاقات زوال از ابرا ایلف متوجه کلاس گردیدیم و راه ما روی و حاصل با چندین زحمت
و عمل طی کرده و از رودخانه طونه عبور نموده بعد از قطع مرحله سیب مستقر در خانه بالیوز کلاس که او را ابراهیم میگفتند نزول نمودیم و چون هنگام غذا خوردن بود بر سر میز رفته مجلس بالیوز آراسته از هر قسم ماکولات

در میان نهاده در حین غذا خوردن حاکم کلاس با بزرگان و جمعی از سرداران بلاد ملداویه بعزم ملاقات ما آمده و کلمات محبت آمیز و مهربانی
در گرفته خدام و عساکر چند بجهت حراست و تنظیم ما در خانه گماشته مرا خط سفینه چهار بار تا آن وقت از قسطنطنیه ترسیم بود در خانه
بالیوز نبودیم بالکل که ذی اسباب استراحت نمودیم و در جمعه از تب بسیار در برابر آب حارض گشته و کسالت عظیمی داد ما از کلاس
با بالیوز و بالیوز کلاس و اکثر از اهل مملکت جرجان که او را ادو الکتر میگفتند بالین ما آمده معالجه کردند و در آن و روز بسیار
بر حال ما مرحمت و اعانت قدری بر رفتار ما بستم و الکتور و جمعی دوستان و اخوان بر بالین ما نشسته و ما را دوستان که بعد از یک شب شب
در آن شب مقصر از آن آب ... در میان آمده بالیوز کلاس گفت مدت بیست سال است در لندن بوده و بعطار آب نجس بوده ام
و هر وقت نهم روز رفع عطش را بشهادت که و این معرفت است حرارت آب بار ما کرده ... استحقاق التهاب شعله حرارت
بوران برده و ارده و الکترین ... مرض شدت کرده و الکتر حلاب ... استعمال و استفراغ تجویز نمود و آن روز به روز حال از دست بالیوز روس
در آن روز ... آتش ... که بالیوز بالکل رسید و در اطاق ما آمد ... و در خانه او ... در کرسی گرم که و ... ایران یک ... از روز بر طبق
معالجه و الکتر چند عدد زلو به ... و بهلو شکم از جسته و خونی کم میخند و تب رفع گردید و در آن روز بالیوز ... ماء الشعیر آوردند
خبر رسید چهار بار در اسلامبول ... شکسته است و تا ده روز به ... آمد و شب ... ایشان مدام احوال ما از ... جدوا
بانی اختیار ... خفیف ... از طرف ... و در شب ... بیمار قصد ... که معالجه کند ... خیر ... شده
و در حین که ... ضعف شدید ... شد در آن چند شبانه روز ... مرض ... استفراغ ... ضعف ... قوت
رفع ... که حرارت ... آینه ضمیر ... قدح حلوی ... بحفظ
ضعف ... و تا یوم سه شنبه چهار دهم بدین منوال در بستر ناتوانی و ملال افتاده ... در
شب سه شنبه ... قصد قتال که معالجه ... ضعف ... بر من ... تمام

آن ... شدت ... افتاده بودم ... که ... حسن ... چهار شنبه یازدهم نیز بهمان ضعف و نقاهت
در بستر ناتوانی افتاده ... در پنجشنبه نوزدهم بهمان طریق احوال باقی ... و ... اعضای خود ... ساختم
و در جمعه ... همه ضعف و ناتوانی چندین قرار ... تجویز نمود ... بر سینه ام ... که بعد از ... میت
آن ... زیر جلد سینه ملاحظه که بقدر ... بسیار بزرگ ... نمایان شده ... معتفن شده را
چند ... رگ ... بر سینه ... که ... سینه ... گرفت و بعد ... در ... و چند ... آن ... آلام
ازین ... خوب دل ... حالی ... که ... تحریر ... و ... جمعه ... تیر ... گذشت و شب شنبه باز
بست عدد زلو باطراف شکم ... خون بسیار ... دفع ... نیز ... بسیار ... رفته ... قرار ... و یوم شنبه
جمعی از اطبا ... اطراف ... جمع ... بر بالین ... همه ... کنند ... و ... در معالجه خطائی واقع گشته
و یوم یکشنبه ... بحمد الله ... حرارت ... تسکین یافته و ... خیال ... آب ... بسته بود
یکدم ... یوم ... شنبه ... بحمد الله افاقه کلی در احوال بهم رسیده ... رفع گردید و ... غذائی ... دیگر
شبانه روز ... تجویز ... آن غذائی ... تحصیل ... ضعیف
و ... تصور ... باز ... عالم ... بحمت
محبت ... و در یوم ... ۲۲ ... بحمد الله افاقه کلی در احوال بهم رسید و یوم ... ۲۳ ... قسطنطنیه
بکلاس ... قسطنطنیه ... بطریق ... در آن
چهار ... هلاک گشته و در آن ... روز ... هزار کس ... تقدیر
صد هزار ... قسطنطنیه ... در آن ... خاطر

دانسته‌اند که در اسلامبول انعقاد امر صلح موقوف بوده باشد باری نعوذ بالله من غضب القاهر الجبار با وجود چنین خبر و صعوبت آن بفرمان
دکلامی [illegible] از حالت استدلال انحراف یافته بود از کشف مکان در بیت آنکه دو برابر تیسم توقف کوه رفتیم در آن ابنیه و ظرف
رفت و مناظر دریای قرم و نیز در فصل سیاق بر طبق آن وارد است در یوم جمعه بیست و هفتم شهر [illegible] از شهر گذشته حاکم کلامی
کار خود را [illegible] بر کار حاکم جلو نموده و چندبار روس بغیر چند بود و آمدیم در شهر کلامی بر خط دو توپ بسته روانه
شدیم و از آنجا کلامی کثیر الازدحام من توابع عثمانیه ممالک مذکور در مرکب است [illegible] قیران [illegible] ممالک روس و از دریای
بالا و بر کنار دریا [illegible] و ساحل بولس و بر [illegible] و حدود ممالک ترک و بر [illegible] عثمان اشتهار [illegible]
و خرش [illegible] مصر و مدینه [illegible] و شهر معتبر [illegible] و آن بلاد از ممالک متصرفی عثمان [illegible]
انگلیس که لشکر روس بعزم تصرف قسطنطنیه در حرکت آمدند آن بلاد نیز بطریقه بلاد و ولایت متصرف گردید و بعد از
مصالحه با دولت عثمانی مقرر شد که آن بلاد حریت داشته باشند [illegible] آن [illegible] و الان مملکت [illegible] سازند
و [illegible] مقام [illegible] معین دولت عثمانی ارسال دارند و الکو [illegible] قسم معروف است و در حکام نظم تابع [illegible]
و جمعیت آن بلاد بسیار است و معمول کلامی [illegible] که بر کنار خط دو توپ [illegible] و [illegible] علم [illegible] الان
معمول [illegible] و [illegible] و [illegible] اکثرت [illegible] آنها [illegible] تمام [illegible] اسکنه انجا
[illegible] چگونه می‌توانستند در آنجا [illegible] کلام [illegible] و در آن روز در [illegible] باران [illegible] در آن
با تلاطم و تصدیع زحمت [illegible] کلامی [illegible] چند در آمدیم [illegible] جهاز که او را در کشتی
کشتند [illegible] احترام و اکرام [illegible] آورده [illegible] معین [illegible] آن [illegible]
[illegible] و بعضی از [illegible] جمعیت [illegible] عظیم [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] اگر چند در

دیار قرم و نیز [illegible] خط دو توپ الی ممالک [illegible] قسطنطنیه تا حدود [illegible] معین [illegible] که منصب [illegible] در تجارت [illegible]
و در هر [illegible] که از کلامی [illegible] آمد شد و از کلامی قسطنطنیه مرجعت کنند و در تمام سال از [illegible] قرم [illegible]
می‌کنند الا در [illegible] که خط دو توپ [illegible] آنجا [illegible] جهازات
[illegible] چند [illegible] علام [illegible] و [illegible]
با [illegible] در آن جهاز [illegible] و [illegible] روز شنبه [illegible] جهاز [illegible]
چند [illegible] در قسطنطنیه روان شدیم [illegible] اعتدال [illegible] و فروغ [illegible]
[illegible] از کنار [illegible] چنانکه گفتیم [illegible] مملکت [illegible] و جمعیت [illegible]
ارض و دیار [illegible] قرم [illegible] خط دو توپ [illegible] و عمارت [illegible]
عثمان [illegible] قدم در مملکت روس [illegible] و در آن [illegible] بنی عثمان [illegible]
[illegible] قسطنطنیه [illegible] که [illegible] و در آن [illegible]
خط دو توپ [illegible] قرم [illegible] که بلاد عثمانیه [illegible]
[illegible] روسیه [illegible] جهاز [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] احوال [illegible]
[illegible] بولایت روس [illegible] احتیاط [illegible] بلاد عثمانیه
و سعت ممالک روس [illegible] غروب آفتاب [illegible] رسیدیم که در [illegible] خط دو توپ [illegible]
و در [illegible] بسیار [illegible] روسیه [illegible] مملکت عثمانی که آن [illegible] بلاد [illegible]

امواج خط دو توپ و [illegible] لنگر انداخته و در [illegible] که محمد [illegible] در [illegible] جمعی از
اعیان [illegible] آمد [illegible] روز شنبه [illegible] از آنجا لنگر
برداشته در میان خط [illegible] بطریق [illegible] روس [illegible] و در
خط دو [illegible] معمول [illegible] که از آنجا [illegible] و [illegible] خط [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آن روز [illegible] دریا در قرم و نیز [illegible] فصل [illegible]
[illegible] بطریق [illegible] یوم سه‌شنبه ٢٧ [illegible] بلاد
عثمانیه [illegible] جهاز [illegible] توقف
[illegible] کشتی [illegible]
[illegible] مغرب [illegible] بطریق [illegible] مغرب [illegible]
[illegible] بطریق [illegible] انقلاب [illegible]
[illegible] انقلاب دریا [illegible] طلوع آفتاب یوم [illegible] ٢٨ [illegible] رسیدیم
در [illegible] جبال [illegible] آب و هوا و [illegible] عالم [illegible]
شد و [illegible] که دریای قرم و نیز [illegible]
[illegible] جبال [illegible] عمارات
عالیه [illegible] و قصور [illegible] قصر [illegible]
و از آن [illegible] آب [illegible] بر کنار دریا [illegible] عظیم [illegible] در

در کنار [illegible] سلطان [illegible] عثمانی [illegible] عمارات [illegible] در کنار [illegible]
از آن عمارات و [illegible] قصر [illegible] سلطان [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] عمارات [illegible] آمد [illegible]
در [illegible] قسطنطنیه و اسکدار [illegible] سمت [illegible] خاک [illegible]
ابتدای [illegible] آسیا [illegible] ممالک [illegible] طرف شرقی [illegible] اروپا [illegible] اقسام اربعه جهان
[illegible] آسیا [illegible] اروپا [illegible] بطریق [illegible] و قسمت [illegible]
ممالک [illegible] کوهی [illegible] و [illegible] عمارات و جمعیت آن [illegible]
و در [illegible] ممالک اروپ [illegible] بلاد [illegible] و وسعت مملکت و عمارات آن [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] ممالک اروپ
آباد و معمور [illegible] و اطراف [illegible] دریای [illegible]
باشد [illegible] شرقی [illegible]
عثمانی [illegible] مغرب [illegible] ممالک [illegible]
[illegible] در قسمت اروپ [illegible] بلاد روسیه فرانسه انگریز [illegible] اسپانیه [illegible]
پرتکال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بلاد و ولایت که حکمران ممالک [illegible]
[illegible] که حکمران آنجا [illegible] اروپ [illegible] و [illegible] واقع است

[illegible] جزایر [illegible] که معروف است به انگلتره و جزایر [illegible]

[illegible] سیبیریه [illegible] ملت [illegible] و آنچه در دیار شمال [illegible]

[illegible] فارته [illegible] ارلند [illegible]

[illegible] و انهار [illegible]

اروپ [illegible] دانوب [illegible]

[illegible] و موالیهار [illegible] اروپ [illegible]

[illegible] در بلاد [illegible] و جبال اروپ [illegible] الپس [illegible]

[illegible] و جمعیت ساکنین اروپ [illegible] در سنه [illegible]

[illegible] ایلچی

[illegible] قسطنطنیه [illegible]

[illegible] قسطنطنیه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اوراق کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] وقایع مملکت ایران و عراق [illegible] دویم [illegible] رمضان المبارک

۱۲۵۳
[illegible] رمضان المبارک

[illegible]

[illegible]

[illegible] جمعه [illegible] جمادی الآخر ۱۳۲۱ [illegible]

[illegible]

هزار مرتبه پریشانی و درد [illegible] الهی [illegible]

تاریخ شنبه ۱۳۱۹ در رکاب صدر نشین نیکان حضرت اشرف ارفع منیع اقدس
مدرس [illegible] ملک منصور [illegible] السلطنه روحی فداه از شیراز [illegible]
معزول شده بودیم حضرت [illegible] قمی از [illegible] دارالامان حرم جلالت مآب مبارک
اعلیحضرت قدر قدرت قوی شوکت همایونی ارواح العالمین فداه [illegible]
تشریف میبردند حضار شدند [illegible] را با بعضی از آقایان محترم را برای [illegible]
رکاب مبارک حرم جلالت [illegible] در [illegible] محرم [illegible]
[illegible]
جمعی این کتاب را در منزل من برآوردند بعضی از اوراد [illegible] در حقیقت تاریخ [illegible]
صحیح [illegible] دارد [illegible] کاش [illegible] مطلع میشدم [illegible]
از این جمعی رسید اسم جناب معظم له [illegible]
[illegible] سید علی مهذب الدوله ادام الله [illegible]
خواهش [illegible] کرده [illegible] محرک خواهد شد و آزاد کرده [illegible]

[illegible] ۱۳۲۱ [illegible]
[illegible]
[illegible] رسید [illegible]